

تاریخ سهند

و
ملحقات

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

مؤسسہ عالی مطبوعات امری
۱۳۱ بیع

خوانندگان گرامسی :

این کتاب تاریخ شامل پنج قسمت است که چهار نفر از متقدمین مورد اعتماد احبای الهی مشاهدات و مسموعات قابل اطمینان خود را راجع بوقایع و حوادث مهمه امری با خط خود مرقوم داشته و بیادگار گذاشته اند که زیلاً بطور اجمال شرح داده میشود :

۱- تاریخ جناب سمندر

—————

جناب شیخ کاظم سمندر متولد ماه محرم هزارودویست و شصت هجری قمری فرزند ارشد حاج شیخ محمد نبیل اکبر که پدر و پسر هر دو از مؤمنین حضرت ربّ اعلی بوده و پدر یک سال قبل از اظهار امر حضرت بهاء الله در مدینه بغداد صعود کرده و جناب سمندر پس از اظهار امر حضرت بهاء الله بحضرتشان ایمان آورده و خدمات گرانبھائی بامر الهی نموده و مورد اعتماد و عنایات لانهائیه

جمال قدم جل زکرة الاعظم وحضرت عبد البهاء مرکز عهد
وميثاق بوده (شرح حال مشروح ایشان در این تاریخ
و نیز در جلد هفتم کتاب مصابیح هدایت تألیف جناب
عزیزالله سلیمانی مرقوم شده) .

جناب سمندر تاریخ خود را در دو قسمت مرقوم
داشته اند :

الف : قسمت اول در این کتاب از صفحه ۱۳ شروع
و بصفحه ۳۷۰ خاتمه مییابد جناب سمندر این قسمت
را چنانکه از متن کتاب مستفاد میشود در تاریخ ۱۳۰۳
هجری قمری نوشته اند و مشتمل است بر شرح احوال
عده ای از اعظام مؤمنین و منسوبین خود و احبای قزوین
که در قزوین یا نقاط دیگر بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند
و حفید ایشان مرحوم میرزا محمد سمندری در تاریخ ۲۲
رجب ۱۳۲۸ در ۱۰۷ صفحه استنساخ نموده و محفل
مقدس روحانی قزوین نسخه مزبور را با اصل مقابله و صحت
مطابقت آنرا با اصل تصدیق و امضاء فرموده اند .

جناب سمندر در اول این قسمت از تاریخ خود مرقوم
داشته اند . (متممیاً تاریخ خود را به ۹ فصل یا ۹ باب
قسمت کردم) در صورتیکه ۶ فصل بیشتر نیست و با توجه
بآخر کتاب هم معلوم است که این کتاب افتاده ندارد و آنچه

مورد نظر ایشان بوده در همان ۶ فصل مرقوم داشته اند و احتیاج بفصول دیگر پیدا نشده این قسمت را مخصوصاً برای این مینویسم که خوانندگان محترم تصور نفرمایند که سه فصل این کتاب افتاده و از بین رفته است .

ب: قسمت دوم تاریخ را طبق مندرجات متن کتاب جناب سمندر در سنوات ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ هجری قمری مرقوم داشته اند و این قسمت را بنا بخواهش حضرات ایادی امرالله و اعظام اهلبای طهران راجع به ایمان آوردن بزرگان مؤمنین دوره حضرت رب اعلی بحضرت بهاء الله پس از اظهار امر در مدینه بغداد مرقوم فرموده که خود حضرت سمندر هم از جمله آنان بوده است و نیز گرفتاری ایادی امرالله جناب حاج ملاعلی اکبر شه میرزادی و عده ای از احباب را از طرف نایب السلطنه کامران میرزا و مکالمات حضرت ایادی را بانایب السلطنه و استخلاص آنانرا که بقلم خود حضرت ایادی نوشته شده عیناً در این قسمت از تاریخ خود نقل کرده است در قسمت شرح بحرانهای بعد از دوره حضرت نقطه اولی شرح حال جناب میرزایحیی قزوینی را که ابتدا در مخالفت با امر حضرت بهاء الله فوق العاده متعصب بوده و در نتیجه مکالمه با جناب سمندر در عقیده خود دچار شک و تردید شده و برای رفع این

تردید به جزیره قبرس مسافرت کرده و پس از ملاقات و مکالمه با ازل شک و تردیدش بیشتر شده و از آنجا به عکا رفته و بحضور حضرت بهاء الله مشرف و مؤمن شده و بقزوین مراجعت کرده و الواح عدیده بافتخارش از بیراعه حقیق جلی جلاله نازل شده قدری مشروح و چند فقره از الواح مبارکه را در این قسمت از تاریخ خود درج کرده و در خاتمه کتاب بنا بخواش خانم دکتر مودی شرح حال حضرت طاهره (قره العین) با اشاره مختصر بچند نفر از مؤمنات تاریخی قزوین را نوشته اند .

این قسمت دوم تاریخ نیز بوسیله متصاعدالی الله آقامیرزا محمد سمندری حفید حضرت سمندر استنساخ و در سال ۸۴ بدیع بیانی مطابق ۱۳۴۶ هجری قمری از طرف محفل مقدس روحانی قزوین با اصل مقابله و تصدیق و مهر و امضاء شده است .

نکته قابل توجه اینست که جناب سمندر بسیار محتاط بوده اند فقط بدرج قضایائی که خود شاهد بوده و یا اگر شنیده بذکر آن قسمت که بصحت آن اطمینان حاصل کرده اند در تاریخ خود اکتفا کرده و از شرح و تفصیل جزئیاتیکه بصحت آنها مطمئن نبوده خودداری کرده اند .

۲- تاریخ جناب آقامیرزا عبدالحسین سمندری

مرحوم جناب آقامیرزا عبدالحسین سمندری فرزند ارشد حضرت سمندر و برادر بزرگتر ایادی امرالله جناب میرزا طرازالله سمندری شخصی فاضل و دانشمند و خدام امرالله و متقی و پرهیزگار و مورد اعتماد بوده در تاریخ خود شرح حال عم بزرگوار خود جناب حاج شیخ محمدعلی نبیل ابن نبیل برادر کوچکتر حضرت سمندر را شرح داده است .

حضرت نبیل ابن نبیل از جمله مؤمنین فداکار و شجاع و حسّاس و عاشق حق بوده و حسب الاجازه جمال اقدس ابهی تقریباً از سنه هزار و سیصد تا هزار و سیصد و هفت هجری قمری با مشارکت سلسله جلیله حضرات افغان در استانبول ضمن اشتغال بامر تجارت واسطه ارتباط بین ارض اقدس و ایران و عامل عهده دفع شر مخالفین و اعدای جمال مبارک بوده و در این مدت آنقدر تحمّل جور و جفا از مخالفین بیوفا کرد که در آخر خود را فدا نمود و جناب آقامیرزا عبدالحسین سمندری در این مدت شبانه روز ملازم خدمت و یگانه انیس و جلیس عم بزرگوار و شاهد وقوع کلیه

حوادث بوده و آنها را بقلم خود برشته تحریر در آورده است

جناب آقا میرزا اسد الله صمدانی یکی از احبای خود و

قزوین از روی نسخه اصل در تاریخ سیزده فروردین ۱۳۰۷

شمسی استنساخ کرده و از طرف محفل مقدس روحانسی

قزوین مقابله و تصدیق و امضاء و مهر شده است .

نسخه اصل بخط مرحوم جناب میرزا عبدالحسین سمندری

اول ذیحجه ۱۳۴۴ هجری قمری خاتمه تجرید یافته است .

۳- قسمتی از تاریخ جناب ملا جعفر قزوینی

~~~~~

تاریخ جناب ملا جعفر اصل آن بخط خود ایشان میباشد

جناب ملا جعفر تاریخ مفصلی راجع بحوادث دوره نورین

نیرین جناب شیخ احمد احسائی و حاج سید کاظم رشتی

و وقایع دوره ظهور حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهسی

مرفوم داشته اند . متأسفانه قسمت عمده آن از بین رفته و فقط

قسمت کمی بدست آمده است و طبق متن تاریخش که

می نویسد ( الان سی و سه سال از ظهور مبارک میگذرد )

معلوم میشود وقایع امری را تا سنه ۱۲۹۳ هجری قمری

در تاریخ خود نوشته بوده انشاء ایشان از لحاظ کلمات

و حروف ربط با انشاء زمان حاضر قدری متفاوت و فهمش کمی

مشکل است نسخه حاضر را جناب دکتر مهدی سمندری مشاور  
 قاره افریقا در تاریخ اسفند ماه ۱۳۰۵ هجری شمسی از روی  
 نسخه اصل استنساخ کرده و صحت مقابله آن با اصل نسخه  
 از طرف محفل مقدس روحانی قزوین تصدیق و مهر و امضا  
 شده است .

جناب ملا جعفر چنانکه در متن تاریخش مرقوم داشته  
 در موقع تشریف فرمائی جناب شیخ احمد احسائی بقزوین  
 در زمان سلطنت فتحعلی شاه دوازده ساله بوده اند و چون  
 حضرت شیخ احسائی بفاصله کمی بعد از تولد جمال مبارک  
 " در سنه ۱۲۳۳ هجری قمری " از طهران عازم قزوین ،  
 کرمانشاهان شده اند باین حساب تولد جناب ملا جعفر  
 بین سالهای ۱۲۲۱ و ۱۲۲۳ هجری قمری بوده . جناب  
 ملا جعفر یکی از علمای فاضل و متقی و عابد و ریاضت کش  
 بوده و چندین سال در حوزه درس جناب حاج سید کاظم  
 رشتی شرکت کرده و تلمذ نموده است و از مومنین اولیه  
 حضرت رب اعلی می باشد و موقع بردن حضرت نقطه اولی  
 بآذربایجان یک شب در یکی از منازل نزدیک قزوین بحضور  
 آنحضرت مشرف شده و آنچه از حوادث امری را خود شاهد  
 بوده در تاریخ خود مرقوم داشته است .

## ۴- قسمت خیلی کوچکی از تاریخ حضرت

حاج نصیر شهید قزوینی

—————

جناب سمندر شرح حال جناب حاج نصیر را که اصلاً قزوینی بوده در تاریخ خود نوشته اند - جناب معظم له از اصحاب قلعه طبرسی و بقية السیف میباشد که در سنه ۱۳۰۰ هجری قمری در زندان رشت صعود کردند ایشان نیز بجز خود تاریخ و تقایع امری را مشروح نوشته اند که متأسفانه از بین رفته فقط جناب سمندر توانسته اند - چهارده صفحه از تاریخ ایشان را بدست آورند از برخورد خسرو قادیلائی در جنگل با حضرت باب الباب و مطالبه اسب و شمشیر حضرت باب الباب شروع و باو آخر ایام قلعه یا بقعه طبرسی خاتمه مییابد این چهارده صفحه نیز بوسیله مرحوم جناب میرزا عبدالصمد صمدانی یکی از احبای خدوم قزوین از روی نسخه اصل استنساخ شده نسخه اصل خط خود جناب حاج نصیر است - این نسخه در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۰۶ هجری شمسی از طرف محفل مقدس روحانی قزوین مقابله و تصدیق و امضاء و مهر شده است .

اصول این تاریخ ها یا در نزد جناب دکتر مهدی



سمندری است یا بارض اقدس ارسال شده ولی نسخه های  
تصدیق شده از طرف محفل مقدس روحانی قزوین در  
محفظه آثار امری محفوظ است .

اینجانب پس از مطالعه تاریخهای مذکور مأموریست  
یافت مشخصات و شرح مختصر آنها را بصورت این مقدمه  
در ابتدای کتاب درج کرده و برای آنکه مراجعه بمطالب  
و صد رجعات آن برای عموم سهل و آسان باشد فهرست  
موضوعات و اعلام کتاب را نیز تهیه و تنظیم نماید و اکنون  
که بتوفیق الهی فهرستهای لازم آماده شده و باصل کتاب  
ضمیمه گردیده است جهت استفاده عموم با همت مؤسسه  
محترم مطبوعات امری منتشر شده و در دسترس جامعه  
قرار میگیرد .

عبد العلی علایی

قسمت اول

تاریخ جناب سمندر  
—————

## فصل اول

~~~~~

"بسم ربنا العلیّ الابهی و هو المستعان فیکل حال"

حمد و شکر و ذکر ہی منتهی سلطان غیب و ملیک
 لاریب جلّ جلاله را سزا و در خور است که مرسل جمیع رسل
 و منزل تمام کتب از اول بلا اول بوده والی آخر لاخر خواهد
 بود و تحیت و سپاس و عبودیت و رقیّت مخصوص است در
 آستان مظاهر امر و مطالع حکم و مشارق وحی او تعالی
 شأنه عموماً باخصّ خصوص در ایندور اعظم منصوص که مظهر
 ربوبیه کبری با اسم نقطه اولی و ربّ اعلی مشهود شد و مشرق
 الوهیت عظمی و مبداء المبادی و منتهی المنتهی با اسم
 الله البهیّ الابهی طالع و مستشرق گردید تعالی ذکرهما
 عن اذکار غیرهما و درود نامحدود منزّه از شائبه هوی لایق
 ساحت قدس حضرت من اراده الله غصن الله الاعظم الاقدس
 الابهی روح ماسواه فداه است که بعد از غروب شمس
 طلعت ابهی جل ذکره مهین کتاب است و فصل الخطاب .
 و بعد این عبد علیل نظر با اشاره و میل بعضی

از طائفین حول ربّ جلیل جلّ اجلاله قصد ذکر شهداء و صلحاء و اولیاء متقدّمین اول دوره این شهر صمّی بقزوین را نموده چه که هنوز از قصص صحیحه واقعه آنها میتوان ثبت نمود و وصیت نامه ماندی هم در ضمن آن ، چه که از ایام شهداء متقدّمین علیهم بهاء الله الابهی و رحمة العلیا چیزی نگذشته و از معاصرین و معاشرین آنها برخی موجودند ، مع ذلك اغلب و اکثر نکات حکایات و دقایق واقعات آنها محوشده حالت خود و امثال خود را از حالت آنها مثال گرفتم و بکمال استعجال با تبلیل بال و کثرت اشتغال و گفتگوی اطفال بتحریر این اوراق پرداختم که لعل فرصت فوت نشود و وقت از دست نرود و الله المستعان فیکل حال و حین ، و الحمد لله مالک یوم الدین ، و چون این دو امر با هم توأم شد و این دو مطلب درهم ، بقلب چنین آمد که کتاب وصیت مع آنچه از سیر و تواریخ که از معتمدین شنیده میشود و ضبط آنها مفتم است مدغم نمایم که از برکت و میمنت برخی از ازکار شهدا و اولیای اطهار ابرار این اوراق یادگار بماند و قرار این کتاب مختصر بر نه فصل شد ، که حکایت از بندگی و عبودیت این علیل نماید در ملکوت اسماء و صفات بر مالک این اسم اعظم که ملک اسماء و صفات است وهمین عنوان کتاب و ذکر

بندگی خود را فصل اول و باب اول این کتاب مقرر
داشتم و استعانت از پروردگار مقتدر محیط توانا میجویم
که توفیق و تائید فرماید و آنچه واقع مطالب و محبوب و مرضی
نزد او است از قلم و قلب و لسان جاری فرماید " اِنَّهٗ مجیب
السَّالِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ " .

فصل اول این کتاب مشتمل شد بر ذکر حـ
جلّ شأنه و مظاهر امر او و سبب ترقیم این کلمات .

فصل دوم

و این فصل دوم است که نوشته میشود در ذکر
والد مرفوع حضرت نبیل اکبر علیه بهاء الله مالک الاقـ
درخی از حکایات محقق الوقوع بر ایشان و در عهد ایشان .
اولاً — مرفوع نبیل پسر مرحوم حاجی رسول پسر مرحوم
حاجی رضا مشهور بجوینی بوده اند و از آثار مرحوم
حاجی رضا طاب ثراه يك کاروانسرا و يك حصار باقی است
کاروانسرا را اولاد فروخته اند در دست مردم است و حصار
در دست و تصرف اولاد و نتاج و تبار اوست . و اما حاجی
رسول مردی تاجر بوده و در اواخر عمرش تخمین بیست و دو
سال در کربلای معلای مجاور بوده و بمبادت و زیارت اشتفا

داشته و مصارف آن سنین را والد مرحوم بروج و ریحان میفرستاده اند و در این سنین کثیره گویا دو سفر باین ولا آمده که دفعه آخر این بنده هم طفل بوده و ملاقات نموده و خدمتشان رسیدم و این مرد متزهدی و عابدی بوده و از افراد شیخیه بوده و با اینکه معاصر با جناب حاجی سید کاظم مرحوم صلوة اللہ علیہ بوده مراودت نداشته و لیکن از قضا در زمانهاییکه حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره و ثنائی بکربلای معلاً تشریف میبرده اند در اوقات زیارت کراراً مشرف بخدمت و حضور میشده اند و انوار جلال و جذبات جمال آن مظهر عزّ ذوالجلال در احوال زیارات و اوان مناجات و ابتهاج در مرقد مطهرّ منور حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام من اللّٰه الطّٰک المتمّال چنان در قلب و فؤاد مرحوم حاجی رسول تجلی فرموده بود که بهیچ سابقه محض مشاهده این حالات و این صفات نیکو دالات با خلاص صمیمی مضموم و بحبّ آن محسوب آفاق متیم شده بودند و با اینکه از امر بی خبر بودند مع ذلك بآن هیكل مبارك خاضع و دوستدار بودند و بهرگونه فضل ایشان اجمالاً اقرار داشتند .

شاهد این مقال اینکه در سفر اخیر که با یران آمده بودند مرفوع والد از افراد بندگان در بار حضرت ربّ الهی

جلّ شأنه شمرده میشوند و برادرشان در نزد پدرسعایت کرده و گفته بود که برادرم از فلان طائفه محسوب است و پدر اظهار وحشت نموده که چرا باید چنین باشد ، بعد از این مقدمات وقتیکه صحبت شده بود که صاحب این داعیه و رئیس سلسله بابیه کیست و اهل کجا و چکاره و چه اسم دارد بعد از ذکر شدن اسم و شهر و نشان مذکور ساخته بود که " این اسم و صفیکه شما میگوئید مطابق این اسم سیدی تاجر اهل شیراز ، معمم ، بکر بلا بزیارت آمدند و در وقت زیارت خدمت ایشان مکرر مشرف شده ام و در این مدت مدید که در کر بلا مجاور بوده ام همه رقوم و همه نوع و همه قسم از اهل هر دیار زوار دیده ام چه از سادات و چه از علماء و عرفا و اقطاب و اعیان و بزرگان و عامه و تجّار بهیچ وجه چنین وجود مبارکی باین حالت و باین خضوع و باین جلالت ندیده ام ، اولاً گمان ندارم که ایشان ادعائی کرده باشند و اگر بر من معلوم شد که صاحب ندا و ادعا آن سید بزرگوار است او را دروغگو نمیدانم و آن چهره و جبین جز بصدق مبین تکلم نمیفرماید . "

باری امثال این کلمات در ذکر آن بزرگوار بکمال حبّ بی اختیار مذکور ساخته بودند و اسم مرحوم والد محمد بوده از کمال امانت و تقوی و پرهیزکاری و اشتغال بمعبادات و شب زنده دار

و شب زنده داری علما و اعیان و تجار لاهیجان لقب
 شیخ را باین جهات بر اسم ایشان افزودند .

باری مرفوع والد در ایام جوانی بعد از استماع
 علوم و حکم و زهد و تقوای محکم مرحوم شیخ اجل امجد
 شیخ احمد احسائی صلوة الله علیه خلوص و حبّ و
 ارادت پیدا نموده از افراد ارادت کیشان ایشان مذکور
 شدند و بعد از شیخ مرفوع اعلی الله مقامه بسید مرحوم
 علیه بهاء الله ارادت میورزیدند و بحسن عقیدت و صفای
 طوہیت در باره ایشان میزیستند چنانچه اولاد ذکورشان
 نمی ماند استدعا از جناب حاجی سید کاظم مرحوم نمودند
 و ایشان دعا نموده این علیل را حق جل زکره مرحمت و عطا
 فرموده و بنام مبارک سید مرحوم علیه بهاء الله بهمین
 مناسبت این بنده را نامیدند تا اینکه ظهور مبارک نقطه
 اولی جل زکره ظاهر شد نمیدانم بچه تفصیل بکدام واسطه
 مرفوع نبیل اقبال بامر مبارک نمودند چه که اتفاق نیفتاد که
 در اوقات حضور بنده حکایت نمایند و اما با اکثر وجوه
 و اعیان و حروف نقطه جل زکره معاشرتشان مسموع
 مشاهده شد مثلاً کسانی را که این بنده بخاطر ندارم
 ولیکن ملاقاتشانرا با ایشان شنیده ام جناب باب الباب
 و جناب وحید اکبر و جناب ملا جلیل و جناب آقا میرزا محمد
 علی علیه

علی علیه بهاء الله از متقدمین و کسانیکه صاحب نطق و بیان
 در امر نقطه بیان جلّ ذکره بوده اند و كذلك جمعی که
 خود این علیل بخاطر دارم که در این بیت ملاقات نموده
 تشریف آورده اند جناب ملا یوسف علی اردبیلی و جناب
 شیخ عظیم و جناب خال حاجی سید علی شهید و جناب
 دیان و جناب سیاح و جناب حاجی سلیمان خان علییه
 بهاء الله و غیر از اینها که اسامی مبارکشان درست بخا^{طر}
 نیست خلاصه بهر وسیله که بوده بشرف اقبال و ایمان فائز
 شده بودند و چون سنّه تولد این علیل اتفاقاً با سنّه ظهور
 موافق بوده و در هفدهم شهر محرم سنه ۱۲۶۰ تولد
 حقیر شده ؛ و حضراتیکه عرض شد مثل خواب بخاطر دارم
 و محل شرفیابی خود را در حضورشان نیز فراموش نکرده ام
 چه که طفل بودم و بعضی از آقایان مذکور تلطفاً مرا بفیل
 میگرفتند و چون حبّ فطری و قلبی بوده اسامی مبارکشان
 با صغر سن طکه شده و مرا حشمان فراموش نگشته است .
 باری بعد از فوز بایمان مرحوم ابوی کراراً بحضور
 مبارک حضرت اعلی جلّ ذکره موفق بشرفیابی شده بودند ،
 از جمله در خود تبریز و در جبل ماکو و چهریق مشرف شده اند
 و در سفر ماکو از حضرت اعلی جلّ ذکره لوحی بخط جناب
 مستطاب آقاسید حسین کاتب در جواب مسائلی بجهتشان

مرحمت شده است و بعد از خطبه باین خطاب مستطاب
عنایت مآب خطابشان فرموده اند قوله جل شأنه .

” و بعد سلام الله عليك يا ايها المتعارج
الى اوج الجلال والمتصاعد الى قليل
الجبال فى تلك الظلمات الصماء
الدهما العمياء اول ميد الاضمحلال
عند طلوع شمس الجلال الخ ”

و منجذب حالات و شيفته عنایات لانهایات بودند و جوهر
بندگی و عبودیت بقدر استطاعت خود بندگی میورزیدند
و قرائت کلمات و آیات بیانرا فرض میسرند و در غربت
و وطن مانوس بکلمات بودند و از مذهب بیان مطلع تر از
دیگران از امثال و اقران بودند ، چنانچه مخصوصاً بخاطر
دارم وقتی راکه هنوز این علیل طفل بوده و فرق مابین
خوب و بد نداده و از بیان اطلاع درست نداشته سخن
در خصوص آیات الله بمیان آمد در حضورشان بنده زکری
کردم که نمیدانم فرق مابین آیات طلعت اعلى جل زکریه
و شأنه با آیات مرآت چه چیز است بکمال عقیدت آزادى حقیقت
بیان کردند که آیات نقطه بمنزله مولى و آیات مرآت بمنزله
عبد رق است چنانکه خود نقطه شمس حقیقت و مولى است
و مرآت

عبد رقی و بنده اوست و امثال این کلمات مکالمه شد ،
و بواقع بعد از زیارت بیان و دقت در ابواب بیان ملاحظه
شد که اصل جوهر مذهب بیان همین است و حال اینکه
آنزمان که این مذاکره شد ابداً امر مبارک ابهائی من دون
حجاب مذکور نه و معلوم نبود ، مقصود اطلاع ایشان بود
بر امر بیان .

باری از جمله حوادث و حکایات که برای والد مرفوع
اتفاق افتاد این بوده که ، خود حقیر از خودشان شنیدم
و سایرین نیز مطلع و مذکور میساختند و تکیه حکایت قتل
حاجی ملاتقی در قزوین اتفاق افتاده بود ایشان در تبریز
بوده اند و اتفاقاً عازم قزوین ، در میانج میشوند که یکی از
علمای قزوین را بقتل رسانیده اند در زنجان معلوم میشود
که مقتول کیست بخیال میافتند که شاید مردم فتنه جو
تهمتی بنهند و سبب زحمت و گزند شوند باز با خود اندیشه
مینمایند که تاریخ خروج من از تبریز در نزد جمعی از معارف
و اعزّه معلوم است و استشهاد از آنها بوسائل رسائل
بسی آسان باین خیال که بلکه تمیز در خلق باقی
و تشخیص خواهند داد و رسیدگی خواهند نمود ، خلاصه
بعد از ورود بقزوین هنوز سواره میان محلات میآمده اند
که یکی از آشنایان رسمی ایشان بایشان برمیخورند و اظهار
تحریر

تحیر و تعجب و تحسرا از ورود در چنین وقت و زمان
مینماید و ایشا ترا از روی محبت مجبور ساخته پیاده
از راههای کنارتر و خلوت تمنا میکند که بخانه بروید و من
مال و احمال را میرسانم و پاره از دیوار حصار شما هم
بتازگی خراب شده از همانجا بخانه بروید ایشا نهم قبول
نموده از راههای کنار و دیوار افتاده حصار بخانه تشریف
میاورند و آن مرد هم اسباب سفر را در خانه آورده بداد
و مال را برد که بصاحبش بدهد چه که باو گفته بودند
به کی بدهد .

و اما خود این بنده حقیر در آنوقت با اینکه صغیر
بودم ولی مطالب را ملتفت بودم اولاً روی پدر را که
در آنوقت صلاح ندیدند بنده به بینم ولی اسباب سفر را
دیدم که ضبط و ضابطه نمودند همینقدر از حالات مرحومه
والده و سایر اهل خانه دانسته شد که والد آمده اند
از سفر، و اما بعد از ورود مرحوم والد بخانه بجای بهجت
و سرور آه و ناله و حزن و اندوه بظهور رسیده والد
متحیر و مهتوت که این چه وقت آمدن است عمه مرحومه
بی اختیار بسر و سینه میزد است که چرا در چنین وقتی
آمده اید ایشان فرموده بودند میخواهید من همین قسم
با لباس سفر بنزد حکومت بروم و بنویسند به تبریز یوم خروج
ما از تبریز

مرا از تبریز از جمعی از تجار معتبر عزیز که همسایهٔ حجره
 بوده اند و در يك سرا بوده ایم تحقیق نمایند حضرات
 عمه و والده و غیرهما عرض کرده بودند هیئات کار از تمیز
 و تشخیص گذشته است و شما را در سردفتر ثبت نموده اند
 و بجد تمام شما را خاص و عام میطلبند ، بطوریکه اخوی شما
 با اینکه از افراد این امر مذکور نه بلکه بشما بهمین سبب
 بفضی دارد عرصه چنان تنگ شده که او در کمال خوف
 غیبت نموده و در زیر زمین مسکن گزیده است برخیزید گسه
 مجال درنگ و وقت نشست نیست ایشانرا رضا نموده بخانه
 شهدی باقر صباغ که شوهر دختر عمه مزبوره بوده و از آن —
 خانه بخانه خود مان یک خانه فاصله بوده بردند وزیرزمینی
 در آنخانه بمصالحی چند سابقا صاحب خانه داشته که
 راه و روزن آن منحصر بوده بمیان اطاق و تخته بر روی
 آن میانداختند ، که آقا محمد رضای عمورا هم بهمانجا منزل
 داده بودند ، خلاصه بآن محفل برده بودند ساعتی
 نکشیده بود که جمعی فراشان با میرغضب و سید یکسه
 سید محسن نام داشت بدرب خانه آمدند و درب خانه
 را بشدت کوفتند در را باز نکردند نردبان از بیرون
 گذاشتند و جمع مذکور از بالای دیوار خانه و بامها بخانه
 درآمدند و تفحص نمودند و اثری نیافتند و روانه شدند

و در حین ورود آنها از بالای دیوار و بامها این بنده در صحن حیاط ایستاده و چون بید می‌لرزیدم و چون طفل بودم محل نظر و اعتنا نبودم و در محله هنگام مراجعت حضرات زنی از همسایه‌ها بآنها گفته بوده است که ما دیدیم که ساعت قبل فلانی را بغلان خانه بردند فراشها و همراهان^{نشان} بخانه معهود توجه نموده بودند عمه مرحومه میگفت وقتیکه بآن خانه ریختند من از شدت اضطراب و کثرت انقلاب قلب زانوهام بزمین می‌رسید و باز خودداری نموده برمی‌خاستم و با این جمع متکلم بودم که اینجا چرا آمده اید ، خلاصه بجد تمام آنخانه را هم جستجو نمودند چون خداوند عالم تقدیر فرموده بود پی بدر آن زیر زمین که در وسط اطاق بود نبردند زیرا که اطاق مفروش و روی در را هم گاهواره طفلی گذارده بودند .

بهر حال بعد از چند گاه که آن هنگامه اندکی آسوده شد بخاطر دارم که با والده در آن خانه مزوره بحضور والد مشرف میشدم و بعد از چندی والد مرفوع به تبریز معاودت نمودند و قدری از قبیل ابریشم مال تجارت همراه داشتند بعد از ورود همه قسم مردم از تجار و آشنایان از اهله قزوین و تبریز و اصفهان و غیرهم که خصوصیتی داشتند دیدن میکردند ، از جمله وقتی هم در ضمن پرسشها از حالات بلاد کیفیت

کیفیت حاجی ملا تقی را میپرسند که چگونه بود و چگونه شد ایشانهم فرموده بودند که قاتل پیدا شد و اقرار نمود و مطلقاً دخلی باهل قزوین نداشت از اهل شیراز بود و او را هم با جمع دیگر بطهران بردند و امثال ذلک از آنچه واقع بوده چند کلمه بعنوان جواب گفته بودند ، بعد را یکی دو روز بفاصله روزی در حجره سرای حاجی میرحسن نشسته بوده اند که چند نفری پیدا میشوند و میپرسند حجره فلان کس قزوینی کدام است و از در حجره میگویند شما را جناب آقا میرزا احمد مجتهد خواسته است ، والد چون سابقه و مرادۀ نداشته اند میگویند شاید اشتباه کرده اید کس دیگر را خواسته اند میگویند مگر شما فلان کس نیستید ، میگویند چرا ، میگویند تو را خواسته اند ایشان خیالشان پریشان میشود که آنها مجال بفکر و خیال نمیدهند میریزند از کمر و شالشان میگیرند و میکشند ، بعضی از مکاریهای حصارى که از محال قزوین محسوب است شناسا بوده اند حمایتی مینمایند که شاید ممانعت از بی حرمتی کنند که آن اشخاص آنها را هم میزنند و مرحوم والد را در حالت انیت و زدن میبرند چنانچه خودشان فرمودند که تخمیناً تا مرا بخانه مجتهد برسانند چهارصد پانصد توی سری و پشت گردنی بمن زدند و قتیکه رسیدیم

نزد مجتهد گفتم :

" اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله "

باری اندك جواب و ستوالی نمودند و امر بزدن چوب ، مرا بردند در حیاط و بستند و آد مهی مجتهد از سید و عامی مباشر چوب زدن بودند و هیچ وجه ملاحظه نمینمودند ، از زانو الی ناخن پا بهمه جا چوب میزدند و هوا سرد و فصل زمستان بود و مردم خارج از تماشاغیان هم بعضی آب دهان میانداختند و برخی سنگ و سفال و امثال آن میرانیدند و جمعی بستان لسان میآزردند ، و چون من ملاحظه نمودم که جمیع این جمع برای نعیم جنان مرا عذاب کنانند ، لهذا تضرع را بیفایده دیدم و زبان درستم و صبر نمودم و وقتی که خیلی بی طاقت میشدم چهاراً یا الله میگفتم و تا میتوانستم در باطن از خدا و مظهر امر او نقطه اولی جل شأنه نجات میطلبیدم و کار بجائی رسید که بعضی از ناخنها شکسته و گسسته شد و وقتی چشم بیکی از ناخن پا افتاد دیدم از پا کنده شده و هنوز بند است و از صدمات چوب مترقص ، مرا خنده گرفت و تبسم آمد و در این وقت دروغه ولایت را که خواسته بودند حاضر شده و متوجه من بود ، خنده مرا دیده تعجب کرد گفت ترا میکشند تو میخندی ،

حایلی

حایلی بروی من کشید ، فراشهای خود را امر کرده که چوب دست بگیرند و حضرات ضاربین را گفت بس است بمن بگذارید چوب را که هر قدر باید زد میزنم ، خلاصه آدمهای مجتهد را کنار زده فراش های خود را واداشت بچوب زدن و فراشهای داروغه بقاعده مرسوم چوب میزدند ، نسبت باحیان چوب زدن فراشهای مجتهد گویا راحت شدم و آسود گشتم و این دلالت بر شدت آنها دارد نه بر سستی اینها خلاصه گویا تخمین دوهزار چوب زدند و چون آن اوقات حکومت قبل تبریز معزول و رفته بود و حکومت جدید وارد نشد بود ولایت سپرده بهمان مجتهد و بعضی از بزرگان شهر بود که کلا اتباع او بودند و از جمله داروغه بهیچ وجه از رأی او تخلف نمیتوانست کرد . باری بداروغه سپردند و امر باخراج از بلد نمودند ، داروغه مرا بهر قسم بود بمنزل خود برد و از احوال و وطن و شغل و عمل پرسیدن گرفت و چون کلاه در سر نبود و بر باد رفته بود ، گفتم شما بفرستید کلاهی برای من خریده بیاورند و حکیم یعنی جراح حاضر نموده بمعالجه پاها مشغول باشید و من از افراد پيله و ران و نجار محسوب البته اجر شما ضایع نخواهد شد ، خلاصه مشغول باصلاحات شدیم ولیکن فوق همه اینها ذکر اخراج از بلد بود که ملاحظه میکردم -

بنظر چنین میآید که هرگاه از این بلد اخراج شوم در بلد خود هم نمیتوانم کسب نمود بلکه هیچ جا و متحیر بودم و بحق متوکل و از او چاره میخواستم بعضی از همشهریها مطلع از حکایت شده قلیل مراوده میکردند و یکی از تجار بود که خیلی مایل بخروج من بود چه که گمان میکرد که اگر من بروم ابریشمهاییکه همراه آورده ام برای فروش با و خواهم تحویل داد و او هم هر قسم از حیف و میل را نظر بضمف ما خواهد کرد ، لهذا مطلقاً در چاره اینکار اقدام نمیکرد بلکه تحریر باخراج شدن مینمود و سخن از احتمال ضرر در ماندن میراند و من ملتفت این نکته ها نیز بودم و چاره نداشتم و متحیر میزیستم .

یها
در اینوقت حاجی سید مهدی نامی بود از همشهر
که سابقاً تجارت داشته بعد از شکست کار بدلالی تجار
اشتغال داشت او نیز مراودت مینمود و از وضع کار و خیال
و قرار مجتهد آگاه بود و استنکاف مرا از اخراج بلد شدن
دانست گفت تدبیری بنظرم میرسد اگر خدا بخواهد
مؤثر شود شده و الاً چاره دیگر بنظر نمیرسد ، خلاصه
گفت جناب مستطاب حاجی میرمحمد حسین تاجر اصفهانی
که از اعظام و اعیان تجار محسوبند راضی بحیف و میل
حقوق ناس نیستند و بقدر میسور خود پاس حقوق مردم را

مینماید ومن واقع حال و کیفیت خیال همشهریها را بعرض ایشان میرسانم شاید چاره نمایند خلاصه بعد از مراد ه ایشان از داروغه والد را خواسته بودند و امر نموده بودند که ابریشم ها و اموال ایشانرا از سرای حاجی میرحسین بسرای خودشان که بسرای مبارکه طباطبائی مشهور است انتقال دادند و با اینکه حجره خالی در سرای ایشان یافت نمیشد و بالاخانه در سرای مزبور بهر طوری بوده ^{لی} خالی نموده ایشانرا مع اموال محل دادند و حمایت نمودند تا ایام عید نوروز و قتیکه با مجتهد ملاقات نموده بودند زکرف شفاعت این فقره را نموده بودند و او هم قبول نموده پس از آن سالهای بسیار و سفرهای متعدد که مرحوم والد در تبریز تجارت و توقف داشتند در همان سرای طباطبائی توقف و مسکن داشتند و مرحوم حاجی میرمحمد حسین طباطبائی اصفهانی چون از ایشان جز تقوی و امانت و پرهیزکاری و اسلام و بردباری چیزی ندیده بودند کمال احترام را منظور میداشتند چنانچه در اوقاتیکه خود این عبد در اواخر در خدمت مرحوم والد طاب ثراه در آنجا بودم گاهی اوقات هفته دو مرتبه گاهی کمتر گاهی بیشتر تطلقاً و صحبتاً بمنزل و حجره والد مرحوم تشریف میآوردند و حال اینکه بسایر حجرات تجار دیگر که شاید

بحسب مال زیاد تر بودند نهایت سالی یکمرتبه بعنصوان باز دید عید تشریف میبردند و یا خیر و شرّی دست میداد لازم میشد میرفتند و الاّ فلا ، خلاصه کمال ملاحظه را داشتند چه که سزاوار میدانستند .

باری بعد از چندی اتفاق افتاده بود و مرحوم والد بشرف حضور طلعت اعلیٰ جل زکرة مشرف شده بودند و طلعت اعلیٰ روح ماسواه فداه فرموده بودند .

” شما را چوب نزدند مرا چوب زدند ”

و والد میفرمودند که بعد از استماع این کلمه مبارکه که از جوهر مرحمت نازل شده گویا شداید و صدمات مزسوره در مذاق من اعلیٰ والذّ ازهر شهد و حلوی گردید و تشکر این عنایت را همواره داشتند و بکمال خضوع شاکر و حامد بودند .

و از جمله حوادث و وقایع که بر مرحوم و السّ واقع شده بود بعد از غروب شمس طلعت اعلیٰ جل زکرة بوده است در فقره تیراندازی و فتنه ارض طا که مرحوم والد در آن زمان نیز در تبریز در همان سرای مرقوم تشریف داشته اند و آقامیرزا محمد نامی از منسوبین درخدا متشان بخدمات مشغول بوده روزی وقت عصر در نفر فراش از جانب حکومت میآیند بحجره که ایشانرا در ب خانه ببرند ، آقامیرزا

محمد چاچی بجهت آنها میریزد و خواهش میکند که بنشینید و چائی بخورید و خود میرود بخانه سرکار آقای حاجی میرمحمد حسین مزبور حکایت را اظهار نموده از آدمهای ایشان همراه برداشته بسمت حجره روانه میشود بین راه میبیند که فراشها جناب والد را میبرند خلاصه خواهی نخواهی جناب حاجی ابوی را نمیگذارند فراشها بحکومت ببرند و از قضا همان شب را بعضی از اجزاء حکومت در خانه جناب حاجی میرمحمد حسین طاب شاه میهمان بوده اند جناب حاجی راهم نگاه میدارند در وقتیکه مقتضی میشود جناب آقا حاجی میرمحمد حسین عنوان صحبت را مینمایند اجزای حکومت میگویند بسیار خوب ما در رفع رجوع این مطلب جهد خود را در خدمت شاهزاده مبدول میداریم هرگاه پذیرفته شد عین مرام است والا^{منی} ضا باید داشته باشیم که حاجی را بما بدهند ، سرکار آقا میفرمایند خود من ضامن ، میگویند زور ما بشما نمیرسد دامادشان دام عمره میگوید من ضامن ، باو هم جواب اول را میگویند ، لهذا میفرستند یکی از تجار اصفهان از همانسرا میآورند ظاهر همشیره زاده آقای مزبور بوده خلاصه او ضمانت مینماید و ایشانرا وا میگذارند . بعد را مختصر کلام که سی و پنج امپریال تعارف در جزو داده شد که

شد که اغماض نمودند اجزاء حکومت ، والحمد لله بخیري گذشته بوده و جز این دو فقره امر عظیمی در امر مبارک برای مرحوم والد پیش نیامد لیکن صدقات جزئیة و یا غیبت نمودن و فرار از مالا یطاق در حوادث اخیرہ بسیار واقع شده که تفصیل آنها جز تطویل ثمری ندارد .

و دیگر مرحوم والد در دارالسلام بغداد بحضور مبارک طلعت مبارک ابہی روح ماعداه فداہ مشرف شدند و مرآت را نیز ملاقات نمودند و در آن سفر لوح ناریّہ از مرآت همراه داشتند کہ از جملہ مضامین آن این بود کہ ہرکہ بگوید مرا دیدہ است کافر است و ہرکہ بگوید صوت مرا شنیدہ است مشرک و مراد مشرک باللہ از اینکلمات تحذیر بودہ کہ مبادا کسی وقوف یابد و مطلع شود کہ او در دارالسلام است از غایت خوف و نہایت ترس با اطمینان بمرحوم والد اینہمہ تحذیرات و تدبیرات و تزویرات بکار بردہ بود محض مناسبت مقام اشارہ و اشعار شد واللہ علی ما قول شہید .

و دیگر اواخر ایّام مرحوم والد قصد زیارت و توقف دائمی در دارالسلام داشتند و ہمہ نوع تدارکات دیدہ و دست و پای تجارت خود را از تبریز جمع کردند و بہقزوین تشریف آورده ، خواستند بمراسلات قطع شراکت باشریک خود

خود نمایند میسر نشد ، و در اواخر از این علیل مشورت فرمودند که کرارا " نوشته ام بشريك خود که صورت حساب را بنویسد و عمل را رسیدگی نماید انجام نداده است و وقت مسافرت میگذرد ، حقیر عرض کردم چون در اینوقت مرض چشم من شدت دارد ، چنانچه ملاحظه میفرمائید ، و الاً باذن شما میرفتم کار را انجام میدادم حال میترسم بسبب مسامحه او وقت سفر بگذرد و زستان بیاید ، لهذا خود سرکار عالی چند روزی تشریف ببرید لاهیجان و بشريك رسیدگی محاسبات را فرموده قطع کارها را نموده بزودی مراجعت مینمائید انشاء الله تعالی ، فرمودند منم میل دارم که آخر ایام و اسفار اخوی خود مشهدی محمد رحیم و شريك خود راکه سالهای طولانی شريك بوده ایم دیده باشم و استخاره هم باز نمودند خوب آمد از فردای آنشب تهیه سفر دیده و اسب خریدند و روانه لاهیجان شدند بعد از ورود بآن بلده بفاصله چند روز ناخوش شده و چند روزهم مریض بوده جهان فانی را وداع گفته بهالم روحانی عروج نمودند و سال وفاتشان سنه ۱۲۷۸- بوده است علیه رحمة الله و غفرانه ، و جسد مرحوم والد را شريك و اخویشان طاب ثراهما مصحوب مرحوم ملاجعفر طاب ثراه بقزوین فرستادند و بعد از قلیل زمانی مصحوب

جناب خالوی مرحوم کربلائی محمد حسین طاب ثراه بد السلام
روانه نمودیم و در آنجا مدفون شدند .

و این بسی معلوم است که در ایران اطفال
مردمانیکه باین اسم موسومند در معابر و اسواق غالباً
غالباً معاف نیستند یعنی اطفال و جهال باذیت
لسان لا محاله غالباً میگردانند ، خصوصاً در اوقاتیکه
گرفت گیری و حادثه و حرفی باشد این مطلب اختصاصی
مییابد ، و خود این علیل از طفولیت بسیار مبتلی باستماع
مزخرفات شده ام تا بحالا که بازگاهگاهی میشنوم ولیکن
يك فقره از آنها که خیلی حکایت دارد مینویسم که بیادگار
در صفحات روزگار بماند ؛

بخاطر دارم وقتی راکه در صغرسن بودم و بتکلیف نرسیده
بودم و والد مرحوم نیز در سفر بودند وقتی برای خریدن
چیزی در ب دکان بقال سرگذر خود مان میرفتم چند نفر
مردمان بیکار نیز حول حوش آن دکان نشسته بودند از دور
که مرا دیدند ظاهراً مواضع نمودند که یکی از آنها
بر اذیت من قیام و اقدام نماید ، خلاصه نزد يك دکان
که رسیدم یکی از آنها که مردی قوی بود بدون سؤال
و جواب محض کسب ثواب يك سیلی ناصواب بروی این بنده
زد ، بخاطر دارم که بقال چون دانست با او اشتغال
داد و دستد

دادوستد دارم ممانعت نمود که چکار دارید ، واگذارید ،
 بنده نیز باستظهار کاری که داشتم به بقال نزد يك شدم
 و وجه داده تا آنچه میخواستم بخرم ، در این وقت تا متاع
 کشیده و خریده شود آنحضرات باهم صحبت میداشتند
 در باره من و من بگوش خود میشنیدم یکی گفت آیا ایمن
 حرامزاده است یاخیر دیگری در جواب گفت اگر قبل از
 بابی شدن پدرش نطفه اش منعقد شده است حرامزاده —
 نیست و هرگاه بعد از اقبال نطفه اش بسته شده است
 حرامزاده است ، و این سخن با اینکه حالا سی سال متجا^{وز}
 است که گفته شده بهمیچوجه از خاطر من نرفته است ،
 خلاصه برای اطلاع تحریر شد و بس والحمد لله تعالی
 که اغلب اشخاصیکه در این امر مبارك سبب ازیت و صدقه
 شدند از اعلی و ادنی صرفه ای نبردند و غالباً بزودی فنا
 و هباء شدند و اگر تفصیل هر يك نوشته شود که دیده ایم
 و شنیده ایم این اوراق کفایت نماید ، خلاصه بعضی
 از آن اشخاص دیده شدند که بکمال فقر و فلاکت بموت
 و هلاکت رسیدند و همچنین والد مرفوع حکایت کردند که
 بعد از حکایت چوب تبریز مدتها گذشت وقتی در مجلسی
 نشسته بودم بعزت شخصی زیر دست نشسته بود که آثار
 فقر و ذلت او نمودار بود ، اظهار نمود که من از شما حلیت

میطلبم گفتم برای چه گفت وقتی اسباب صدمه شما شده ام
 گفتم هرگاه برای خدا کرده چه اعتذاری است و هرگاه
 برای نفس وهوی بوده نزد خدا استغفارنا، بعد آن شخص
 گفته بود که سبب چوب خوردن و صدمه شما من و دوسه نفر
 دیگر بودیم که پیش مجتهد رفتیم و آن قضیه بر شما وارد شد
 از سخنان ما حادث شد و هر یک از آن اشخاص و من
 بانواع صدمات مبتلی شدند و شدیم، در هر حال ما را
 حلال نمائید .

ذکر جناب حاجی شیخ محمد علی طلق

به نبیل ابن نبیل
 ~~~~~

باری از جمله واردات براه اعزّ جلیل نبیل ابن نبیل  
 است که وقتی را برای کاری از اعمال داد و ستد تجارتنی  
 بد الان سرای شاه قزوین عبور و مرور مینمودند، آقا محمد  
 حسین نامی از اهل شیراز و از جمله سکنه آن دالان بوده  
 بعضی کلمات رخو و سست و لمن و سب نسبت بصاحب امر  
 و بستگانش مینماید بطوریکه معلوم میکند که مراد من ایمن  
 شخص حاضر عا بر است، باری جناب نبیل ابن نبیل  
 دام عمره بکلی اوقاتشان تلخ میشود میگذرند و نمیگذرند  
 بالاخره

بالاخره استخاره نموده صحبت کردن با آن شخص خوب میآید میروند در ب حجره او می نشینند که آیا شما اینکلمات که میگوئید نسبت باین امر صاحب کار را دیده اید و یا با دوستانش نشسته و گفته و شنیده اید و بشما معلوم شده است خلاف اینها یاخیر؟! و از راه استکبار و کثرت لجاج و عناد در لمن کردن و بدگفتن ازدیاد نمود، خلاصه جناب نبیل ابن نبیل در اثبات و اغرار بحقیقت حق و او در ضد اصرار نمود، کارشان بارتفاع اصوات و توجه حضار از جهات بآن مقرر کشید .

باری خوب است که تقریرات و گفتگوها را خود جناب

نبیل ابن نبیل بنگارند و این بنده باختصار سعی و از تفصیل

میگذرم، خلاصه بعضی از مصلحین اقدام نموده جناب

نبیل را روانه مینمایند بنده حجره نشسته بودم و منتظار

مقدم ایشانرا داشتم که از دنبال کاری که رفته اند مراجعت

فرمایند در این وقت آمدند بنده ملاحظه کردم حالت منقلب

است، استفسار نمودم اختصاری از مختصر اظهار نمودند،

گفتم اینکار بنظر من عاقبت آن بفساد میرسد بروم آن سرا

و اصلاح نمایم، معلوم است این مکالمات از روی قهر و غضب

بوده است و اتفاق افتاده است، مبادا برخی از مردم جهال

زمینه بسازند، مرا تسکین داده و ساکت نمودند که خیبر

طوری نشد که دنباله پیدا نماید بنده هم بتدبیری  
نگوشیدم و بی کاری نرفتم طرف عصر را بخیال آمد که بمنزل  
یکی از اعزه دوستان دام عمره بروم و درد دل نمایم  
و ایشان را بنصیحت وادارم و رفتم هنوز نشسته بودم در  
آن منزل که عیال آمد مضطربانه که فراشها ریختند بخانه  
و جناب ایشان را بردند در ب خانه .

باری پریشانی احوال معلوم است که در اینوقت  
چگونه میشود بعد از گذشتن قدری از شب با بعضی  
از دوستان و اقربا بسمت خانه آمدیم و بخیال معالجه  
کار آنچه مسموع و معلوم شد آن جمعی که حاضر بوده اند  
استشهادی نوشته و فقراتی که در عین قهر بکمال قدرت  
بدون ستر اظهار نموده بودند آنها را مصدر حقیقت  
پنداشته و بیان مذهب و ملت فرض نموده بودند و بآن قانن  
سخن رانده بودند و نزد یکی از علمای بزرگ بلد برده که  
آقا سید علی نام داشته و ایشان بحکومت رقعہ نوشته و از  
حکومت است دعا نموده که جناب نبیل ابن نبیل را صدمه  
کلی بزنند ، بلکه معالجه بقطع را منظر و مسطور نموده بوده  
خلاصه سخن بتوسط یکی از احبای طبیب دام عمره بناظر  
حکومت پیغام داده شد که مراقبت نماید در نزد حکومت  
و نوعی باصلاح بگذرانند ، خلاصه مبلغی مقرر شد که

داده شود ، باری سه شب و سه روز مکالمات و پیغامات  
 حکومت عرف با حکومت شرع و فرستادن فراشباشی خود  
 نزد حاکم شرع طول کشید و هر قدر جهد و سعی و واسطه  
 از اعزّه تجار ممکن بود انگیخته شد تا اینکه مشیت نافذّه  
 الهی بر خلاصی قرار گرفت و از جمله حکایات آنوقت هر قدر ریکه  
 بعضی از واسطه ها از ناظر و تاجر حتّی حکومت پیغام  
 دادند و نصیحت حضوراً بجناب نبیل مکرم الیه نمودند  
 که بخواهش آنها کلمه بایشان بگویند راضی نشدند حتّی  
 خود این عبد بابعضی از اعزّه احبّا پیغام دادیم  
 بجناب نبیل مکرم الیه که در مکالمه و محاوره قدری ملاحظه  
 و مداهنه بفرمائید و اگر حکمت را ملحوظ ندارید بیم آنست  
 که مرض سرایت نماید البته جانب حکمت را خیلی منظر  
 دارید ایشان بعد آنکه ذکر سرایت بدیگرانرا استماع  
 نموده بودند در تکلیف خود خود را متحریر دیده بودند  
 چه که تا آنوقت عزشان جزم بوده که متوکلا علی الله آنچه  
 راجح واقع میدانند بی پرده بگویند و یا با پرده بگویند  
 بعد که اینقسم ها پیغام شد پیش خود اندیشه نموده  
 بودند که اگر ملاحظه و مداهنه نمایم شاید عند الله مؤاخذه  
 شوم و اگر ملاحظه نکنم مرض سرایت نماید باز هم شاید  
 عند الله مسئول واقع شوم و در نزد اولیا نیز مقبول واقع

نشود ، خلاصه بر این مقرر داشته بودند که خود خود  
را هلاك نمایند چه که بعضی از حارسین زندان که تهدید  
و تحذیر مینموده ایشان بجد تمام فرموده بودند مضمون  
این فرد را :

تو من تهیدیدیم از کشتن که من

تشنه زارم بخون خویشستن

و تمنا کرده بودند که اگر احدی از شما قیام و اقدام بقتل  
من نماید هرآینه من مینویسم که از مال من بشما چیزی  
بدهند مرادشان اینکه مسئول نشوند در حکومت شرع  
و عرف که عند الله مسئول شوند ، بعد که اینمراد حاصل  
نشده بود وقتی را بعنوان کنار آب رفتن از محبس بگوشه  
خلوت خود را برده شال کمر را بگردن انداخته بکمال  
جد و جهد در صدر خفه کردن خود برآمده بودند ،  
از دیربرگشتن ، حارسین بخیال افتاده جستجو نموده  
در اینحال ایشانرا پیدا کردند و منع از این عمل نموده  
بدلجوئی پرداخته بودند .

باری شب سوم و یا چهارم بود که مکالمات بین

حکومت عرف و شرع تمام شده بود و همچنین خود بنده هم  
رقمه بحکومت شرع نوشته و واسطه انگیزته بودم که آیا  
در حین قهر و غضب گفتاری که از انسان پدیدار میشود  
چه اعتبار

چه اعتبار دارد که شما سند نموده و فتوی داده اید .

باری بحمد الله تعالی بعد از تسلیم نمون وجه مقررّه و تعارفات حارسین جناب نبیل را برداشته بسلامت بخانه آمدیم والحمد لله رب العالمین ، و این قضیه را من باختصار نوشتم باطمینان اینکه شاید جناب نبیل ابن نبیل دام عمره العزیز وقتی را مفصلاً بنگارند بنده بملاحظاتسی چند اختصار را اختیار نمودم .

و از حوادثیکه بعد از آن فقره بجهت جناب مکرم الیه اتفاق افتاد اینکه بعد از گذشتن روزگاری از این حکایت ایشان برشت تشریف بردند دنبال امور تجارتسی و از قضا آقا سید محمد نام همشهری همسایه هجره داشتند و از بابت اینکه سید مشارالیه در بعضی از تجارت همکار بوده وهم غلّ عظیمی از بابت امر مختار از ابرار در دل داشته وقتی را شخص سیدی مالی خریده و حیف و میل نموده پس آورده بوده است کارگذاران حجره در پس گرفتن آن شیئسی توقف داشته اند و آن سید تشدد میکند گویا جناب نبیل عبارتی میگویند که بعین در نظر ندارم ولی آقا سید محمد همسایه میگوید مفهوم این عبارت این است که این شخص را ناسید خوانده اید و باین بهانه نارغلش زبانه میزند و تغیر و تشدد بلکه جسارت بدست درازی هم مینماید

و جناب

و جناب نبیل اصطبار میورزد و جناب مرفوع مرحوم حاجی نصیر طاب ثراه بعجز والحاج این فتنه را تسکین میدهند و مرحوم مبرور آقاسید جواد طاب ثراه نیز حمیت و حمایت بقدر مقدور خود مینمایند ، مع ذلك آقاسید محمد مزبور آرام نگرفته سایر همسایگان حجره و صاحب سرا را تحریص و ترغیب نموده که شاید جناب نبیل و سایر سگان آن حجره را از آن سرا بلکه از آن بلد اگر بتوانند اخراج نمایند ولی چون ارادة الله تعلق نگرفته بود کاری از پیش نبرد بلکه چند روزی یعنی تخمین دوهفته از اینمقدمه گذشته بود که روزی در خانه یکی از حکام شرع بایکی از نوکرهای دیوان طرف سخن شده بود و آن شخص بی پرده بخود آقاسید محمد ناسید گفته بود و سید بجرأت تمام يك سیلی باورده بود و بعد توی سری وسیلی زیاد خورد بود و باینها اکتفا نشده بحکومت رسیده بود او را بنزد حکومت برده چوب زدند و حبس نمودند و امر باخراج بلد کردند واسطه انگیخت و جرم داد از جرمش گذشتند و آخر <sup>حش</sup> نکردند و این قضیه چنان زود اتفاق افتاد که بعضی از اهل همان سرا با اینکه از احباب نبودند ولیکن از ماجرای چند یوم قبل باخبر بودند شهادت دادند که واقعه بر آقاسید محمد جزای عمل نامحمودش بود که باوعاید



وراجع شد و فی الحقیقه چنین بوده است چه که در آن اوقات مرحوم حاجی نصیر طاب ثراه و جناب نبیل و بستگانشان کمال تضرع و نیاز را بدر بار حضرت بی انهاز داشتند و جزا و پناهی نداشتند و بمناجات تأییدیه مداومت مینمودند لهذا قضا سرعت نموده و جزا را بمحلش رسانید .

### قضیه واقعه برای خود نگارنده تاریخ

~~~~~

و دیگر از جمله وقایع ، قضیه ایست که برای خود این علیل اتفاق افتاد هر چند نسبت بواردات سایرین حقیر و قلیل محسوب است لیکن ضبطش محض تأسی و یادگار است و این مقدمه لازم دارد مقدمه اش اینکه در زمان حبس جناب نبیل ابن نبیل دام عمره ، شخصیکه مسمی بملاعلی و طبق بجناب دام عمره بوده در آنزمان گاهی با حکومت بمناسبتی مؤانست داشت و با جناب حکیم که واسطه ما بوده نیز مصاحبت و معاشرت ، در آنوقت غایبانه اظهار حبسی نسبت بجناب نبیل نموده و بقدر خود بخیال توسط ورهائی و آسودگی جناب ایشان بوده و تکلماتی هم در مواقع خود نموده بودند اخبار این اطوار را جناب مستطاب حکیم باین بنده دادند و این بنده بصدور تلافی احسان و محبت

ایشان

ایشان برآمد و چیزی اعزاز علم و دانائی و حب الهی ندانستم لهذا بجد تمام از کأوس کلمات الهی حب رحمانها بایشان ابلاغ داشتم و موفق باخذ و آشامیدن شدند و چون در رسم خط علم و عمل داشتند ایشانرا زحمت داده بتعلیم و تدریس و تربیت اطفال واداشتم و حباً لله اشتغال ورزیدند و ایشان همشیره و همشیره زاد داشتند همشیره زاده شان بواسطه غلیکه از احبای الهی در دل داشت ، نظر بمسموعات نالایقه که از مردم شنیده بود از ابتدا راضی بآمدن ایشان باینمحل و منزل نبودند بلکه ممانعت و مناقشت مینمودند ولیکن ایشان اعتنا بخایالات اونداشتند و مشغول بتعلیم اطفال بودند ، بعد از مدتی همشیره زاده ایشان در نزد یوزباشی حکومت بخدمت مشغول شد و بمرور زمان حرفهای مهممل پریشان و کذب و افترا و دروغ باجزاء حکومت خاطر نشان نمود و بحدی وسوسه کرد که دغدغه بخاطر حکومت انداخت که دائی مرا فلان کس بابی محبوس و مجبور داشته و دارد و بیرون آمدن از خانه را نمیکند ، لهذا حکومت فراشبازی خود را مع جمعی از فراشان با خود عارض مزبور دنبال اینکار فرستاد و اتفاقاً اینوقت راجنا ب معلم مزبور در خدمت جناب آقای اجل اکرم آقا محمد

قائمی الشہیر بفاضل دام عمره العالی بطرفی رفتہ بودند کہ ایشانرا بگذارند ومراجعت نمایند ودر طهران جناب مستطاب آقای اسم الله م ه دام عمره وجمعی محبوس و برای سایر احبا و دوستان گرفت وگیر واحتمال سرایت بہرجا نیز بود ، لہذا قلوب مستعد وپیشانی خیالی موجود بندہ خانہ بودم و قبل ازچند ساعت از بازار آمدہ بودم ، فرزند ی کاغذی آورد از تبریز در خاتمہ اش نوشتہ بودند کہ الساعہ تلگراف ازہیزد رسید کہ ورقا متہم ومحبوس شد و بندہ زادہ ببازار رفت ومن متحیرانہ نشستہ بودم کہ در بوم دالان خانہ را باچوب زدند وفراشہا ریختند کہ ملاعلی رامیخواہیم کنار بروید این بندہ گمان کردم کہ این ذکر را کہ میکنند لاجل صلاح وقت می کنند مقصودشان من ہستم قدری کاغذہای موجود را ضبط نمودم و خواستم خود را حفظ نمایم کہ بنظر آنها نیایم میسر نشد مرا دیدند و بسویم دیدند و مرا گرفتہ گویا روی دست از خانہ تا سرکوچہ بردند ومہرہای اسم مرا ربوند بعد را بنای مکالمہ وپرسش گذاشتند وهمشیرہ زادہ جناب معلم فحش ہای ناصواب و کلمات بیفایدہ از نسبت کفر و زندقہ وظلم واینکہ داعی مرا کجا حبس نمودہی بسیارگفت ومن ناشنیدہ گرفتم وسویش نگاہ نکردم ودرایت معلوم شد بمن کہ فراش باشی نیز ہمراہ این جمع است

و او از من پرسید ، ملا علی کجا است ، گفتم چند روزی است از این خانه رفته اند و اینجا بمعلی مشغول بودند و حال چند روزی است بمیل خود از این منزل رفته و نمیدانم بکجا رفته اند همشیره زاده اش گفت که خیر او را خلیلی و زنجیر نموده در کدام محل از خانه است نشان بده ، بنده بفراش باشی گفتم که این خانه بروید و به بینید و یقین نمائید که دروغ میگوید .

خلاصه مراجعت نمودند و مراهم با خود بخانه آوردند ، صدای گریه و ناله اطفال بتضرع و ابتهاج بلند بود و کمال پریشانی واضطرار در نسلوان خانه نمودار ، فی الجمله آنها را تسکین داده ، صدا کردم قلیانسی آوردند با فراشباشی در کنار باغچه کشیدیم و همشیره زاده جناب معلم با فراشها منازل خانه را جستجو و تفحص نمودند اثری از جناب نبود تا بیابند ، خلاصه فراشباشی گفت عبا و کفش و کلاه خود را بگذارید چه که ابتدا بکمال عجله باشب کلاه و عبا مرا می بردند ، خلاصه عبا و کلاه و کفش آوردند پوشیدیم ، متوکلا علی الله بدر ب خانه روانه شدیم ، بین راه فراشباشی گفت : شما از این^{بفه}طریق که هستید خوب باشید چه ضرر دارد ، گفتم هرچه ایمن ضرر دارد ، گفتم هرچه این شخص بشما عرض کرده خلاف

است، دوباره از بابت جناب معلم پرسیدن گرفت بنوع اول جواب داده شد و گفتم شما ملاحظه فرمائید آیا با وجود حکومتیکه شما دارید ممکن است کسی را مجبور و محسوس نمائید و از او کار هم بگیرید تا برسد به این بنده که آثار مظلومیت نمایان است، تارفتیم بمحلی که انتظار خروج حکومت و بیایب حکومت را میکشیدند، در این وقت جمعی کثیر از فراش وارانل او باش عطجات حکومت دیده شدند و همشیره زاده جناب معلم آنها را تحریص و ترغیب نمود که این شخص از فلان طایفه است باور ندارید بگوئید بد بگوئید تا معلوم شود و آن جمع بدور این پریشان جمع شدند و چشمهای خود را بسوی من گشوده زبان ببدگوئی بامر باز نموده مطالبه بدگوئی مینمودند این علیل بتوفیق و تائید رب جلیل جل شائنه ساکت بودم و خود را بنوعی از میان این جمع بکنارتر کشیدم آنها و بعضی از عطله جات دیگر که تازه آمدند باز بدور من گرد آمدند و شدیدتر مطالبه آنچه منظور داشتند نمودند درحالتیکه بقتل تهدید مینمایند و وعده و وعید میدهند که اگر چیزی گفته نشود چنین و چنان خواهیم کرد و در این احیان نایب الحکومه آمد و فراشباشی با او با همستگی دسریا حکایت را میگفت قدری فاصله ما بین ما و آنها بود و چون دیدم اطراف مرا دارند و بجد تمام

مطالبه

مطالبهٔ کلام بی معنی مینمایند ایندفعه نیز خود را جمع
 نموده بلطائف الحیل بطرف نایب الحکومه رفته خود را
 از دست اینها کنار کشید م یکی از آنها دستی به پهلویم
 زد که کجا میروی و دیگران تهدید نمودند در این وقت
 بسوی قبلهٔ حقیقی و مولی الموالی و ربّ الارباب و مالک الطوک
 توجه نموده رو بردم که الهی حالا در حضور نایب حکومت
 با اینکه هنوز حکمی صادر نشده از اینها چنین حرکات
 ظاهر است ، اگر ما باینها تسلیم نمایم چه ها خواهند
 کرد و دیگر نمیدانم که چه حالتی دست داد در اینوقت
 فرارش باشی مراجعت از حضور نایب الحکومه که جزئی فاصله
 داشت نموده بمن گفت بیایید بنده گفتم آخر ضمهم عرضی
 دارم بگذارید مطلب خود را بگویم گفتند شما بیایید
 هرگاه لازم شد خواهید گفت بحیاط خلوتی برابرند
 نشستیم گفت حقیقت حالت گریه و تضرع اطفال واضطراب
 اهل و عیال مرا محزون نمود و من برای خدا اصلاح کار شما را
 نمودم و شما بروید بخانهٔ من او را دعا گفته و گفتم البته
 در عرض صحبت و مرحمت شما اظهار خدمت و محبتی خواهد
 شد و از شغل و عمل و سرای مسکون و محل پرسید گفته شد
 در فلان سرا بتجارت مشغول هستم خلاصه گفتم باین
 فراشها چه باید داد شما بفرمائید که بدهم چه که من

حالت مکالمه با این اراذل ندارم گفت هرچه میخواهید بدهید ، این بنده با یک فراش و بابای محله مراجعت نموده بخانه آمدم میان دالان خانه نشسته و جهمی خواستم آوردند بفراش داده شده و باندرون آمدم در اینوقت بعضی از زنهای اقربا و خویشان و همچنین بنده زاده و پسر عمو باحالت پریشان وارد شدند و از مراجعت من شکر و حمد گفتند و کاغذهای طهران را آورده بودند که کل مشعر بود بر اضطراب کل احباب و اینکه جمعی کثیر بتازگی دستگیر شده اند و در صد سائیرین نیز هستند و سرایت بسائیر بلاد خواهد کرد البته بقدر میسر خود و سائیر احبباً را محفوظ و مستور دارم و فی الجمله توقفی که در اخذ احبباً واقع شده همین امروز است که دیشب را احسام السلطنه بمالم دیگر رفته و آخذین مشغول بلوازم تعزیت او هستند و پس از فراغ نمیدانیم که چه خواهند کرد .

باری این مطلب مجدداً اسباب وحشت شده شب را بقصد محلی غیر معروف بنامد که حرکت نمایم و در آنجا باشم تا از خلف حجاب قضا چه امضا شود و چه هویدا گردد ، به پسر عمو دام عمره که آن اوقات در حجره باینده انیس بودند سپردم که چند کله قند برای فراشباشی

و بد دهید و بعد از دو و یوم داده بودند ، خلاصه شب را بنای حرکت از خانه که شد طفلی از اطفال بگریه و ناله اشتغال نمود بطوریکه پریشانی حالش در من اثر کرد برای تسکین خاطرش والده اش باو گفت اگر پدرت نرود باز مثل امروز می آیند و او را می برند و آن طفل باین ملاحظه تسکین یافت و راضی شد و گفت حالا که اینقسم است من ساکتم و این اطوار او زیاده از حالت اولش در من اثر کرد و در آنوقت خود را لابد از حرکت میدانستم ، خلاصه تاریکی شب حرکت نموده بمنزل غیر مروفی که منظور بود رفتیم ، دو روز نگذشته بود که تلگراف از رشت رسید که برات فلانی را وازند بصاحب تنخواه ، صاحب تنخواه مضطربانه در ب حجره و خانه آمده مطالبه وجه خود را میکرد و وجهی موجود نبود و همینکه برای من خبر آوردند که چنین خبری رسیده و صاحب تنخواه برات مضطربانه مطالبه مینماید دانستم در رشت اخذ عاطین شده و الا و اخور دن برات جهتی دیگر نمیتواند داشت ، خلاصه بمنزل دیگر ا بعد از منزل اول نقل نمودیم و صاحب این منزل که از اهل انجیل بود کمال محبت را اظهار نمود ، حتی اظهار نمود هر قدر وجه لازم باشد برای سفر وغیره حاضر است و چون بنای سفر بود اصرار کرد چند بیاورند از حجره گفتم شصت تومان نقد آوردند گفتم نزد خودتان اگر

سفری شدیم میریم و آنوقت عزم مسافرت را جزم داشتم چه که چا پار رشت نیز رسید معلوم شد که حضرات ساکنین حجره را گرفته و حبس نموده اند ، که مرحوم حاجی نصیر طاب ثراه و پسر بزرگش باشد ، و بنا بر این اصلاح امور را محال مینداشتم و قصد سفر داشتم یکی از اجله^۱ دوستان واقربا پیغام نمودند که حکم مشورت را کار بسته قسمی بشود که با بعضی از اخیار ملاقات نمائید شاید تدبیری بشود ، شباهنگام سواره بخانه^۲ آن دوست یگانه رفتیم و د و خلیل از احبای حقیقی را در آنجا یافتیم که برای ملاقات تشریف آورده بودند نشستیم و حکایات گذشته را قصه کردیم و تلگراف و کاغذهای رشت را نمودیم و معلوم شد که صاحب تنخواه برات رشت که یکصد تومان وجه آن بوده گزارا^۳ در حجره و خانه بمطالبه رفته است ، من مصمم بودم که از اجناس حجره دستور العمل بدهم که با او بدهند که یکی از اخلا حاضر اظهار نمودند که الی پانصد تومان وجه دارم لا محاله بقرض بخواهید بی مضایقه میدهم ، بنده عرض کردم لازم نیست ثانیاً^۴ قسم دادند در اینوقت صاحب خانه دام عمره گفتند اگر وجه تنخواه این برات واخورده داده شود بنظرم خوش است ایشان بکمال رغبت قبول نمودند و فردای آنروز وجه را بتوسط یکی از احبای

بخانه^۵

بخانه صاحب برات فرستادیم و برات را پس گرفتیم و یکسال تخمین اینوجه نزد من ماند و من خواستم وقت دادن تنزیل بدهم قبول نفرمودند و من خجل شدم و از حق جل ذکره حسن خاتمه اوشانرا در دارین خواستم واللہ مجیب السائلین .

خلاصه قصد رفتن از آن منزل را داشتم مقدر نشد و گویا هیجده نوزده یوم در آن محل بسر رفت و بعد بوسیله دیگر که سبب الاسباب فراهم آورد مراجعت بخانه نمودیم همراه یکدوستی رسمی که از اعزّه سادات و تجّار بودند با وجود عدم اقبال بملاحظات کمال محبت را بقدر خود در آن اوقات اظهار نمودند ایدہ اللہ تعالیٰ بما یحبّ و یرضی و یرزقہ خیرالآخرۃ والاولی .

باری بعد از چندیکه مستوراً در خانه بودیم خبر وفات مرحوم مبرور حاجی نصیر طاب ثراه رسید و آن مصیبت و حوادثیکه بر جسد و گسان آن مرحوم وارد شده از آن واردات در شهر مشهور شد چه که اغلب از تجّار قزوین و غیرهم این قصه پرغصه را نوشته بودند بلکه بعد از ورود چاپار آنهفته تا چندی میان اکثر کسبه و تجّار حرف تازه و صحبت جدید منحصر باین مطلب بوده و بعد از فوت مرحوم حاجی نصیر طاب ثراه از جانب حکومت در ب حجره

رشت را مقفل و مهور نمودند و دست ما بکلی بسته شد چه چه که تا آن زمان پسر کوچک مرحوم مشارالیه گاهی بحجره میرفت و امید اصلاح کارها بیشتر بود در اینوقت بخیال اصلاح برآمده بصلاح دید جناب سید مشارالیه شخصی را از تجار که امین دانستیم و دستش از تجارت گسیخته بوده اجیر نموده و اسانید یکه (جمع اسناد) در دست بود که جمیع داری حجره رشت متعلق باین بنده و جناب اخوی من است و مطلقا مرحوم حاجی نصیر را مع اولادش جز مقرری معلومی که داشته و بر میداشته اند چیزی نیست همسراه مشارالیه روانه رشت نموده مبالغی بحکومت و رئیس تجارت مایه گذاشتند تا در ب حجره را باز کردند اجناس و مطالبات رشت را بتوسط آن شخص و پسر کوچک مرحوم حاجی نصیر طاب شاه آقا فضل الله تصرف نمودیم و بنده در قزوین از خانه بی بازار رفته اندك اندك بنای ارسال مرسول را گذاشتیم ، در این وقت من متحیر ماندم در تکلیف که اگر جناب آقا علی رها شوند تکلیف من چه چیز است هرگاه بحجره رشت اذن دخول بدهم بیم ضرر است و ضوضا ، واگرندهم خلاف محبت و صفا و وفا لهذا بتوسط جناب جود دام عمره بحضور مبارک عرضه داشتم و مشورت نمودم فرموده بودند در باره امور عدد نوزده بگوید :

" الهی ترا تی منقطعاً الیک و متمسکاً بک
 فاهدنی فی الامور ما ینفعنی لعزّ امرک
 و علوّ مقام احبائک و بعد تفکر نمایند
 در امور آنچه بنظر آمد مجری دارند این
 شدّت اعدا را از عقب رخائست عظیم"
 انتہی

بعد از وصول این کلمات تاّمات روح اطمینان حاصل
 و بآنچه فرموده عامل شد یم الحمد لله چندی گذشت
 بوسائلی مع مایه گذاشتن جناب آقا علی پسر بزرگ مرحوم
 حاجی نصیر طاب ثراه را نیزرها نمودند و بحجره رشت
 نوشتم و آمدند و بعد از چندی رسیدگی محاسبات که
 شد معلوم شد نفی در میان نیست بلکه ضرر است عذر
 آن شخص را خواسته تمام امورات مجدداً محوّل و موکول
 باولاد مرحوم حاجی نصیر طاب ثراه شد که جنابان آقا علی
 و آقا فضل الله باشند و چون حکایت رشت و کیفیات مرحوم
 حاجی نصیر طاب ثراه سزاوار است که جداگانه مفصلاً
 ثبت و ضبط شود و انشاء الله خواهد شد

لهذا در این اوراق مفصل نوشته نشد ولی مجملی از کلیات
 حالات مرحوم حاجی نصیر طاب ثراه را اشاره مینمایم .

در ذکر شهید فی سبیل الله حاجی نصیر

قزوینی طاب ثراه

—————

همینقدر ایشان هم از جمله تجار معتبر اینولا محسوب
 بوده اند و از اوائل امر حضرت ربّ اعلیٰ جلّ شانه فایز
 بایمان شدند و سفر خراسان نمودند و در خدمت جناب
 باب الباب علیه بهاء الله بماندند و تا خاتمه
 امر آنجا در قلعه بودند و بعد از ختم آن واقعه با سببیکه
 خداوند عالم خواسته بود محفوظ مانده مراجعت نمودند
 و باز مشغول بتجارت شدند و امانت و دیانتشان در تجارت
 بدرجه بوده که وقتی را خودم از یکی از منافقین شنیدم که
 گفت مردم بحاجی نصیر نسبت کفر دادند اما نسبت
 کج قلمی و خلاف دیانت ندارند .

باری دفعه دیگر که خود بخاطر دارم در اثناء
 سفر گیلان آن بنده خدا را از منزل اول گرفته باکنده
 و زنجیر بطهران بردند بعد از چندی باز مرخص نمودند

وباز

وباز مشغول تجارت شدند تا وقتیکه در گیلان شرکاء^۱ شأن مطالباترا سوخت نمودند و وضع گیلان بسبب نشدن نوغان پست و ضایع شد ناچار باغات و بعضی مخلفات بلکه خانه مسکونه را باستثنای مقدار صد تومان آن باریاب طلب دادند و خود را فارغ نمودند و پس از چندی این بنده ایشانرا با مقرری معلوم زحمت داده بحجره^۲ رشت خود فرستادم و در حجره^۳ رشت مشغول بتجارت بودند و در این بین این بنده با ایشان سفری نمودیم و مشرف شدیم و عنایات ربّانی را شامل حال ایشان دیدم و در طی مراجع نسبت بایشان سفارش ایشان را نیز باین علیل بکنایه فرمودند و باهم مراجعت برشت نمودیم و من بقزوین آمده ایشان در حجره^۴ رشت مشغول بکار بودند مع دو پسرشان که قضیه^۵ اخیره پیش آمد و ایشان و پسر بزرگشان را گرفته محبوس نمودند و در حبس برحمت ایزدی پیوستند علییه رحمة الله و رضوانه و غفرانه و از اثر کلمه^۶ مبارکه الحمد لله موفق شدیم تا آخر ایام شان با ایشان راه رفتیم و حالا هم هردو فرزندشان در حجره^۷ رشت مشغول بزحمات و امورات ما هستند و الحمد لله الموفق المؤید لا اله الا هو رب العالمین

در ذکر جناب ملاعلی معلم

جناب معلم که همشیره زاده اش طلب مینمود و هرگونه نسبت بخقیر میداد بعد از مسافرت و مهاجرت باین ولا مهاجرت نمودند و نزدیکی از منشیان حکومت کسه رفاقت داشتند رفتند و با او به نزد حکومت رفته بحکومت معلوم شد که آنچه باو عرض کرده اند کذب و افترا بوده است خواست عارض را تنبیه نماید فرار کرد و جناب معلم از تقصیرش گذشتند والی اکنون جناب معلم بتعلیم اطفال در این بیت مشغولند و بجهت این زحمت و خدمت کسه بحضور مبارک جل زکره عرض شده محل نزول عنایت شدند و حالا همشیره زاده شان گاهی باین منزل میآید و وقتیکه ابتدا آمد بکمال اعتذار و پوزش خود را اظهار داشت و الحمد لله المستمان فیکل حال و حین والحمد لله رب العالمین

فصل سوم

فصل سوم مشتمل است بر ذکر بعضی از اقارب و اقوام مرفوع نبیل اکبر طاب ثراه بر سبیل اختصار مرحوم والد دو برادر و یک همشیره داشتند یک برادرشان که مشهدی محمد رحیم طاب ثراه باشند در لاهیجان متأهل شدند و در زمان حیات مرحوم والد از اهل حبّ و ایمان بودند و با حبّ حضرت رحمان بعد از چند سال از فوت مرحوم والد در لاهیجان مرحوم شدند و برادر دیگرشان آقا محمد رضا علیه بهاء الله نام داشت تا حیات والد مرحوم دوست نبود که سهل است نهایت درجه بغض و رانسبت برادر خود جهت امر الله داشت و هرگونه صدمه که بخمال و خاطرش میرسید مضایقه نداشت بعد از فوت مرحوم والد موفق بر رجوع و انابه بخضوع و فوز بایمان و حبّ حق جل زکره شد و او شان در قزوین مرحوم شدند و همشیره شان نیز در ایام حیات جناب والد از اعداء مؤمنات محسوب بودند و سایرین از بنی اعمامشان تا زمان حیاتشان موفق بایمان نبودند و گویا تخمین یک سنه از فوت ایشان گذشته بود که کلمه الله در اغلب اقربا تأثیر

نمود ، کل تسلیم نمودند برخی بکلمات الهیه تربیت و تعلیم شدند حتی بعضی بفیض حضور مشرف و بشرف خدمت موفق گشتند و نیز جمعی قلیل هم قانع باگاهی قلیل شده از فیوضات عظیمه جدیده محروم وی نصیب ماندند ، رفته رفته یکی دو نفر را میتوان گفت که رفته اند ، چه که از ابتدا هم بالتبع آمده بودند و مابقی بحمد الله بکمال حسب و استقامت خودشان و اولادشان فایزند " و لكل نصيب عند ربك على قدر حسبهم و ايمانهم و اقبالهم الى الله مولیهم القدیم " و اما اقارب طرف زوجه شان کسه خالوهای مرحوم طاب ثراهیم و خال موجود دام عمیره باشند هرچند قصص و حکایات آنها نیز لایق آن است که جداگانه ضبط شود لیکن چون صاحب قلمی که بتواند علمی از انکار برافرازد در میان اولادشان علی الحساب موجود نه و این علیل چون بمنزله اولاد آنها خود را دانستم لازم دیدم که برای احقاق حقوق آنها که در اوقات غیبت و مسافرت مرحوم والد برای این علیل زحمت کشیده اند و در راه خدا خدمت نموده اند و یا صدمه خورده اند بین الاجمال و التفصیل شرحی ضبط نمایم شاید انشاء الله تعالی خداوند جلّ زکرة از خود اولاد آنها بصوت فرماید کسی را که مبسوط تر و مشروح و مربوط تر ثبت و

ضبط نمایند ، " و ليس هذا على الله بعزيز مالا يدرك كله
لا تترك كله " .

باری جدّ مادری بنده حاجی مجید نام داشته
و بحکاکی مشغول بوده ، در سفر مکه چند سال قبل از ظهور
عالم فانی را بدرود گفته بدار باقی شتافته . علیه رحمة الله
و جدّه مرحومه سیّدّه بوده و سنین عمرش تخمین به نود سال
رسیده بود و در ایام ظهورین اعلیین ابهیین حیات داشت
و از واردات و حادثات که در ایام ظهور بر اولاد و تبارش
وارد شد هرگونه صدمات خورد و بهر قسم مصیبات فائز
گشت و زنی باتقوی و پرهیزگار بوده قبل از ظهورین اعظمین
بزیارت بعضی از عتبات ائمه علیهم السلام مشرف شدند
و در کبرسن و اوقات پیری در دارالسلام در بیت اعظم
بحضور مبارک روحی و روح العالمین فدا تراب اقدامه
مشرف شدند و بعد از مراجعت چند سال نیز حیات داشته
بعد داعی حق را لبیک گفته بعالم روحانی شتافتند
علیها رحمة الله و ثنائیه و بهائیه و پسر بزرگشان کربلائی محمد
حسین نام داشت در کیفیت اخویشان آقا محمد صادق مرحوم
قصه دارند که در ضمن او حکایت میشود انشاء الله تعالی
و جز او حادثه بزرگی بخاطرند ارم که بجهتشان اتفاق
افتاده

افتاده باشد، لیکن در حوادث شدید که گرای و طعن شدند و يك دفعه از فرارها را مصداق " ففرّوا الى الله " واقع شدند و بدارالسلام رفته بحضور مبارك مشرف شدند و مراجعت نمودند و در تبلیغ امر ید طولی و لسان بلیغ داشتند و موفق به تبلیغ نفوسی چند شدند و دفعه دیگر نیز حامل جسد مرفوع والد طاب ثراه شدند و مرةً اخرى در دارالسلام مشرف شده و مراجعت نموده بعد از چندی جهان فانی را بدرود گفتند، و اما برادر دیگرشان که مرحوم مبرور حاجی محمد حسن طاب ثراه باشند ابتدا در طهران مشرف بحضور مبارك شده بودند و تجلیات طیک اسماء و صفات در قلب و فؤاد ایشان اثر نموده بود و با اینکه آنزمان بهیچوجه بظاهر از امر مبارك خبری نبود غالباً مجذوبانه بذکر اسم مبارك ناطق بودند و در قضایای اوایل امر همه جا با اخوان در غیبت و ستر و صدمات شرکت داشتند و بی بهره نبودند و چون برخی از واردات آن بیت نوشته خواهد شد ضمناً اشاره خواهد شد انشاء الله تعالی و قضیه عظیمه که اصالة بجهت ایشان واقع شد اینکه در سنه ۱۲۸۳ در شهر ذیحجه الحرام بفته ایشان را مع جناب آقا علی اخویشان و مشهدی علی اکبر دامادشان گرفته با کنده و زنجیر بطهران بردند و سیاسات عظیمه

و مشقات جسیه که در راه و زندان طهران برایشان وارد شد و وارد ساختند و علی الخصوص جناب مشهدی علی اکبر دام عمره را دو دفعه تخمین هر دفعه چهار ساعت بچوب دستی در حالت خلیلی و کنده و زنجیر استخوانها پا را اراده خمیر کردن داشتند حتی پارس هم زده بودند که بعضی از استخوانها صدمه کلی خورده بود و هر چه از احوال این و آن و سایر دوستان پرسیدند و اسم و رسم و نشان خواستند ابداً بحفظ الهی و اثر قدرت ربّانی بآرزوی خود نرسیدند و جز تمیدانم و نمیشناسم نشنیدند و جناب مشهدی علی اکبر مذکور تخمین دو ماه حبسشان طول کشید و مایه گذاشتند و مبلغ خطیری دادند و رهاشده بقزوین آمدند .

جنابان حاجی محمد حسن و آقا علی علیه بهاء الله تقریباً شش ماه یا زیاده محبوس بودند و در ایام حبسشان لوحی از ارض سرّ مخاطباً بوالده عیال مرحوم حاجی نازل و دعائی تعلیم فرموده اند که بفرستند و در حبس بخوانند بعد میفرمایند بصاحب لوح که شما عوض آنها بخوانید و بعد میفرمایند الان ما بدلاً از آنها خواندیم . خلاصه بواقع مصرح بخلاصی و نجاتشان بوده با اینکه آن اوقات همه قسم احتمالات جز خلاصی میرفت .

باری بارادهٔ وفضل حضرت باری عزّ اسمہ نجات یافتند و خلاص شدند و بعد از مدتی این بنده هـ با ایشان تا پوطی همراه بودم مع جمع دیگر در قبهٔ بیضا حصن عکا بشرف حضور مشرف شدند و از راه کربلا و دارالسلا مراجعت نمودند و در بین راه مریض شده سه منزل بقزوین مانده د ارفانی را وداع فرموده مطهراً از علل بسوی مالک علل بازگشت نمودند و جسدشان را بقزوین آورده مدفون ساختند علیه رحمة الله و غفرانه و بهائے و در امورات امریه اقدام داشتند و ببعضی از خدمات موفق شدند و حسن خاتمه شان مع حسن ابتداشان دلیل است که همواره عنایات حق شامل بوده است و اگر هم در این بین وقتی غفلتی دست داده بدریا مغفرت وارد و تطهیر شدند و الحمد لله رب العالمین انالله و انالیه را جمعون .

و برادر دیگرشان مرحوم مغفور مبرور آقا محمد صادق طاب ثراه بوده است مرحوم مشارالیه در اوائل امر حضرت ربّ اعلیٰ جل زکره و شأنه در قیصریه قزوین مشغول بکسب کلاه دوزی بوده اند و در آن اوقات که طلعت اعلیٰ جل امره عبور و مرور از اطراف این شهر فرموده بودند نصیدانم که مرحوم مشارالیه بشرفیابی موفق شده بودند یاخیر .

خلاصه چون امر مبارک شان مشهور و قصه شان

درالسن خواص و عوام مذکور بود و برخی از معروفین بعلم فتوی بازیت این قوم معلوم داده بودند و در منابر سب و لعن متداول و مرسوم بوده رفته رفته بدهان مردم بازاری افتاده آنان نیز بهرگونه توانستند همسایه های خود را که باین امر منسوب میدانستند بحسب لسان لا محاله میآزردند و شخصی بوده که اکتسابش بفروختن کباب و جگر دل و مثال آن در طبق دوره گردی بوده او را کسبه بازار که در قرب جوارشان از اختیار ساکن بودند تحریر و ترغیب و تشویق و تطمیع مینمودند که بآتش زبان و شعله بیان جگرها و دل‌های این مقتولان شمشیر محبت محبوب عالمیان را کباب نماید و کبابی مشارالیه باین امر ناصواب مشغول و چشم داشت ثواب هم در یوم حساب داشت ، خلاصه این مطلب با طناب کشیده و دوستان امر حضرت رب الارباب با اینهمه سوزش دل و جگر متحمل و صابر بودند حضرات همسایه ها بکباب شدن دلها بی صدا راضی نشده و خواسته بودند که صدای بریانی و ناله کباب شدن را نیز استماع نمایند لهذا کبابی مزبور را و داشتند باینکه گذشته از اینکسه بر سبیل اجمال ذکر اینطایفه را بسبب و لعن میکنی تفصیل و اختصار نیز بده و چون آنوقت را مرفوع والد اشهر و مسلم بقبول ترا حضرات دائیها بوده اند و قرابت و نسبتشانرا

بیکدیگر

بیکدیگر آن همسایه ها مخصوصاً میدانسته اند تلقین با و نموده بودند که با سسه مرحوم والد رافش زن بدهد و لمن نماید و معمول داشته و آنچه خواسته بودند گفته بود در اینوقت مرحوم دای طاب ثراه خود را مکلف بتکلم و تغیر دیده و بجانب کبابی پریده و بعضی چیزها از مقرض و غیره که بدست نزدیک بوده بسوی او پرانیده . خلاصه مردم قیصریه که دنبال بهانه بودند و اسباب چیده بودند بحمايت کبابی از دکانها بزیر آمده کبابی را رها نموده و گریبان مرحوم خالو را گرفته بقدری صدمه بآن بنده خدا زده بودند که زبردست و یا افتاده بود و پامال میشده و قوت مدافعه و محافظه برایش نمانده بوده است ، در این اثنا مرحوم رستمعلی خان کرد که از همسایگان خانسه بودند و از جمله سواران که مأمور بهمراهی طلعت مبارک ربّ اعلیٰ جل شأنه بودند بوده و از اثر همراهی و شرفیابی که بجهتشان اتفاق افتاده بود اینقدرها طاهر و باهر بود که منسوبین این امر مبارک را محبوب میداشت خاصه همسایگان خود را که آشنائی قدیم داشته خلاصه خان مشارالیه خود را بروی هیكل افتاده مرحوم دای میرساند و حضرات را منع میکند که مردم کانه کشته آید و تمام شده است

واگذارید خلاصه نوعی اسباب حفظ میشود که زیاده

از آنچه شده بود نشود بعد را خالوهای دیگر میرسنند و طرفین از ضاربین و مضروب در رب خانه حکومت میرسنند یعنی مضروب را حامیان او با دوش در رب خانه میرسانند حکومت ابتدا اراده حمایت مضروب را مینماید ضوضا مرتفع و صیاح بلند میشود ناچار او هم بضرب مضروب مشارالیه حکم میدهد برادر بزرگش که مرحوم کربلائی محمد حسین طاب ثراه باشند میگویند اینکه گائنه میت است و حالتی ندارد مرا عوض او بزنید او را بسته چوب میزنند و بعضی از سرخالهها^{شان} نیز بهمین قول قائل که مرا عوض او بزنید و در اینوقت مکالمات بین اجزاء حکومت و مردم بازار و این جمع احرار بسیار شده که مطالبه لعن مینمودند و بمراد خود نمیرسیدند .

باری پس از چوب خوردن مرخص و بخانه میروند و بعد انصعالات کثیره بهبودی برای مرحوم خالو آقا محمد صادق طاب ثراه حاصل شده بود و چون غیرت و حالتشان اقتضای آن نداشت که ثانیاً در چنین بازاری کسب نمایند یا بواسطه عریضه و یا پیغام بحضور مبارک حضرت رب اعلی جل زگره عرض نموده بودند که اگر پنجاه تومان وجه خداوند عالم مرحمت میفرمود و مشغول کسبی میشدم خوب بود کمابیش عبارت مقصود این بوده است ، در جواب فرموده بودند محدود چرا نموده اند بعد را مسافرت گیلان نموده و در اطراف

لاهیجان و خود لاهیجان بنای دادوستد گذاشتند
 و بمرور زمان بتوسط اخویشان حاجی محمد حسن زرگر مرحوم
 رشته تجارت و دایره دادوستدشان وسیع شد و در سفر
 اول و ثانی که این بنده بلاهیجان رفته ایشانرا در حجره
 تجارت بکمال عزت دیدم و تخمین پنجاه پنجاه تومان که
 عبارت از دوهزارپانصد تومان باشد آن اوقات اجناس و نقد
 و مطالبات داشتند و بعد عیالی از اهل لاهیجان گرفتند
 مصارف عیال و اطفال قزوین و گیلان و خرج بنائی قزوین
 و اختلال امور گیلان پیش آمد بمرور زمان رشته کارهاشان
 گسیخته شد و کسبشان ضعیف شد و اواخر ایام را بکسب
 دلالی اشتغالی میورزیدند بهر حال سنوات اخییره
 اهالی قزوین شان نیز بلاهیجان رفتند و بودند تا اینکه
 فتنه رشت و لاهیجان بالا گرفت و ایشان را مع ضعف
 پیری و نقاهت مزاج دستگیر نمودند و با زنجیر از لاهیجان
 برشت آوردند و در محبس رشت در اوقاتیکه پسرشان که
 از عیال گیلانی بوده برشت باحوال پرسى رفته بود وصیت
 به بندگی و عبودیت نمودن باستانه مبارکه ابهائی جل زکره
 نموده بودند ، و در اوقات بودن مشارالیه مرض شدت نموده
 و با روح و ریحان دارفانی را بدرود گفته بسرای جاودانی
 شتافتند و در شهر جمادی الاول سنه ۱۳۰۰ گرفتار شدند

و در شهر رجب سنه ١٣٠١ مرحوم شدند ، که ایام حبسشان ١٤ ماه تخمین میتوان تعیین نمود و در رشت مدفون شدند
 علیه رحمة الله و غفرانه و بهائیه .

و برادر دیگرشان از مادر یکی و از پدر جدا هستند
 جناب آقاعلی دام الله توفیقه و تائیده هستند و احسن
 اینکه حکایات خود و اخوانشانرا که بهتر میداند بفرماید
 و ضبط نمایند لیکن بنده مجملی نیز عرض میکنم برای اظهار
 خلوص و ارادت خودم ، خلاصه از قرار سموع جناب مکرم^{الیه}
 در قضیه مازندران بطهران رفتند که خود را بقلمه مبارکه
 برسانند وقت گذشته و اطراف آن بسته شده بود لہذا
 مراجعت نمودند و در قصه حاجی ملاتقی که برای جستجوی
 ایشان و اخوانشان فراشها و غیرهم که بخانه^{دائیه} آنها
 ریخته بودند اتفاقا جناب آقاعلی دام عمره خانه بوده اند
 و زنها ایشانرا چون جوهر شمین میان صندوق بزرگی جا
 داده بودند فراشها و غیرهم که بجد تمام در سایر منازل
 و حجرات خانه بکمال جد بلکه صندوقهای کوچک را میدیدند
 بآن منزل که میرسند نظر بحفظ و حراست الهی ما آن صندوق
 بنظرشان نمیآید و ما اغماض میکنند و یا از کثرت جستجو
 مأیوس بوده اند خلاصه میگذارند و میگذرند و این نه از گذ^{شت}
 آنها بود بلکه از بخشش یزدانی جل ذکره بوده است
 و دیگر

و دیگر طهران بردن شانرا باکنده و زنجیر همراه جناب حاجی محمد حسن مرحوم اخویشان اشاره نمودم و در آن وقایع و حوادث با جناب حاجی اخویشان شریک و سهیم بودند و دیگر از حوادث جزئییه از قبیل ستر و فرار^نمالا یطاق تبعیت سنن مرسلین را گاهی نموده اند و در بعضی از آنها اگر بدست میآمدند شاید پایمال میشدند و خداوند تعالی شأنه حفظ فرمود و سنین اخیریه موفق بشرفیابی در سجن اعظم شدند و بعد از آن وقوف عیال و اطفال خود را خواستند و بهمراهی اخوی زاده شان که پسر مرحوم حاجی محمد حسن طاب ثراه هستند و داماد ایشان اینک چند سال است که در ظل عنایت غنی متعال ساکن و مستر^یچند و از این قیل و قالها فارغ و آزاد و الحمد لله مالک المبدء و المعاد .

و والدۀ مرحومه و همشیره شان که از پدر جناب آقاعلی بودند هر دو و بشرف امر و ایمان فایز بودند و همشیره شان زود از این عالم رفت پسری دارد که فائزایمان نیست و خود شان در سنه ۱۲۸۳ با محبت رحمان و روح و ریحان^ن عروج نمودند و خضوع و خشوع و فروتنی و تسلیم که در نزد امام^ه الله حبیباً لله داشتند خارج از حدّ تحریر است و الحق اهل تقوی و پرهیزکاری بودند و با اطراف از اقربا

و غیره با غماض و گذشت سازگاری مینمودند علیها رحمة الله
 وغفرانه و بهائیه رب علیم ناظر و خبیر است که آنچه در این
 اوراق تحریر شده زیاد ی ندارد ولی کسر و ترك از حالات
 هر کس بسیار دارد و ذکر نکردن مرحومه والده را از انصاف
 خارج دیدم باین دو کلمه که حق صفات او بوده ایشان را
 یاد نمودم ثم علیها رحمة الله و برکاته .

و اما همشیره مرحومه حقیر نیز بحبّ و خلوص
 میزیستند و در امر الله تسلیم و فنا و استقامت و صفاداشتند
 لیکن در سلوک و رفتار و اخلاق و اطوار ظاهره غیر مسلک
 مرحومه والده را داشتند چنانچه هیچ حرفی را بی جواب
 نمیگذاشتند و اگر چه بعد از بیافتادن چنانچه در زمانها^ی
 اولیه که شوهرشان که از بنی اعمام مرحوم والده بودند و هنوز
 بشرف ایمان فایز نشده بودند کرازا اتفاق افتاد که در
 مکالمات بجهت جواب گفتن در محاورات محل صد مسه
 واقع شدند ولیکن در اواخر ایامشان بحمد الله با روح و
 ریحان با یکدیگر زیستند و ختم بخیر شدند و يك پسر و يك
 دختر از همشیره مرحومه باقی ماند و خودش بدار باقی
 ارتقا جست و بمغفرت الهی فایز گشت علیها رحمة الله
 و عنایاته و بهائیه نسئل الله بکرمه و فضله وجوده بسان
 يجعل عاقبة اولادها خیرا انه هو ارحم الراحمین
 والحمد لله

فصل چهارم
—————در ذکر شهدای قزوین

در ذکر مبارك مقدس شهدای این ارض است
و بقدریکه بنحو تیقن از احوالاتشان معلوم و مسموع باشد
بین الاجمال والتفصیل مع آنچه بر اینمطلب متفرع شود
و بقلب القا شود و بنظر بیاید و مناسب مقام باشد امید
از لطایف عنایات الهیه و رجا و آرزوندی از دقایق
الطاف غیبیه سلطان احدیه چنان است که بتحریر آنچه
مقرون بصدق است موفق فرماید و از ذکر آنچه غیر صواب
و ناواقع است بفرصت استماع قلب را منصرف فرماید آنه جل
و عزّ یمحو ما یشاء و یثبت و عنده امّ الكتاب لا اله الا هو العزیز
الوهاب وهو المستعان فیکل حال .

اولا مجال و فرصت و دقت و حالت اقتضای ملاحظه
پاره نکات را ندارد خصوصا تقدیم و تأخیر در ازکار هریک
به هریک سبب و علت تقدیم و تأخیر عند الله و تبدیل و تفسیر
مراتب هیچ کدام در نزد ملک علام نمیشود لهذا عذر

سبقت دادن مؤخر را بر مقدم و عکس آنرا از ناظرین این اوراق میطلبیم و هرگاه در پریشانی حواس و کثرت اشغال این بنده نظر دقت گمارند البته در تحریراتم خورده نگیرند و اغماض فرمایند .

شهادت حضرت طاهره

~~~~~

خلاصه ابتدا بنظرم آمد که ذکر علیا جنابه مقدسه مکرمه معظمه جناب طاهره علیها بها<sup>۱</sup> الله را نمایم و چون سمت مادری بر شهدای این ارض لا محاله دارند البته بظاهر هم سبقت زکرشان اولی و اقدم است جناب طاهره سلام الله علیها از جمله حروف حی و سابقین مذکور و از قلم اعلی مسطورند و قبل از ظهور در سنه مبارکه ستین در عهد مرحوم حاجی سید کاظم رشتی علیه سلام الله بقره العین از لسان ایشان مشهور و معروف بودند و ایشان دختر مرحوم حاجی ملا صالح برغانی و نام رسمی شان ام سلمه خانم بوده است و علم و دانائی و صفای قلب و شعور و معرفت ایشان بعبین تر از آنست که حاجت بتحریر و بیان داشته باشد و بفضل ایشان اعداء شهادت داده اند یعنی مورخین رسمی هم با همه شقاوتیکه داشته اند چون بقول و خیال خود از راه

دیگر بافترا و کذب و دروغ مسئله طرح نموده و ایشان را جرح کرده اند لهذا در فضل و کمال و علم به تفسیر قرآن ایشان اقرار نموده اند و این علیل از این تقریر و این تفصیل خود را نمیتوانم بگذرانم لهذا حَبًّا لِلَّهِ وَخَالصًا لوجه الله نظر از اختصار برداشته مقاله عرض میکنم و آن اینکه در عالم معیشت از صد هزار نفر يك نفر اگر اتفاق بیفتد که چنین اسباب عزت و اعتبار و دولت و اقتدار و علم و اختیاری بجهت او پیدا شود مثلا جناب ایشان دختر مجتهد صالح معتبری بودند و دعوو داشتند که هر يك نیز در عداد مجتهدین شمرده میشدند و پسر عموشان که شوهرشان بوده نیز دعوی اجتهاد داشت . خلاصه در آن ایام ریاست شرعی قزوین اغلب و اکثر با آنها بوده و جمیع اعزه از زنهای این شهر چه شاهزاده اعیان و غیر اعیان و زنهای کسبه و تجار جمیعا ارادت داشتند و دختر آقا خطاب مینمودند و خانم میخواندند و از ماکول و مشروب و طبوس و خدمه و کنیز و شوهر و اولاد از کل این نعمت مزبوره بهره مند و کامیاب بودند اگر ریاست دنیا را قسمت میکردند بایشان زیاده از این نمیرسید و كذلك عزت و دولت و اولاد و غیره را پس بییقین مبین میتوان دانست که جز انقطاع فی سبیل الله از ماسوی و جوهر حَبِّ مَلِیک بقامه مقصدی نداشته اند

نداشته اند چنانچه این بیت از افراد خود جناب طاهره  
علیها بها<sup>۱</sup> الله است که میفرماید :

راه وصلش انقطاع و امتناع طی انظار از سوا<sup>۲</sup> ماسوی  
و عطشان اعظم شاهد و برهان است که هرگاه تجلی حبّ  
و عرفان طلعت رحمان جل زکره نمیشد هرگز اقدام بمحال  
خطیر که چندین نظیر ایشانرا تحذیر مینمود نمیفرمودند .  
با اینکه عقل و شعور و تدبیرشان از جمیع اعمال و اقوالشان  
نمایان بوده است و جز عمل نمودن بمضمون این آیه مبارکه  
قرآنیة مقصدی نداشته اند که فرموده حق تعالی شأنه  
”لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مما تحبّون“ و شهادت میدهم که  
پدر و برادر و اولاد و شوهر و قبیله و عشیره و مال و عزت و بزرگی  
و ریاست را هر وجودی که ممیز است اندکی دوست میدارد  
و جناب ایشان علیها السلام و الثناء<sup>۳</sup> و البها<sup>۴</sup> محض حب الله  
و خالص لا مرالله اتفاق اینهمه را نمودند و البته کسانی که  
مفرضانه نسبت های غیرواقع و افتراهای شایع را بایشان  
بسته اند بجزای خود رسیده و میرسند و غبار این از کار  
بدامن بزرگی و انقطاع ایشان نمونشینند .

حکایتی شنیده دارم او را هم مینویسم :

یکی از معتمدین از دوستان حکایت کرد که در آن روزگار که  
قضیه حاجی ملاتقی واقع شده بود در مجلسی نشسته بودند



جمعی از علماء واعزه و اعیان ولایت ومن با اینکه از افراد این امر نبودم لیکن ظلم را دوست نمیداشتم صحبت جناب طا علیها سلام الله بمیان آمد آقاسیدی که نام بردن صحیح نیست که از علمای نامدار در آن روزگار مذکور بود روی خود راجناب مستطاب حاجی ملاصالح والد جناب طا علیه بهاء الله نموده بعد از مذاکراتی که شد یعنی آقاسید معلوم از مسموعات خود خواست اثبات ذنوب و معاصی بجهت جناب طا علیها بهاء الله نماید و جناب حاجی ملاصالح از مشهودات خود شهادت برکذب اقوال مسموعه او که مذکور میداشت میدادند و در اینوقت جناب طا در خانه پدر بودند که از خانه شوهر بواسطه حکایات واقعه برآمد هبوند خلاصه آقاسید معلوم در خاتمه این بیت را میخواند .  
در روی حاجی ملاصالح مرحوم که :

” شکوهی نماند در آن خاندان

که بانك خروس آید از ماکیان ”

در اینوقت اشك چشم مرحوم حاجی ملاصالح را بمحاسن و عذارش جاری دیدم و دیگر جوابی نشنیدم و نگذشت روزگاری که آقاسید معلوم مزبور فوت شد و

خاندانش

خاندانش ضعیف و دربارهٔ دخترش هرگونه ازکار نالایقه را که مشهور و در افواه مردم مذکور بود شنیدم و پریشانی و بدنامی خاندانش را دیدم فاعتبروا یا اولی الالباب و این قصه را هرچند راهرچند بنده از مسموعات نوشتم ولیکن علایم و آثار و قراین و اطوار آن پیدا و آشکاراست و درغایت اشتها باصطلاح قلم اعلی روح ماسواه فداه که قلم حیا میکند که مسموعات خود را در اینخصوص تحریر نماید و جز این هم در خاندان های بزرگ معرضین از امر و معترضین بجناب، طا علیها بهاء الله و امثال این حکایات بسیار واقع شد که کل آنها از قبیل مجازات و مکافات بوده است پناه می بریم بسلطان بقا و ملیک مکافات و جزا و از او حفظ می طلبیم که ما را از شرور نفس و هوی محفوظ فرماید و آنچه رضای او است موفق فرماید و كذلك بجمیع ابناء جنس بجوهر افضال و سازج اکرام خود منت گذارد و متنبه فرماید که نگوییم فنگویند و نکنیم و نکنند اقوال و اعمال را که جز او مکافاتش مورث آفات است و باعث نکبات نسیمی از نسایم مرسلات از حد یقه فضلش را در یابیم و بجرعه از کوش و تسنیم جنت کرمش مشروب و مرزوق گردیم شاید این کدورات عالم امکان و این عبارات اختلافیه در مذاهب و ادیان و این آتش جهانسوز کینسه و این باد تند بنیان کن ضغینه از میانه دنیا مرتفع شود

شود و جملگی چنانکه در حقیقت واقع چنانستکه حق تعالی شأنه ما را متنبه و متذکر فرموده بقوله تعالی " همه بهار یکدارید و برگ یکشاخسار " پند گیریم و در بند آن باشیم که درخت یگانگی را ببار آریم و شاخسار امیدواری را بپرورانیم و امیدواریم که چون اراده الهی تعلق گرفته و مشیت ربانی در این ظهور اعظم صمدانی تقدیر فرموده — همگی در صد آن باشیم که محال ظهور و بروز این اراده قدسی و این مشیت نافذه کلی گردیم " والله الموقن لمن یشاء وهو یهدی السبیل لا اله الا هو العزیز الجمیل " این سخن پایان ندارد بازگرد .

باری از حکایات کریلا و دارالسلام و اینولا که بجهت جناب طا علیها بها الله الابهی محقق الوقوع است بسیار شنیده ام که هر یک دالت بر جلالت قدر و فضل و علم و حکمت و دانائی و روحانیت و انقطاع ایشان بتمامه داشته و دارد ولیکن هزاران افسوس که آن اوقات که زاکرین و مطلعین بودند و مذکور میفرمودند و میشد خلاصه آنها را ثبت و ضبط نمود این علیل بصدور تحریر این امور و حکایات نبودم و حال اغلب آنها فوت شده اند و برحمت ایزدی پیوسته اند آنها ئیکه موجود بقدر رفتگان اطلاع کامل ندارند و چون این بنده از کماری شنیده اند

و یا خود دیده اند و مرور روزگار و ورود حوادث و تشتت افکار از خاطر و انظار محو نموده و باقی نمانده الا علی قدر معلوم باری جوهر ولایت و خلاصه که از مشهودات و مسموعات از حضرات محبین و محبات میتوان بنوع ایقان نوشتند همینقدر است که جناب طا اویل ظهور مبارک ربّ اعلی جلّ ثنائه سفر بکربلا نمودند و بغور ایمان و شرف ایقان فائز شده و در زمره حروف حی مسطور گشته و به تبلیغ امر مبارک بمردمان مستعد مشغول شده و جمعی هم از مشایخ و غیرهم بهدایت ایشان مهتدی گشتند تا اینکه ایام محرمی پیش آمده بوده است و چون مولود مبارک حضرت ربّ اعلی جلّ زکره شب اول محرم واقع شده بوده است برای اظهار امر مبارک و بجهت اظهار خلوص نیت خود در کربلا در خانه مرحوم میرور حاجی سید کاظم رشتی علیه السلام بساط تعزیت نجیده بلکه بستگان و همشیره خود را امر بپوشیدن لباسهای رنگین و اثواب سنگین فرموده بودند و ترک قهوه و قلیان در آن مجلس و امر بخوردن چائی بروح و ریحان نموده بودند و امورات مزبوره موجب ضوضای خلق از علماء و جهال شده و فته رفته شکایت بوالی بغداد نمودند و ایشانرا بد از السلام احضار نمودند محاورات کامله و مکالمات تامه مابین ایشان و والی و مفتی

و مفتی و غیره اتفاق افتاده و همگی را مجاب ساخته بطوریکه جای ایراد و محل گفتگو از روی عدل و داد بقانون اسلامیة برای آنها نمانده بود . بالاخره از قزوین ابویشان جمعی از معتبرین رافرستاده و ایشانرا آورده بودند و بعضی از اصحابشان از مرد و زن همراه آمده بودند از قبیل جناب آقاشیخ سلمان و آقا شیخ محمد و آقاشیخ صالح عرب و غیرهما و جناب ام الباب و اخت الباب و غیرهما جمعی بوده اند و خودشان بخانه پدرشان وارد شده بودند و اصحاب مزبور متفرقا در منازل و خانه های دیگر محل و منزل گرفته بودند در این اوقات مکالمات مابین ایشان و پدر و عموها و پیسر عموشان زیاده از حد شده است و آنچه سَلَّمَ میتوان نوشت همه آنها در جمیع اوقات در مکالمات مجاب میشده اند و حرف درستی و مطلب صحیحی بجهتشان باقی نمانده و گاهی میگفته اند که اگر خود شما ادعا بکنید بهتر است تا اینکه پیروی و بندگی بسید جوان بی سواد شیرازی نمائید و حال اینکه خود شما از اهل علم و فضل و کمالید و ایشان در جواب بآن قوم ناصواب فرموده بودند که اگر من تراب نعل آن سید بزرگوار محسوب شوم در ملاءِ اعلیٰ مباحثات و افتخار مینمایم و در اوایل امر بجوهر تقوی و سازش زهد و هدای و بمسلك نسخهای سلوك هائیکه از حضرت ربّ اعلیٰ

جل زکره رسیده بوده عامل بودند و بجمیع نوافل مسطوره در سلوک خود و اصحابشان مشغول تا وقتیکه از نفعات آیات و نتایج کلمات و بیانات مبارکه طلعت اعلیٰ جل شأنه روایح نسخ احکام استشمام میفرمایند و احادیث معتبره که کل مدل بر احکام جدید و کتاب و سنت جدید در ظهور بدیع است بنظرشان جلوه گرمیشود . لهذا محض اظهار امر و اثبات حکم محو احکام و نسخ او امر را اظهار مینمایند در اینوقت غوغای طرفین از اعادی و محبین برمیخیزد محبین شکایت بمصدر امر مینمایند کلمه طاهره در حقشان نازل و اینکه ایشان خارج از کلمات الهیه از خود امری نداشته و ندارند و باضال اینکلمات احبّ را تسکین میدهند و میفرمایند که نه کسی را واجب است اخذ احکام از ایشان نماید و نه کسی را میرسد که ردّ ایشان کند . خلاصه احبّ آسوده خاطر شدند و کم کم نسخ احکام راهمگی دانستند .

باری تا اینکه فقره قتل حاجی ملا تقی عموشان واقع شده بود وضوای عظیم و غوغای عقیمی در این شهر برپا شده بود و اغلب خانهای مشهورین باین امر را برای اخذ صاحبان بیوت مزبوره جمعی از فرّاش و میرغضب و یک نفر سید که سید محسن نام داشت میریختند و جستجو مینمودند و یا با نردبان از بالای بامها میرفتند که تزلزل واضطراب

و اضطرار آن ایام و بلندی ناله و گریه وزاری زنهای این مردمان بدرجه نبوده که باین مختصرها کوتاه شود و بزنها<sup>ی</sup> احبای الهی آن سید محسن که سرحلقه مجمع فراشان و میرغضبان بوده تکلیف مینموده که شوهرهای شما ازین خارج شده اند و شما طلاق لازم ندارید بهره بخواید میتوانید شوهر کرد و امثال این مزخرفات و بدتراز اینها آنچه میخواستند میگفتند .

باری جمیع را از اصحاب جناب طا علیها<sup>بها</sup> الله الابهی از قبیل جناب مستطاب آقا شیخ صالح عرب و جناب آقا شیخ طاهر و حاجی ملا ابراهیم را گرفتند و بحکومت برده حبس نمودند و مرحوم حاجی اسد الله تاجر طاب<sup>ط</sup> راه را با بعضی دیگر نیز محبوس نمودند در حالت ناخوشی و مرض و جناب طا و یکی از خدمتکارهاشان که بایشان مربوط بوده و یکنفر دیگر همراهشان از اصحاب زنانه شانرا نیز بحکومت بردند و اسباب داغ و صدمه موجود نمودند و ابتدا شروع کردند بازیت آن ضعیفه خدمتکار که باقرار آوردند چه که ظنشان چنین مقتضی بوده که جناب طا علیه<sup>بها</sup> الله را سبب اینکار میدانسته اند و دستهای آن زن را زیر ارسی گذاشته که مشغول ازیت شوند در اینوقت جناب طا علیها<sup>بها</sup> الله متوجه الی الله و منقطعه الیه

سجده مانند بخاک نزدیک میشوند یعنی سر خود را بزیر افکنده بادل مجروح و قلب پراکنده بمناجات سړی بدربار حضرت قاضی الحاجات توجه مینمایند در این حین خبر میرسد که قاتل پیدا شد و خود اقرار مینماید پس از استفسار معلوم میشود که میرزا صالح نام از اهل شیراز آمده و میگوید این مرد مان بیچاره بیگناه و تقصیر را چرا کنده و زنجیر و دستگیر نموده اید قاتل این شخص منم و علیم خبر میداند که این جمع هیچیک علم و خبری ندارند ابتدا باور نکردند گفت بغلان تفصیل رفتم و اینکار را کردم و نیزه که با او کشته ام در فلان زیریل رود خانه انداخته ام بروید بیاورید کسی را میفرستند و میآورند و تمام علامت و نشان را که نشان داده مشاهده مینمایند مع ذلك شنیده شد که ملا محمد پسر حاجی ملا تقی گفته بوده است که پدر مرا با آن جلالت چگونه میشود این شخص کشته باشد آن شخص مضمون این مطلب را میگوید که بسیار خوب لباسهای فاخر بیاورید که بیوشم تا قاتل پدرت متشخص باشد و جهت را میپرسند میگوید من از افراد حضرات شیخیه هستم چون جناب شیخ را خودم شنیدم که لمن و سبّ نموده و تابعانش را رد کرده و نجس خوانده برخود مخمّر نمودم که او را بد هانش بزنم و گفته بودند مرد عالمی را چرا کشته گفته بوده علم غیر اینها است و اینگونه



اشخاص نهایت از باغ ابوحنیفه يك زنگه غوره چیده باشند و ابداً بعلم حقیقی نرسیده اند و امثال این مکالمات مابین بسیار شده بوده است تا حضرات مأخوذه رابا زنجیر وکنده بطهران میبرند و اما جناب ط مع د و زن کسه همراهشان بوده اند بعد از پیدا شدن و اقرار نمودن جناب میرزا صالح رها نموده بخانه شان مراجعت مینمایند ولیکن کالمحبوس بوده اند و همه قسم صد مات لسان بجهتشان بوده است و بصدد بوده اند که ایشانرا بسم و یا غیر سم تلف و هلاک نمایند یعنی بستگان حاجی ملاتقی خلاصه چندی میگذرد تا وقتی راکه اراده الهی تعلق گرفت مرحوم مبرور آقاهادی علیه بها<sup>۱</sup> الله گویا خطی از طرف طهران آورده بوده اند و بواسطه عیال کوچکش در میان روز به بهانه ای آن خط مبارک را بجناب طا علیه بها<sup>۱</sup> الله میسرانند و در آن حین قاپچی را خواب ربوده بوده است همان ساعت جناب طا علیه بها<sup>۱</sup> الله روانه میشوند و بخانه مرحوم آقاهادی وارد و از آنجا بخانه حسن نام نجار وارد میشوند و میمانند که شب تاریک میشود از برج قلعه شهر بتدبیری بیرون رفته و چون اسب قبل از وقت در خارج شهر حاضر کرده بوده اند بآنها رسیده روانه میشوند و همراه مرحوم آقاهادی آقاقلی نام هم بوده که آنزمان

بکسب خربزه فروشی مشغول بوده و بمرور ایام بمنصب نیابت رسید و کارهای بزرگ از دستش جاری شد و کلبه خرز و سنجاب پوشیده . خلاصه بعد از آنرا تفصیلی که بتوانم تحریر نمایم و جسارت ترقیم آنرا داشته باشم وطن قوی بصدق آن باشد جز اینقدرها نمیتواند بود که در این سفرشان بحضور مبارک ابهائی جل زکرة مشرف شده بودند و باجناب قدوس روحیفداه ملاقات نموده بودند و از قرار معلوم و مسموع در دشت بدشت بعضی از این ملاقاتها اتفاق افتاده بود و دیگر چگونگی آنها را کما هو حقه مطلقاً نمیدانم و کیفیت گرفتاریشان را نمیدانم همینقدر میدانم که بعد از اینها در خانه محمود خان کلانتر در طهران محبوس شدند و از آنجا باکمال تنگی و عسرت که بود کرارا نوشتجات نظم و نثرشان باین ولا بدوستانشان میرسیده و گاهی اتفاق افتاده بود که تحریرات را باچوب جاروب و با آب سبزی که کور باشد فرموده بوده اند و از اغلب کلمات و بیانات اخیره شان بشارات و اشارات باینظهور اعظم اقدام ابهی جل شأنه معلوم و نمایان است . خلاصه تا در فقره فتنه تیراندازی در طهران ایشانرا در باغ ایلخانی خفه نموده بچاهی در آن باغ انداختند و اینقصه در و این علیل بسیاری از احوالات ایشانرا شنیده بودم ولی

چون درست یقین نداشتیم و در نظر نمانده سلمیات و  
مقطوعات و کمی از بسیار ویکی از هزار راکه رؤس وقایع بوده  
اجمالاً نوشتیم علیها سلام الله وعلیها بها<sup>۱</sup> الله الابهی  
الی ابد الابدین .

### جناب آقامیرزا محمد علی شهید

و از جمله شهدائیکه از اهل دیار و مایه افتخار بوده اند  
جناب مستطاب عالم فاضل کامل مستغنی از القاب جناب  
آقامیرزا محمد علی پسر مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب پیشنماز  
معروف بوده اند و همشیره<sup>۲</sup> جناب طا علیه بها<sup>۱</sup> الله  
جناب مرضیه خانم علیها بها<sup>۱</sup> الابهی عیالشان بوده  
و جناب مکرم الیه از جمله حروف حی و سابقین بوده اند  
و در شیراز بحضور مبارک طلعت اعلمی جل زکرة مشرف شده  
بودند و میرزا هادی اخویشان هم با اینکه بقول خود مؤمن  
بوده در سفر مازندران موفق نشد . خلاصه اقدام ایشان  
در امر و خدمات امر ممتاز بوده و در قریه سیاه دهان در  
هنگام عبور فرمودن جمال اعلی جل زکرة نیز بحضور  
مشرف شدند و در سفر خراسان همراه جناب مستطاب اول من

آمن علیه السلام والثناء وجوهر العز والبهاء بسفر خراسان  
رفته بودند که همان سفر منتهی شد بمازندران و در قلعه  
طبریه شهید شدند علیه بهاء الله و عنایاته .

جناب آقا محمد مهدی شهید

.....

از جمله شهدا<sup>۱</sup> این بلد جناب مستطاب آقا محمد مهدی  
تاجر پسر مرحوم حاجی عبد الکریم تاجر مشهور بباغبانباشی  
بوده که در اصفهان بحضور مبارک طلعت اعلی جل زکرة  
مشرف شدند در وقتیکه با حاجی عبد الحسین عموشان روانه  
بتجارت بمبئی بودند با مال التجاره بسیار از سفر  
میخواهند طلعت اعلی جل زکرة نهی از آن سفر فرموده بود  
و عموشان حاجی عبد الحسین رفت و از قضا کشتی شکست  
و خودش و اموال تمام غرق شد و جناب آقا محمد مهدی علیه  
بهاء الله در مازندران بشرف شهادت فائز شدند علیه  
بهاء الله وجوهر افضاله .

جناب حاج ملا محمد علی لهاردی شهید

و کربلائی عبد الله شهید

.....

از جمله شهدا جناب مستطاب عالم فاضل و مؤمن

کامل

کامل جناب حاجی ملا محمد علی علیه بها<sup>۱</sup> الله لهاردی که از قراء قزوین است بودند بابرادر عیالشان کربلائی عبد الله نام که این هردو نیز درمازندران شهید شدند علیهما رحمة الله وسهاته .

جناب آقاسید احمد زرگر شهید

و از جمله جناب سیادت انتساب جناب آقاسید احمد زرگر بوده که قبل از اقبال اعراض را بدرجه کمال رسانیده بودند و بعد توفیق الهی شامل شده موفق باقبال شدند و بکمال شوق واستعجال وعدم وداع باعیال واطفال بعضی از احباب را وداع نموده بمازندران رفته بغوز شهادت نایل گشتند علیه بها<sup>۱</sup> الله و عنایاته .

حاجی محمد نصیر شهید

و از جمله مرحوم مبرور جناب حاجی محمد نصیر طاب ثراهم خراسان بودند در خدمت جناب باب الباب علیه بها<sup>۱</sup> الله و همراه بمازندران رفتند و از ابتدا الی انتهی در قلعه طبریّه بودند و در حین قتل عام کردن احبابی قلعه را که

راکه از قلعه بعد از قسم خوردن مدعیها بقرآن بیرون آمده بودند یکی از صاحب منصبان قزوینی ایشانرا شناخته از میان جمع بکناری کشید و بعد را در اسیری ها نیز در خدمت حضرت قدوس روحی لحضرت الفداء<sup>۱</sup> بودند تا کار ایشانرا نیز بسامان رسانیدند آن شخص وجه معینی و مبلغ معلومی مقرر داشت که جناب حاجی نصیر و جناب حاجی عبدالمجید خراسانی ابوالدیغ علیهما بهاء الله بدهند و ایشانرا بطمع پول بطهران آوردند . خلاصه تنخواه را دادند و قصص و حکایات مرحوم حاجی نصیر طاب ثراه بسیار است و واردات برای ایشان بیشمار خودشان بخط خود اغلب را نوشته بودند اینک نسخه را نمیجوئیم امید بفضل الهی چنان است که شاید پیدا شود و حکایات محقق الوقوع مازندران تماما در آن نسخه ثبت بوده است .

باری حکایتی که از خود مرحوم حاجی نصیر طاب ثراه شنیده شد و شبیه در آن نه و اکثری هم شنیده و موجودند اینکه در وقتیکه بدهان مبارك حضرت قدوس علیه بهاء الله الابهی وجل زکرة الاسنی زخم خورده بود جناب حاجی نصیر دستمال حریری برای پاک کردن و یا بستن دهان مبارك بدستشان میرسد بی اختیار در حضور حضرت قدوس جل زکرة آهی میکشند حضرت میفرمایند برای چه آه کشید

جناب

جناب حاجی خجل میشوند و عرس نمیکنند حضرت اصرار میفرمایند عرس میکنند که چون وقتیکه بتجارت مشغول بودیم از جمله از مال حریر داد و ستد داشتیم از این دستمالها نیز داد و ستد مینمودیم چون در این وقت ملاحظه شد بی اختیار متذکر شدیم و آنحالت پیش آمد جناب قدوس روحی فداه فرموده بودند باز هم خواهید خرید و فروخت جناب حاجی میفرمودند که من از این بیان متحیر ماندم که چگونه ممکن است و حال اینکه اطراف قلعه محصور و ما در این فتنه عظمی واقعیم . خلاصه از اثر کلام مبارک سالهای دراز بواقع داد و ستد بسیار نمودند تا وقتیکه در رشت در زندان باعلی غرف جنان عروج نمودند علیه بهاء الله و عنایاتسه و چون ضعف و پیری و نگاهتشان زیاد بود علی التخمین يك اربعین زیاده در زندان نماندند که عروج نمودند .

و دیگر از احبای این ولا که در مازندران شهید شده باشند احبای حاضر بنظر و خاطر ندارند والله اعلم بحقایق الامور و اما احبای الهی که از اهل این شهر در طهران شهید شدند آنچه مشهور و معلوم است ثبت میشود .

## جناب آقامیرزا احمد شالی

اولاً در فقره جناب مستطاب ملا عبد الکریم شالی معروف بجناب آقامیرزا احمد است جناب مکرم الیه ازتجار محسوب ولیکن درس هم علی قدر مقدور خوانده بودند و صاحب علم و فضل و تقوی و امانت و عدل بوده اند و از اعزّه محشور بوده اند همینقدر از حالاتشان بنوع ایقان معلوم است در نزد این بنده که چون اهل و اولادشان مقبل بامر نبودند در اسفار بدون اعلام و اخبار بآنها اقدام میفرمود و برای تحقیق بسفر شیراز رفته اند و مشرف شده اند و ابتدای امر و اواخر در طهران بحضور مبارک جمال ابهی مشرف شده اند و مشغول بتحریر بیان فارسی بوده اند و چند نسخه ازجان نوشته اند که در نسخه آنها اینعبس دیده ام .

باری در قضیه فتنه طهران بابت تیراندازی ایشان نیز شهید شدند .

## آقا عبد الحمید شهید شالی

همچنین اخوی ایشان جناب آقا عبد الحمید هم

در آن



آن قضیه شهید شد و البته حکایات مفصله دارند  
 در سفر شیراز و چه طهران و غیرهما ولی چون قصص  
 بنا ترا کسی در اینجا درست بخاطر ندارد مسلماً ترا  
 مختصر نوشتم و حالات روحانیت و الهیت و گذشت و انقطاع  
 بسبیل الله ایشان کالشمس فی رابعة النهار در نزد  
 خیار در نهایت وضوح و اشتهاست علیهما بهاء الله  
 افضاله .

### حاجی اسد الله شهید

~~~~~

و از جمله جناب مستطاب حاجی اسد الله مرحوم
 است که بعضی از کلیات حالات و گزارشات خاندان ایشان
 بسبیل اجمال ثبت میشود مرحوم مکرم الیه از تجار معقول
 معتبر و از ارادت کیشان مرحوم شیخ اجلّ امجد احسائی
 لیه سلام الله بوده اند و پیروی و اخلاص کیش جناب سید
 جوم داشته اند و باین جهات مقبل بامر مبارک طلعة اعلی
 دل زکره و شأنه نیز شده و اطلاع بهم رسانیدند و در اوایل
 تربیت ایشان هم از بیوتی بوده که بعضی از وجوه احبّا
 مثال جناب وحید اکبر و جناب ملا جلیل و سایرین مرآوده
 میفرموده اند و چون دخترهای ایشان نیز از ارادت کیشان

جناب طا

جناب طا علیهما بهاء الله الابهی بوده اند جناب طا
 جل شأنها هم بآن خانه بسیار تشریف میبرده اند لهذا
 در هنگامه قتل حاجی ملاتقی جناب مرحوم حاجی اسدالله
 علیه بهاء الله را در حین مرع و ناخوشی از رختخواب بدر
 خانه حکومت برده بودند و مبلفی و اشیائی بستگانشان
 داده بودند که ایشانرا رها نمایند يك شب بخانه آمدن را
 اذن داده بودند فردا باز ثنیا برده بودند و باجمعی دیگر
 که با تهم قتل حاجی ملاتقی طهران میبرده اند ایشا نرا
 هم با وجود ضعف و نقاهت برده بودند و در این دو دفعه
 که بخانه مزبوره ریخته بودند ناله و حنین و زاری و اضطراب
 و اضطراب اهالی آن بیت بدرجه نهایت بوده است و از
 مخلقات خانه بعضی بمعرس تلف و تاراج رسیده است .
 خلاصه در محبس طهران از صدمات سبیل و غیره
 و شدت مرص دارفانی را بدرود فرموده بسرای جاودانی
 شتافتند و جسد ایشانرا بیرون شهر طهران در یکی از
 بقاع بین طهران و شاهزاده عبدالعظیم مدفون نموده اند
 علیه بهاء الله و افضاله و مرحوم مشارالیه را پسری نبوده
 است و چهار برادرزاده داشتند که هر يك شوهر یکی از دختر
 ایشان بوده اند یکی آقا محمد هادی نام داشته اند که از
 اوایل امر مقبل بوده اند و بخدمات بقدر مقدور مشغول
 بوده اند

بوده اند و در وقت عبور و مرور حضرت رب اعلی جل زکرة
 وشأنه از اطراف بقصد قزوین و تهیه اینکه شاید حضرت
 را بنوعی از ایادی اعدا رها نمایند حرکت نمودند و در آن
 طرف شهر زنجان بحضور فایز شده بودند و حضرت امیر
 بمراجعت فرموده و مراجعت نموده بودند و در فقره قتل
 حاجی ملاتقی زیاده از حد مردم تجسس نمودند که ایشانرا
 بدست بیاورند نیافتند و پیدانشدند تا وقتیکه جناب
 آقا محمد هادی مزبور جناب طا علیها بهاء الله را از
 قزوین بردند بطهران و بعد از آنرا معلوم نشد که در کدام
 قریه و یا بلده برحمت ایزدی پیوسته چه که آن ایام فقره
 قلعه شیخ طبرسی برپا بوده و بقلعه نرسیده بودند
 در همان بین ها مرحوم شده اند علیه رحمة الله و عنایاته
 و اخوی دیگرشان مرحوم مبرور آقامهدی طاب ثراه بودند که
 شخصی امین و مردی متقی و پرهیزکار سیر و اطوارشان
 پسندیده در نزد اخیار و اشرار بوده و در فقره حاجی ملاتقی
 با اینکه آنزمان فایز بایمان نبوده اند مع ذلك مدتی در همین
 ولا محبوس نمودند تا اینکه حضرات تجار اغیار جمعی شهادت
 به بی تقصیری ایشان داده بودند و رها نموده بودند و
 پس از مدتی بفرز ایمان مشرف شدند و بمحبت الله و عرفان
 آن فایز گشتند و سلامت نفس و سلوک خوش ایشان با خویش

و بیگانه در آن زمان در نزد خویش و بیگانه معروف بوده و
 چندی در حجره قزوین با والد مرحوم و پس از فوت ایشان
 با این بنده همراه بودند و بعد از آنها برحمت ایزدی
 پیوستند علیه بها^۱ الله و جواهر افضاله و برادر دیگرشان
 کربلائی رفیع نام داشت و تا آخر عمر بدرجه رفیعۀ ایمان
 فایز نشد و لعل الله یغفر له بجوهر کرمه انه فضال کریم
 غفور رحیم و برادر دیگرشان جناب آقا محمد جواد دام عمره
 هستند و برای ایشان قصص و حکایات فراوان است و بهتر اینکه
 تمام آنها و تمام حکایات انخانه را مشروحاً خود ایشان
 بنویسند ولی من باب اسلوب بعضی از حکایات مرغوب عمده
 ایشانرا نیز تحریر مینمایم جناب مشارالیه از اخوان مزبور
 بحسب سن کوچکتر هستند و بحمد الله بفیوضات اکبر فایزند
 در زنجان وقتی ایشانرا باین اسم گرفته چندی محبوس
 داشتند و در آن قضیه جناب آقا فیض الله دام عمره نیز
 با ایشان شریک و همراه بودند بعد از چندی رها شدند
 و ازال التجاره خسارت بایشان وارد شد و البته مبلغی
 هم داده تارها شده اند و بعد از آن حکایت در قزوین
 نیز ایشانرا باین اسم اخذ نموده اند و در خانه یکی از
 رفقاشان که ضمانت نموده بوده سپرده بودند تا اینکه هرگاه
 رفع مطلب در طهران شد رها بشوند والا بطهران روانه

نمایند و از عجایب اتفاقات در آن اوقات این بود که آقامیرزا بزرگ نام که ایشان در خانه مشارالیه سپرده حکومت بودند تدبیری بخاطرش رسیده استشهادی تمام میکنند بدستیاری کربلائی رفیع اخوی ایشان مشعرباینکه ایشان از اینطایفه نیستند و برخی از تجار و اعیان و علماء مهر مینمایند از جمله اخوی ایشان کربلائی رفیع استشهاد مزبور را میبرند نزد جناب حاجی عبدالعظیم نام که از اعزه تجار و اختصاصاً در آنزمان در نزد حکومت قول ایشان محل اعتنا و اعتبار بوده است حاجی مشارالیه استشهاد مزبور را مهر نمیکند و بعد از استماع این مطلب عیال جناب جوو دام عمره چنان تصور مینمایند که مهر نکردن این مرد اسباب خلل در اینکار تواند بود و بکمال یأس و نهایت ناامیدی بیروردگار عالم متوسل میشوند فردای آن روز در بازار ظاهراً سیدی مطالبه وجهی از حاجی عبدالعظیم مینماید خلاصه کار بنزاع میرسد و جمعی سادات میریزند بعنوان اینکه حاجی عبدالعظیم را بزنند بلکه بکشند حاجی عبدالعظیم در ب حجره را از اندرون حجره میبندد و خود داری مینماید در آنوقت جمع سادات بصوت وصیاح در جزء فحشها نسبت بابی بودن نیز بمشارالیه میدهند تا اینکه بعضی از علماء اخبار شده سادات را روانه و حاجی را آسوده مینمایند حاجی مشارالیه

متنبه میشود و شب را دنبال اخوان جناب جود میفرستند و استشهاد را طلبیده شهادت کاملی مینویسد و مهر مینماید آفرین بر او که ملتفت شد و چون استشهاد هم تمام شد جناب جود را رها نمودند والحمد لله مخلص العالمین و منجی العالمین و جناب جود بدار السلام سفر نمود نهد و بزیارت جمال قدم جل زکرة در آن ارض مبارکه مشرف شدند و از برای ایشان حکایت زیاد است که تحریر آن مناسب مقام نیست والحمد لله علی حسن قضائه بما آید و وفقه بحبه و خدمته انه ولی العالمین والحمد لله رب العالمین اراما توفیقه و تائیده و علیه بها الله و برکاته هر چند بعضی از انکار مرقومه در این فصل در ذکر غیر شهدا واقع شد ولی بمناسبات تحریر شد و دیگر مرحوم کربلائی آقا بزرگ چیت ساز مردی بوده متقی و پرهیزکار در وقت عبور فرمودن حضرت رب اعلی جل زکرة بقریه سیاه دهان رفته بوده و با پسر بزرگش کربلائی محمد تقی مشرف شده بودند و از جمله احباب مذکور بود از قضا در زمان وقوع قضیه حاجی ملا تقی در طهران بوده و وقتیکه متهمین بقتل مشارالیه را باکنده و زنجیر خوار و حقیر وارد طهران میساخته اند و جناب مشارالیه بالای بام کاروانسرای مشغول بکاری از کارهای چیت سازی بوده است حضرات را که جناب آقا شیخ صالح

عرب و جناب حاجی اسد الله تاجر و غیرهم علیہ بہاۃ اللہ
 بوده اند در آنحالت ملاحظہ مینمایند از کمال وحشت و
 و افسوس و حسرتی کہ بجهت شان حاصل میشود دست و
 پای خود را گم کرده از بامی می افتند و پایشان میشکند و چند
 روزی بمعالجہ مشغول بہبودی حاصل نمیشود بداریا قسی
 ارتحال میورزند علیہ وعلیہم رحمۃ اللہ و برکاتہ و چون مناسب
 مقام است حکایت رفتنشانرا بسیاه دہان کہ قریہ از قرآء این
 بلد و معبر جمال اعلی روح ماسواہ فداه است مع جمعی در
 این اوقات پسر بزرگشان جناب کربلائی محمد تقی نوشته اند
 اینک خلاصہ آنها مختصراً مع بعضی فقرات کہ در ایمن
 مقامات از گفتار متقدمین بخاطر است در این اوراق ثبت
 میشود در اوقات عبور و مرور نسایم صبح ظہور برخوابیدگان
 بسترهای غفلت و غرور نظر باتمام حجت و ابلاغ آیت و اکمال
 نعمت طلعت اعلی جل زکرہ و شأنہ جناب ملا احمد مشہور
 بابدال رابع چند لوح بنام بعضی از مشاہیر علمای این بلسد
 ارسال میفرمایند و آن الواح از جملہ بنام مرحوم حاجی ملا
 عبد الوہاب و جناب حاجی ملا صالح و حاجی سید تقی و حاجی
 ملا تقی بوده بہر وسیلہ کہ بوده است الواح را میرسانند
 حاجی ملا تقی کہ مطلقاً اعتنا نمیکند بلکہ شنیدہ شد کہ
 لوح مبارک را پارہ نمودہ بودہ است و اما مضمون الواح
 مبارکہ از قرار مسموع اینقدرها بودہ است کہ امر من امری

نیست که اصلاح و رتق و فتق آن حق دولت باشد بلکه
 تشخیص و تمیز دادن این مطالب حق علما است و شماها که
 خود را بر مسند امام نشسته میدانید خوب است مرا
 بخواهید و یا بیایید و ملاقات نموده امتیاز بدهید (مخفی
 نماند که بعد از تحریر این اوراق اصل توقیع مبارک که بخط
 مبارک بمرحوم حاجی ملاعبد الوهاب نازل شده بود نزد
 ورثه مرحوم مشارالیه زیارت شد و سواد او را عینا برداشتیم)
 و امثال این مضامین از متقدمین شنیده شد و مذکور داشتند
 که مرحوم حاجی ملاعبد الوهاب پیغام برای حاجی ملاصالح
 مرحوم زاده بودند که بیایید و برویم به بینیم و بررسییم و معلوم
 نمایم حاجی ملاصالح پیغام زاده بودند که شما از بابت
 اقبال و ایمان دویسرخود و من از بابت ایمان و اقبال دویسرخود
 متهم هستیم هرگاه چنین حرکتی هم بشود
 بیم آنست که بکلی سایر علمای خوار و از درجه اعتبار ساقط
 نمایند خوب بود که دیگران از علما اقدام باینکار میکردند
 و امثال ذلك خلاصه از علمای بزرگ کسی نرفت لیکن جناب
 آقا میرزا محمد علی شهید پسر مرحوم حاجی ملاعبد الوهاب
 و برادرش ملاهادی و جناب حاجی محمد حسن تاجر معروف بجبار
 و حاجی ملا محمد علی لهاردی و برادر عیال جناب مشارالیه کوبلای
 عبد الله و کوبلای آقا بزرگ چیت ساز و پسرشان جناب کوبلای
 محمد تقی این جمع در قریه سیاه دهان بحضور مبارک مشرف

شده بودند و يك شب در خدمت بسر برده بودند و چایى حاضر نموده بود جناب آقا محمد بيك چایارچى باشى و عرض نموده بود که وجه این چایى از کسب خود من است نه از سروسات دیوانى خلاصه نظر بالحاح مشارالیه اندکى چایى میل فرموده بوده اند و بعد غذا آب گوشت آورده بودند میل بخوردن غذا نفرمودند باز آقا محمد بيك مرحوم بمجـز والحاح تمنا نموده معروض داشت که فدای شما چند هنگام است که غذا میل نفرموده اید و قسم خورده بود که از وجه خودم این غذا فراهم شده است . خلاصه قدر قلیلی نان و چند دانه نخود میل فرمودند و بعد آب خواستند میان استکان آب آوردند قلیلی میل فرمودند و وضع جلوس مبارك بدو زانو بوده و دست های مبارك را تا حد انگشتها از بال عبا بیرون گذارده تا سحر نشسته بودند و چون مرتب ویا در آن اوقات بوده است بعضی از اهل قریه مزبوره استدعای دعا مینموده اند و برخی قند میآورده اند که دعا بخوانند و دعا میخوانند و مرحمت میفرمودند آقا محمد بيك چایار علیه رحمة الله معروض داشته بود که چایار میرود بطهران هرگاه فرمایشی باشد اطاعت است حضرت تعلیقاً مخاطباً بحاجی میرزا آقاسی نوشته بودند مشعر باینکه مرا خواستید که در طهران با علما بنشینیم و گفتگو نموده هرگاه مجاب شدند

امر را قبول نمائید و هرگاه مجاب نشدند هر چه میخواهید
 معمول دارید حالا بهیچ وجه ملاقات و گفتگو نشده مرا
 کجا و چرا میفرستی هرگاه بخواهم بروم همه عالم جمع شوند
 نمیتوانند مرا ببرند اما من راضیم برضای الهی و سنگریزه‌های
 بیابان به حقیقت من شهادت میدهند بعضی از اصحاب
 حاضر گریه و زاری مینمودند بر مظلومیت حضرت فرمودند
 مگر من از سید سجّاد و موسی ابن جعفر و حضرت رضا
 علیهم السلام عزیزترم مراد مبارک اینک اسیری و سجن برای
 اینها اتفاق افتاد فی سبیل الله و برای منم واقع شده
 است و چون برضاء الله است جای اندوه نیست و هرکسی از
 حضار سئوالی داشت معروض داشته بجواب فایز میشدند
 و نماز صبح را حاضرین از اصحاب با حضرت بجا آوردند و از
 آنجا حرکت فرمودند و وقت تشریف فرمائی مرحوم کربلائی
 آقا بزرگ چیت ساز و پسرشان جناب کربلائی محمد تقی
 باحالت بگاء عرض نموده بودند که یا مارا همراه ببرید و یا
 در خدمت شما باشیم و بقزوین تشریف بیاورید فرموده بودند
 برگردید بسلامت بروید و بعضی از اصحاب یکی دو منزل
 در خدمتشان رفته بوده اند بعد مرخص فرموده بودند
 و برگردانیده بودند .

باری اینقدرها که ثبت شد خلاصه و اجمال واضح و

اقل مسموعات در این خصوص است و دیگر سواد رقم خاقان
مغفور محمد شاه طاب ثراه در صفحات روزگار قدیم و وفاتر
عتیق موجود است مناسب مقام دیده بعینه مینویسم کسه
بحضور مبارک حضرت ربّ اعلیٰ جل شانہ معروض داشته .

یاعلیٰ مدد جناب فضایل و معارف انتساب حقایق آداب
سلالة الاطیاب قدوة الاحباب آقاسید علی محمد
سلمه الله تعالی را باعلامات رأفت آیات مشهور
میداریم که زریعه آنجناب ملحوظ نظر التفات اثر
شده از مسطورات آن که مشتمل بدعاگوئی دولت
قاهره بود آگاهی حاصل آمد التفات ما نسبت
باهل ایران عموماً شامل است خصوص در حق آنجناب
که از خانواده جلیله سادات و اهل علم است در باب
ملاقات آنجناب که خواهش نموده بود چون این روزها
موکب همایون در جناح حرکت مییابد مقدور نمیشود
که آنجناب را بطور شایسته ملاقات نمائیم آنجناب
بماکو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت نماید
و بدعاگوئی دولت قاهره پردازد و بعالیجاه مقرب ^{الخاقان}
علی خان مقرر داشته ام که در هر حال توقیر و احترام
آنجناب را مرعی داشته مراقب باشد تا انشاء الله

تعالی

(۱۰۲)

موكب همايون مراجعت بدارالخلافة فرمايد آنوقت
آنجناب را خواسته بتفصيل ملاقات حاصل خواهد
شد و قراری درست در امر آنجناب خواهيم داد
البته از اينجهت دل آزرده نشده همه اوقات مقاصد
خود را اظهار داشته ذات اقدس پادشاهی را از دعا
خير فراموش ننمائيد .

حرر في شهر ربيع الثاني سنة ۱۲۶۳

و ديگر جناب کربلائی محمد تقی پسر مرحوم کربلائی آقا
بزرگ عليه الرحمه در دارالسلام بغداد با والده اش مشرف
بحضور مبارك جمال مبارك ابهائی جل شأنه و زکرة نيز
شدند و مدتی بوده مراجعت نمودند و برادر ديگرشان
آقا ميرزا محمد مرحوم بوده که سالهای بسيار در حضر و اسفار
در خدمت والد مرفوع حضرت نبيل اکبر طاب شاه بسر ميبرند
و در اوقات اسفار آنرا بايجان بحضور مبارك نقطه اولی جل زکرة
مشرف شدند و در روزگار طلوع نير آفاق از افق عراق نيز کرارا
بدارالسلام از جانب والد مرفوع رفته مشرف شدند .

آقا قاسم شهيد
~~~~~

و ديگر از جمله حکايات عجيبه که در اين شهر اتفاق افتاد

اينکه

اینکه شخصی بوده از احباب آقا قاسم نام و شخص دیگر آقا رجبعلی نام و این دو شخص عیالشان با هم همشیره بوده اند وقتی را آقا رجبعلی بمنوان شبه نظارت شغل و عطسی در رب خانه مرحوم مبرور آقا میرزا ابوتراب حکیم مشهور داشته و بعد او را خارج نموده آقا قاسم مزبور را بهمان شغل و عمل مأمور و مشغول میسازند که ورت و غلی از آقا قاسم مرحوم در دل آقا رجبعلی پیدا میشود و این که ورت مایه سوئه ظن و بد دلی های دیگر نیز میشود و بدرجه میرسد که قصد قتل آقا قاسم مرحوم را میکند تا اینکه روزی از روزها او را بخانه خود میطلبد و ظاهراً از قرار معلوم حلوائی که روغن بنگ داشته بخورد آن مظلوم معلوم میدهد و بعد او را با دسته هاون بسرش میزند خلاصه شهید مینماید و چاهی مخصوص برای اینکار کنده بوده جسد شهید مزبور را بان چاه میانند از خاک ریخته سرچاه را چون سایر زمین ها مینماید و از پیدا نشدن مرحوم آقا قاسم کسان او یعنی والده و عیالش و همچنین جناب حکیم اربابش بخيال افتاده تفحص و تجسس بلیغ مینمایند تا بقراین خارجه و نشانه های دیگر بقلوب القا میشود که شاید رجبعلی مگری اندیشیده باشد خلاصه پسر مرحوم حکیم طاب ثراه مع جمعی خانه او را کاوش نموده پس بچاه برده چاه را خالی مینمایند و راه بسف

مقصودشان مییابند و بعد از برآمدن جسد از آن چاه  
 بخیال گرفتن رجبعلی میافتند مشارالیه از غایت وحشت و  
 کثرت حیرت متحصن شده ببقعه شاهزاده حسین علیه السلام  
 و در آن ایام بخاطر دارم که اغلب احباب از این قضیه  
 دل کباب بودند و گذشته از سوزش بر این مظلوم اضطراب  
 هم داشتند که مبادا از لسان رجبعلی افترا و دروغ و تهمت  
 نیز درباره احباب دیگر برآید چه که دیگر کسی را بر وفا و  
 حیای او محل اعتماد نبود و همگی بکمال یأس از او چشم  
 امیدواری بدربار حضرت پروردگاری گشودند و رجاء و تمنا  
 اصلاح این امر فاسد را مینمودند در این وقت مسموع شد  
 که والده جناب آقا قاسم شهید مرحوم هم مذکور ساخته بودند  
 که منم راضی نیستم که این خبیث زنده دست بیاید چه که  
 احتمال فساد برای سایر عباد الله دارد . خلاصه روزی  
 وقت صبح را بعضی از خدام بقعه مبارکه شاهزاده حسین  
 علیه السلام دیده بودند که رجبعلی عباى خود را بخود  
 پیچیده و نشسته است و قتیکه پیش میروند و جسدش را سیاه  
 و اورا مرده مییابند دیگر معلوم نشد که یدالله الغالبه او  
 را بچه وسیله بجزای کرده ناصوابش رسانید از هول و هیبت  
 و خوف و خشیت خود را باخت و بسوی محل خود تاخت  
 و یا اینکه جانوری او را زد و یا سمی خورده خود را هلاک

نمود .

باری معلوم نشد و کسی ندانست علیه ما علیه من سو<sup>۱</sup> اعماله و اما از شهید آقا قاسم مبرور طاب ثراه د و پسر باقی است که بحمد الله میتوان سرّ پدر خواند چه که با وجود جوانی بکوش حبر رحمانی فایزند و بقدر خود بصد و و خیال خدمتی در راه خدا هستند و در همین ایام اتفاق افتاده که پسر آقا سید عبد الکریم که خود را از علمای این بلد میشمارد همواره در ذهاب و ایاب نظر تقرب منزلشان بیکدیگر این دو برادر را بحسب لسان میآزرده و بسب و لعن و طرد و طعن مشغول و ایشانهم صابر بوده اند تا اینکه روزی را مخصوصاً اسم مبارک جل زکره را میرد و ناسزا میگوید از قضا کوچه خلوت بوده آقا نور الله میجوشد و چند سیلی باو میزند و او را متذکر میسازد و بعد آنها بحکومت عارض شده افتراها و دروغها مینند . خلاصه از جانب حکومت فراشها آمده اصل ضارب که برادر بزرگ بوده بدست نمیآید برادر کوچک را که آقاروح الله نام داشته بحکومت میرند چوب میزنند و یکشب محبوس مینمایند و در آن روز و شب بسیاری از فراش و نایب اصرار مینمایند باقاروح الله که لعن و سبّ نما و مرخص باش ابداً اعتنا نکرده و کلمه سوئی نسبت با من از لسانش جاری نشده تا شخصی توسط

نموده و حکومت مجرم گرفته مرخص میسازند و وقت مرخص نمودن التزام میخواهند که من بعد با آنها سر بسر نگذارند میگویند شما با آنها بسپارید که بی جهت بازیت ما قیام نکنند و الا ما با آنها کاری نداریم و نخواهیم داشت و پسر آقا جواد زاکر آقا احمد هم در این حکایت بدون علم و خبر چند چوب خورده و جزئی جرعی داده است خداوند عالم مفسدین را براه صلاح و فلاح هدایت فرماید و هرگاه حکومت بافتراها دروغهای آنها متمسک میشد فساد بزرگی و اذیت جمعی را باعث میشد خدا رحمت کند او را که بعد الت حکم کرد و بسید هم پیغام داد که اولاد خود را منع از فساد نماید .

و دیگر از جمله نفوسیکه در وقت مسافرت از ورود قضایا در غربت عروج فرمودند جناب مستطاب حاجی میرزا محمد مشهور ببنار طاب شاه است که مردی متقی و پرهیزکار بوده اند جناب مکرم الیه اوایل امر بغوز ایمان فایز و شرف ملاقات بعضی از رؤسا از جمله جناب باب و جناب وحید اکبر علیه بهاء الله و امثال ایشان نایل گشتند و بر قضیه حاجی ملافتی با اینکه با حاجی سید تقی که از علما و همسایه بودند و خصوصیتها داشتند کس فرستاده از او خواستند که شما میدانید که از این کار من بی خبرم از آن بدهید چند روزی در مدسه شما بعنوان تحصن باشم مشارالیه جواب گفته بود که چون با بی هستی

نیائید



نیاید و راه نداده بود که چرا باپی شده اید و شخصی از  
 همسایه ها که عامی بوده خودش خواهش نموده ایشان را  
 پنج شش روز در خانه اش نگاه میدارد و بعد را ببقعه  
 شاهزاده حسین میروند تا این هیاهو و وضو ساکن میشود  
 و بعد رابوده اند بکار خود مشغول و در ظل امر محشور تا در  
 قصه تیراندازی بعضی از آشنایان رسمی ایشان ایشان را  
 بجهت حفظ از آن فتنه برداشته بهمدان و محال کرمانشاهان  
 میبرند و در کرمانشاه مریض شده دارفانی را بدرو میگویند  
 علیه رحمة الله و جوهر افضاله و برای جستجو در زمان  
 بودن ایشان در خانه آن شخص همسایه جمعی از فراش و غیره  
 چند دفعه بخانه شان ریخته و تجسس نموده حتی بچاهای  
 آب سنگ میانداخته اند که اگر کسی باشد هلاک شود و در  
 کیفیت تیراندازی که ایشان رفته بودند پسر بزرگشان جناب  
 مستطاب حاجی محمد باقر را چند روزی بحکومت برده محبوس  
 نمودند و بعد رها کردند و جناب حاجی محمد باقر در ام عمره  
 در دارالسلام بحضور مبارك مشرف شدند و دولت خواستند  
 و وعده فرمودند و با چشم خود دیدیم و با گوش خود شنیدیم  
 که بدولت کلی رسیدند و چون مصدوقه ان الانسان لیطغی  
 واقع شدند و عده اخذ دولت را در الواح دیدیم و بعد  
 اخذش را نیز مشاهده نمودیم و رجوع و انابه و تجدید عهد

رانیز مطلع شدیم و اینک بحمد الله محل عنایت واقعند —  
 علیه بهاء الله و حسن توفیقه و پسر دیگرشان مرحوم حاجی  
 محمد رحیم طاب ثراه بودند که ایشان نیز در دارالسلام  
 بحضور مبارک فایز شدند و در ظل امر بودند و در زمان ادرفه  
 بامیدواری شرفیابی بحضور مبارک بعنوان تجارت و زیارت  
 مکه باسلامول رفتند و بمناسباتی ممنوع شدند و در تفلیس  
 مشغول تجارت شدند و ناخوش شده عروج نمودند علیه رحمة  
 و جوهر افضاله و پسر دیگرشان حضرت اسم الله الجود علیه  
 بهاء الله الملك العزیزالودود است این بزرگوار هر چند  
 بظاهر از اخوان دیگر کوچکترند لیکن بحمد الله تعالی قسمتی  
 بزرگ و نصیبی عظیم و بهره کامل در امر مبارک فایز و نایب  
 شدند در بحبوحه جوانی بدارالسلام مشرف شدند و بعد از  
 آن سفر نیز چند سال در قزوین و طهران و تبریز مشغول  
 تجارت بودند تا در قصبه قتل سید مشهور بعرب که بدست یاری

توضیح آنکه چون این فقرات را در ایام الله حضرت متصاعد  
 الی الله سمند نوشته اند جواد قزوینی از متمسکین و طائفین  
 حول بوده و بعد که غروب شمس حقیقت در ۱۳۰۶ واقع شد  
 این بی وفا موفق بر ثبوت و رسوخ در عهد و پیمان الهی نشد  
 و تبعیت حرف نغی و مرکز نقض نمود . قوله تعالی  
 ان الذک یبقض العهد یلعنه الیک و الطکوت . انتهى  
 طراز الله سمندری

حضرات خراسانی طاب ثراهم در تبریز اتفاق افتاد ایشانرا نیز حکومت گرفته در واقع قریب بقتل بود که الطاف یزدانی بجنود غیب و شهود دستگیری فرمود که بچوب زدن بهایشان اکتفا نمودند و گویا یکهزار تومان داده شد در این فقره مع اینکه ابد ا تقصیری نداشتند و راضی بواقعه مزبوره نبودند و در آن روزگار قصص و حکایات و نکات حفظیه بسیار بوده است که این علیل بعضی راشنیده بودم و بواقع ید حفظ الهی حفظ فرمود . باری بعد از اینکه چوب خوردند و حبس شدند و جرم گلی دادند مع ذلك سراً وارد این ولا شدند و ایامی قلیل در این بلد تشریف داشتند و باجناب نبیل زرنندی دام عمره و بعضی دیگر از راه دارالسلام باری سر روانه و مشرف شدند و همدان است که الی این زمان در ظل رحمت و کنف حمایت مستظلمند و از مجاورین مستقل نسئله تعالی بان یستقله فی ظلّه و یحفظه عن کل مایکروه رضاه کما وفقه و آیده من قبل انه ولی العالمین و مولی العارفین و مقصود من فی السموات و الارضین چون اولی و انسب و سزاوار و اقرب آن است که ذکر وقایع آن روزگار تبریز را بتمامه خسود جناب مکرم الیه بنمایند لهذا این علیل مختصری ذکر ایشان را نیز مذکور داشتم و البته آنچه صلاح دانند و

سزاوار بینند معمول میدارند علیه جواهر عنایات محبوبه  
 المقدس الحزیز الکریم و چون در فقره حاجی ملا تقی سه نفر  
 را شهید نمودند مناسب است که آنچه در باره آنها مسموع  
 شده مرقوم گردد و اولاً جناب آقا میرزا صالح شیرازی علیه  
 رحمة الله که اقرار و اعتراف بجمع نکات کارکرد خداوند عالم  
 نمیدانم بچه وسیله از وسایل او را در طهران از زندان و سلاسل  
 خلاص فرموده نجات داد با اینکه آن شیر مرد در جمع محاضر <sup>یکه</sup>  
 او را حاضر ساختند معترف و مقرر شد .

آقا شیخ صالح عرب و آقا شیخ ظاهر واعظ

و حاجی ملا ابراهیم شهید

~~~~~

و اما جناب آقا شیخ صالح عرب علیه بهاء الله که از
 فضلا و علما و مشایخ و از همراهان معتبر جناب ظاهر علیه
 بهاء الله بودند و ایشان را در قزوین با سایر متهمین باین
 عمل بطهران برده بودند . خلاصه جناب آقا شیخ صالح را
 در طهران شهید نمودند و در نفر دیگر که جنابان آقا شیخ
 ظاهر واعظ شیرازی و جناب حاجی ملا ابراهیم محلاتی
 بودند ثانیاً بعد از اینکه چندی در حبس طهران ماندند
 تسلیم نمودند اولیای دولت این در نفر را به پسر حاجی
 ملا تقی مقتول ملا محمد و او ایشانرا از راه برغان بقزوین

آورد همراه محصلی که از دیوان بود و در برغان انسواع عقوبات و اقسام ازیات را از اهالی بدلخواه خود باین مظلومان وارد آورده بودند و برخی از کارهای آنها را که مسموع شده دوست نمیدارم که تحریر نمایم تا بالاخره ایشانرا وارد قزوین نموده بودند دیگر معین نمیدانم که فاصله یوم ورود با یوم شهادتشان چه قدر شده بود و چون جناب آقای فیض الله ادام الله عمره و بقاءه اینک شرح یوم شهادت آن د و مظلوم را که بچشم خود دیده اند در صفحه نوشته اند و بنده بعینه عبارات و کلمات ایشانرا از روی خطشان مینویسم و او این است قوله علیه بهاء الله .

روزی از بازار بخانه میرفتم در خانه حاجی ملا تقی برغانی رسیدم دیدم جناب آقا شیخ طاهر واعظ شیرازی را فراشی از خانه حاجی ملا تقی بیرون آورد لیکن در کنده و زنجیر بود و آن فراش شاهی که اصغر نام بود کنده و زنجیر را از جناب آقا شیخ طاهر برداشت و خواست بد رخت توتی به بندد جناب آقا شیخ طاهر فرمودند من وصیتی دارم از اهل شیراز کسی هست وصیت خود را بگویم شخصی تاجر شیرازی حاضر بود جواب داد که وصیت شما چه میباشد عمل نمایم فرمودند یک جلد کتاب و ده تومان نقد در فلان محل دارم آنها را گرفته در شیراز در فلان محل عیالی دارم و دو

طفل صغیر بآنها برسانید آن شخص شیرازی قبول نمود
 بعد از آن اصغر فراش جناب آقا شیخ طاهر را آورد بآن درخت
 توت سفید در کنار رودخانه بست و بعد با چوبیکه در دست
 داشت بنای زدن را گذاشت و دیگران هم که در آنجا حاضر
 شده بودند بسنگ و چوب بسیار زدند تا آنکه از حال رفت
 در بین اذیت نمودن و چوب و سنگ زدن آنچه وارد آمد
 سخنی از آنجناب ظاهر نشد الا توجه و تسلیم و رضا بعد
 را چند نفری خار و وِورگ زیادی جمع کرده آنجناب را آتش زدند
 تا آنکه آن ریسمانهاییکه بسته بودند سوخت و آنجناب بر زمین
 افتاد یعنی بروی آتش خارها قرار گرفت باز هم خلق بسنگ و
 چوب زدن مشغول بودند تا آنکه روح مقدسش پرواز نمود
 بعد جناب حاجی ملا ابراهیم محلاتی را از خانه حاجی ملا
 تقی بیرون آوردند با سر برهنه و کنده و زنجیر نزد یک برود
 خانه
 آب شخصی بود آقا نام نجار آن هم از بازار بخانه میرفت
 و در دست تیشه داشت احوال پرسید که این شخص کیست
 یکی گفت قاتل حاجی ملاتقی می باشد آورده ایم بقتل
 رسانیم بعد تیشه نجاری که در دست داشت انداخت
 بسر حاجی ملا ابراهیم الی دسته تیشه بر سر آن مظلوم جا
 گرفت بآن یک ضرب سر زیاد آمد بر زمین افتاد و خلق با
 سنگ و چوب آنقدر زدند تا که روح مبارکش باشیان قدس

پرواز نمود بعد را بجسد مبارك آن دویزرگوار ازیت نمودند
 و ریسمان بپاهای هردویسته از شهر بیرون بردند درگودالی
 معین انداختند چند نفر از دوستان درپنهانی رفته در
 آن محل زمین را حفر نموده جسدهای مطهر را دریک محل
 گذارده و پوشانیده بعد خلق گفتند که حیوانات خورده‌اند
 این وقایع را دیده عرض شد حرره فیض الله .

و از جمله ازیت کنندگان آن دوجسد طیب قاسم ناصی
 بوده است مارگیر که بعد از کشتن و سوختن و عروج نمودن
 رسیده بوده برای کسب ثواب چاقوی خود را برآورده به پشت
 یکی از اجساد مزبور میکشد و چند روزی نکشید که پسری
 ده دوازده ساله داشت از بام کاروانسرای بزمن افتاده
 سرنگون شد و پشت پدرش را خیم و جگرش را بسوخت و جـ
 اینهم واردات بر او وارد شد و این یکی از آن جمع مودی بود
 بمناسبتی اطلاع و یقین بر این واقعه از قدیم داشتیم و بسیار
 شنیده بودم که لایق تحریر بود و الاً جمیع مودیان بجزای
 اعمال خود رسیدند و ثمره افعال خود را چیدند و آن دو
 بزرگوار بی تقصیر بد ارباقی شتافتند و اگر هم کشته نگشته بودند
 تا بحال ارتحال فرموده بودند علیهما جواهر الطاف ربهما
 الفغار الرحیم الکریم و اما قصص و حکایات اطراف اینولا .
 اولاً در هر کجا که احبای الهی بوده و هستند اعدای امر

الهی نیز موجود والبتہ انواع اقسام قصص و حکایات برای آنها بوده و هست و بسیاری از آنها را شنیده و دانسته ام لیکن بنظم و تربیتی که لایق ترقیم باشد بنظر ندارم . لهذا مسلمات آنها را با کمال اختصار مینویسم .

جناب آقا شیخ ابوتراب اشتہاردی

—————

از جمله مرحوم مہرور جناب عالم کامل و شیخ فاضل جناب آقا شیخ ابوتراب اشتہاردی علی اللہ مقامہ است جناب ^{لہ} مگرم الیہ از تلامیذ مرحوم مہرور حاجی سید کاظم رشتی اعلیٰ ^{علی} درجاتہ و علیہ سلام اللہ بودہ اند در اوایل امر حضرت رب ^ب جل ذکرہ بشرف ایمان فایز شدند و از قصص ایشان مفصلاً چیزی نمیتوانم نوشت الا اینقدر کہ ہمیشہ جناب باب الباء ^ب علیہ بہاء اللہ را نیز بزوجیت داشتند و چندی بآن مناسبت در خراسان زیستند و در اواخر باشتہارد آمدند و سفری ہم بعد از فوت والد مرفوع باینولا تشریف آوردند و بمناسبت عروج ابوی مرفوع از اینعبد دیدن نمودند و چون منزلشان مقتضی نبود توقع باز دید نفرمودند خلاصہ بعد از چند گاہ ایشانرا در قرب جوار اشتہارد مأمورین دیوان گرفته بطہران بردند و در محبس و زندان باعلی الجنان عروج فرمودند

علیہ رحمۃ اللہ

علیه رحمة الله وجواهر افضاله و پسرایشان جناب آقا شیخ
 محمد علیه بهاء الله نیز محل سب و ستم و لعن بسیار
 واقع شده اند و گاهی مضموع از حمام هم شده اند و در يك
 مورد از گرفتاری مناجاتی از مناجات های مبارك را برای
 معرضین از حفظ خوانده بودند و همچنین از برای بعضی
 از احبای اشتہار صدقات کثیره وارد شده است و بعضی
 را نیز بطهران و زندان برده اند و همچنین جناب حاجی
 ملا بابای کله دره را نیز سفری بحبس طهران برده اند و در
 همین سال گذشته جمهور رعایای جهال باغواى جهلای-
 معروف بعلم برآن بیچاره ها شوریدند و بخانه های برخی
 از احبای ریختند و قدری از احوال را بتاراج بردند و برخی
 از محال بیوت را خراب و پارہ محل را سوختند احبای بعضی
 فراری و برخی متواری شدند تا اینکه جمعی بدار الخیلافه
 رفتند و عارض شدند و از دیوان عدل ظالمین را خواستند
 و بعضی از جهال مع جهلای معروف بعلم را بطهران بردند
 و آنهاکه صدمه زده بودند صدمه خوردند و همین قدر تلویحا
 بیعضی آنها معلوم شد که میل دیوان اعلی بعدل و انصاف
 است نه بظلام و اعتساف و طرفین مراجعت بوطن نمودند
 باری حکایات آنها بی شمار و تفصیلشان بسیار است
 اندکی از بسیار و یکی از هزار عرض شد .

ذکر جناب

ذکر جناب آقا میرزا عبد الرحیم ابهری

و اولاد های ایشان علیهم بهاء الله

~~~~~

و همچنین جناب مستطاب قدسی القاب افضل الفضلا  
 و علامه العلماء آقا میرزا عبد الرحیم ابهری علیه بهاء الله  
 الابهی از مشاهیر علمای عصر خود بودند و در بین سنه  
 ثمانین و تسعین موفق و مؤید باقبال و ایقان بجمال مبین  
 طلعه رب العالمین شدند و پس از اطلاع بر زخارف قول  
 و عرض و طول مرآت منکسره اعراض اقبح و کلماتش افصح از  
 اعراض و اقوال معرضین هر دور بنظرشان آمد و صفای  
 سریرتشان راهمین اشارت کافی است و ایشان از خاندانها<sup>ی</sup>  
 علمای قدیم بوده اند و چند پشت پدرانشان از اهل علم و خبر  
 در ابهر بوده اند و خود ایشان قبل از اقبال هم نوع امتیازی  
 در تقوی و تقدیس و الهیت از سایر علما که غالباً اهل ریاست  
 بوده اند داشته اند .

باری پس از آنکه ید باطنه الهیه با سبایهای گوناگون  
 کلمه مبارکه را بسمع ایشان رسانید و کار از استماع و اقوال  
 بمطالع و زیارت آثار حضرت زوالجلال کشید از کتب و آثار  
 والواح علمی قدر مقدور بجهتشان یکی یکی ارسال میشد

و پس از زیارت میدادند و حالت ذوق و جذب و شورشان باسن  
 پیری بدرجهٔ رسید که خیلی از کلمات را بخط خودشان سواد  
 نمودند در این اثنا شخصی قربان نام که ابتدا اظهار حُب و  
 ایمان مینمود و متمناً و خواهش استکشاف مطالب کرده بود  
 اخیراً بسبب اینکه بعضی از متمس او که صلاح نبوده و یا  
 مقدور نگشته و یا معذور بوده و قبول نشده رنجیده خاطر از  
 بعضی بوده در این وقت که برخی از اخبار را می شناخت از جمله  
 جمعی از اهل اشتهارد بشهر آمده بودند و باشتهارد میرفتند  
 جزوه از کلمات مبارکات بخواهش این علیل اخ اعزّ جلیل نبیل  
 ابن نبیل سواد نموده برای اهل اشتهارد بمناسبتی بنا بود  
 بفرستیم اتفاقاً هنوز نفاق قربان معهود نیز معلوم و مشهود  
 نبود بمنزل آمد خلاصه مقرر شد که جزوهٔ مزبور را مشارالیه ببرد  
 و حضرات اشتهاردی برساند که باشتهارد ببرند چه که مذکور  
 ساخت که حضرات در منزل من هستند و از آنجا صبح روانه  
 میشوند . باری بعد از رفتن اشتهارد یها واضح شد که جزوه را  
 نداده است ببرند و بفراموشی و نسیان متعذر شد و مطالبه  
 نمودیم که بدهید بوسائل دیگر ارسال شود مسامحه و ملاحظه  
 نمود از ملاحظه اش خیالات باطله اش اندکی در مرات قلب  
 گذرت آورد ولی جزمذارات تکلیف راندانستیم و برفیق مطالبه  
 مینمودیم در این اثنا روزی منزل جناب جو د دام عمره بودیم  
 ملاحظه شد که جناب آقای ابهری علیّه  
 رَحْمَةُ اللهِ

رحمة الله و عنایاته جناب ابن ابهری دام عمره رافرستاده اند و پیغام نموده اند که سرکار آقامیرزا رسول که آن زمان پیشکار حکومت قزوین و از منسوبان ایشان بوده اند شبی خلوت با ایشان ملاقات نموده اند و جزوه از کلمات نشان داده اند که شخصی از یکی از افراد این سلسله گرفته است و نزد من آورده است که سند نمایم و صاحب جزوه را بگیرم و اذیت نموده تنخواه کلی گرفته باشم و بلکه از دیگران هم مداخلی نمایم شما اینهارا ملاحظه نمائید بعد از ملاحظه من در جواب گفته ام که از این اوراق کلمه و مضمونیکه دلالت بکفرکسی نماید مفهوم و معلوم نمیشود مشتمل است بر ذکر پروردگار عالم پس شما این جزوه را بدهید بصاحبش بدهد و کتابی بگیرد که مطلبی از کفر و امثال آن معلوم شود که اسباب کاری تواند شد و بعد از دست آمدن سند آنوقت در خورد آن معمول دارید لهذا شما رسیدگی نمائید که این جزوه بفلان نشان مال کیست اعلام نمائید محرمانه که جزوه را میآورند و مطالبه کتاب مینمایند کتاب ندهند و جزوه را بگیرند که قصدشان فساد این علیل از علامات و نشانه هاست دانستم که جزوه معهوده است بچشم آن شخص هم آمده بود نزد پسر عموی حقیر که کتابی لازم است که گاهی خوانده شود از آثار گفتم بگوئید بسیار خوب شما جزوه را بیاورید کتاب حاضر است و در آنوقت

جمیع کتب و آثار را در خزانه غیب پنهان نمودیم و از کتب قوم شبیه کتبی که مشارالیه دیده بود روی دست گذاشتیم تا اینکه جزوه را آورد و داد و کتاب خواست کتابی از کتب قوم باو دادیم و او گفت این کتاب را نمیخواهم از کتابهای جدید بدهید گفته شد جز اینها کتابی نبوده است.

خلاصه تا اینکه مایوس شد از تحصیل کتاب شبی را بفته<sup>۱</sup> همان شخص مفسد بخانه آمد و ذکر نمود که جائسی بودم و نزاعی نمودم اشب را آمده ام اینجا بمانم و بخوابم حقیر گفتم بسیار خوب بعد از صرف غذا خواستم او را بخانه پسر عمر روانه نمایم که قرب جوار بود و عیالی نداشت و تنها میزیست راضی نشد ناچار خودم و جناب اخوی نبیل ابن نبیل در آن اطاق با او بترتبه نمودیم اتفاقاً دو عدد سرقلیان نقره در طاقچه اطاق مزبور بود نصف آخر شب صدای زنجیر سرقلیان بگوش اینعبد رسید تصور کردم که شاید مهمان مزبور قلیانی کشیده است اظهار بیداری نمودم و احوالپرسی کردم که پریشان خاطر نباشید انشاء<sup>الله</sup> کار نزاع شما اصلاح خواهد شد . خلاصه قدری هم گذشت و دو مرتبه خوابیدم صدای جنبش و حرکت مسموع شد بیدار شدم دیدم صبح طلوع شده است و شخص مهمان قربان نام میان اطاق ایستاده است گفت که بگوئید در مجلسه را

به بندند و من میروم او روانه شد و گفتم در ب محله را بستند  
 و صد کردم حالا که موفق شدیم بسحرخیزی لا محاله چائی  
 هم بگذارید و بیاورید برخیزیم و بقرائت آیات الهی و بیاد  
 و ذکر محبوب ابدی مشغول گردیم چائی آوردند بعد از  
 صرف چائی و ذکر الهی طلب قلبان شد هر قدر تفحص نمودند  
 از دوسر قلبان یکی پیدانشد معلوم و دانسته شد که همان  
 مهمان هر دوسر قلبان را برده است .

باری پسر عمو آقا علی اکبر را زحمت داده بمطالسه  
 سر قلبان ها فرستادم و وصیت بملایمت نمودم بعد از قلیل  
 وقتی مراجعت نموده اظهار داشت که میگوید ابا من خبری  
 ندارم از سر قلبانها ثانیاً مشارالیه را فرستادم که بروید  
 و بملاطفت بگوئید فلانی دعا و سلام رسانید که من ملتفت  
 شدم شما شوخی کردید . و الحق شوخی بامزه کرده اید  
 لیکن کفایت است چائی گذاشته ام موجود است تشریف  
 بیاورید و سر قلبانها را بیاورید با یکدیگر چائی بخوریم و  
 قلبان بکشیم خلاصه رفته بودند تکرار در انکار نموده بود  
 پسر عمو اندکی تشدد کرده بودند باز ملاطفت نموده بودند  
 خلاصه بعد از لیت و لعل سر قلبانها را پسر عمو گرفته آوردند  
 و این مطلب مایه شرمندگی او در باطن شد و کناره گرفت  
 و معاشرت را ترك نمود و بنده باز هم پیغامهای مهرانگیز  
 باو دادم

با و دارم و فقره معهوده را حمل بشوخی و مزاح نمودم و  
 لیکن چون بهیچ وجه مزاحی هیچ وقت در میان نبود  
 میدانست که من دانسته ام سرقت بوده است نه مزاح لهذا  
 دیگر مراودت متروک شد مع ذلك هرگاه در بین راه هر وقت  
 برخوردیم اظهار ملاحظت شده و میشود و اصل حفظ الهی  
 در این فساد بید جناب مستطاب آقای ابهری علیه بهاء الله  
 الابهی جاری شد و این اول نصرتی بود که در امر ایشان  
 ظاهر شد و چون پروردگار عالم در اول وسیله ابلاغ کلمات و  
 آیات را سرّاً بایشان این علیل را قرار فرموده بود همین  
 قسم در اول هم بحسب ظاهر وسیله حفظ آیات بتفصیل مزبور  
 ایشان را قرار فرمود و جناب آقای مزبور طاب ثراه بعد از زمانی  
 قلیل بامعنی اولیای امر مأنوس شدند و مراودت فرمودند  
 و کمال مهر و مودت و لطف و محبت و قدر دانی و مهربانی  
 میزیستند و بجهت بعضی مراسلات ایشان که بدست مفسدین  
 از اهل ابهر افتاد اسمشان مشهور شد و برخی از علمای  
 بلد که بلدیت یافتند سرّاً و عنیاً باخیلی متعرض شدند  
 و ایشان ابن اکبر شانرا از نجف اشرف خواستند محض  
 القای کلمه مبارکه لدی الورد جناب مشارالیه مفسدین  
 اورا بدگمان نمودند و بیزاری دادند مع ذلك بمسئد ارا  
 فیما بینشان میگذشت و از القای کلمه علی الحساب گذشتند  
 و بحال خود

و بحال خود گذاشتند باری وضع قسمی شد که در شهر نتوانستند  
 بنوع شایسته عزت زیست نمایند چه که مفسدین در افساد بودند  
 ناچار بابه تشریف بردند و بعد از چندی داعی حق را بیک  
 اجابت گفته بد ارباقی و جنت الهی صعود و عروج فرمودند  
 علیه جواهر عنایات الله و الطافه و از قلم قدم عنایت و مرحمت  
 و زیارت بجهتشان نازل شده است و در محال خود ثبت و موجود  
 است طوی لمن وفق بما امر من عند الله رب العالمین . و ما ولد  
 اکبرشان بهمان نحوها با مسجد و مبرش<sup>ن</sup> مشغول هستند و راهی  
 میروند و ما پسردیگرشان که بظاهر اصفر است و در واقع  
 بحمد الله بقیوضات کبری فایز ابن بهرا زلسان مالک قدر مذکور  
 و در نزد اولیای امر مشهورند بجهت ایشان قصص و حکایات  
 بسیار است شاید انشاء الله تعالی خودشان وقتی را موفق شوند  
 و تحریر نمایند لیکن چون مناسب مقام است و معهود شد که این  
 بنده وار دات عمده ایشان را بنویسم لهذا بقدر مقدور مسطور  
 میشود و الله الموفق المومئد لا اله الا هو العزیز المستعان .  
 اولاً حضرات امام جمعه ابهر و اخوی آن و بستگان نظر بنظرات  
 ظاهره که با ایشان و اخویشان داشتند همواره سرّاً مناظرات  
 داشتند و اسباب اجرا و اظهار آنرا داشتند در این اوقات  
 که جناب ابن ابهر باین اسم اکبر مشهور شدند اسباب  
 مخاصمه بدست آنها افتاد بنا بر این همواره بخیمال



و صد ر بوده که از پیت و صدمه وارد آورد و شاید که اگر بتوانند این خاندانرا تمام نمایند که ریاست علمیه ابهر بخودشان تمام و مستقر گردد .

باری شرحی بحکومت زنجان که در آن اوقات سرکبشار رکن الدوله بوده اند نوشتند و از زنجان يك تفنگ دار با پنج سوار برای گرفتن جناب ابن ابهر بابهر آمدند و ایشان را باعمشان که مرد سلیم النفس متزهدي بودند و بحاجی میرزا عبد العظیم موسوم و از امر بی خبر بودند بزنجان بردند و خطی هم از جناب ابن ابهر که بیعضی دوستان نوشته بودند در دست افتاده بود بحکومت سنوأل ارفعاید نموده اقرار و اعتراف بوحدانیت حق تعالی شأنه و حقیقت جمیع انبیای عظام و سید و خاتم آنها و اولیای امر اونمودند مطالبه تبری از امر نمودند سکوت کردند و امر ببردن محبس نمودند و تخمین يك اربعمین یا زیاده در حبس بودند و کربلائی مهدی نام از احبای قدیم میلانی در ابهر در حجره تجارت کربلائی مهدی نام ندیگرمیزیسته و چون تفنگ دار و سواران پنج گانه آمده بودند بنا بوده کربلائی مهدی را هم ببرند و کربلائی مهدی که سمت اربابی داشته تازه از امر مخبر شده بود و کربلائی مهدی که سمت شاگردی داشته از احبای قدیم بوده کربلائی مهدی قدیمی اقدام مینماید که کربلائی مهدی مشهور ببابی ضم و اربابم بی خبر است و در

واقع مرادش حفظ مراتب امر بوده که اربابش که تازه وارد شده  
 صدمه نخورد خلاصه آن کربلائی مهدی شاگرد راهم با  
 جناب ابن ابهر و عثمان بزنجان برده بودند و در محبس  
 همراه بوده اند تا اینکه در بین اربعین ایام حبس جناب  
 اخوی بزرگشان یعنی اخوی جناب ابن ابهر برای استخلاص  
 حضرات عمو و اخوی خود بزنجان آمده با علما و حکومت  
 مراودت نموده مبلغی هم مایه گذاشتند و بحکومت دادند  
 تا حضرات رارها نمودند و کربلائی مهدی مزبور نیز بقدر خود  
 مایه گذاشته رها شدند و جناب ابن ابهر با عموشان با عزت  
 بابهر مراجعت نمودند و اخوی بزرگشان در زنجان بجهت  
 اسکات مدعیها ماندند در اینوقت امام جمعه و سایر علمای  
 ابهر ثانیاً قیام نمودند و اسباب چیدند و سید مؤمن نامی  
 را که از اهل علم مذکور بود مع جمعی از اهل شناط که از  
 قرای قریه ابهر است روانه زنجان نمودند سید مزبور با جمع  
 مذکور بعد از ورود بزنجان که آغاز بتخریب بنیان اصلاحات  
 جاریه نمودند و بنای بدگویی نهادند سید مشارالیه بمرض  
 قولنج مبتلی شد و راه فنا را پیمود و آن خیالات مفسدین  
 ناتمام ماند و در ثالث آرام نگرفتند ملا شکرالله نامی که  
 از طلاب بود بزنجان فرستادند که شاید او سبب شود که  
 حکومت جناب ابن ابهر را از ابهر اخراج نماید از قضا

شکر خدا را که ملاشکرالله مزبور هم بعد از ورود بزنجان  
 بفاصله ایامی معدود که هنوز بمقصودش نرسیده بود بمرضی  
 علیل شد و براه عدم قدم نهاد و در رابع شاهزاده بابر  
 میرزاناام که در ابهر ساکن بوده علماتحریرک نمودند کسه  
 مشارالیه بزنجان برای اجرای خیالاتشان برود در این  
 هنگام کار اوهم اقدام نموده اراده حرکت داشت که دخترش  
 بمرضی گرفتارشد و از قید حیات رهگذشته بدالقرار رفت  
 دماغ شاهزاده سوخت و بجای خود قرار گرفت و ترک سفر  
 نمود سرکار آقامیرزاتقی نام که آنزمان سمت وزارت وپیشکاری  
 حکومت زنجان را داشت از قضا یای مزبوره آگاه شد و از  
 اتفاقات واقعه مستحضر گشت از جناب مستطاب اخسوی  
 بزرگ جناب ابن ابهر دام عمرها اعتذار جست و دعا  
 خواست و دعا گرفت و ایشان را بمرزت تمام روانه ابهر نمود  
 و وارد ابهر شدند و مدتی بحالت خود بودند و هر دو برادر  
 راهی میرفتند تا وقتی را جناب اخوی بزرگ بجهت کاری یا  
 مصلحتی از ابهر بطهران رفته بودند و ایام محرم پیش آمده  
 بود جناب ابن ابهر بجای برادر بمسجد و منبر رفته بودند  
 و مشغول موعظه در منبر شده بودند جمعیت برای استماع  
 مواعظ زیاده از عادت جمع میشدند و این جمع سبب پریشانی  
 رونق سایر مساجد شده بود علما که منابع حسد و غل

و حقدند نیز بعد اوت قیام و اقدام نمودند و بمردم میگفته‌اند که این مسجد لایق خراب شدن و این منبر سزاوار سوختن است دیدند از این گفتنشان نیز ثمری حاصل نشد و مردم باستماع مواعظ حسنه مایلند برداشته شرحی بطهران دروغ و افترا و راست نوشتند و محصلین طلب نمودند که جناب ابن ابهر را گرفته بطهران ببرند نایب الحکومه ابهر چون سمت دوستی و خصوصیت داشت سرّاً ایشان را از خیالات و مراسلات فرستادن علما بطهران و احتمال آمدن محصلین برای اینکار اعلام و اخبار نموده بلکه اصرار نمود که شما نمانید که محصلین میرسند ایشان با آقاسید تقی نام از احباب بعد از سیزدهم محرم سرّاً حرکت از ابهر نمودند و باین منزل در آن سفر وارد شدند و کمال وحشت و اضطراب نظر باصرار و ابهرام علما و اطنا بشان در عداوت داشتند چند روزی پنهانی اینولا تشریف داشتند و جز معدودی از احباب کسی مراودت نکردند و معاشرت مصلحت نبود و بعد از گفتگو و مشاوره رأیها بدین مقرر شد که اخوی ایشان طهران هستند ایشانهم بطهران بروند نهایت شخص خودشان بشا هزاره عبدا لعظیم وارد میشود رفیقشان اخوی شانرا اعلام میدهد در خور اقتضا معمول میدارند . باری آخرین شب که سحرش روانه و عازم بودند آنشب را از بابت کثرت توجه و مناجات و دعا و

قطع رجای از ماسوی و انحصار انظار بفضل مولی خلیسی  
خوش گذشت با اینکه کمال احزان حاصل بود و در کار  
حیران بودیم که بچه منتهی خواهد شد خلاصه مناجات  
تائیدیہ مخصوصا خوانده شد و از سایر آثار نیز قرائت شد  
و معتمداً علی اللہ و متوکلاً علیہ این بنده در آن ایام خاصه  
در آن شب برای تسکین خاطر ایشان با کمال روح و ریحان  
میزیستم و امیدواری بفضل حضرت باری میدادم و جناب  
اخوی حضرت نبیل ابن نبیل نیز همراه بودند خلاصه  
وقت سحر روانه شدند و لدی الورود بطهران بشاهنژاده  
عبد العظیم رفته بودند و در کار خود متحیر و متفکر میزیستند  
و با جناب اخویشان بوسیله آن شخص در گفتگو بودند  
تا از پشت پرده قضا چه بیرون آید در اینوقت مسموعشان  
شده بود که میرزا فتوح امام جمعه ابهر برادر خود آقا  
هدایت شیخ الاسلام را با تدارکات کامله بطهران برای  
تمام کردن خاندان مرحوم آقا ابهری طاب ثراه فرستاده است  
و در وقت خروج از ابهر شیخ الاسلام مزبور شمشیری بکمپر  
بسته بجمعیتی که برای مشایعت او حاضر بوده اند گفته اس  
که اینک بطهران میروم و هر قدر باید مایه هم بگذارم میگذارم  
و خاندان اینها را تمام میکنم و نسلشان را برمی اندازم و  
امثال این اقوال محققا گفته بوده است و والدہ جناب  
ابن ابهر

ابن ابهر و بستگان نشان نهایت احزان و توجه و توسل بفضل حضرت سبحان را داشته اند چه که دشمن قوی و امر بظاهر ضعیف ملاحظه میشد .

باری باکمال تیختر و نهایت تکبر شیخ الاسلام مزبور برای انجام کار منفور وارد طهران میشود بعد از رفتن بحمام که هنوز شروع بکاری نکرده و ایامی چند نگذشته و مجال اجرای امر نشده بوده بفتنه<sup>۱</sup> درد دلی عارض شده و اطباء معالجه نتوانستند وفات یافت و به رئیس القرار شتافت و جناب ابن ابهر در شاهزاده عبدالمظیم استماع این حادثه عظیم را نموده بسرعت تمام رجوع بابهر نمودند و وقت عبور از اینولا حدوث این قضیه موجب تذکر محبین و تشکر مرحمت و نظر عنایت رب العالمین شد چه که نظر باسباب ظاهره کلاً مضطرب بودیم که میاد ا بجهت ایشان فساد بزرگی برپا شود خلاصه سریعاً وارد ابهر شدند و بدرجه<sup>۲</sup> زود رفتند که هنوز خبر فوت مشارالیه بانجا نرسیده بود امام جمعه باز بصدد برآمده جمع را در منزل خود جمع نموده که متفقاً نزد نایب الحکومه بروند یا او اقدام باخراج ابن ابهر نماید و یا اقدام نکند خودش با آن جمع اقدام بپیریشانی کار و سامان ایشان نمایند در آنوقت که یوم سوم ورود ابن ابهر بابهر بوده و آن جمع در خانه امام جمعه حاضر قاصدی

که خبر وفات و ورود جسد شیخ الاسلام برادر امام جمعه را داشته میرسد و مذکور میسازد که مشارالیه وصیت نموده بود که جسد مرا بابه‌ر ببرید لهذا فردا میآورند . خلاصه این مطلب موجب تذکر مؤمنین و محبین آنجا نیز شده و مورث حیرت و تعجب مبغضین و معاندین گردیده بود جناب ابن ابهر در آن سه یوم این خبر را مطلقاً منتشر نساختند که سبب ابلاغ ذکر خبر یأس بآنها نشده باشند . خلاصه امام جمعه و بستگانش بتعزیه داری و لوازم آن مشغول شدند و بنقد از صرافت خیالات باطله منصرف گردیدند و هنوز بدفن میت نپرداخته بودند و جسد میت مزبور را بعد از ورود در محلی نزدیک بخانه شان امانت و عاریت گذاشته بودند شخص قاری که قرائت مینموده و شب را نزد جسد بوده دوسه ساعتی بخانه اش میروید بعد از مراجعت می‌بیند جسد مزبور را راست بدیوار نهاده و میخ زده اند بلکه دماغ و بعضی از اعضای او را نیز قطع نموده اند ولیکن محققاً عامل این اعمال اغیار بوده اند چه که با اغلب مردم هم این شخص بخویشی و خویشی سلوک نداشته و مردم خارج نیز بعضی از او دلتنگی داشته اند لهذا در این مورد اینقسم عامل شده بودند و امام جمعه این فقره را ستر نموده و بعد از وقوع این قضیه عظیمه که از قضا مبرم و قدر مقدر الهیه جل زکوره

واقع شده مدتی حضرات معاندین ساکت بودند و جناب ابن ابهر با برادر اکبر خود راهی میرفتند و در ولایت بعزت میزیستند تا قصه <sup>غصه</sup> حضرت اجل امجد اکرم آقای سلطان الشهدا<sup>۴</sup> روحیفداه در ارض ص واقع شد امام جمعه و امثالش چون آگه شدن اراده نمودند که شاید کاری شبه آن کار و عملی نظیر آن عمل معمول دارند بخیال افتاده و بقول خود تدبیری نمودند میرزا یحیی نام و میرزا جلیل نامی را که دو مرد مسنّ و مغلّ و اهل فضل و از منسوبین محسوب بوده اند اغوا نموده و داشتند شیعی را بخانه جناب ابن ابهر بطور سرقت رفتند و صندوقیکه محل آیات و مخزن کلمات و آثار و کتب بوده باز نمودند جمیع کتب و آثار مقدسه را از الواح اصل و قطعات و غیره آنچه داشتند مع قدری از اجناس و وجه نقد که معمول بسرقت سارق ششود برداشتند و بردند صبح که معلوم شد جناب ابن ابهر در این کار متبحر و در نتیجه متفکر ماندند مطلقاً اظهار اینکه در خانه سرقتی شده است نکردند و جناب آقا میرزاتقی ابهری که از احباب بودند فرستادند باین ولا و استشاره نمودند که چنین حکایتی واقع شده و از قراین معلوم است که باغوا ای امام جمعه اینکار شده است تکلیف چه چیز است در جواب مکتوب و استشاره شان بعد از مشورت مرقوم شد که یا بمنوان



زیارت کربلای معلی و یا بقصد زیارت مشهد مقدس مسافرت و حرکت نمائید و یا مطلقاً زکری نفرموده متوکلاً علی الله ساکن باشید تا از پرده غیب چه بظهور رسد درخـوـر اقتضا سکون و حرکت را بکار برید و جناب مکرم الیه این فقره را از احبای ابهر و والده و اخویشان مستور داشتند و جز همشیره هاشان و جناب آقامیرتقی که ستراً بسرعت آمده و مراجعت نمود کسی آگاه نبود تا شش روز از این مقدمه گذشته بود و در ایام بسرت و شادمانی بظاهر با کل مردم که معاشر بودند سلوک مینمودند و در لیالی غالباً بیدار و مراقب که مبادا هجوم وازدحامی نمایند و مناجی و متوکلاً علی الله میزیستند و اما امام جمعه در این شش شب هر شب را در محلی جمعی را جمع نموده کتب و آثار معلومه مزبوره را منتشر نموده بیکدیگر مینمودند و مشورت میکردند که بچه اسم و عنوان اظهار نمایند که در صدمه نافذتر و در انیت مؤثرتر تواند بود تا روز ششم جارچی فرستادند و مردم بازار را به بستن دکانها و جمع شدن در خانه امام جمعه اعلام و اخبار بلکه ابرام و اصرار نمودند مردم بازار و غیرهم دسته دسته بخانه امام جمعه میرفته اند و از کلمات و بیانات بر آنها میخوانده اند و الواح اصل را که بنام مرحوم آقای ابهری طاب ثراه و ابن ابهر دام عمره بوده نشان میدادند

و از عکسها عکس مبارك حضرت آقای غصن الله الاعظم روحی  
 لتراب مقدمه الفدا را بگمان اینکه عکس جمال مبارك جل زکرة  
 و شأنه است مخصوصا مینمودند و کتاب اقدس را میخواندند  
 که اینها در احکام نیز تغییر و تبدیل داده اند خلاصه  
 بجمیع وسایل افساد متشبت شدند و بکل تدبیر و حیل ظاهر  
 گشتند و مردم را شورانیدند و برخی را در ب خانه جناب ابن  
 ابهر فرستادند چون خداوند عزّ اسمه نخواسته بود که  
 ضری از آنها عاید شود حفظ فرمود و ایادی سوئییه را  
 مفلول ساخت له القدرة والعظمة والید المبسوطة القویّه  
 والیه المصیر ومکالمات وجواب سئوالات و کیفیات در این  
 اوقات مخصوصه بسیار واقع شده است که خیلی شنیده ام از  
 خودشان لیکن چون بطوریکه سزاوار تحریر باشد بنظرند ارم  
 صرفنظر را اولی شمردم و بعد از گفتگوها وجواب وسئوالمها  
 که با فرستاده های امام جمعه و جناب ابن ابهر اتفاق افتاد  
 از آنجمله وقتی چند نفر را با بعضی الواح مخصوصه و علامات  
 خاصه امام جمعه نزد اخویشان ادا م الله بقاء فرستاده بود  
 و چون علامات و آثار نه بطوری بوده که جای انکار تواند بود  
 اخوی حالتش پریشان شده بود در این وقت جناب ابن  
 ابهر تصور کردند که شاید زکرا آمدن محصل دیوان در میان  
 است وارد مجلس شدند و طلب مطلب نمودند الواح و آثار

اظهار نمودند ایشان یکی از الواح را گرفته خواندند  
 و مذکور ساختند سبحان الله اینها را باسم ابوی مرحوم  
 و ماها درست کرده اند عجب خوش خط و کلماتش نیز خوب  
 است با امام جمعه بگوئید بسیار خوب آیا انصاف است با این  
 نسبتی که شما بما میدید یکورقه از این آثار ما نداشته  
 باشیم همه از خانه شما بیرون بیاید و در خانه شما باشد  
 و امثال ذلك که مطلب را بظاهر سهل گرفتند.

باری تا اینکه معلوم شد که از کتب و آثار هم بزنجان  
 نزد حکومت فرستاده اند و هم محتمل است که بطهران  
 فرستاده باشند لهذا بعنوانی از ابهر درآمده به این  
 ولا وارد شدند و ایامی قلیل تشریف داشته روانه طهران  
 شدند و در این سفر بعد از چند <sup>حضرت</sup> ~~ی~~ <sup>صدراعظم مشیرالدوله</sup>  
 میرزا حسین خان مرحوم قزوینی را ملاقات نمودند وقتی را در  
 خلوت ذکر امام جمعه و افتراهای او را مینموده اند که هر  
 قسم بصد ازیت ما بوده و هست و انواع اقسام اسبابها  
 چیده کاری ندیده این اوقات کتب و نوشتجاتی در دست  
 گرفته که اینها را از خانه شما بیرون آورده اند شاید بحضور  
 شما هم فرستاده باشند و یا بفرستند و بزنجان که فرستاده  
 اند خلاصه امثال ذلك جناب صدراعظم مزاحی بجا و شوخی  
 بموقع مینمایند و میگویند و کتابها هم از قضا از خانه شما هم

بیرون آمده است و تبسم مینمایند جناب ابن ابهر میگویند که امام جمعه چنین میگوید خلاصه تسلی میدهد و رقمی بنام جناب اخویشان میدهد که فرستادند بابهر و اسباب آرایش خلق و مزید آسایش ایشان شد و مردم دانستند که این خدعه و مکر و حیلۀ امام جمعه نیز باطل و از تأثیر عاطل ماند .

باری اینقدر شد که بعد از آن حکایت جناب ابن ابهر سکونشان در ابهر مختصر میشد و اغلب اوقات را در طهران بذکر حضرت سبحان مشغول بودند و بتذکره مؤمنین و مقبلین و طالبین و هدایت سالکین اشتغال میورزیدند و چون مقصدی جز ذکر رب العالمین نداشتند سرور بودند و به بهجت میزیستند تا سفری از اسفار نیز باعزت و همراه نایب الحکومه ابهر بابهر رفتند با لقب شیخ الاسلامی و بعد از چندی چون معاندین بظاهر نمیتوانستند بایشان صدمه بزنند بهانه نموده بخانه جناب استاد علی اکبر حداد قزوینی که در آنجا ساکن بوده ریختند و کتابی بدست آورده بخانه یکی از علماء بردند و استاد مزبور را بادوسه نفر دیگر از احباب گرفتند و نایب الحکومه ایشانرا خواسته بفضول حکومت برده ظلیل ایامی حبس نموده و قدری چوب زده و جرم گرفته رها نمود و چون این مقدمات را معاندین برای صدمه جناب

ابن ابهر ترتیب داده بودند بصلاحدید نایب الحکومه  
 باز بطهران مسافرت نمودند خلاصه علی رغم معاندین  
 فضل رب العالمین همواره شامل احوالشان بوده با اختیار  
 و ابرار و احرار معاشرت داشتند و راهی میرفتند و سفر  
 باریک و ص نمودند و بعد از مراجعت سفر مختصری  
 بایهر و از آنجا باریک را و بعد از چندی توقف در آنجا  
 با اذن صریح بزیارت عتبات عالیات کربلای معلی و مکه  
 معظمه و مدینه الله بحضور مبارک مشرف شده و بجواهر  
 افضال غنی متعال فایز گشتند و بعد از مراجعت و توقف  
 ایامی چند در اینولا اینک بحمد الله بعزت بعنوان مراجعت  
 از مکه معظمه بولا یتشان تشریف برده اند و امید داریم که  
 باحسن وجه ورود و استقرارشان واقع گردد چه که از بحر  
 اعظم حکمت مترشح گشته اند و الحمد لله اخبار رسید و  
 خطوطشان ملاحظه شد که تا این زمان که قریب بچهار ماه  
 است مستقر و آرمیده از سفر در وطن بسر میبرده اند و الحمد  
 لله اولاً و آخراً

جناب آقاسید عبدالهادی

و دیگر از جمله فضلاء و اولاد مجتهدین که در اوایل امر  
 در این شهر موفق شدند باقبال جناب مستطاب سلاله الصادق  
 الاطیاب

عمدة الفضلاء آقا سید عبد الهادی ولد حاجی سید صادق —  
 مجتهد بودند که در اوایل امر طلعت اعلیٰ جل امره و ذکره  
 مشرف بفوز ایمان شدند و در شیراز بحضور اطهر طلعت  
 اعلیٰ جل شأنه مشرف شده بودند و در کربلا از جمله  
 معاشرت با جناب طا علیهما بهاء الله الابهی <sup>داشتند</sup> و در ارسلا  
 بغداد در اواسط روزگار بحضور مبارک طلعت مبارک جل  
 عظمته و اجلاله مشرف شدند و در اواخر روزگار همشیره زاده  
 جناب طا صبیہ مرحوم آقا میرزا محمد علی شهید را تزویج  
 نمودند و همراه بساحت اقدس بارض عکا رفته بحضور مبارک  
 مشرف گشتند و قصص شیرین و حکایات نمکین داشته اند  
 نمیدانم که چیزی از احوال خود و دیگران نگاشته اند و با خود  
 واگذاشته اند خلاصه در این سنه در دار الخلافه طهران  
 وفات یافتند و لیکن وضع وفاتشان قسم غریبی واقع شده که  
 شرحش خالی از مناسبت نیست لهذا مجملی نوشته میشود  
 چون جناب آقا سید عبد الهادی مرحوم طاب ثراه اخوان زیاد  
 دارند که بعضی ساکت و اغلبی معاند بوده اند در امر یکی  
 از آنها بسمت سیاحت میزیسته در وقتیکه جناب سید مرحوم  
 طاب ثراه اندک نقاهتی داشتند از قضا آن یکی برادر  
 مزبور وارد برایشان میشود و میگوید دوائی دارم که اسباب  
 صحت است خلاصه چیزی میدهند و ایشان میخورند و

اسهال

اسهال شدید و انقلاب عظیمی در مزاج پیدا میشد و  
 بفاصله چند هنگامی عالم فانی را بدروغ گفته بسرای جاوید<sup>نی</sup>  
 شتافتند و اهلهشان گمان نموده و بزبان آورده بود که این  
 دوا سم بوده و عمداً داده شده است خلاصه برادر  
 مرحوم سید رفته بحکومت عارض شده که برادرم چنین بوده  
 و اشخاصیکه مراوده دارند نیز چنانند مختصراً گویا زگر  
 و اشعاری نموده بوده است که من من باب اینکه خدمتی  
 بدین نمایم اقدام بدین عمل نمودم .

باری جمعی را آورده روز سوم وفات مرحوم سید و بعضی  
 از احباباً را مع بعضی نوشتجات مرحوم سید که حاضر بوده  
 بحکومت حاضر نمودند بعد از گفتگوها و توقف دادن بعضی  
 را چند هنگامی و معلوم شدن بحکومت داعیه عیال مرحوم سید  
 خلاصه حضرات مظلومین مأخوذین را رها و آزاد نمودند  
 باری برادر سید را هم قدری نگاه داشتند چون انکار  
 نمود و این مقد ماترا چید کسی اثبات هم که نتوانست نمودن  
 او را نیز رها نمودند خلاصه این مضامین از رسایل طهران  
 و مراودین دانسته شد علیه رحمة الله و بهائیه و سید مرحوم  
 مرد سلیم و شخص حلیمی بودند و با رفقا و احباب بروج و  
 ریحان میزیستند ثم علیه عنایات الله و افضاله .

جناب ملا عبد الرحیم

### جناب ملا عبد الرحيم

—————

و ديگر جناب مستطاب عمدة الفضلاء جناب ملا عبد الرحيم  
 طاب ثراه بودند و ايشان اواخر ايام حضرت اعلى جل زكره  
 بايمان فايزشدند و مرد باتقوى و متدينى بودند وقتيكه حق  
 جل زكره نظر بمصالح امر زكر مرآت را مرتفع فرموده و اسمش  
 راشهرت داده بودند مسائلى جناب ملا عبد الرحيم طاب ثراه  
 كه الحق مسئول آن سئالات همان مرآت بايد باشد از مرآت  
 سئوال نموده بودند جوابهاى مسائل مزبوره را ديديم و سواد  
 نموديم و چون حق تعالى شأنه نميخواستند پرده در آنوقت  
 برداشته شود احدى را زهره ادراك و يا اظهار مدركات  
 خود نبود خلاصه مضمون دوسه سئوال جواب مزبور را در اين  
 اوراق مينويسم كه بعد از رفع حجاب جناب آخوند طاب ثراه  
 متذكر شده بودند و زكر ميفرمودند و همچنين بود كه ميفرمودند  
 از جمله سئوالشان اين بود كه بعضى از حكماء گوشت افعى را  
 قرص ساخته داخل معاجين نموده اند و مينمايند و بعضى  
 وقت هم خود گوشت افعى را بشروطيكه اطبا ميدانند ميپزند  
 و از آن گوشت براى بعضى مرضها تجويز مينمايند آيا اين  
 گوشت افعى حرام است و يا حلال و در مواقع معالجه و يا



مواقع قحط خوردن آن و امثال آن جایز است یا خیر جواب  
 نوشته بودند بمری که هل قحط شی ان تاکل الافاعی او  
 عقارب از این جواب ناصواب معلوم میشود که مسئول بیچاره  
 اصل سؤال را درک نکرده والا این جواب مطابق سؤال <sup>نیست</sup> .  
 مسئله دیگر این بوده که حضرت اعلی جل زکره زکر  
 نهی اکل پیاز فرموده اند آیا مراد مبارک خوردن پیاز خام  
 است و یا مطلقاً مطبوخ آن هم که در مطبوخات مرسوم است  
 منهی است .

جوابی مهمل تر از جواب اول در خصوص این شئی  
 مستعمل نوشته است که از برای شخص بصیر و دانای ملاحظه  
 آن اجوبه که در سئوالات مرحوم مکرم الیه نوشته است تذکره  
 و تبصره معرف متکلم است و كذلك جمیع نوشتجات مرآت همین  
 حالت را دارد و این بنده با اینکه از تفضل الهی و توجّه  
 و توکل بحضرت سبحانی در اوایل این امر اعظم بعد از  
 انقلاب و اضطراب که از استماع کلمه اولیه حاصل شد چاره جز  
 رجوع قلباً بوجه باقی طلعت اعلی جل زکره و ظاهرراً  
 آیات و آثارشان ندیدم و رجوع بآیات و آثار مبارکشان کردم  
 و آنچه باید معلوم بشود و استطاعت فهم آن بود دانسته  
 شد مع ذلك که یقین کامل در همان زمان بر شیطنت جمل  
 حاصل شد اینقدر هم اورانادان و احمق نمیدانستم  
 که در این

( ۱۴۰ )

که در این سنه از خطوط او که بنفسه خود مخط اورا میشناسم و كذلك حکایات حالات و کیفیات او و اولاد او را که فتسی است ( مقصود از فتسی جناب آقا میرزا یحیی علیه بهاء الله است ) تماما حکایت میکند و سئوالاتی نموده جوابهای مهمل بخط او در دست دارد مزید بر اطلاع شد هر چند بحمد الله یقین را فرقی حاصل نشد لیکن بسط مراتب نادانی و شرح درجات جهالت او مبسوطاً معلوم شد و معنی این کلمه مبارکه که در بعضی از آثار و کلمات مبارک است که ایکاش بر اصل امر مطلع میشدید خوب معلوم شد و اگر باین تفصیل پرداخته شود از مراد بکلی بیمراد مانیم نسئل الله تعالی بان یحفظ ضعفاء عباده عن هذا الجحیم انه علی کلشی قدیر والحمد لله هادی المضلین .

باری جناب مستطاب ملا عبد الرحیم طاب ثراه را نیز در سنه ۱۲۸۴ در این ولا اخذ و با کنده و زنجیر آن مرد پیر را بسمت طهران روانه ساختند و چون بحسب ظاهر در اوایل ایام عمرش معلم مرحوم مشیرالدوله میرزا حسین خان صدراعظم و سایر اخوانشان بوده بعضی از آنها را اطلاع دادند توسط نموده با تلگراف اخبار نمودند و ازین راه طهران برگردانیدند و با کمال استقامت و روح و ریحان در محبت مالک امکان زیستند و دار فانی را وداع گفتند  
علیه رحمة الله

علیه رحمة الله و عنایاته و افضاله در ذکر اولیای الهی  
 و مردان بساط ربانی و سواران میدان سعادت و دلیران  
 رزم محبت زیاده از این اراده تحریر بلکه مجال نیست .  
 همینقدر را بر سبیل اجمال در باره کل رجال و ابطالیکه  
 مصدوقه این آیه کریمه در اوّل امر واقع شدند که رجسّال  
 لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله جمیع عوام و علماء و محافل  
 و منابر ذکر نموده و شهادت میدادند که اینها در تقوی و زهد  
 و پرهیزکاری و محبت بخدا و رسول (ص) و اولیاء او بی مثل  
 بوده اند مثلاً از هر صنفی از اصناف و یا از هر طبقه  
 از طبقات که کسی موفق باقبال شد در آن سلسله و در آن  
 قوم اعلی و افضل و اکرم و مشهور و معلوم بود و علمای مقبلین  
 در میان علمای معرضین طلاب در میان طلاب خوانین و  
 سادات در درجه خود تجار در سلسله خود کسبه در  
 مقام خود چنانچه استاد اسمعیل نامی بنا در اوایل  
 امر در این شهر موفق باقبال شده بود و شهره شهر بود  
 در مقام مکالمه و محاوره معماران رسوم و مهندسان علوم  
 عاجز از جواب او میشدند و كذلك کل علی حبه و فتسی  
 را در اوایل امر شیطانی رجیم که در بالای منبر مردم راضع  
 از ورود بحر ایمان و اقبال بحق مینموده است شرحی در  
 وصف بعضی از مقبلین بالای منبر از تقوی و علم و پرهیزکاری  
 و محبتشان

و محبتشان از روی خلوص بخدا و پیغمبر و اولیای او زکّر  
 مینماید و بعد را تأسف میخورد که اینها را استغفرالله  
 شیطان گول زده است و بعد میگوید بلی شیطان گلچین  
 است مراد منحوسش اینکه هر جا آدم خوبی بوده اقبال  
 باین امر کرده است و گول خورده است الفضل ماشهد  
 به الاعداء والسلام والثناء والتكبير والبهاء على اولياء الله  
 اجمعين اسئل الله بهم و باقبالهم و ايمانهم وجهتهم و  
 عرفانهم بان يوفقنا على ما يحب و يرضى انه هو خير الفاضلين  
 والحمد لله رب العالمين .

### فصل پنجم

فصل پنجم مشتمل است به بعضی وصایا و حکایات متعلقه  
 بشخص خود م نسبت بذریه و اولاد و بستگان خود م هر چند  
 از ابتدا مقصد همان تذکره مجمل و وصایای مفصل بود لیکن  
 عنان قلم از دست رفته بمناسبت هر مقام از کارى شد و حال  
 بالا اختصاص اولاد و زریات خود را وصیت مینمایم باینکه  
 اولاد بدانید که ما بندگان خدا هر چند لایق و سزاوار جوا<sup>هر</sup>  
 محبت الهی و مودت اولیای او جل شأنهم نبوده ایم لیکن  
 بمناسبت وسعت رحمت کاشفی و سبقت رحمت واسعه و ذلك  
 من فضل الله

من فضل الله یوتیه من یشاء انه ذوالفضل العظیم چنان  
 اتفاق افتاد که این نعمت عظمی و عطیّه کبری یمنسی  
 اشتها بر محبت خدا و انتساب بدر بار اعظمش از جمله نصیب  
 و قسمت ما بمقداران شد بواقع اگر ملوک و سلاطین و امراء  
 و اساطین و علماء و عارفین مطلع میشدند بآنچه ما مطلع  
 شدیم و برای آنها کشف میشد آنچه بر ما مکشوف شد و  
 میدانستند آنچه را که بما تعلیم نموده اند و موفق میشدند  
 بآنچه ما موفق شدیم هرآینه مجال و فرصت و وقت و نوبت  
 هیچگونه بندگی و خدمتی با مثال ماها نمیدادند اثر و اقتضای  
 آیه مبارکه " نريد ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض "  
 دست گیری ماضعفای از پادرافتاده را فرمود و آنچه  
 رؤساء بآن نرسیدند بمابخشود و عنایتش سبقت گرفت و کرامتش  
 پیشی جست و راه مجاهده نمود و باب مکاشفه گشود و گمان  
 نرود که بحسب ظاهر هم بی اطلاع از ادیان و یا بیخبر از  
 مذاهب و مشارب این و آن بوده ایم خیر از برکت تربیت  
 صاحب کلمه مبارکه روحی و روح العالمین فدا تراب اقدامه  
 که عاشرو مع الادیان بالروح والریحان با اکثر ادیان  
 معاشرت و ملاقات و در کتب سماوی آنها بدقت نظر و تفکر  
 نموده ایم لذتها برده ایم از بیانات و آیات منزله برای بنای  
 گرام عظام مخصوصاً تورات و انجیل<sup>خود</sup> تحصیل نموده و بتفصیل

عظیم

زیارت نموده ایم و مکرر اتفاق افتاد که با بعضی علماء و<sup>۱</sup> و  
 و مطلقین آنها محاوره و گفتگو شده از روی خود انجیل  
 ایشان را مقهور و ذلیل در مقام بینه و دلیل ملاحظه  
 نمودیم و کلام حمید و قرآن مجید که کتاب ملّتی خود مان  
 بوده و از طفولیت الی آخر ایّام خود با و مانوس و آیات  
 مبارکاتش هادی این عباد بسوی مهدی زمان روح ماسواهدا  
 شد بلکه گواهی میدهیم که بعد از غروب شمس رسالت کسی  
 فایز نشده بود بمرادات و معانی و فواید و نکات آیات  
 قرآنی کما هو حقّه الاّ بعد از طلوع شمس حقیقت از افق  
 قائمیت کسانی که تعلیم یافتند و فایز شدند و همچنین در  
 ظهور اعظم اکرم ابهی جل زکره و شأنه کمال دقت و رجوع  
 بآثار و کلمات و آیات نقطه حقیقت جل شأنه شده و در جمیع  
 بیان و بیانات آن سلطان امکان مراد و منظور و مطلب و  
 مقصودی جز این ظهور اعظم ملاحظه نشد و مخفی نماند که  
 بحسب سبقت ذکر و شهرت مرآت جای آن داشت که مطلب  
 بما مشتبه شود لیکن واللّه الذی لا اله الاّ هو که آنچه  
 در قوه این ضعیف بوده تفحص و تجسس و مجاهده از هر قبیل  
 نمودم ابدأً ابدأً ابدأً راعه حق از سمت مرآت نمیورزد  
 بلکه روائح منتنه و بوهای عفنه اش عالم را عفن نموده است  
 زینهار زینهار که اشتباه نشود و کلمات بیان فارسی

و اسّ اساس

اسّ اساس مذهب بیان و تمام نکات واحکام آن و معانی و مقاصد آن دلیل و برهان این ظهور اعظم است انشاء الله تعالی اولاً امید داریم که احدی از آحاد عالم و افراد اسم محجوب از این فیض اعظم نمانند خاصه اولاد و ذریات این جہاد واللّٰہ ینہدی من یشاء الی سبیل الرشاد .

باری کتاب بیان و بیانات صاحب آن اقل دلائل و برهان است که اعظم و اجل از جمیع دلائل و براهین ام قبلیه است دیگر خود آیات صاحب ظهور جای خود دارد و دیگر استدلالیه مختصری در این عبد در اول امر اعظم نوشته ام با وجود قلت اطلاع آن زمان و اختصار آن چون لله نوشته شده و فی سبیل الله بوده قلم فضل ذکر او را فرموده لهذا در این ورقه نیز اشاره شد که کأنه شرحی بر کلمات حق تعالی باشد .

باری از حق تعالی میطلبیم که در خاندان و دودمان ما معرضی از امر خودش باقی نگذارد و قطع فرماید و نگذارد مگر مؤمن موحد محب خدا و اولیای او و دوست و خادم امر و اغصان او ائّه علی کل شئی قدیر والحمد لله رب العالمین

### فصل ششم

در خصوص توصیه بر محافظت کتب و آثار مخصوصاً الواح مبارکه اولاً نتیجه روزگار و ثمره زندگانی و خزینه و ذخیره و مایه بهجت و شادمانی ما کلمات تأمّات و الواح مبارکات عالیات بوده و هست و هرگاه ملکتی رافی المثل باین بنده از روی واقع تفویض نمایند راضی نمیشوم که کلمه از کلمات عنایت آیات منزوله در باره ام را اگر بخواهند در عوض بدهم بلکه بحرف و اشاره آن عالمی را از روی میل تبدیل نصی نمایم و خزینه خود را بر خزائن جمیع صاحبان خزاین ترجیح میدهم بلکه در عرض یکدیگر نمیدانم و بتمام خزاین ارض آیه را برابر نصیبم و در مشرب محبّین و مذاق عاشقین صحّت این مطالب حاجت بدلیل و برهان ندارد و هرکس که حبّ رحمن ندارد روی سخن ما هم با چنین کس نبوده و نیست خلاصه هرچند از اموال ظاهره خزینه ما خالی و دست ما تهی باشد لیکن بفضل و کرم نامتناهی ربّانی قلب از انوار حبّ محبوب عالم و مقصود امم پراست و خزینه از جواهر الواح و لئالی کلمات و در آثار مبارکات مطوب وجود این سرور و مفتخرم و از عدم آن منقبض و مکدر نیستم والحمد لله

رب العالمین



ربّ العالمین جوهر مطلب در حفظ این جواهر است  
آنچه بنظر من بنده میرسد اینست که اصل الواح و آثار  
مبارکه در نزد یکی از اولاد که بزرگتر و محترم تر و متقی تر  
است محفوظ باشد در اعیاد و اوقات شریفه زیارت شود  
و سواد آنها را کل داشته باشند کذلک فهرست را و همچنین  
آنچه بنام جناب نبیل ابن نبیل اخ اعزّ جلیل دام عمره  
العزيز است در نزد اولاد ایشان محفوظ باشد و سواد را  
همه داشته باشند این نظر بنده است که شمره این است که  
متفرق و مفقود نشود و تفصیل و ثبت و فهرست و سواد معلوم  
باشد که حیفا میل نشود و دیگر الواح اولیه آنچه ترتیب  
نزول آنها یقین و نزد یک بیقین بوده بآن قاعده سواد  
شده است آن ترتیب را تغییر ندهند احسن است چه که  
ترتیب تنزیل آن است و کذلک آثاریکه حسب الامر ابهسی  
حضرت خادم بخط خود مرقوم داشته اصل کلمات تمام از  
جمال قدم است از زبان خادم فرموده اند : چنانکه کتاب  
بدیع را از لسان یکی از طائفین نازل فرموده اند و آن آثار  
را نیز باید بنهایت سعی و جهد حفظ نمود انشاء اللہ  
تعالی مخفی نماند که این اوراق قبل را در سنه ۱۳۰۳ -  
مرقوم نموده بودم و بعد از آن تاریخ حوادث کشیره و عوارض  
جسیمه بر این عید وارد شده از جمله وفات و عروج مرحوم

مهرور حاجی شیخ محمد علی اخوی علیه بها<sup>۱</sup> الله است که در  
 تاریخ نهم شهر رجب المرجب سنه ۱۳۰۷ در اسلامبول  
 واقع شد. مجمل تاریخ زندگانی آن برادر عزیز چنین است —  
 اولاً در تاریخ دویم شهر شوال المکرم هزارود و بیست و شصت  
 و شش ۱۲۶۶ متولد شدند و در قزوین و لاهیجان تحصیل  
 سواد فارسی و عربی و خط نمودند. چهار سفر بعنوان  
 تجارت در ایام شراکت با مرحوم آقا مرتضی قلی طاب ثراه  
 و بعد آن بلاهیجان با همدیگر و تنها مسافرت نمودند  
 و در سنه هزارود و بیست و هشتاد و هفت ۱۲۸۷ با اسلامبول  
 و ارض مقصود و اسکندریه و مکه معظمه رفتند و این مسافرت  
 زیاده از دو سال طول کشید و بعد از زیارات و تجارت  
 مراجعت فرمودند و یک سفر هم چند ماهی برشت حجره<sup>۲</sup>  
 خود مان رفتند و در سنه ۱۲۹۹ از راه مسکو و ادسه<sup>۳</sup>  
 با اسلامبول بعنوان تجارت بمیل آقایان افغان علیهم بها<sup>۴</sup>  
 و بان جمال مبارک جل امره رفتند و هفت سال توقف  
 و اقامت نمودند و سبب سطوع و ارتفاع امر الله بودند و  
 مسافرین و عابرین سببیل مقصود را بنهایت روح و ریحان  
 پذیرائی و مراقبت مینمودند و بعضی منافقین حسد برده  
 و با اذلیها در سر همدست شده و باهانت و اذیت  
 فوق العاده و الطاقه قیام نمودند و هر قدر از جانب  
 محبوب آفاق نصایح و مواعظ نازل شد متعظ نشدند

تا بالاخره

تا بالاخره بصاحب کار هم انگار نمودند و بدرجهٔ بافترا و بهتان مشغول شدند بطائفین حول مطلع امر رحمن که کوه صبر و اصطبار ازهم پاشید و در این مدت دو دفعه برای تسلی و زیارت حسب الاذن مبارک بارض مقدسه عکا مشرف شدند و اخیراً در اسلامبول در درّهٔ سیّد احمد که قبرستان ایرانیان است و مسجدی در آنجا هست شب را منفرداً از حجرهٔ اسلامبول بآن محل رفته و شب تا سحر بیدار بوده و مناجات و انکار مینموده تا اینکه خود را مسموم نموده و تاریخ وفاتشان ۹ رجب سنه ۱۳۰۷ بوده است و وصیّت نامه هم بخط خود نوشته و عروج نموده و در همان قبرستان مدفون شدند و سنگ هم در روی قبر ایشان انداخته شده است و این علیل دو دفعه در دو سفر بزیارت قبرشمان رفتم و الواح و آثار مبارک جمال قدم جل شأنه العظیم دربارهٔ ایشان شاهد یکتا و گواه بیهمتا بوده و خواهد بود قلم اعلیٰ جلّ ذکره باعلیٰ الانکار ایین قصه را ذکر فرموده روحی لرشحاته الفداء و روحی لعنایاته الفداء و این حادثه عظیمه اول مصیبت عظمی بوده و دو سال بعد آن صعود و غروب جمال قدم جل ذکره الاعظم اتفاق افتاد که ماحی مصائب کبری و برزایای عظمی شد چه گه در نزد آن مصیبت عظمی العظمی ذکر مصائب محو و نابود

بود هنوز از سكرات آن وقعه عظيمه اولياء الرحمن بهوش  
 نيامده بودند كه كيفيت نقض ناقضين و تزلزل متزلزليين  
 اسباب احزان و تجديد سوز و حرمان گردید . مدت خدا را كه  
 در اين امتحان و طوفان نيز بفضل صرف حفظ و حراست فرمود  
 له الحمد حمداً كثيراً داعماً ابداً و نقول الحمد لله  
 رب العالمين .

\*\*\*\*\*

\* قسمت دوم تاریخ جناب سمندر \*

\* هوالستمان فیکل حال \*

بعد از حمد و شکر و ذکر جمال علی اعلی و بندگی  
و شرمندگی در آسمان آستان سلطان بهی ابھی و  
تحیّت و ثنا من طاف حوله الاسماء حضرت عبدالبها \*  
روح ماسواه فداه عرض میشود چون در این سال  
نیکومال بعضی از اجله آقایان ایادی و اولیاء الرحمن  
روحی فدا هم سؤال از این بنده فانی از چگونگی حالات اکابر  
اصحاب دوره اولیه و اعظم اولیاء دوره متوسطه و سبب  
انتقال ایشان از عالم بابیت بعالم بهائیت و همچنین از  
حالات مرحوم آقامیرزایحیای صراف علیه بها الله و سبب  
اقبال او بامر مبارک ابھی و انصرافش از توجه به یحیی و تفصیل  
مسافرتش بقبرس و عکا و شرح مجاهدت آن بنده پاک خدا  
فرموده اند :

این بنده با کبرسن و شیخوخیت ردّ مسئول ایشان را  
خلاف طریقه حقانیت و خلوص و محبت دیده با ضعف قوه

بصر و سستی قوای دیگر بحول الله و قوته و لحب الله و صفوته با ملاحظه لا یسقط المیسور بالمعسور بقدر مقدر و اطاعت نموده و با اجرای امرشان مبادرت میشود و علی الله التکلان .

این بنده نگارنده محمد کاظم مذکور بسمندر این مرحوم حاجی شیخ محمد ملقب به نبیل اکبر عرضه میدارد .  
 در آغاز ظهور نقطه اولی جل ذکره الاعلی بمعنایت خداوند رحمن جناب والد فائز بتصدیق و ایمان شده در اوقات توقفشان در قزوین که آن زمان مقر مبلغین و معبر زائرین و مسافرین نقطه آذربایجان بوده با اکابر و علماء و اعظام فضلاء اصحاب اولیّه مانند حضرت باب الباب و حضرت وحید اکبر و جناب ملا عبد الجلیل ارومیه و حضرت ملا باقر حرف حیّ و آقا میرزا محمد علی قزوینی و حاجی ملا علی برغانی و جمعی دیگر از مشایخ عرب و سادات و علماء عجم و غیرهم مصاحبت و معاشرت داشته اند که این عبودیت طفیل طفولیت در نظر ندارم ولیکن اشخاصیکه از اعظام سابقین و اکابر منقطعین زیارت کرده با صفر سن بخوبی در نظر مانده است .

### درباره جناب حاج سیدعلی خال

~~~~~

اول حضرت مستطاب اجل آقای حاجی سیدعلی خال علیه سلام الله است که عمامه سبز دسر و لباس نجیب تجارتی در برداشتند خود بنده میان درگاه اطاق ایستاده بودم که مرحوم حاجی محمدحسن زرگر خالو بانهایت خضوع بزیارتشان آمدند خواست دستشان را ببوسد ایشان آهنگ بوسیدن پای او را نمودند .

باری این بزرگوار در طهران شهید شدند از شهدای سبعة اولیه که در متون تواریخ شرح حالاتشان مذکور است علیه سلام الله فی المبدء والمآب .

درباره جناب ملا یوسفعلی اردبیلی

~~~~~

دوم جناب مستطاب علامه العلماء الراشدین ملا یوسفعلی اردبیلی که از اجله علماء و تلامذه جناب سید رشتی (ع) بودند گاهی مرا روی زانوی خود نشانیده اصول مراتب توحید میپرسیدند چون عرض میکردم سرور میشدند و نوازش فرموده چائی میدادند و ایشان از

شهادی

شهادای مازندرانند علیه رضوان الله و اعلى جنانه .

جناب ملاشيخ على ترشيزى طقبق به

شيخ عظيم  
~~~~~

سوم جناب مستطاب اعلم العلماء و افضل الفقهاء النحرير
الشهير الكريم ملاشيخ على ترشيزى طقبق به شيخ عظيم
بودند كه مأمور بنداء ظهور قائميت شدند و در طهران بدرجه
شهادت رسيدند عليه جواهر عنايات الله .

جناب حاج سليمان خان
~~~~~

چهارم سرکار جلالتمدار حاجی سلیمان خان افشار  
طقبق بانيس كه در سفر مکه در ركاب حضرت رب اعلى مشرف  
بودند و عرش اطهر را بعد از شهادت كبرى بدست آوردند  
و بعد بامو مبارك بطهران رساندند و قصه شهادت آن مشعل  
بزم محبت زينت تواريخ داخل و خارج و روشنتر از آنست كه  
محتاج به بيان باشد عليه شمس فضل الله وجوده و رضائه .

~~~~~


جناب میرزا علی سیاح مراغه ای

—————

پنجم جناب الاجل الاکرم آقا میرزا علی سیاح مراغه ای بودند که حضرت ربّ اعلیٰ جل و علا بایشان فرموده بودند که شما بحضور من ینظره الله مشرف میشوید ایشان بعد از فوز بایمان و ایقان در امر مبارک از کربلا با درنه مسافرت نموده شرفیاب گردیده بشارت حضرت اعلیٰ را نسبت بخودش در نزد طائفین حول ذکر نموده و بازل هم نوشت و نزدش فرستاد و وقت تفریق ایشانرا هم ناچار بقبرس بردند و یکی از آن چهارکه با بی میلی دچار بقرب جوار ازل شدند — ایشان بودند و در همانجا بعد از چند سال عروج نمودند علیه جوهر رضاء الله و سازج الطافه .

جناب میرزا اسد الله خوئی ملقب به دیان

—————

ششم حضرت مستطاب الافخم آقا میرزا اسد الله خوئی ملقب به دیان بودند و مخاطب بخطاب مستطاب ان یا حرف الثالث المؤمن بمن ینظره الله و وقتی هم پاره دعاوی نمودند و اخیراً بیفداد رفته بحضور مبارک طلعت ابهی جل ثنائه

رسیده

رسیده و اقرار بآنچه سزاوار بود نموده و صدوقه بیان حضرت
اعلی شدند ولی بحکم ازل میرزا محمد نام مازندرانی آن مظلوم
را شهید نموده که اسباب حزن جمال مبارک شد چنانکه در
بعض آثار مبارکه مشهود است .

جناب ملا عبد الکریم (مشهور به میرزا احمد)

—————

هفتم مجمع معارف روحانیه و مخزن اسرار ربانیه جناب
ملا عبد الکریم قزوینی کاتب بیان بودند که برای حفظ و مصلحت
میان دوستان در طهران به آقا میرزا احمد مشهور بودند
مصدقین میگفتند در بدایت امر بعد از انتشار ذکر حضرت
رب اعلی جل زکره در قزوین برای مسافرت شیراز با جناب
کربلائی لطفعلی حلاج همراز بودند مشارالیه در خانه اسب
داشته میروند تهیه خود را به بیند بیاید جناب آقا میرزا احمد
وجهی از کسب حساب داشته میگیرد و گیوه خریده بدون
انتظار رفیق و قافله و تهیه زاد و راحله پیاده راه شیراز گرفته
میروند و کربلائی لطفعلی هم اسب خود را سوار شده رهسپار
میگردد لیکن این سوار بآن پیاده نرسیده مگر در شیراز .

باری بعد از فوز بایمان و ایقان همواره بخدمت و تبلیغ
و مسافرت بآنر بایجان و طهران و خدمات آشکار و پنهان مشغول
بوده و چندین نسخه بیان فارسی و عربی بخطشان دیده و

و از سرّ و حکمت شهرت نام مرآت باخبر و آگاه بوده چون سالها از عیال و اطفال برکنار بودند اخوان ایشان که از عظمای تجار بودند و بی نهایت مایل بمراجعت ایشان بولایت یکی از آنها آقاعبد الحمید نام بطهران میروند که شاید ایشانرا راضی نموده بولایت ببرد در این وقت تیر زدن بشاه اتفاق افتاد و گردباد ظلم و پیداد اشتداد نمود هر دو را شهید کردند علیهما سلام الله و بهائیه .

جناب کریم خان بهجت

—————

هشتم جناب جلالتآب کریمخان متخلص به بهجت که از روسای ایل مافی قزوین و پسر عم مرحوم نظام السلطنه و خوش خط و بافضل و کمال و شاعر و باجلال و در سلسله خود مشار بالبنان بود و در زمان توقیف جناب طاهره در طهران در خانه محمود خان عرایض نظم و نثر از جانب خود و بعضی آماء الرحمن و دوستان که کم سواد بودند مینوشت و در جوابهای ایشان که ذکر بهجت در آن است معلوم است و حدّ بصر ایشان بدرجه بوده که سفری بطهران رفته و قصیده مدیحه در وصف طلعت ابهی گفته و در حضور مبارک خوانده که فرد آخرش این مضمون بوده .

که مرا

که مرا از این آستان دور و از این در مهجور و محروم فرما
و بادست خود بدر اشاره مینموده اخیراً در یکی از فتن
شدیده بکرمانشاهان رفته و در آنحدود برحمت نامحدود
پیوست علیه رحمة الله و افضاله •

جناب حاج عبدالکریم و آقا محمد مهدی

—————

نهم جناب حاجی عبدالکریم مشهور بباغبانباشی که از
اعاظم و اکابر و اعیان تجار بودند و در ثروت و غنا و زهد
و تقوی اشتهار داشتند وقتی با امتعه تجارتی زیاد از ابریشم
و غیره برادر خود را که حاجی عبدالحسین نام داشت با پسر
خود جناب آقا محمد مهدی از راه شیراز به بمبئی روانه میکنند
در اصفهان جناب آقا محمد مهدی بحضور مبارک حضرت اعلی
جل شانه مشرف میشود زکر آن سفر را عرض مینماید حضرت
منع میفرماید خود آقا محمد مهدی چون بواقع معتقد و بکلام
مبارک معتمد عزم رحیلش بدل باقامت میشود ولی عمش حاجی
عبدالحسین موفق باطاعت نشد باتمام مال التجاره در آن
سفر در دریا غرق شد و جناب آقا محمد مهدی همواره بانجذاب
و اشتعال در امر الهی میگذرانید تا در قلعه مازندران بعد
از خدمات نمایان بشهادت رسید و جناب حاجی عبدالکریم

پدرش چند سال بعد از آن در قزوین صعود فرمود علیهم
سلام الله و انوار افضا له .

باری بهمین چند نفر که اکبر و اشهرند اکتفا نموده از
ذکر سایرین که درست در خاطر نیست صرف نظر میشود .
خلاصه حضرت والد بعد از گذشتن ایام مأموریت توقف
در وطن مکرر به تبریز مسافرت کردند و در خود تبریز و ماکو
و چهریق نیز بمحضر اطهر انور اعلی مشرف شدند و در یُک
سفرشان در تبریز بتحریر مفسدین حاجی میرزا احمد مجتهد
ایشان را چوب زیادی زده حکم باخراج نمود بوسائل
غیبیه الهیه اخراج بلد نشدند و بعد از این قضیه که بحضور
حضرت رب اعلی روحما سواه فداه مشرف شدند فرموده بودند
شما را چوب نزدند مرا زدند و این اظهار عنایت و مرحمت
احزان ایشان را بسرور و بهجت تبدیل نموده بود و بعد از
شهادت کبری سفری بدارالسلام بغداد رفته حضور مبارک —
ابهی جل زکره مشرف شده با اینکه آن اوقات ازل را کسی
ملاقات نمیکرد عنایتاً بجناب والد اجازه ملاقات دادند و دو
سه دفعه هم ملازم خودشان مرحوم آقا میرزا محمد رابه بغداد
فرستادند و در سال ۱۲۷۸ در لاهیجان عروج نمودند و
باقضای زمان بصحابت جناب آقا محمد حسین خال جسد شائر
به بغداد فرستادیم و باذن و اجازه حضرت کلیم روحی
لحضرت الفداء

لحضرتہ الفداء^۱ در آنجا مدفون شدند علیه جواهر عنایات الله
و غفرانه و در لوحیکه در آن سفر از قلم ابھی بافتخار بنوده
فانی نازل این فقره مذکور است :

” انّ الذی سمی بالحین وحمل جسداً بیک لوتلاحظه هو
اقرب بالتقوی وانّ هذا لك اذن جمیل ”

و در آن زمان حالت خلق بیان تقریباً چنان بود که عموماً نظر
با اشارات منزله از حضرت رب اعلی جل و علا توجه بمرآت ازل -
داشتند و آنچه از شعونات قدرتیه و آیات و بینات از جمال مبارک
ابھی میدیدند از جانب او می پنداشتند و قلبی هم خصوصاً
از سر امر آگاه شده و نفوسی هم برضد آنها بودند تا میقات
امر الله رسید و اعلان ظهور گردید جمیع علماء و دانایان و
رؤسا و معروفین دوره بیان بجمیع دل و جان در تمام او راق
بیان دقت نموده و تفحص فرموده تکلیفی جز اطاعت امر الله
و عبودیت جمال اقدس ابھی جل ثنائہ ندیده هر یک بطوری از
این صراط دقیق و رقیق عبور نمودند مگر معدود قلبی که
با وهام خود قناعت نموده و بلوازم مجاهدت موفق نشده در بحر
ضلالت مستغرق گشتند و حال بذکر بعضی از مشاهیر و اعظام
آن رجال از متقدمین و معاصرین که بفیض زیارتشان و صاحب
و مجالستشان فائز شده مبادرت میشود که آن بزرگواران فی الله^۱
مصدق آیه مبارکه ” رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله ”

بودند و پس از مجاهدات و تحمل صدمات بمدلول صدقوا
 ما عهدوا و اوالله " از عالم باهیت بجهان نورانی بهائیت وارد
 شدند و تا خاتمه عمرشان استقامت تمام در ظل امرالله
 بجانشانی قیام داشتند .

جناب میرزا زین العابدین

(عم جمالقدم و آقا محمد حسن پسرشان)

~~~~~

اول عارج بمعارج معانی و دارای صفات و اخلاق  
 روحانی قدوه اصحاب یقین جناب آقا میرزا زین العابدین  
 عم اکرم جمال قدم جل اسمه الاعظم بوده که پس از آنکه از لرا  
 از مازندران ببغداد رسانیده بودند از راه قزوین بطهران  
 و مازندران میرفتند باقتضای مصلحت و حکمت حضرت والدد  
 چندی ایشان را به بهانه تعلیم این بنده در خانه نگاه  
 داشتند و دوستان و اولیاء آنزمان بانهایت حکمت خدمتشان  
 میرسیدند و بعد از چندی بسمت مازندران تشریف بردند  
 تقریباً بعد از ده سال در لاهیجان خدمتشان رسیده این  
 عبد در حجره تجارت بوده باکمال حکمت تقریباً چهل روز که  
 خدمتشان مشرف بودیم غالباً این بنده از حالات ازل و تفصیلاً  
 آن سفر میپرسیدم و متسرصد شنیدن ذکر فضیلت و کرامت<sup>ت</sup>  
 و مزیت

و مزیت و شرافتی از او بودم از ایشان جز سکوت و تمکین و صمت و تسلیم چیزی مشاهده نمی‌کردم و از این مطلب بسیار در عجب بودم تا زمان اعلان امرالله در لوح مریم این مضمون زیارت شد که در ذکر وقایع دارالسلام میفرمایند که جناب بابا در سنین اولیه بامابودند و آگاهی دارند انشاء الله روح القدس صدق و یقین از لسانشان نطق نماید آنوقت دانستم که علت سکوت عدم فضیلت و مزیت بوده .

### جناب آقا محمد حسن

—————

پسر ایشان جناب آقا محمد حسن علیه سلام الله سفری از راه قزوین بعکا رفته وهم از این راه مراجعت نمودند لوح ایشان که او را خطاب میفرمایند در اول لوح " ای پسر عم " لوح مبسوطی است گواه بایمان و ایقانشان است و هر دو پر حمت یزدان پیوستند علیهما رضوان الله و رضائه .

### جناب اسم الله الا صدق و جناب

ابن اصدق

—————

و از علماء جلیل و فضلا نبیل که این بندهٔ علیل در ارض اقدس عکا بحضور انورشان نائل گشته و از بیانات و قصصشان



بهره ور و متحضر شده قدرة العلماء المتبحرين و نخبه  
 الاتقياء المتقدمين والمتأخرين حضرت اسم الله الا صدق  
 جناب ملا محمد صادق مقدس ولد مرحمت وغفران پناه آقا میرزا  
 اسمعیل جلیل خراسانی طاب ثراه بودند در خراسان در  
 نزد حاجی سید محمد قصیر که از اعلم علماء شهر بودند  
 تحصیل فرموده و از بدایت ایام بجوهر تقدیس و تنزیه و تقوی  
 بین الانام معروف و بلقب مقدس طقب و موصوف و از جوهر تقوی  
 مصداق " اتقوالله يعلمکم الله " شدند بدرجه که هر عالم  
 خبیری بعلو مراتب علمشان زا کر و هر عارف بصیری بسمو  
 مقامات عرفانشان مقرر در خراسان دارای رتبه امامت و مقتدای  
 ملت شدند و قصد کربلای معلا نموده چندی در خدمت  
 جناب سید رشتی اعلی الله مقامه استفاضه مینموده در این  
 اثنا بلقای حضرت رب اعلی جل زکره در کربلا فائز شده و  
 واله و منجذب اطوار و رفتار آن شجره طوی گردیدند و بعد  
 از وفات جناب سید مرحوم بخراسان مراجعت نموده و از راه  
 یزد باصفهان توجه نمودند و نظر برجای علماء و رؤساء  
 آنجا اقامت نموده بتدریس و امامت مشغول شدند تا آنکه  
 حضرت باب الباب باصفهان متوجه و بمنزل ایشان وارد شدند  
 و بعد ساعتی از ایشان سئوال فرمودند که شما بعد از سید  
 مرحوم که را حامل علوم و وسیله وصول بمعلوم میدانید ایشان  
 گفته بودند

گفته بودند تاکنون کسی را ندیده ام جناب باب الباب فرمودند من شخصی را یافته ام جناب اسم الله فرمودند آن شخص کیست؟ فرمودند مأزون بذکر اسم نیستم ولی از آثارشان نزد من موجود است بشما مینمایم و جزوه اول کتاب مبارك احسن القصص را بایشان مینماید ادعا را میپرسند میگویند بابیت است جناب مقدس میگویند این آیات الله است و آیات الله جاری نمیشود مگر از لسان الله که حجّت باشد و اگر هم خود فرموده من باب هستم شاید مقصود چیز دیگر باشد بهرحال در همان شب در خلوت باحالت انقلاب واضطراب و توجه و توسل بمناجات مشغول شده مکشوف میگردد که صاحب این آیات همان شخص بزرگواری است که در کربلای معلا بلقay اوفائز شده اند بعد بجناب باب الباب میگویند من صاحب آیات را شناختم جناب باب میگویند بلی همان حضرت فرمودند امر ماکه بایشان میرسد فوراً تصدیق مینمایند و مأمورند که بشیراز توجه کنند پس صبح آنروز پیاده بسمت فارس حرکت مینمایند و در شیراز بشرف لقای حضرت اعلیٰ مشرف نشدند چه که حضرت بعزم مکه حرکت فرموده بودند و حضرت قدوس از شیراز بعنوان خدمت ملازم رکاب مبارك در بر و بحر بودند بهرحال بدو ورود خلق شیراز حول ایشان مجتمع و ایشانرا برای امامت و تدریس بمسجد ذوالفقار

بودند و از هر قبیل مردم بایشان اقتدا نموده پای منبر برای استفاضه از بیاناتشان حاضر میشدند پس از چندی از حضرت اعلیٰ توقیعی بافتخار جناب مقدس نازل که قوای عالم از هیبتش متزلزل و از او امر مبارک آنکه حضرت ایشان از مسجد زوالفقار بمسجد شمشیرگرها تشریف ببرند و در آنجا اسم مبارک را در اذان برده نماز بگذارند و آیات احسن القصص را در منبر درس گویند حضرت اسم الله اطاعة لا مرالله بمسجد مذکور تشریف برده و کلمه اشهد ان علیاً قبل نبیلاً باب بقیة الله را نوشته و بجناب ملاعلی اکبر اردستانی داده و بصوت جلسی در اذان اداء نموده مشغول نماز شدند در حالتیکه جمعی کثیر از هر قبیل بایشان اقتداء نموده بودند بعد از فراغت از نماز از آیات احسن القصص در منبر آغاز نموده شرح فرمودند و تا سه روز باین منوال عامل و امرالله را با عالی و ادانی رسانیدند و بعد علماء و رؤسا و عموم اهالی شیراز بلوا نموده قضیه را با بعضی عبارات احسن القصص که در منبر شرح شده بود بعرض حسینخان آجودان حاکم فارس رسانیدند حسین خان مجلسی از علماء و رؤسا و اعیان آراست و حضرت مقدس راهم خواست نظر بعلو شأن و مرجعیتشان حین ورود تمام اهل مجلس حرکت نموده تعظیم و تکریم کردند و با اشاره حکومت در صدر مجلس جالس شدند و بعد نیم ساعت

حکومت

حکومت سؤال نمود شما در مسجد شمشیرگراها نماز  
میخوانید فرمودند بلی گفت شما در ازان کلمه و اسم  
تازه ذکر کرده اید فرمود بلی و صورت کلماترا که از  
احسن القصص در منبر شرح داده بود در دست داشته  
خواند پرسید اینها چه معنی دارد ایشان بیان فرمودند  
حکومت گفت یعنی محمدشاه باذن او سلطنت نماید و من  
باجازه او حکومت نمایم فرمودند چه ضرر دارد نارغضب  
حکومت مشتعل شده و امر نمود که حضرت مقدس را از صدر  
مجلس حرکت داده عریان نموده باحضرت قدوس و جناب ملا  
علی اکبر اردستانی تازیانه زیادی زدند و محاسن هرسه را  
سوزانیده حبس نمودند و بعد از سه روز هرسه را مهار نموده  
چند روز درکوچه و بازار گردانیدند اخراج بلد نمودند  
و چون این خروج مصادف با ورود حضرت نقطه اولی ازبوشهر  
بود در سعدیه بحضور مبارك مشرف شدند و شبانه بازن  
به بیت مبارك وارد شدند و درضمن عنایات منزله درمناجات  
و عده فوز حضور و لقاء صاحب ظهور را اعطا فرمودند و مصداق  
و عده مبارك در بغداد و عکا ظاهر گردید و بعد از توقف ده روز  
در بیت مبارك حسب الامر برای تبلیغ بیزد و کرمان و خراسان  
عازم شدند و در یزد چهل یوم بانتشار امرالله مشغول بودند  
اخیرا محض احتیاط که کسی امرالله را نشنیده باشد جارچی

ببازار فرستادند که هرکسی رسول باب را ندیده و دعوت او را نشنیده روزجمعه در مسجد مصلی حاضر شود و روز موعود جمعیت فوق العاده جمع شده و حضرت مقدس در وسط مسجد بر منبر صعود فرموده قریب چهار ساعت بدلیل ویرها<sup>ن</sup> خلق را بباب رحمن دعوت فرمودند در این وقت ضوضا مرتفع و بقصد قتل ایشان هجوم نمودند یکنفر از علما آقاسید حسین از غندی نزدیک رفته کمر ایشانرا گرفته از چنگال حاضرین ربود که من خود جزای او را خواهم داد و از بین شورشیان بخانه خود برده بعد از ایامیکه بشرف تحقیق و تصدیق فائز شد ایشان را از شهر روانه نمود و بسمت کرمان تشریف بردند و لیل و نهاراً به تبلیغ عموم پرداختند و چند مجلس مفصل در حضور حکومت کرمان و علما و اعیان با حاجی کریمخان گفتگو فرمودند و حاجی کریم خان اقرار ببزرگواری و علوم و فنون و تقدم ایشان در میان تلامذه مرحوم سیداعلی الله مقامه نمود ولی دعوت ایشان را نمودن بالله دعوت بباطل و ضلالت تصور نمود و در یکی از محافل با اشاره حاجی کریمخان یکی از بستگانش قصد قتل جناب مقدس را نموده حکومت دریافت کرده بسرعت برخواست و دست ایشان را گرفته بمنزل خود برد و اظهار ارادت نموده چندی نگاه داشت تا از راهیزد

بخراسان تشریف فرما شدند و در بین راه بجناب باب‌الباب  
 و حضرت قدوس سلام الله علیهما که از اصفهان تشریف  
 می‌آوردند طحق و هرسه متفقا بخراسان روانه شدند و در  
 بین راه بهر آبادی که رسیدند روح الهی دمیدند تا وارد  
 مشهد شده در خیابان علیا در بینی که از آن زمان تا  
 حال موسوم ببابیه است منزل نمودند و خلق خراسان دسته  
 دسته بزیارت ایشان مشرف و ایشان کل رابحق و ظهیر او  
 دعوت مینمودند تا آنکه علماء و جهلا با یکدیگر متفق و موضوا  
 عظیمی مرتفع شد و جمع کثیری حول آن بیت مجتمع و  
 قصدشان این بود که آن نفوس مقدسه و جمعی که در آن  
 بیت حول ایشان مجتمع بقتل رسانند ناچار جمعی از اخیار  
 کفن پوشیده باشمشیره‌های برهنه و نعره یا صاحب الزمان  
 بیرون رفته کل را متفرق و تانزدیک صحن مطهر فرار دادند  
 ولی احدی را نکشتند بعد از این قضیه صمصام خان ارضی  
 که نایب الحکومه بود پیغام داد که خوب است شما چندی  
 مسافرت نمائید که فتنه بخوابد و فساد نشود لهذا  
 حضرت حرکت فرموده بین راه بهر شهری رسیدند تبلیغ  
 امر الله نمودند تا به دشت بدشت وارد بعد از رسیدن  
 خبر فوت محمد شاه قصد مازندران نمودند که از راه گیلان  
 بحدود آذربایجان رفته بماکو مشرف شوند این بود که

حکایت قلعه شیخ طهرسی از قساوت و شقاوت علماء و جهال  
 مازندران واقع شد و ما بصدور ذکر آن حکایت نیستیم تا  
 خاتمه کار قلعه که سرداران قرآن مهر کرده و حضرات را امان  
 دادند و بعد جمیع را بشهادت رسانیدند مگر معدودی  
 از رؤساء من جمله جناب مقدس و نواب لطفعلی میرزارابیکی  
 از سرداران جزه که پدرش در جنگ کشته شده بود سپردند  
 که ببرد در خانه خود نزد اقربای خویش بکشد خلاصه  
 شیئت الله تعلق بحفظشان گرفته بعد از صدمات لانهایات  
 وارد خراسان شدند در حالتیکه مشهد بسبب یاغی گری  
 سالار محاصره بوده چندی در چادر مرحوم مغفور عبد العلی  
 خان سرتیب مراغه که از دوستان ثابت راسخ بودند بسر  
 برده بعد از فتح مشهد وارد شهر شدند و جناب مقدس  
 من باب شهرت تامه که داشتند همواره خود و بستگانشان  
 مورد طعن و لعن و ضرب و شتم بودند و باغوا<sup>۱</sup> علماء  
 خانه هایشانرا خراب و تاراج میکردند و در ایام توقّف  
 جمال مبارک در بغداد با بعضی از بستگان مشرف شدند  
 و بعد حسب الامر بخراسان معاودت نمودند و باز باغوا<sup>۱</sup>  
 حاجی کریمخان و علماء جهلای دیگر بحکم حکومت ایشانرا  
 در زمستان سر و پای برهنه بطهران فرستادند و دو سال و  
 چهار ماه در حبس طهران زیر زنجیر گران بودند بارادة الله  
 سلطان بصرافت طبع ایشانرا مرخص فرمود و ایشان با بعضی

از تبلیغ شدگان بیرون تشریف آوردند و نوزده روز در منزل نواب محمد ولی میرزا توقف فرموده با بعضی از علماء و وزراء ملاقات کرده عازم خراسان شدند و بعد از چندی مراجعت بظهران نموده عازم کاشان و اصفهان و یزد شده و در یزد بابعضی از حضرات افغان و منسوبین حضرت اعلی که هنوز در امر مبارک حضرت رب اعلی متوقف بودند طرف صحبت شدند و اقامه دلایل و پراهین فرمودند از آن جمله مرحوم حاجی میرزا حسینعلی خال که در یزد ساکن و مشغول تجارت بود حضرت خال گفته بود که جناب مقدس آخر چطور میشود که همشیره زاده من قائم آل محمد باشد جناب مقدس فرموده بودند جناب حاجی همشیره شما علویّه و فاطمیّه و دارای اصالت فطریّه و نجابت ذاتیه است پسر او قائم آل محمد نمیشود ولیکن پسر نرجس که امام حسن عسکری او را بمبلغی قلیل خریده بود و کنیز بود قائم آل محمد میشود خلاصه جناب مقدس جمعی از حضرات افغان را در یزد بر امر مبارک مستقیم فرموده و از یزد حرکت نمودند و در هر نقطه مدتی برای تبلیغ امر الله توقف نمودند و از یزد از راه طبرستان بخراسان آمده مدتی مقیم و بنشر نفعات الله و تبلیغ امر الله مشغول بودند و در اوقات اعلان امر جمال مبارک جل زکرة از اول مؤمنین و مقبلین و خاضعین بودند و با دلائل



و براهین سر مسئله را برای سایرین توضیح و تبیین میفرمودند و رساله مفصلی در اثبات امرالله و ردّ من ردّ علی الله مرقوم فرموده اند و ولد اعظم و وارث اگرشان حضرت ایادی امرالله و ناشر نفحات الله حضرت شهید ابن اصدق علیه سلام الله اند الحمد لله تاکنون بخدمات فائده لایقه موفق بوده و هستند و شرح حال ایشان برتر و بیشتر از آن است که در این مختصر بگنجد .

باری تا زمانیکه لوح مبارک رسید که ابن خود را در خانه بگذارید و بارض مقصود بشتابید لهذا در نهایت سرعت از طرف شاهرود و بادکوبه روانه شدند و بساحت اقدس اعلی و قرب لقا مشرف شده از طریق موصل و بغداد بایران مراجعت فرموده در همدان مریض شده عروج فرمودند و بقعه شاهزاده حسین که از امامزاده های معروف همدان است مدفون گردیدند علیه جوهر رضا<sup>۱</sup> الله و سازج عنایاته .

جناب حاج ملا علی اکبر اردستانی

—————

از جمله علماء ربّانی و فضلاء روحانی استادان و معلمی جناب ملاعلی اکبر اردستانی علیه سلام الله بودند که در اوایل امر این بزرگوار را در شیراز با حضرت مقدس خراسانی

تازیانه

تازیانه زده مهار نموده در بازارگردانیدند و همواره بذکر  
 و ثنا و تبلیغ و تعلیم مشغول بودند و این بنده در زمان  
 حضرت والد علیه الرحمة در تبریز بقدر دو سال در خدمتشان  
 درس خواندم و باذن حضرت والد در خدمتشان بقزوین  
 آمده بار درستان تشریف بردند و بعد از اعلان امر مبارک <sup>بهی</sup> آ  
 حالت تأمل و تفکری در ایشان پیدا شد حتی در یکی از  
 الواح باین عبد افقر امر میفرمایند چیزی بآن معلم اکبر  
 عرضه دارم لکن طولی نکشید که ارادة الله مؤثر گردید  
 و آن شخص فطن زکی دقیق پس از تحقیق عمیق از این  
 صراط رقیق گذشته باعلی مقام ایقان و عرفان رسیده بذکر  
 و ثنا و تبلیغ مشغول شده تا عروج نمودند علیه جوهر رضاء الله  
 و ساجز افضاله .

جناب حاج سید جواد کربلائسی

~~~~~

و از افاضل علماء زاهدین و اعظام فقهاء متّقین جناب
 حاجی سید جواد مشهور بکربلائسی بودند و بحضور مبارک
 حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهی جل زکرهما فائز شده
 بودند و دریک توقیعشان از شمس نقطه اولی باین خطاب
 مخاطبند قوله تعالی . ان یامرات جودی لاشکون الیک

(۱۷۳)

عن كل المرایاء لانهم بالوانهم الى لينظرون الخ
باری این شخص مقدس بزرگوار را در طهران در خانه
یکی از دوستان بانهایت روح و ریحان زیارت نمودم که
باکمال انجذاب بحبّ جمال مبارک متیم و بخدمت و تبلیغ
قائم و مصمم بودند و با اکثر از مشاهیر احباء الله مؤانست
و معاشرت داشته حتی با حضرات آقا سید عبد الهادی قزوینی
و حضرت ایادی ام ابن ابهر و جناب آقا میرزا ابراهیم خان
ایلچی و اخوی زاده حضرت ذبیح کاشانی عکس برداشته
و اخیراً مسافرت بگرمان نموده در خانه جناب اعتضاد الوزرا
آقای میرزا علیرضا خان محلاتی علیه بهاء الله صعود فرمودند
علیه سلام الله و افضاله .

جناب آقا سید عبد الهادی

—————

از جمله جناب عمدة الفضلاء و زبدة العلماء آقا سید
عبد الهادی قزوینی که در عداد علماء اعلام از قبیل
جناب آقا شیخ صالح عرب شهید و جناب ملا باقر حرف حی
و آقا خوند ملا عبد الجلیل ارومی حرف حی و جناب آقا شیخ
محمد بغدادی و آقا شیخ سلطان عرب و جناب حاجی ملا
طاهر محلاتی شهید و جناب حاجی ملا ابراهیم شهید

و جمعی

و جمعی دیگر علیهم سلام الله بودند که از کربلای معلّی با جناب طاهره سلام الله علیها بقزوین تشریف آوردند و سالها در قزوین و طهران این هیكل وفا بذكر و ثنا و تبلیغ امر الله و تحریر کلمات الله مشغول بودند و مجدد سفری با زوجه^ه اولیه خود به دارالسلام بغداد مشرف شده و بعد از مراجعت مدتی در طهران مقیم بودند که اعلان امر الله شد و در آن فتنه عظمی که یوم الفصل و وفاد یوم یفر المرء من اخیه و صا حبه و بنیه مشهود بود این سید بزرگوار زوجه اش من فصل و باهل بها متصل گردید . تا دفعه^ه دیگر با زوجه^ه ثانویه خود که همسیره زاده جناب طاهره سلام الله علیها بود از راه بغداد و موصل بعکا حضور مبارک مشرف شدند و در محضر مبارک بخطاب مستطاب^ه قد تهبضت لحاک فی حبّ مولاک " مخاطب و فائز شدند و بحبّ محبوب عالمیان در طهران به دارالجنان شتافتند علیه بها^ه الله و ثنائیه .

جناب حاج عبد المجید خراسانی

~~~~~

از اشخاص مشهور که چون ستاره درخشنده در آسمان امر الهی تابنده است شهید سعید جناب حاج عبد المجید خراسانی علیه سلام الله است که تمام اموال پدر صبرورش را که

که جناب حاجی محمد جواهری نیشابوری و از اجلّه تجّار  
 ممول بود در خدمات امریه ایثار نمود و در رکاب حضرت  
 باب الباب علیه سلام الله از خراسان بمازندران رفته تمام  
 ایام قلعه بجان نثاری و فداکاری امرالله مشغول بودند  
 و وقت نیزه پیچی بقیه السیف اصحاب قلعه که سربازان دور  
 آنان را احاطه داشتند باقرخان قزوینی فراشبازی نواب  
 مهد یقلى میرزای رئیس اردو جهت تحصیل زخارف نظر  
 شناسائی جناب حاجی محمد نصیر شهید شهیر قزوینی  
 که شرح حالشان از بعد تحریر میشود دست هردو را گرفته  
 ازین جماعت بکنار کشیده بچادر خود برده بود و در مراجعت  
 اردو و بعد از آنکه در شهر ساری آنجنابانرا با سایر عظمای  
 اصحاب در کوچه و بازار گردانیدند بطهران آورده بعد از  
 اخذ وجهی ایشانرا رها نموده یکی بخراسان و دیگری  
 بقزوین آمد و سالها حضرت حاجی عبدالمجید شهید علیه  
 سلام الله در خراسان بذکروثنا و خدمت احبا و تبلیغ امر  
 خدا مشغول بودند .

و حضرت فخرالشهداء جناب بدیع حامل لوح سلطان  
 ایران فرزند ارجمند این بزرگوار است که پس از آگاهی بچگونگی  
 ابلاغ لوح الهی و شهادت او بعد ابهای نامتناهی حمد  
 و شکر خدا را بجا آورده و هر وقت صفحه عکس جناب

فخرالشهداء را ملاحظه میفرمودند سرور شده بکلمه ای شیرم  
 ماشاء الله های شیرم اظهار بهجت مینمود و بعد از چند  
 سال از شهادت حضرت بدیع علیه بهاء الله با پسر کوچکترش<sup>ن</sup>  
 آفتاح الله نام از راه قزوین و تبریز عازم عکا شده و بحضور  
 مبارک مشرف گردیده مراجعت هم از همین راه آمدند که در  
 وقت رفتن و آمدن این بنده فانی و جمیع دوستان رحمانی  
 خدمتشان رسیدیم خودشان حکایت کردند که جمال مبارک  
 جل زکرة در ضمن صحبت مزاح مانند فرمودند میل دارید  
 این روغن ریخته را وقف امامزاده نمائید چه که از کبر سن  
 قدشان خمیده بود و ایشان با کمال جذب و اشتیاق  
 استدعای شهادت در سبیل نیر آفاق نموده بودند و بعد از  
 مراجعت بخراسان در عهد حکومت رکن الدوله بفتوای  
 شیخ باقر اصفهانی و حاجی میرزا محمود مجتهد بروجردی  
 که این دو مجتهد در آن سنه بزیارت امام ثامن بمشهد رفته  
 بودند و جهت تکمیل ثواب اقدام در شهادت آن پیر  
 روشن ضمیر نمودند .

خلاصه در مشهد او را گرفتند و شاهزاده میل کشتن این  
 پیر شکسته را نداشتند هر قدر اصرار کردند که کلمه که  
 سبب تسکین اشرار شود اظهار نمایند قبول نفرمودند تا  
 بشهادت رسیدند و جام عنایت نوشیدند علیه عنایات الله و  
 الاحسانه .

جناب حاج محمد حسین طبیب

~~~~~

از مشاهیر و معاریف دستان محترم جناب حاجی
 محمد حسین طبیب قزوینی بودند که در بغداد بمعرفت
 مالک مبدء و معاد فائز و در وقت انقلاب آنجا در حیسن
 است نطق احبا مترجم دولت بایشان گفت شما چه کاره اید
 که نطق میکنید ایشان گفتند شما چکاره اید گفت من
 مترجم دولتم در جواب فرمود منم مترجم ملت و ایشانرا
 بموصل نفی نمودند و بعد از مدت ها حرکت از موصل نموده در
 عکا بحضور مبارک مشرف گردیده سفری هم بعنوان تبلیغ
 بایران آمده و اوقات قلیله که در قزوین خانه عم خود
 ملا میرزا محمد تفنگ ساز منزل داشت چون اقربای ایشان
 کل از عالم امر دور و این بنده هم بسیار مشهور بود ملاقات
 واقع نشد ولی مرحوم آقا محمد جواد فرهاد علیه بنهاله الله
 بمناسبت همسایگی از جانب همه احبا ملاقات نمودند و
 بعد بطهران رفته حکومت محل مأخوذ محبوسشان نمود
 بعد از چندی بوسیله ای رها و بعراق عرب برگشتند در
 همانجا صعود نمودند علیه رحمة الله .

جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی

از شاهیر قائمین بخدمت ام مبین حضرت حاجی
 میرزا حیدر علی شهیر اصفهانی هستند که از او ایل تصدیقش
 با حضرت رب اعلی الی زماننا هذا بخدمت امرالله مشغول
 بوده و هستند و کتابی در اثبات این امر مبین ورد منکرین
 تألیف نموده اند که مبین وفور علم و فضل و خلوص و اطلاعشان
 است و تاریخ حیات خود را نیز مفصل نگاشته و کفایت است
 از برای آگاهی و این بنده بعد از مراجعتشان از نفسی و
 حبس سودان در فزوین و طهران کراراً خدمتشان رسیده ام
 و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده ایشان محبوب القلوب
 دوستان است و برای تبلیغ امر حضرت رب الارباب و تألیف
 قلوب احباب بیشتر بلاد ایران را مکرر سیاحت فرموده اند
 و مراسلات ایشان بهرجا و هرکس میرسد سبب تذکر و تنبیه
 و توجه بحق است و بعضی از الواح بزرگ مانند کلمات فردوس
 اعلی از قلم ابهی بنام ایشان نازل شد و بهترین یادگار
 است در روزگار و پاینده تراست از هر خلف و تبار علیّه
 سلام الله و عزه و علائه و بهائیه .

جناب سلطان الشهداء و جناب

محبوب الشهداء^۱

—————

از فدائیان نامدار و جان نثاران عالی تبار حضرت
 آقامیرزا محمد حسن سلطان الشهداء^۱ و حضرت آقامیرزا
 حسین محبوب الشهداء^۱ هستند که پسرهای مرحوم آقامیرزا
 ابراهیم آقا که از مؤمنین دوره اولیه است بودند و در اوقاتی که
 حضرت نقطه اولی جل زکرة در اصفهان در خانه مرحوم
 امام جمعه تشریف داشتند یک شب هم با استدعای آقامیرزا
 ابراهیم آقا بخانه ایشان تشریف بردند و همواره ایمن
 خانواده بخدمات امریه و امورات خیریه قیام و اقدام داشتند
 و این دو برادر در زمان تشریف داشتن جمال مبارک در
 بغداد بحضور مشرف شدند و بعد از اعلان امر مبارک
 در اصفهان سبب تبلیغ و اطلاع بعضی از حضرات آقایان
 افغان گردیدند خاصه حضرت سلطان الشهداء^۱ و بذل و ایثار
 ایشان با یار و اغیار باندازه بود که بعد از شهادتشان
 در مقام توصیف بعضی از اغیار این مصراع را میسروده اند .
 " آسمان گوئی که در ترکش همین یک تیر داشت "
 و این بنده نگارنده بظاهر خدمتشان نرسیده ام ولیکن
 بعد از

بعد از مراجعت از سفر اول ارض میصود که سال ۱۲۹۱ بود
حسب الاذن مبارک رسم تحریر و مراسلت فیما بین معمول
گردید حتی در اوایل همان ماه ربیع الاول که ایشان را اخذ
نمودند پاکتی مرقوم فرموده و با اشاره ذکر شهادت جناب
آقا ملا کاظم تالخونچه ای را نموده بودند و تفصیل
شهادتشان را بنحویکه جناب مرحوم حاجی شاه محمد امین
تقریر کردند و این بنده بحضرت عندلیب تحریر نمود بنظم
در آورده اند .

باری مراتب عالیه و مقامات سامیه این دو بزرگوار از
زیارات و از کاریکه از ظم اعلی در الواح شتی و دلوح این
زره فنا نازل شده معلوم است و برای تذکر چند آیه از بیانات
مبارک در این مقام ذکر میشود .

* انا المظلوم الغریب *

یا سمندر لعمرک قد تجددت مصیبتہ محمد رسول اللہ
فی الجنة العلیا و رزیه البتول العذراء فی المقام الاعلی
وهی تصیح و تقول تباً لکم یا ملاء الفرقان قد فعلتم ما فعلتموه
من قبل این حسنی و این حسینی بیئوا ولا تكونوا من المدبرین
هل حسنی کان خائناً فیکم ام اکل اموالکم ام سفک دماءکم ان
انصفوا یا قوم ولا تكونوا من الکاذبین ان ازکروا یا ملاء الفرقان
بای جرم قتلتم حسینی فی ارض الصاد لعمری یا ایها الناظر

الی وجهی

الى وجهى قد كسرت السفينة وعقرت الناقة بما اكتسبت ايدى
الظالمين قد رجع حديث الطف ولكن القوم فى حجاب مبين
انا سترنا شأن اسمى الحسن لضعف العباد فلما ارتقى
بجناحين الروح الى الرفيق الاعلى ذكرنا بعض ما اعطاه الله
بفضل من عنده انه لهو الفضال الكريم ثم اعلم لما ظهر اثر
فى العالم سوف يظهر بسلطان من لدى الله المقدر القدير .

* هو المعزى فى هذا المقام الكبير العظيم *
يا سمندر ان مالك القدر يعزى نفسه بما ورد عليه
من الذين اخذوا الاعتساف ونبذوا الانصاف عن ورائهم
بما اتبعوا كل شيطان مريب قد فعلت العباد والشمود بصالح
وهود ما ناحت به السدرة المنتهى وصاح ملا الاعلى يشهد
بذلك هذا المظلوم المحزون الغريب تالله قد صلبوا السروح
وعقروا الناقة وكسروا التابوت ان ربك لهو المبين الخبير
انه يرثى على اصفياه ويعزى احبائه فى هذه المصيبة التى
بهاناح العدل وصاح الروح الامين قد قتلوا اصفياءى و
نهبوا اموالهم كذلك قضى الامر ولكن القوم اكثرهم من
الفالين . يا سمندر قد رأينا يوسف الحبيب بين انياب
الذئب والحسين تحت مخالب الظالمين لعمر الله قد فعلت
الامة ما فعل اليهود بالروح ولا ابوجهل بمحمد رسولى
الذى

الذى زيناه بطراز الخاتم وارسلناه الى من فى السموات
والارضين قد ارتكبوا مالا ارتكب احد من العالم يشهد بذلك
مالك القدم من هذا المنظر الكريم فلما فاز الحسن والحسين
وقضت الايام اخذنا مبدء الظلم والاعتساف بسلطان من لدنا
ان ربك لهوالمقتدر القدير طوبى للذين تقربوا اليه—
وزارواهم فى مقامهم انهم اهل الله فى ملكوت الانشاء كذ لك
حكم القلم الاعلى فى هذا الكتاب العزيز البديع تبّالذنين
نيدوا لوح الله عن ورائهم واتّبعوا كل فاسق بعيد تفكر
ياسمندرى فى صبرى بعد قدرتى واصطبارى بعد اقتدارى
وصمتى بعد نفوذ كلمتى المهيمنة على العالمين لو اردنا
اخذنا الذين ظلموا فى ظاهر الظاهر بعيد من العباد
او ملائكة من المقربين انا نعمل بما تقتضيه الحكمة التّى
جعلناها سراجا لخلقى واهل مملكتى ان ربك لهو العليم
الحكيم فسوف نأخذ الذين ظلموا كما اخذناهم من قبل
ان ربك لهو الحاكم على ما يريد الخ

بارى منت خدايىرا كه پيوسته فضل الهى بآن خاندان
شامل تا بآل الله متصل گرديدند الحمد لله اولاً و آخراً

جناب آقا محمد نبیل اکبر و جناب آقا شیخ

محمد علی نبیل

—————

از جمله اعلیٰ العلماء المحققین و اعظم الفقهاء المجتهدین
حضرت فاضل شهیر آقا محمد طلق به نبیل اکبر ابن مرحوم
ملا احمد قاینی علیه الرحمه بودند زمانیکه در سبزه‌وار نزد
حکیم مشهور حاجی ملاهادی سبزواری درس میخواندند
بواسطه فاضل نحیر آخوند ملا یوسف علی شهیر اردبیلی
مختصری از این امر مستحضر شده اتفاقاً در سال ۱۲۶۸ که
فتنه تیراندازی بشاه مرحوم بوده و ایشان از طهران عبور
مینموده ایشان راهم بخانه محمود خان کلانتر برده بتوسط
شیخ عبدالحسین معروف طهرانی از آن خطر عظیم خلاص
میشوند و بعد جناب آقا سید یعقوب قاینی ایشانرا کاملاً
تبلیغ نموده بمقام ایقان و ایمان فائز میگردد معذک نظر
بامر ومیل پدر بکریلا و نجف برای تکمیل علوم و رسوم رفتن
بجد تمام تحصیل مینمایند و از شش نفر از صناید علماء
و مشاهیر فقهاء اجازه اجتهاد قطعی گرفته و از جناب
شیخ المشایخ شیخ مرتضی الانصاری که بکسی اجازه
نمیداد هم تصدق نامه اخذ نمودند و پس از فراغ تحصیل

و وداع با اساتید از کربلا و نجف بکاظمین و بغداد توجه نمودند به بیت مبارک اعظم وارد میشوند و از قضا شیخ عبدالحسین طهرانی در آن حدود بوده باو خبر میدهند که فلانی در بغداد در بیت مبارک است مشارالیه شخصی از خواص خود را فرستاده جناب فاضل را در بیت مبارک دیده باو اطلاع میدهد دیگر معلوم است که بچه اندازه قیام و اقدام بافناء و اعدام جناب فاضل مینماید و بخراسان وقاین چه احکام میفرستد .

باری حضرت فاضل در بیت مبارک مشرف و حضرت اسم الله الا صدق مقدس خراسانی هم حضور داشته اند و آن زمان بیشتر احباب به ازل نگران بودند روزی جمال مبارک با نایب السلطنه که مقیم بغداد بود وارد بیرونی مبارک میشوند جناب مقدس در حالتیکه پوستین در دوش داشته خضعا لله بروی پاهای مبارک برای بوسیدن میافتند جمال مبارک کلمهای گفته بانایب السلطنه از بیرونی تشریف میبرند حضرت فاضل مرفوع که قائم و ناظر باین واقعه بودند بحضرت مقدس میگویند چرا این قسم معمول داشتید مگر چه خبر است حضرت مقدس میگویند خبر بسیار است ثانیاً حضرت فاضل میگویند شما شخص عالم فاضل و از اصحاب اوایل نهایت ایشان بسبب نصرت امر محترمند دیگر چه خبر است باز حضرت مقدس میگویند که خبر

که خبر بسیار بزرگ است و امثال این از کار میان این د و بزرگوار واقع میشود .

تا روزی در همان بیت مبارک مجلسی بزرگ منعقد و از هر قبیل احبباً مجتمع حضرت فاضل چون وارد اطاق میشوند باشا ره مبارک در صدر مجلس روی مخدّه جالس میشوند و نظر بکثرت علوم و حکم خود را سزاوار جلوس در آن مقام میدانستند و جمال مبارک در اواسط مجلس پای سماور تشریف داشتند و حضرت مقدس در اواخر ایوان ساکن بعضی از حضار سئوالاتی مینمایند حضرت فاضل خود را احق و اولی برای جواب مسائل دانسته بجواب گفتن مشغول میشوند و جمال مبارک برای حک و اصلاح مطالب مذکور اندک اندک مطالب را به بیانات عالیّه و عنوانات سامیه بیان میفرمایند که حالت حضرت فاضل منقلب و قلبش آن منجذب و صدرش آن منشرح و هیکلش آن خاضع و لسانش آن ساکت میگردد و از وضع جلوس و نطق خود نادام و پیشیمان تا مجلس بپایان میرسد و وقتی هم در کاظمین در خانه مرحوم حاجی عبدالمجید شیرازی لسان عظمت از سر ایجاد و خلقت و جواهر حکمت بیاناتی فرمودند که جمیع حکم و علوم را معدوم دیده متحیر و مهتوت گردیدند و در لوح حکمت باین مطلب اشاره میفرمایند : قوله تعالی .

اتّٰا بینالک

" اَنَا بَيْنَا لَكَ اَزْكَا فِي الْعِرَاقِ فِي بَيْتِ مَنْ سَمِيَ بِالْمَجِيدِ
 اسرار الخلیقه و مدتها و مفتهاها و علتها فلما خرجنا اقتصرنا
 البیان بانه لا اله الا انا الغفور الکریم ". الخ

و حضرت فاضل مرفوع زمان اقامت در قزوین میفرمودند که
 از روشن و رفتار و اخلاق و گفتار جمال مبارک محقق شد که
 حضرت مقدس بصدق و حق تکلم نموده بیقین خبری هست
 ولیکن معلوم شد که میان اصحاب در خصوص مقام مبارک بسیار
 است لهدا بعرض عریضه از رتبه و مقام مبارک سؤال نمودم در
 جواب لوحی عنایت شد که هم اسنی رتبه عبودیت از آن ظاهر
 وهم اعلی درجه الوهیت باهر و یک فقره از آن لوح مبارک در
 نظر مانده قوله تعالی :

" كُنْتُ عَبْدًا قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ الْوُجُودَ مِنَ الْعَدَمِ وَ قَبْلَ اَنْ
 يرتفع اعلام الهویه علی اتلال القدم " الخ .

باری بعد از تکمیل ایام اقامت بسمت خراسان و قاین
 مسافرت میفرمایند و بعد از ورود اهالی آنحدود بکمال حبّ و
 خلوص در مسجد پای منبرشان جمع میشوند و آقاسید ابوطالب
 نام که از علمای نامی آنجا بوده بسبب حسادت وهم برای
 اجرای احکام شیخ عبدالحسین بعد اوت قیام مینماید تا اینکه
 عارض بوالی خراسان شده ایشان را میخواهند و مدتی مدید
 در مشهد و قوچان اقامت دادند تا از بعد بوسیله ای دوباره

بقاین مراجعت فرمودند ثانیاً آقاسید ابوطالب مزبور با سایرین دست بدست داده و طهران نوشتند تا ایشان را بامامورین مخصوص از قاین بطهران بردند و مقرر شد که در خود طهران اقامت نمایند و بعد از طول مدت توقف تزویجی نمودند هنوز یکماه بیان نشده بود که حاجی ملاعلی کنسلی بمرحوم ناصرالدین شاه عارض و رفع و دفعشان را خواهش مینماید شاه مرحوم بحکومت طهران بگرفتن ایشان امر میفرماید شبانه مرحوم حاجی میرزا حسین خان صدراعظم قزوینی مأمورین مخفی فرستاده حضرت فاضل را از طهران بشاهزاده عبدالعظیم برده روانه مینمایند و از آن خطر عظیم محفوظ ماندند و از راه کله دره و اشتهارد بقزوین تشریف آوردند و این اول سفر ایشان بقزوین است که این بنده نگارنده خدمتشان رسیدم .

باری بعد از توقف چند ماه از راه بغداد و موصل بمکا رفته حضور مبارک شرفیاب شدند و بعد از مراجعت بایران برای تبلیغ امر و تألیف قلوب بشیراز و اصفهان و یزد سیاحت فرمودند و در این سنوات بود که شهادت نورین نیرین حسن و حسین علیهما سلام الله در اصفهان واقع شد از شدت حرقت و حدت آن مصیبت کبری در یزد بتصویب و مشورت بعضی آقایان افغان و اکابر دوستان مقرر شده بود که حضرت فاضل

مرفوع با چند نفر از اعظام احبا برای تظلم و دادخواهی بدبار دولت بهیه روس و یا دولت فخیمه انگلیس بروند و مقدمات این کار را ترتیب دادند و حضرت فاضل و جناب امین از راه طهران و قزوین به تبریز تشریف بردند و بانتظار جواب عریضه که از یزد برای استیذان این مطلب بحضور مبارك جمال قدم جل امرو عرض شده بود ماندند و جواب عریضه در تبریز —
 باین مضمون رسید که :

فقره اولی در باره جناب امین و توجه او باریز تا و از آنجا مع جمعی علیهم بهاء الله بانگلیسی و تفلیس بدادخواهی این مراتب عرض شد (هذا ما انزله الوهاب فی الجواب)
 انه لا یقضی حاجتکم انهم لا یقدرون علی قضاء حوائجهم و کیف حوائجکم اما انا شکوشتی و حزنتی الی الله و لا حینتی ان یریدوا

اردناه من قبل و نریده من بعد این بیان مبارك که از قلم رحمان جاری بمثابه کوش حیوانست از برای مقربین و مخلصین فقره ثانی که در باره اضطرابات حادثه در بعضی اراضی نوشته بودید عرض شد فرمودند یا مهدی ظل زائل قابل ذکر نه و لایق توجه نه صد هزار بار اعظم از آنچه وارد آمد در این ظهور مشاهده شد کتاب مبین زینت دارشکرین گشت بر بحر وارد شد آنچه شد تا چه رسد بجدول و خلیج افنان را که بسدره نسبت دادیم و ذکرشان در الواح بدیع

ضمیمه از قلم الهی جاری البته ایشان را حق جل و عز مایوس
 نمیگذارد ان ربك لهوالمقدر القدير و آنچه بخواهند ظاهر
 میفرماید الا ما تقتضی حکمة الله تأخیره و اگر بخواهند در
 این مقام این کلمه هم ملاحظه نمیشود ینبغی لهذا الفضل
 شکرالمقربین و حمد المخلصین العاقبة للمتقین و الحمد لله
 رب العالمین . فقره ثالث یا اسمی واقعه ارض صاد از
 اعظم مصائب لدی الوجه مذکور چنانچه تا حال قریب صد
 لوح در ذکر ایشان و الذین معه از سما عنایت نازل و از قلم
 اعلی جاری احدی بچنین فیض و فضلی فائز نه یشهد بذلك
 ما انزله الرحمن فی الالواح لعمری قدناح فی مصیبتیه و
 مصائبهم اهل ملکوتی و جبروتی و اهل سراق قدسی
 و لکن این کلمه مبارکه از مطلع نور احدیه از قبل ظاهر
 ای ذبیح الله زقربانگاه عشق

برمگرد و جان ده اندر راه عشق

و آنچه در سبیل الهی بر آن نفوس مقدسه وارد البته بی اثر
 نبوده و ثمر آن البته ظاهر خواهد شد ان اخبر افنانی بما
 اخبرك الخبير . انتهى

لهذا از آنخیال منصرف شده مدتی مدید بخواهش
 احبای آذربایجان در آن حدود تشریف داشتند و به تبلیغ
 و تألیف و نشر نفعات میپرداختند و تقریباً در سال ۱۲۹۹

بقرزین تشریف آوردند سبب تبلیغ و تجدید و احیاء جمعی گردیدند و بتصویب و مشورت مرحوم آقا محمد جواد عموجان علیه سلام الله متأهل گردیده چند سال در آن شهر اقامت فرمودند و در ضمن گاهی مسافرت با طراف مینمودند و در مسئله ردّ ازل مکرر در مجالس میفرمودند که در آغاز امر جمال مبارک با اینکه توقف جایز نبود چندی تأمل نمودم که شاید توانم راه نجاتی جست بدقت ملاحظه کردم دیدم یا باید از جمیع مظاهر الهیه و تمام رسل چشم پوشید و یا باید باینظهور اعظم هم گروید چه که دلائل و براهین جمال مبارک محیط و مهیمن بوکل است لهذا شرحی فصل در اثبات این امر ونفی وردّ ازل نوشتم باری کفایت است برای بلندی نظر و مقام و عرفان این بزرگوار همین يك آیه که در لوح حکمت در جواب مسائل ایشان نازل شده قوله تعالی:

امش بقوة الاسم الاعظم فوق العالم لتری اسرار القدم
و تطلع بما لا اطلع به احد ان ربك لهوالمؤید العليم الخبير
انك عاشرت معی ورأيت شمس سماء حکمتی و امواج بحر بیانی
از کنا خلف سبعین الف حجاب من النور ان ربك لهو الصارق
الامین انتهى

بهر صورت اخیراً از قزوین علاقه خود را بطهران برده
اقامت فرمودند و در یکی از فتن شدیدۀ طهران از راه خراسان
بعشق آباد

بعشق آباد و ترکستان تشریف بوده در شهر بخارا در سنه
صعود طلعت مقصود قبل از استماع آن مصیبت عظمی
با علی عرف رضوان پرواز نمودند علیه جواهر عنایات الله و
سوانح افضاله .

مخفی نماند که تاریخ مفصل این بزرگوار را که از عجایب
روزگار است حضرت فضائل مآب آقا شیخ محمد علی اخوی زاده
و داماد ایشان نوشته اند هر کس بخواهد از عشق آباد
تحصیل نماید و این فاضل کامل هم نعم الخلف آن مرحوم
است از اوایل عمر بخدمات امروفق و مفتخر و در مدرسه
و مشرق الانکار عشق آباد بتعلیم و تنظیم مشغولند و وجود شایسته
مفتنم و بهترین یادگار .

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جزئیم جز گلاب

جناب آخوند ملا عبدالحسین

—————

از جمله جناب مستطاب آخوند ملا عبدالحسین واعظ
ولد مرحوم ملاهادی رودباری قزوینی است که در اوایل امر
حضرت رب اعلی بایمان فائز شده و در تبلیغ امر خود داری
نداشتند حتی ذکر حرمت قلیان از لسانشان بین القوم

جاری

جاری گشته لهذا حاجی ملا تقی مجتهد برغانی احضار و استنطاق و تعزیر نموده بود و در زمان مأموریت اصحاب بخراسان مسافرت بمشهد نموده و خدمت حضرت باب الباقی شرفیاب گردیده . و پس از مراجعت نظر بکثرت شهرت باسم بابی در قزوین اقامت نتوانستند کرد ناچار بلاهیجان رفته و در قریه گلستان و مالفیجان بمعلمی مشغول شده ضمناً جمعی را از قبیل جناب ملا غلامعلی و آقاسید حسین و آقاسید باقر و شهدی حسینعلی کدخدا و غیرهم را تبلیغ و هدایت نمودند و چند سال باین منوال در آن حد و دیو بند و در بعضی سنوات چند ماهی جهت سرپرستی اهل خانه و سرکشی بیاعات خود بقزوین میامدند و مراجعت مینمودند و چون مقداری از باغهای بیرون شهر قزوین که با اصطلاح آنجا بلوک میگویند داشتند ببلوک بابی شهر شد و با اینکسه سالها است باغیار فروخته شده هنوز ببلوک بابی اشتهار دارد و وقتی هم در همان باغات برای کسب حسنات جماعتی از اهل صحرا با یکدیگر متفق شده زمین را قبر مانند میکنند و جناب آقاخوند را گرفته که زنده در گور نمایند در بین این گیرو دار و هیاهو بعضی از اطراف آمده ایشا نرا رها مینمایند بهر صورت در سنین اخیره بسبب قوت امر الله اینقدر شد که در قزوین توانستند در خانه خود بمعلمی مشغول شوند و یک

سفرهم پیاده از راه موصل بعکا رفته بحضور مبارك مشرف شدند و اول نسخه لوح حکماء را ایشان بقزوين بعنوان این عید آوردند وهمواره باکمال استقامت مبلغ امرالله و زاکر بذکرالله بودند تا عروج نمودند علیه رحمة الله وغفرانه و رضوانه .

خالوی های این عبد افقر سمندر

از ثابتین در امرالله وخادمین احباء الله چهارنفر خالوهای این عبد افقر بودند در بدایت امر نقطه اولی جل وعلا بسبب مرفوع والد فائز بایمان شدند و مسور د صدمات خلق بودند بیکوقت مرحوم کربلائی محمدحسین و آقامحمدصادق را بعد از انیت مردم حکومت چوب زد و يك زمان حاجی حسن مرحوم و آقاعلی را با کند و زنجیر بطهران بردند با اینهمه استقامت در محبت الله ومراقبت در امرالله داشتند و به تبلیغ و خدمت احباء الله میپرداختند کربلائی محمدحسین مرحوم دوسفر در دارالسلام حضور مبارك مشرف شد و اول نسخه کتاب مبارك ایقان را بقزوين آورد و مرحوم حاجی حسن و آقاعلی در طهران و عکا بحضور مبارك شرفیاب گردیدند و مرحوم حاجی حسن در مراجعت

از عکا در سال ۱۲۹۱ نزدیک قزوین فوت شد و اول مالیکه
 حسب الوصیة موافق کتاب اقدس در قزوین تقسیم شد مال
 آن مرحوم بود علیه رحمة الله و غفرانه و جناب آقا محمد صادق
 بسبب صدمه بزرگی که اوائل امر در قزوین از اشرار بایشان
 وارد شد ناچار بلاهیجان هجرت نمودند و در آنجا نیز
 متأهل شده اقامت و تجارت داشتند و بامرحوم عمو مشهدی
 محمد رحیم که ایشانهم متأهل و مقیم در لاهیجان بودند
 مصاحبت و مؤانست داشته بقدر امکان در تبلیغ و خدمت
 ساعی بودند و جمعی راهم آگاه نمودند و روزگاری دراز در
 لاهیجان محل امن برای ذکر حق و راز و نیاز آمد و رفت
 دوستان منحصر بخانه این دو بزرگوار بود مرحوم عمو
 مشهدی محمد رحیم قبل از سنه هزار و سیصد عروج نمود
 و مرحوم خالو آقا محمد صادق را در آن تاریخ حکومت لاهیجان
 بامر والی رشت گرفته باکند و زنجیر بمصاحبت حضرت عزذلیب
 علیه بهاء الله و غیره برشت بردند و بعد از مدتی از وفات
 و عروج مرحوم حاجی نصیر شهید اعلی الله مقامه ایشانهم
 در حبس صعود نمودند لیکن نظر بشرارتیکه اشرار نسبت
 بجسد مرحوم حاجی نصیر علیه بهاء الله نموده بودند
 اجزاء حکومت جسد ایشان را با ملاحظه و حکمت برداشته
 در قبرستان محله بجا رکن رشت با مصارف و حضور پسرش

آقامیرزا اسد الله کفن و دفن نمودند و فقرات مرقوم ذیل در لوح همین آقامیرزا اسد الله خطاب بحضرتشان از سماء مشیت الهی نازل و صادر شده علیه بهاء الله و غفرانه .
 قوله تعالی :

” طوبی لعبدی الذی سمی بمحمد قبل صادق نشهد انه استشهد فی سبیل الله رب العرش والثری والمهیمن علی ماکان ومایکون انا ذکرناه من قبل بلوح اشرق من افق سماء نیر عنایتی یشهد بذلك لوحی المسطور البهاء من لدنا علیه وعلیک وعلی امک و ذوی قرابتک وعلی الذین ما منعهم شئ من الاشیاء عن التقرب الی الله الفرد الواحد العزیز المشهود .

اینکه در باره صعود جناب عم محمد قبل رحیم نوشته بودند انا نذکره فضلا من عندنا و انا الذاکر العلیم یاسمندر یشهد مالک القدر بانه آمن بالله واقبل بقلبه الی المنظر الاکبر هذا المقام العزیز المزیع انه ممن سمع ندا الله واقبل الیه ازا عرض عنه کل عالم بعید البهاء المشرق من افق البقاء علیک یا من اقبلت الی الافق الاعلی واعرضت عن الذین کفروا بالله العلیم الحکیم ان افرح بشهادتی لك انها تكون معک فی کل عالم من عوالم ربک الکریم طوبی لك بما وجدت عرف القمیس واعترفت بما اعترف به لسان العظمة انه لا اله الا

هو الفرد الخبير انك في الرفيق الاعلى ويذكرك مولى الورى
 بما توضع عرفه بين السموات والارضين .

حضرت ابوالفضائل گلپایگانی

—————

از جمله افضل الفضلاء المتبحرين واکرم العلماء
 المتأخرين صدر الالهين حضرت ابوالفضائل آقا میرزا ابوالفضل
 گلپایگانی نورالله مضجعه است که کتب و رسائلشان معارف
 علوم و فضائلشان است و سیاحت در جهان بی پایان کهنه
 و تازه نموده و سیاحت در عمان اریان قدیم و جدید فرموده^{ند}
 شنیدم که با اینهمه علوم در ابتدا^ء مبلغشان از جنس علماء
 نبوده و این خود دلیل بجوهر تقوای ایشا نست .

باری مبلغشان در وقت گفتگو بمناسبتی لوح رئیس راکه
 وعده های شدید در او نازل شده بایشان مینمایند بعد از
 ملاحظه عهد میکنند که هرگاه این مضامین که با صرح بیان در
 این لوح مبین مسطور است از عدم بوجود و از غیب بشهود
 آمد من تصدیق این امر خطیر را مینمایم و مدتی مدید از این
 قول و قرار میگذرد بلکه از آنظار محو میشود تا نزاع دولتین
 عثمانی و روس بروی کار میآید و انقلابات عظیمه تغییرات
 کثیره در داخل و خارج دولت عثمانی واقع میگردد .

روزی حضرت ابوالفضائل در مسجد شاه طهران وضو میگرفته اند آن شخص بهائی میرسد و میگوید که دانسته‌اید دولت روس بدولت عثمانی غلبه نموده حتی بلغارستان و رومیلی را گرفته بقرب جوار اسلامبول رسیده است حضرت ابوالفضائل متعجبانه میفرمایند چه مناسبت و دخلی بما دارد آن شخص میگوید خود شما عهد نموده قرار دادید که هرگاه وعده های منصوصه در آن لوح معهود بعالم شهود آید تصدیق امر حضرت موجود نمائید . باری بعد از مذاکرات آن شخص بزرگوار پی کار خود میرود و ایشان بنماز مشغول شده کم کم در آن معراج سعادت فیض روح القدس شامل و بمضمون تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة نائل می گردند و آن تفکر سبب جستجو و تأمل و گفتگو و تعقل شده بحکم فارجم البصر کرتین دوباره در حجج و براهین و آیات و بیانات رب العالمین دقت نموده و با اعظام و افاضل علماء و آقایان مهلغین معاشرت فرموده بفضل الله و کرمه باعلی درجه یقین فائز میگردند هنوز از خستگی مجاهده آن راه دراز نیارمیده که مسئله شبهه مرات را شنیده مدتی مدید هم با بصر حدید در کلمات بیان و سایر توقیعات و آیات حضرت رب اعلی تفکر فرموده باسمی رتبه عرفان و جنّة النعیم ایقان فائز گشته بخدمات امریه موفق و بعد اشتهار در طهران

بحبس شدید گرفتار شدند و بالاخره از خطه ایران خارج و در ترکستان و مصر و آمریکا و بیروت و عکا بخدمات عظیمه مؤید گردیدند و این بنده نگارنده بوجه اختصار در طهران و قزوین بشرف حضورشان فایز شده و شرح حالات این بزرگوار فوق آنست که در این مختصر بتحریر آید و تاریخ حیاتشان مفصلاً در مصر نوشته شده و اخیراً در مصر در سنه ۱۳۳۲ برضوان اعلی عروج نمودند علیه سلام الله و رضائه و بهائیه

و از نفوس نفیسه ئیکه بتوفیق الهی در این امر مبین خلوص و خدماتشان چون بدر منیر درخشانده و تابان است سه شخص امین مؤتمن و سه وجود مقدس متحنند که سالهای متمادی اسفاری پی در پی نموده و راه بفداد و ادرنه و عکا پیمودند و کراراً عرایض و امانات دوستانرا بمقصد ایصال والواح و آثار مبارک را بایشان ابلاغ فرمودند .

- اول - جناب شیخ سلمان فارسی از اهل هندیان .
 - ثانی - جناب حاجی شاه محمد منشا دی یزدی امین البیان .
 - ثالث - جناب حاجی ملا ابوالحسن امین شهیر از اهل اردکان .
- و هریک از این سه بزرگوار قصص و حکایان والواح بسیار دارند .

از جمله جناب شیخ سلمان در اوایل مخالفت ازل در ادب

که احتمال

که احتمال امتحان و فتنه میداده از شعر مثنوی سؤال نموده لوح مفصلی در جواب نازل و منتشر است و در اسفار عدیده در سبیل حق انواع بلایا دیده است وقتی در ایران مبتلی و محصور گشته برای حفظ خود و دوستان مجبور بخوردن الواحی که همراه داشته شده است و زمانی قونسول جلب او را با اموال و عرایض بسیاری که همراه داشت گرفته حبس نمود و چون جناب حاجی میرزا حسین خان قزوینی که آن زمان سفیر کبیر بود و از آنجا عبور میفرمود تمام عرایض را که تقریباً سیصد عدد بوده بدقت مطالعه نموده ملاحظه کرد که مطلقاً مطالب ملکی و سیاسی ندارد بلکه تمام مناجات و مسائل روحانی است لهذا تمام عرایض و اموال را رد کردند و جناب شیخ سلمان را حضوراً خواسته عرض سلام و استدعای خود را بحضور مبارک تمنا نموده و در سال ۱۲۹۱ که این بنده نگارنده باستان مبارک شرفیاب شدم جمال مبارک از روش و رفتار حاجی میرزا حسین خان که آنوقت شخص اول ایران بود استفسار فرمودند و این مضمون را در ضمن فرمایشات فرمودند که ا عقل از سایرین یعنی رجال است یعنی عقل نگری و با ما هم پلاتقه کرد و مقصود مبارک همین فقره مرقومه بوده بهر صورت این بنده در سفر ثانی خود که سال ۱۳۰۸ بوده در عکا جنساب

شرح سلمان را زیارت نمودم مردی زکی و پرهیزگار و خورده بین ساده و فطار بود در شیراز با حسن خاتمه برحمت یزدان پیوسته
علیه رحمة الله و برکاته و در قبرستان بیرون دروازه شاه
داعی الله مدفون و قبرش معین و معلوم و روی سنگ مزارش
السَّلْمَانُ مَتَّاً وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَعَ فَقَرَاتٍ أُخْرَى مَرْقُومٌ اسْت .

حاجی شاه محمد امین
—————

اما جناب حاجی شاه محمد امین علیه بهاء الله چند
سفر بقزوین تشریف آورده اند و ملاقات شده و سواد لوح
سلطان و رئیس و اصل لوح فواد را ایشان بقزوین آوردند
و اخیراً در وقت هجوم اکراد بامر شیخ عبید الله بحدود
آذربایجان در میان دو آب شهید شدند علیه سلام الله
و عنایاته .

جناب ملا ابوالحسن امین
—————

اما جناب حاجی ملا ابوالحسن امین علیه سلام الله
اول کسی است که از ورود جمال قدم بسجن اعظم و سکون
در قشله بقزوین خبر رسانید و سواد چند لوح مختصری در
لغافه جلد قرآن همراه داشت که در آن بحبوحه رنج و بلا
ب راحت

براحت و رخا بشارت فرموده بودند و یکی از آن الواح مبارکه اینست قوله تعالی بسم الله الا قدم ان یا احباء الله لا تحزنوا عما ورد علی نیر الافاق وان الشمس تکسف والقمر تخسف فسوف تشق انامل القدوة حجاب الذی حال بیننا و بین العباد لیستضیئ انوارها بین العالمین والحمد لله رب العالمین .

باری چهل و هفت سال است که ایشانرا دیده و کراراً و مراراً در قزوین و طهران ورشت خدمتشان بوده و رسیده ام و در همان قضیه میاند و آب گلوله تفنگی بر آن پایشان خورده مفسحاً میان کشته ها افتاد تا بخواست خدا وند از آن قتلگاه نجات یافته و بعد از معالجه و صحت بفضل الله تعالی یکقرن است که باکمال خلوص و عبودیت بخدمت مشغولند و در اواخر سال ۱۳۰۸ هم ایشانرا باحضرت ایادی علی قبل اکبر سمنانی علیه بهاء الله در طهران گرفته و مغلولاً بقزوین فرستاده در دولت خانه آنجا حبس نمودند و بعد از مدتی مدید مرخص نمودند و المنة لله که تاکنون بنهایت خصوع و عبودیت بخدمت امر و اطاعت حضرت من اراده الله مشغولند و خصایص خدمات این سه بزرگوار و وقایع مسافران شان برتر و بیشتر از آن است که در این اوراق مختصر درج شود بلکه کتاب مستقل مفصل لازم دارد و اکثر

مخلصین احباب اقرار بجز از اتیان بمثل خلوص و خدمات
آنها داشته دارند و نقول الحمد لله ربی العالمین .

جناب آقا میرزا محمد حسین منجم باشی

~~~~~

از اکابر متقدمین که سبب تبلیغ و آگاهی بعضی از اعظم  
رجال شدند مرحوم آقا میرزا محمد حسین منجم باشی تفرشی و  
مرحوم آقا میرزا رضی لشکر نویس بودند بواسطه علم نجومیکه  
دارا بودند با بیشتر بزرگان طهران معاشرت داشتند  
و در ضمن با احبای الهی مؤانس و بذکر و ثناء و خدمت  
امرالله میپرداختند زمانیکه مرحوم ناصرالدینشاه بتحریر  
حاجی ملاعلی کندی بگرفتن مرحوم فاضل آقا محمد قاینی  
طاب ثراه فرمان داد و بدست نیامد این جناب را با جناب  
آقا میرزا اشرف کندی و جمع دیگر گرفته ابتدا چند روز  
در خانه مرحوم میرزا عیسیای وزیر که حاکم طهران بود حبس  
محترم نمودند و بعد استنطاق بانبارشاهی بردند و پس  
از مدتی باز یک یک را استنطاق مینمودند و یک روز هم  
جناب حاجی میرزا حسینخان صدر اعظم قزوینی باحضور  
امین السلطان که فرستاده خاص پادشاه بود جناب آقا میرزا  
محمد حسین منجم باشی را احضار و استنطاق مفصلی نمودند

و جوابهای



( ۲۰۳ )

و جوابهای شیرین مکتوبی شنودند و باز بانبار بردند تا بوسایلی چند بعد از سه ماه يك يك مرخص شدند و اولاد و ذریات این بزرگوار و مرحوم آقامیرزا اشرف کندی مذکور کل علی قدر مقامهم و شأنهم بخدمات امریه قیام و اقدام داشته و دارند و این بنده در طهران خدمتشان رسیده و بانوار رأفت و معرفت و استقامتشان نایل گردیده ام علیهما وعلیهم جواهر نجات الله و عنایاته .

جناب ملاعلی طقب بجناب معلم

~~~~~

از جمله :

اهل علم و فضل و کمال جناب ملاعلی طقب بجناب معلم ولد مرحوم ملاحسین رودباری قزوینی بود که گذشته از علوم رسمی در علم خط و موسیقی ید طولی داشت اوایل که برای فهم مطالب مرآوده مینمود با نهایت احتیاط و ملاحظه بود و لیکن بعد از فوز بایمان و ایقان تقریباً سی و شش سال در بنده منزل بعنوان معلمی اطفال تلاوت آیات نوالجلال تشریف داشتند و سبب تبلیغ و آگاهی بعضی از دوستان خود شدند و این اول شخصی بود که بجهت فوز باطاعت کلمه مبارکه کتاب اقدس قبول معلمی اطفال اهل بها نمود با اینکه مقامشان ارفع از اشتغال

بمعلمی

بمعلمی اطفال بود و چون بعد از مدتی که بتعلیم علم و خط مشغول شدند و بحضور مبارک عرض شد این آیات باهرا ت در ذکر ایشان نازل قوله تعالی :

اینکه در باره معلم نوشته بودند انا قبلنا منه ماعمل فی سبیل الله رب العالمین قل یا معلم انک انت اول معلم فاز بالرضاء و ذکره الله فی کتابه المبین نشهد انک فزت بما نزل من ملکوتی المقدس فی کتابی الا قدس و عملت ما امرت به من لدی الله العلی العظیم انا جعلنا اجر ما عملته فی سبیله هذه الایات و ارسلناها الیک لتشکر ربک الامر الحکیم و بها خلدنا ذکرك وجعلناک مذکوراً فی مکاتب العالم کلها ان ربک هوالمقدر القدير ان افرح بما جرى من قلمي الاعلی فی سجن عکا فضلا من لدنا علیک و علی الذین تمسکوا بهذ الحبل المتین والبهاء علیک و علی کل عالم فاز بهذ الامر العظیم یا سمندر بلغ ما نزله له انشاء الله عنایت دیگر هم در باره او خواهد شد خلعت هم عنایت میشود اگر چه قمیص باشد و لکن آن قمیص عند الله اعز است از ما عند الملوك و السلاطین یا سمندر معلم فائز شده است بآنچه که اکثری از ناس از ادراک آن عاجز و قاصرند ان ربک هوالمعلم الخبیر .

و در سال هزار و سیصد و هشت بمصاحبت ایشان از راه

اسلامبول و اسکندریه مسافرت نموده در عکا بحضور مبارک
 مشرف شدیم و پس از توقف دو ماه مرخص فرمودند در مراجعت
 حضرت ورقا^۱ شهید و دو ابنشان علیهم بهاء الله و جناب
 حاجی ملا میرزا محمد خوانساری که از علماء و مجتهدین
 بودند تا رشت و قزوین همسفر بودند و بعد از آنهم
 پیوسته بقرائت آیات و ذکر و مناجات در محضر احباب و خلوات
 مشغول میشدند تا در تاریخ پانزدهم شهر ذی الحجة
 الحرام ۱۳۳۱ رارفانی را بدرود گفته بدار باقی شتافتند
 علیه سلام الله و رضوانه و غفرانه .

ذکر جناب آقا میر محمد و مسئله ماهله

در اردن

—————

و از قضایای عظیمه و آیات کریمه^۲ که در این امر اعظم در
 اردن واقع شد فقره^۳ مهمه ماهله بود که باستدعای جناب
 آقا میر محمد شیرازی مقرر و قبول شد و در همان زمان مرحوم
 آقا میرزا هادی شیرازی که اخیراً به آقا عبد الاحد مشهور بود
 حکایت او را از آنجا مفصلاً^۴ با آیات جمالقدم که جهت تعیین
 مکان و زمان نازل شده نوشته بایران فرستادند تقریباً یک
 جزوه تحریر داشت و میان احباب منتشر بود .

باری مجلاً اینکه مرحوم مهرو آقا میر محمد شیرازی که میان دوستان بکماری حضرت اعلی مشهور بود و اتفاقاً این ناچیز هم ایشا ترا در تبریز دیده بودم مردی دانا و محترم و هوشیار بود بهر صورت یکسفر هم در وقت انقلاب که تنازه فصل فیما بین حق از باطن واقع شده با درنه میروید و برای فهم مطلب و مجاهدۀ با طرفین معاشرت و مراوده مینماید یعنی هم بواسطه طائفین بحضور جمال مبارک مشرف میشد و هم نزد سید محمد و ازل میرفت و بعد از معاشرات و محاورات که هم دلایل و حجج اینطرف را شنید و هم رد و انکار آن طرف را دید متحیر گردید و چون از دورۀ حضرت اعلی جل امره مسئله مباحله را شنیده در نظر داشت در این مقام عرض نمود ازل و حاجی سید محمد اصفهانی بگمان اینکه عظمت و وقار و رفعت و بزرگواری جمال مبارک مانع اعتنا و قبول این قول خواهد بود آنها قبول مینمایند و قول میدهند ولی بجناب آقا میر محمد چنین میفهماند که هرگز جمال مبارک قبول نخواهند کرد والا ما حاضریم و آقا میر محمد بحضور مبارک مشرف میشود و چگونگی را عرضه میدارد .

جمال قدم جل زکره برای اتمام حجت و رفع حیرت آن مرد پیر فضلا قبول میفرمایند و قول میدهند جناب سید مسرور شده با آنطرف خبر میدهد حضرات قانع نشده مطالبه خط و

سند مینمایند سید مکرم الیه مجدداً با شرمساری درب —
 خانه مبارکه آمده بوسایلی که داشته بحضور مبارک عرضه
 میدارد ، لوحی برای تعیین وقت و مکان نازل که در مسجد
 سلطان سلیم یوم الاحد حاضر تا امر مباحثه مجری و ظاهر
 گردد و بعد لوح مقدس را نزد حضرات میرد و از این
 تفصیل گذشته از مهاجرین و مسافرین جمعی هم از مسلمانها^ی
 ایرانی که در ادرنه بکسب و تجارت مشغول و با احبـ
 معاشر و مأنوس بودند از این قول و قرار آگاه شدند تا روز
 میقات جناب آقامیر محمد درب خانه مبارکه آمده جمال مبارک
 نظر بوعده از بیت مبارک بیرون تشریف آورده با حالتی
 مخصوص بتلاوت آیات مهیمنه مشغول بمسجد سلطان سلیم
 تشریف برده بانظار میمانند و جناب آقامیر محمد درب منزل
 ازل و سید محمد رفته که جمال مبارک نظر بوعده و قرار داد
 در مسجد مضمود حاضر وانتظار دارند شما هم بفرمائید
 در جواب جز طفره چیزی نشنید و غیر از نکول در قول
 و قرار امری احساس ننمود و آنچه لازمه عجز و الحاح
 و اصرار در چنین موقع اهم بوده بعمل آورده فایده و ثمری
 ندید ناچار مأیوس و شرمسار بمسجد مراجعت نموده از ماجر^ی
 اخبار میدهد و چون مغازه و دکانهای اعجایب که از این
 حکایت آگاه بودند سر راه بود جمال قدم در مراجعت از

مسجد بآنها ابلاغ فرمودند که ما نظر بقول و قرار معهود
بمسجد موعود رفتیم و مدتی منتظر بودیم ولی آنها نکول
نموده حاضر نشدند خلاصه اینکه گذشته از احبا بعضی
از اغیار هم از این قضیه آگاه شده بودند و در همان ایام
شرح این حکایت از قلم اعلی بنام حضرت اسم الله الا صدق
ملا محمد صادق مقدس خراسانی علیه سلام الله نازل و این
است صورت آن فقره .
قوله تبارک و تعالی :

” ان یاقلم الاعلی ذکر اسمک نبأ هذه المدينة لیکون
من المطلبین از جائک محمد من لدى المشرکین و قال انهم
ارادوا ان یجتمعوا معک فی مقر آخر فلما سمعنا خرجنا
عن البیت بسلطان صبین و قلنا یا محمد خرج الروح من مقره
وخرجت معه ارواح الاصفیاء ثم حقایق المرسلین انک اذا
فاشهد اهل منظر الاعلی فوق رأسی ثم فی قبضتی حججاً
لنبیین
فافتح عینک هذا العلی ثم محمد رسول الله قد طلوع عن
افق البیت بسلطان صبین و اتاکم بكل الایات من لدى الله
المقتدر القدير قل لو یجتمع کل من علی الارض من العلماء
والعرفاء ثم الطوک والسلاطین انی لا حضر تلقاء و جوههم
وانطق بآیات الله الطک المیز الحکیم انا الذی لا اخاف
من احد ولو یجتمع علی کل من فی السموات والارضین قد
خضعت

خضعت الايات لوجهي وخشعت الاصوات لنغماتي الابدع
 البديع هذا كفى قد جعله الله بيننا للعالمين وهي عصائي
 لولقيها التبلع كل الخلائق اجمعين كل ما خلق بين السما
 والارض عند ربك كقبضته من الطين انك انت يا محد اذهب
 الى ملا المشركين وقل قد جائكم الغلام ومعه جنود الوحى
 والالهام ويمشى قداهه ملكوت الامرث من ورائه قبائل
 ملا الاعلى ثم سكان مداين البقاء ثم ملائكة المقربين قل
 خافوا عن الله ولا تتعرضوا على الذى بامرته قدر كل امر حكيم
 اذا فاحضروا بين يدي الله بحبالكم وعصبيكم وما كان عندكم
 لو انتم من القادرين ان انا نذهب الى بيت الله الذى بناه
 احد من الطوك وسمى بالسليم وانى وحده قد جدتكم من
 مطلع البقاء بنباء الله الاعظم العظيم واتوقف الى ان تغرب
 الشمس في مغربها لان يستحيين المرضون في انفسهم
 ويكونون من التائبين ثم اعلم بان الله حرم على احبائه لقاء
 المشركين والمنافقين ولكن انا خرجنا عن البيت متوكلا على الله
 وناظرا الى شظرا لا مرمل يتنبه بذلك عباد الله الغافلين
 والذينهم كفروا واشركوا اولئك لن يؤمنوا بالله ولو اياتهم
 بصحائف القدس او بجنود الغيب او بحجج المرسلين
 وما يزيدهم لقاء الله الا طغيانا وكفرا كذلك نزل في الالواح
 وهذا اللوح العزيز المنيع ان يا محمد فاعلم بان كل اسم لنسبة
 الى نفسى قد استعلى في ملكوت الاسماء لو انتم من العالمين .
 وانقطعت

وانفطمت اليوم نسبة كل ذى نسبة الا من دخل فى ظل هذا
الوجه المشرق المنير ومن تمسك باسم من الاسماء وكان
غافلا عن موجدها انه ليس منى وكان الله برياً منه انا خلقنا
كل الاسماء لخلق كل شئى ان انتم من العارفين قل انى
قد اظهرت لله وخرجت لله و اتكلم امام كل من على الارض
كما اتكلم امام وجهك ولا اخاف من احد وفعلى يشهد بما
بما اقول لوانت من المدركين قل ان اثر الحق لمشهود
كضياء الشمس وانوارها تالله انه اظهر عند كل ذى بصر حد يد
هل تظن بان دونه يقدر بان يقوم معه لا فو نفسه العلى
العظيم قل ان يمشى الفلام يمشى حقائق كل شئى ثم
بسكونه ليكن عبادنا المستقرين ان انقطع عن الاسماء ثم
اكف بربك ولا تكن من الجاهلين ان الذين اعتكفوا على الاسماء
اولئك من عبدة الاصنام لوانت من العارفين قل ان النبى
من اخبر الناس بهذا النبأ الا قوم الا قدم القديم والرسول
من بلغ رسالاتى الى الذين ضلوا السبيل والا امام من قام امام
وجهى بخضوع وخشوع مبين والولى من استحصى فى حصن
ولا يتى المحكم المتين والوصى من وصى الناس بما امرناهم
به فى لوح حقيظ ان الذى اتخذوا المشركون رباً لا انفسهم
واعترضوا به على الله السمقدر العزيز الجميل لانه كان كاحد
من عبادى وكان ان يحضر تلقاء الوجه فى كل بكور واصيل
وهبت

و هبت عليه من شطر نفسه ارياح الهوى بما اكتسبت يداه
الى ان حركته عن مقره و اتركه فى اسفل السافلين اننا
اشتهرنا اسمه بين العباد لحكمة من لدنا وان ربك لهو
الحاكم على مايريد و اذا اتمنا القول انه ذهب الى المشركين
و ذهب الغلام الى مقر الذى قررناه كذلك كان الامر و كنا
شاهدين الى ان رجع محمد بعد مدة وحده قلنا ايمن
الذينهم ارادوا وجه الغلام و اين الذينهم كفروا باللّه العلى
المظيم قل ان الشمس لما اشرقت عن افق الامر يفر عنها
طيور الليل ولن يقدر ان يقربها كذلك كان الحكم ان انتم
من العارفين كذلك فصنا لك من امر الذى ظهر فى تلك
الايام فضلا من لدنا عليك وعلى عباده الموقنين يا ايمن
كنت معنا فى ذلك اليوم و شهدت استعلاء الله على العالمين
ثم قدرته على الخلايق اجمعين ثم سلطنته بين السموات
والارضين ولكن لا تحزن عن ذلك لانا كتبنا فى اللوح اجر
ذلك اليوم وانا كنا على كل شئ لقادرين . انتهى

وهمچنين در اواخر ايام مبارك از عكا دريكي از السواح
ايمن بنده پر خطا ميفرمايند . قوله تعالى :

" قل انصفوا يا ملاء البيان فى هذا الكتاب الذى
جمعه الله مطاف كتب العالم وهذا الذكر الذى خضعت له
الانكار قل احضروا بين يدي الوجه لتري عيونكم مالا رأت
الابصار

الابصار و تسمع از انكم مالا سمعت الا ان الله هو الذى
 لا يعرف بدونه ولا يحتاج لاثبات امره بالزبر والكتب والالواح
 لولاه ما نزل البيان وما اتى مبشرى الذى فدى نفسه
 فى سبيله اتقوا الله يا قوم ولا تكونوا من اهل الضلال قل تالله
 انه كان صامتاً انطقه الله وكان قاعدا اقامه ايدى القدرة
 والاقتدار وكان نائماً القيظته نسيمات فجر الظهور التى سرت
 بارادة الله مالك يوم المعاد قل يا ملا البيان انه ما نطق
 عن الهوى يشهد بذلك ما نزل من قلمى الاعلى خافوا الله
 ولا تتبعوا كل غافل مرتاب قل يا ملاء المعرضين لا تكفروا بالذى
 انى بما اتى به الرسل من قبل واظهر ما كان مكتوناً فى كنز
 عصمة الله فى ازل الازال قل اقروا ما عندكم ونقرأ ما عندنا
 اذا تجدون انفسكم فى خسران اعظم من خسارة كل مشرك
 كذاب قل انكروا يوم المباهلة فى ارض السرا ان خرج مشرق
 الالهام من افق البيت متوجهاً الى بيت الله مالك الرقاب
 وردنا فيه ولم يرد فيه احد دونى اذا اشرق نبر الامر وظهر
 جمال القدم من غير ستر وحجاب قل يا قوم هل يقدر احد ان
 يقوم معه فى مضمار الحجة والبرهان لا ونفسه الرحمن كذلك
 انزلنا الايات واظهرنا البيّنات لتقوم على نصرة امر ربك بقدرة
 وسلطان يا سمندر در ارض سرّ امر مهابله اعظم واظهر از
 آفتاب واقع شده قريب صد نفس از مسافر ومهاجر موجود
 مع ذلك

مع ذلك معرضین انکار نموده اند و کلیارهای عالم هم
پذیرفته اند . انتهى

جناب سلیمانخان تنگابنی

—————

از منجذبین منقطعین و بلفین مخلصین سرکار
جلالتمدار سلیمانخان پسر مرحوم عیسی خان تنگابنی طبق
بشیخ جمال الدین است که در طهران بتور ایمان فائز
و خدمات امر مشغول و بعد از اعلان امر جمال قدم و انکار
مرآت ازل از قرائت آیات رب العالمین و زیارت اولیاء مقربین
حالت انجذاب و انقطاع جهت ایشان حاصل و از اولاد و
عیال چشم پوشیده درویشانه بطرف ارض مقصود از راه قزوین
و تبریز روانه شدند و بعد از تشریف بلقاء مدتی مدید در بلاد
روم و اسلامبول سیر و سیاحت و توقف و اقامت مینمودند و جمعی
از درویش از روی ارادتمندی بمصاحبت و خدمتگذاری ایشان
مسرور و مشغول بودند چنانکه این بنده نگارنده در سال
۱۲۹۱ در اسلامبول مفصلاً ملاقات نموده و وضع حالاتشانرا
مشاهده کرده بودم و چون قصد ایشان از تلبس بلباس
درویشان محض شرفحات و تبلیغ امر رب الایات در آن
صفحات بود بمرور از معاشرات دانستند که مواد آن قوم

عجالتاً

عجالتاً استعداد ندارد و حکمة اجازه نمیدهد لهذا باز بحضور مبارك مشرف شده بطرف هندوستان باچین مسافرت نمودند و میتوان گفت که اول مبلغی که بآن صفحات رفته و تخم محبت الله را کشته ایشانند بهر صورت بعد از اسفار ع دیده و آوردن چهار نفر برای خدمات در خانه مبارکه که اسفندیار و خسرو و شیر و غیره باشند و پیدا شدن جماعتی از دستان در آن صفحات مراجعت بعکا و اقامت نمودند و سفری هم در اواخر ایامشان بامر مرکز میثاق روح ماسوا ه فداه بایران آمده از راه رشت و قزوین و طهران بقم رفته و باجناب امین السلطان صدراعظم که در آنوقت معزول بود ملاقات نموده و لوح مبارك مخصوص که مشعر بتفقد حالت و مبشر بتجدید صدارت بود ابلاغ کرد و بعد بعکا مراجعت نموده بعد از چندی برحمت ایزدی پیوستند علیه جوهر رضاء^{الله} و صافی غفرانه .

جناب حاجی محمد نصیر مرحوم

~~~~~

از اعظم اتقیاء رجال حضرت مستطاب مرحوم حاجی محمد نصیر شهید مشهور که از بزرگان تجار با مایه و اعتبار بودند در قزوین از اوایل امر باقبال فائز و حسب الاجازه

حضرت

حضرت ربّ اعلیٰ روح ماسواه فداه در خراسان خدمت حضرت باب‌الباب رسیده و در رکاب ایشان بمازندران رفته و تا آخر امر قلعه شیخ طبرسی بخدمت و نصرت مشغول بودند تا چنانکه اشاره شد ایشان را باقرخان فراشبازی از میان آنانکه نیزه پیچ میشدند بیرون آورده و بقزوین فرستادند چندین سال بتجارت مشغول بودند و دو دفعه حکومت قزوین ایشان را اخذ کرد دفعه اول در فتنه تیراندازی زمان حکومت مرحوم خسروخان والی بود بدو انیت بعد از مدتی رها کردند دفعه دوم مغلولا بطهران فرستادند بعد از مدتی نجات یافتند ولی بواسطه صدمات متوالی بتدریج امور تجارتشان بکلی مختل گردید و در حکایت مرآت منتها درجه دقت و احتیاط را مراعات فرمودند و در لوح مفصل ایشان است که میفرمایند :

” باصل حکمت اشتهار اسم ازل دو نفر آگاه بودند یکی حضرت کلیم علیه سلام الله و دیگری جناب ملاعبد الکریم مشهور باقا میرزا احمد کاتب علیه بهاء الله .

خلاصه بعد از مجاهدات باکمال قوت بامر مبارک اقبال نموده و سفری هم نگارنده در خدمتشان بودم که در عکابشرف لقا مشرف شدیم و بعد از مراجعت هم سالها در رشت بشراکت این نگارنده بتجارت مشغول بودند و تبلیغ

مینمودند تا در سال هزار و سیصد و در شت با پسر بزرگشان گرفتار و حبس شدند و حضرت حاجی در حبس صعوبت نمودند و در موقع حمل جسد ایشان از زندان که یوم جمعه بود اطفال و اشرار هجوم کرده نعش را سنگ باران نموده تا وارد خانه میشوند بعد از آن اقدام بقطع اعضا<sup>۱</sup> از قبیل کندن چشم و بریدن دماغ و غیره مینمایند اهل خانه و اطفال صغیر در حالت وحشت و انقلاب و قلق و اضطراب افتاده بعضی از همسایگان خیراندیش ایشانرا فرار داده نعش را با کمال خفت و خواری آورده در کوره<sup>۲</sup> خرابه انداخته سنگ ریختند تا مدفون گردید شرح شهادت ایشان در لوح ابن زئب از قلم ابهی مذکور است و پسرشان جناب آقاعلی بعد از چندی مستخلص گردید و تاریخ مفصلی از اول امر تا اواخر ایامشان رانوشته بودند در این انقلابات اخیره از میان رفته است و شرح حالات ایشان در جانفشانی و خدمات امر سبحانی زیاده از آنست که در این مختصر بگنجد علیه جوهر رضا<sup>۳</sup> الله و نوره .

### جناب آخوند ملا باقر حرف حی

—————

از نفوس مقدسه اولیّه که از حرف حی و واحد بیان بوده عمده العلماء<sup>۴</sup> العاطمین و زبدة الفضلاء<sup>۵</sup> الراشدین  
آخوند

آخوند ملا باقر حرف حی تبریزی علیه رضوان الله است که بعد از زیارت کتاب بیان و آگاهی با اهمیت ذکر من یظهره الله از حضرت رب اعلی سؤال از چگونگی ظهور حضرت ایشان نموده در جواب توقیع مفصل مهیمی نازل شده که در اواخر آن هشت فقره ذکر تعلیم فرموده که بمسود حروف اثبات مع تشدید اللام که هشت دفعه باشد بخواند و بعد میفرماید . قوله تعالی :

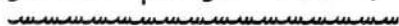
” لملك فی ثمانیة سنه یوم ظهوره تدرك لقاء الله و ان لم تدرك اوله تدرك آخره ” الخ

و در حقیقت این بیان بین تعیین سنه حین و بعد حین است .

باری این شخص شهیر از دایت طلوع آفتاب منیر اعلی همواره در حرکت و مسافرت و تبلیغ و خدمت و تألیف احبب مشغول بوده سفری هم باجمعی از اصحاب با جناب طاهره سلام الله علیها از کربلا بقزوین آمده بودند و سبب انقلاب قزوین در قتل حاجی ملا تقی بطهران و بعد بآذربایجان مسافرت نمودند و بیشتر روزگار را در ایام ظهور نقطه در آن نقاط ساکن و سیار بودند و بعدها سفری هم به دارالسلام بغداد در سنین اولیه مشرف شدند و باز مراجعت بآذربایجان نموده تا زمان اعلان امرالله موفق

بایمان و مؤید بایقان گردیدند و بکلمات ازل رد نوشتند  
 و مدتها در آن حدود بنشر نجات الله و تبلیغ امرالله  
 زبان گشودند و در اواخر آیامشان بعزم زیارت بمکا رفتند  
 و در مراجعت در اسلامبول عروج نمود باعلی مقامات علیین  
 پرواز کردند و فی الحقیقه شرح حالات روحانی آنحضرت بمقالات  
 جسمانی درنیاید علیه سلام الله و ثنائیه .

### جناب آقاسید ابراهیم خلیل تبریزی



از اشخاص مهم محترم معظم که از کبار اصحاب واعاظم  
 احباب آذربایجان در دوره اول بودند و در اواخر ایام  
 جمال اعلی توقیعات رفیعہ عظیمہ در حقشان نازل واهمیت  
 مقامشان از بیانات مبارکشان ظاهراست " العالم الفاضل  
 الكامل الکریم " آقاسید ابراهیم خلیل تبریزی علیه رضوان الله  
 بودند که بملاحظه دقت و وقت از کار صاحب کار دربارہ حضرت  
 من ینظہرہ الله مترصد و بیدار بودند بدرجہ کہ در وقت داعیہ  
 حضرت دیان تعرضی نفرمود و تسلیم صرف بود لهذا ازل او را  
 در کتاب مستفیظش ابوالداهی خوانده و این شخص محترم  
 بمد از شہادت جناب دیان علیه بہاء الله سالہا از معاشرت  
 بابیہا بیزار و از ملاقاتشان درکنار بود تا زمان اعلان امر  
 مبارک ابہی



مبارك ابهى دوستان براى تبشير و تبليغ امرالله با كمال  
 رحمت و نهايت خضوع و خشوع و محبت باب معاشرت را مفتوح  
 نمودند چه كه نظر بواقعه ديّان و احكام قتل ازل در كتاب  
 مستيقظ و غيره از خود نگران بود خلاصه بعضى از احباى  
 تبريز و سركار آقاميرزا حسن آقاى تفرشى كه آن زمان تبريز  
 بودند به پيغام و تحرير و ملاقات و تحرير اطمينان داده و در  
 ضمن معاشرت از مطالب والواح مبارك آگاه شده موقوف  
 به تجديد عهد گرديد و شمس حقيقت دوباره بر او تابيد و  
 عريضه بحضور مبارك عرض نموده و بلوح مقدس مفتخر شد  
 و شكر الهى را بجا آورده در محافل انس ميگفته اند كه در  
 زمان اشراق شمس اعلى نفحاتى ميديد و نسماى ميوزيد كه  
 سبب تجديد حيات ميگرديد ولى بعد از شهادت كبرى  
 و اشتهاى امر بنام ميرزا يحيى آن نفحات بلكى مضموع و آن نسما  
 مقطوع شد و ما متحير و مبهور و حال حمد خدا را كه نفعه  
 اولى در اين نشاء اخري رسيد و آفتاب ظهور دميد خلاصه  
 باكمال ايقان باعلى الجنان پرواز كردند عليه ذكرالله و ثنائ

جناب آقا شیخ ابوتراب اشتهاردی

~~~~~

از علمای اعلام و فضلاء کرام و فقهای عظام جناب
مستطاب آقا شیخ ابوتراب اشتهاردی که از تلامذه مرحوم
حاجی سید کاظم رشتی بودند و تا اعلان امر جمال مبارک
حیات داشتند و سبب هدایت و تبلیغ جمعی در اشتهارد
و غیره شدند بسبب اشتهارشان در امر الله از طهران حکم
شده مفلولاً "بآنجا برده در زندان عروج نمودند علیّه
سلام الله و اکرامه .

جناب آخوند ملا محمد رضای یزدی

~~~~~

از جمله علمای باشجاعت و بلفای با فصاحت مظهر  
آیه مبارکه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون  
جناب فضا ئل مآب آخوند ملا محمد رضای محمد آبادی یزدی  
علیه بهاء الله بودند که صفای نیت و نورانیت فطرت ایشان  
بحدی بود که از خود ایشان مسموع گردیده زمانیکه حضرت  
رضی الروح که از مشاهیر علمای مقلینند زمانیکه از دارالسلطنه  
بغداد بیزد تشریف آورده بودند نوشتجاتی همراه داشتند  
از جمله

از جمله قصیده عز و رقائیه و این عبد از زیارت آن بدون اختیار  
گفتم من ینظهره الله بیان ظاهر شد حضرت مکرّم الیه فرمودند  
خود صاحب این کلام هنوز رسماً چنین کلمه نگفته بنده  
عرض کردم بر عرش این کلمات موعود بیان را جالس می بینم  
حضرت رضی الروح گفتند من بعد مجالست باشما مشکل است  
چندی طول نکشید که همین بزرگوار با مجاهدات بسیار با مر  
صبارک ابهی اقبال نموده سالها مشغول خدمت امر و اعلا ء  
کلمه الله بودند و احباب منقاد و قرب جوار بتوسط ایشان  
بنور ایمان فائز شدند و از ظلم اعدا مدتی مدید در غار  
کوهستان زمستان و تابستان بسر برده و بانواع صدمات مبتلا  
بوده تا صعود فرمودند علیه سلام الله و بهائیه و جناب  
ملا محمد رضا در زمان گرفتاریشان در طهران در مجلس  
کامران میرزا که اعظم شاهزادگان و اکابر ارکان دولت برای  
استنطاق ایشان را حاضر نمودند هر مطلبی و سئوالی را  
جوابی در خور بدون ملاحظه میدادند در موقع تعمّرض  
معتمد الدوله فرهاد میرزا جواب را بوق شریعت طوری  
دادند که مجلس منتهی بصمت و سکوت گردید و جوابی بخاطر  
کسی نرسید .

باری بعد از استخلاص از آن حبس طولانی پس از چندی  
سفری بمکا رفته مشرف شده از راه قزوین بطهران روانه



و تبلیغ و تحریر آیات الله موفق بودند و سفری با درنه رفتند و اتفاقاً ایام انقلاب و اوقات اضطراب آنجا بوده که باب بیت مبارک و ابواب بیوت احباب را نظام عسگری محافظه مینمود و کسی را نمیگذاشتند داخل و خارج شود لهذا حضرات بگلی بولی رفته لوح مبارک رئیس در آن زمان نازل شده که خاتمه اش بنام جناب ذبیح و همراهان شان است و اهمیت آن لوح عظیم زیاده از آنست که در این مختصر بگنجد .

باری بعد از مراجعت از آن سفر باعلی درجه رسوخ و ثبوت در تبلیغ امر الله و نشر نجات الله جهد بلیغ و سعی ضعیف میفرمودند بد رجه ئی که در طهران بسبب شهرتشان نائب السلطنه گرفته محبوس کرد و در وقت استنطاق به تبلیغ پرداخت و عکسی هم برای حضور شاه در آن زمان از ایشان برداشته اند در نزد بعضی از دوستان پیدا میشود اخیراً سفری از راه تروین به تبریز تشریف برده بر حمت ایزدی پیوستند . علیه رضوان الله العلی الاعلی .

### جناب آقامیرزا مصطفی شهید نراقی

~~~~~

فخرالعرفا و اشرف الاتقیاء آقامیرزا مصطفی شهید نراقی بودند که در بغداد از چندی شرفیاب بوده و یک سفر هم تا اسلامبول رفت بامر مبارک مراجعت نمود و چندی در قزوین و تبریز بتحریر کتاب ایقان و سایر الواح رحمن مشغول بودند در فتنه تبریز ایشانرا گرفته حسین شهادت یابها، الابهی گفته رو بسوی جمال مبارک نشسته مهیا شدند میرغضبت گفته بود رو قبله بنشین گفته بود قبله حقیقی چنین است و دونفر دیگر هم با ایشان بودند .

جناب آقاشیخ احمد و جناب ملاعلینقی

~~~~~

یکی جناب مستطاب شیخ المشایخ آقاشیخ احمد و جناب ملاعلینقی از اهل خراسان بودند و تانفس آخرین بمحبت و ذکر جمال قدم جل ثنائیه مشتمل و ناطق و این هرسه نفر را این عبد افیقر در قزوین خدمتشان رسیده بودم و هریک کوه استقامت و دریای جذب و محبت بودند علیهم فضل الله و احسانه .

جناب ملامحمد زرنندی نبیل اعظم

از اشخاص محترم مشهور که دارای علم و فضل و جذب  
و شور و در طی اصحاب دوره اول مذکور جناب ملامحمد  
زرنندی مطبق به نبیل اعظم است و ایشان از نفوسی هستند  
که ازل را دیده و مقامات اورا سنجیده این است که در اوقات  
دعوی این بیت را در ضمن اشعار خود گفته :

ازلم گر قبول و نه قبول خالق صد هزار چون ازلم  
و چون بیفداد رفت و اخلاق و صفات و پروزات جمال مبارک  
را مشاهده کرد از دعوی خود پشیمان شده نایب گشت و  
قصیده غرائیکه دلیل بر کمال توجه و خضوع و انجذاب اوست  
انشاء کرد و مطلع آن این است :

" دگرم شرر زده بر روان شجر بهات بها بها "

و بعد تا زمان حرکت جمال مبارک از بغداد در آن حوالی  
طائف حول بود و در رکاب مبارک تا اسلامبول در بغداد  
خدام محسوب بود و باذن مبارک بسمت ایران مراجعت  
نمود به تبلیغ امر و نشر نفعات مشغول بود و سوره دم بنام  
ایشان نازل و در سال ۱۲۸۳ بامر مبارک برای تکمیل تبلیغ  
سفر بخراسان کرد و در واقع خطه خراسان را حیات تازه

بخشید

بخشید و بطهران برگردید و در این سنه نارفتنه و فساد در اکثر بلاد ایران اشتداد یافت مثلا در تبریز جمعی را گرفته حبس و جریمه کردند و سه نفر را که حضرات جناب آقاشیخ احمد و جناب ملاعلی نقی خراسانی و جناب آقامیرزا مصطفی نراقی علیهم بهاء الله بودند شهید نمودند و همچنین در زنجان جناب آقا سید اشرف و جناب ابا بصیر و جناب آقامیرزا محمدعلی طبیب همدانی را شهید کردند و در طهران نیز جماعتی را محبوس و اتفاقا جناب آقا نجفعلی زنجانی که در آن ایام از ادرنه از راه بغداد با الواح مبارکه بطهران وارد شده بود اورا هم اخذ نموده چون معرفی صاحبان الواح را نمود بسخت ترین وجهی شهیدش نمودند و در وقت شهادت این فر را خواندند :

ما بهاء و خون بها را یافتیم جانب جان باختن بشتافتیم  
 باری چون در طهران بجستجوی جناب نبیل هم بودند  
 بقزوین آمده با بعضی از دوستان از راه بغداد با درنه  
 بحضور مبارک مشرف شدند و از آن به بعدگاهی باراده مبارک  
 با طرف حرکت مینمود و بیشتر اوقات طائف حول و بذکروثنا  
 مشغول بود چنانکه نگارنده در زمان مبارک دو سفر مشرف بعکا  
 شدم در هر دو سفر ایشان طائف حول بودند و در زک



مسافرت از بغداد و سایر وقایع اشعار بسیار دارند که ما  
 بصدد ذکر آنها نیستیم و در صعود مبارك جمالقدم جل  
 زکرة جمله<sup>۳۳</sup> قدغاب رب<sup>۳۴</sup> را و در تعظیم و تکریم مرکز میثاق  
 عزتنامه "غصن الله باق" را استخراج ماده تاریخ نمود  
 و بعد از صعود طاقت نیاورده از حرقت نارفرقت جمالقدم  
 جل زکرة الاعظم خود را در دریا غرق کرد و تاریخ غرق آن  
 مستغرق بحر رحمت هم "غرق است" اغرقه الله فی لجبته  
 غفرانه .

### جناب آقامیرزا آقای تاجر کاشانی

از نجبای مخلصین و نقبای متقین حضرت اسم الله  
 المنیر آقامیرزا آقای کاشانی است که از تاجرزاده های محترم  
 آنجاست بعد از فوز پایمان و شهرت پدر قصد قتلش نمود  
 روزی اورابه بیابان برده در محل خلوتی دستهایش را بسته  
 روی سینه اش نشسته مهیای کشتن گشت وی در آن حالت  
 بزبان راند که شما مرا میکشید ولی این را بدانید که  
 دوستان پس از آگاهی بقصد از قصاص نمیگذرند و چون این  
 حکایت قبل از اعلان امر جمال ابهی جل زکرة بود و از  
 این طایفه در آن اوقات گاهی دفاع و قصاص دیده میشود

پدر اندیشناك شده پسر را رها نمود ولی بخانه راه نداد  
 لهذا بعد از چندی به بغداد مهاجرت نمود و در عداد  
 اصحاب بغداد بود و در سال ۱۲۷۵ با مبارک سفری  
 بطهران و قزوین و تبریز کرد والواحی از جمال مبارک <sup>قی</sup> و اورا  
 از ازل همراه داشت و در آن زمان این بنده در خدمت  
 مرجوم والد در تبریز بودم که الواح ایشان را تسلیم نمودند  
 و زیاده از ده روز ایشان را نگاه داشتند و بعد ببغداد  
 مراجعت کردند و در زمان مهاجرت جمال مبارک از بغداد  
 شبها جلوی کجاوه مبارک فانوس میکشیده و تا اسلامبول در  
 رکاب مبارک بوده و از آنجا حسبالا مر بایران آمد و در سرسّر  
 بتبلیغ امر مشغول بود تا وقتیکه سوره<sup>۱</sup> اصحاب بنام آنجناب  
 در طهران رسید و بازن مبارک اندک اندک پرده را از جما<sup>ل</sup>  
 امر برداشت و از این نفع صور شور و نشوری جدید در میان  
 احبا پدید شد تا پس از مجاهدات و تحقیقات دقیق هر یک  
 بطوری از این صراط رقیق عبور نمودند و چون سواد سوره<sup>۲</sup>  
 اصحاب را که از جمله این عبد مسکین در آن مذکور است بقزو<sup>ین</sup>  
 فرستادند تزلزلی عظیم و انقلابی جسمی پدید ارشد و مجالس  
 عدیده برای توضیح مطلب و تبیین مقصد برپا گردید و بعد  
 از مذاکرات و محاورات و مجاهدات رجوع بآیات بینات همسر  
 کدام از آن جماعت بنحوی و طریقی بفضل الله هدایت

شده بمقام استقامت رسیدند خلاصه این شخص محترم در بغداد از کیفیت ظهور مطلع شده و اول کسی بود که در طهران باذن جمالقدم پرده را از روی امر برداشت و سیر در بعضی نقاط و نشر نفعات نمود و اخیرا در اردنه بحضور مبارك فائز شد و در هنگام حرکت از اردنه بعكا با حالت مرض در ركاب مبارك بود تا زمانیکه در دریا آن فلك منیر مقابل شهر از میر لنگر انداخت بسبب شدت مرض بعضی از طائفین حول برای بردن ایشان بمریضخانه آنجا باذن مبارك مهیا شدند مكرم الیه حین مرخصی باکمال خضوع و انابت پای مبارك را زیارت نمود بعد او را بردند و بمریضخانه سپردند در همانجا صعود نمود علیه جوهر رحمت الله و صافی غفرانه .

جناب حاجی اسدالله وسه برادرزاده ایشان

جناب آقا محمد مهدی و آقا محمد هادی و

آقا محمد جواد

~~~~~

از اشخاص محترم مهم و اجله تجار فخر جناب
حاجی اسدالله وسه برادرزاده ایشان جناب آقا محمد
مهدی ، و آقا محمد هادی ، و آقا محمد جواد مشهور بفرهاد^ی

بودند

بودند که از طلوع صبح قدم خانۀ ایشان محل ایاب و ذهاب
 هیاکل مکرم معظم بود و در امانت و دیانت و نجابت و پاکی
 طینت و خلوص و خدمت مشارالینان بودند و اصحاب کبار اولیه
 از قبیل حضرت باب الباب و حضرت وحید اکبر و حضرت شیخ
 عظیم و ملا عبد الجلیل حرف حی و حاجی ملا علی برغانی و امثال
 ایشان و مخصوصاً حضرت طاهره علیها سلام الله غالباً در آنجا
 با اصحاب ملاقات میفرمودند لہذا در مرتبہ در قضیہ قتل حاجی
 ملا تقی و هنگام ہجرت طاهرہ بطہران مردم باین خانہ
 ہجوم و غارت نمودند و جناب حاجی اسد اللہ را گرفتہ مفلو لا
 بطہران فرستادند در زندان برحمت یزدان پیوستند
 و جناب آقا محمد مہدی را چندی در خود قزوین حبس نمودہ
 رہا نمودند و جناب آقا محمد ہادی در آن گیرودار بطہران
 رفتہ بعد از چندی بامر حضرت بہاء اللہ برای استخلاص حضرت
 طاهرہ از محبوسی در خانہ پدر کہ با احتمال مسموم شدن
 در خطر بودہ سرّاً بقزوین آمدہ بدستیاری اہالی بیت خود
 حضرت طاهرہ را بیرون آوردہ بطہران برد و خود در آن
 حدود عروج نمود و جنابان آقا محمد مہدی و آقا محمد جواد
 ہموارہ بذکروثنا و خدمت امر و احیاء سرور و مشغول بودند
 و جناب آقا محمد جواد سفری بدارالسلام بغداد نمودند و بعد
 از مراجعت بانہایت اہمیت بذکرو خدمت میپرداختند

تامیقات اعلان امر مبارک ابھی جل ذکرہ رسید و موعہ اخری اسرافیل امر در صورت دید این دو برادر بجد تمام مجالس تحقیق و محافل تدقیق فراهم کرده محاورات و مذاکرات زیاد بمیان آمده تا از روی دلیل و پرهان و کلمات بیان اطمینان حاصل نموده با کمال ایقان و روح وریحان بخدمات امریہ موفق شدند تا میقات مرحوم آقا محمد مهدی رسیده عروج نمودند و جناب آقا محمد جواد که برادر کوچکتر بوده تقریباً چهل سال دیگر با تمام رأفت و مهربانی و کمال حکمت و کاردانی لیل و نهار با اقتضای روزگار به نشر نفعات اللہ و خدمت احباء اللہ گذرانیده ایامشان را بختام رسانیده از دار فانی بمعالم باقی شتافتند علیهم جواهر الطاف اللہ و سوانح اعطافه .

جناب آخوند ملا عبد الرحیم قزوینی

~~~~~

واز جمله علمای محترم جناب آقاخوند ملا عبد الرحیم قزوینی ملا باشی حاجی میرزا حسین خان صدراعظم بودند که بعد از مجاهدات و مذاکرات و زیارت کلمات و آیات از امر نقطه بیان جل ذکرہ اطمینان حاصل نموده بذکر ذکر اللہ و تبلیغ امر اللہ مشغول بودند و در وقتی هم از ازل سئوالاتی

نموده

نموده جوابهایی نامعقول شنیده بود تا اعلان امرالله شده کرة آخری این شخص باتقوی بکمال تدقیق رسیدگی و تحقیق نموده بانهایت اقتدار در امرالله ثابت و راسخ شده به تبلیغ و خدمت و تألیف و محبت قیام نمودند و در قریه ککن ابتدا ایشان تخدم محبت الله و ایمان کاشتند و سره های متعدد داشتند اعلم و اکمل و افضل آنها مرحوم مبرور آخوند ملا عبد الرزاق علیه رضوان الله بود که مسائل فرق بین قائم و قیوم و مقای تشخیص و تعیین و شعور در ارواح انسانی بعد از صعود و ابتدای ایجاد عالم را از جمال قدم سئوال نمود و جواب مفصلی نازل و در بعض کتب مطبوعه مندرج است هر دو در قزوین صعود نمودند علیهما رحمة الله و غفرانه .

### جناب آخوند ملا جعفر قزوینی

~~~~~

از جمله حضرت عالم لیبیب و فاضل ادیب آخوند ملا جعفر قزوینی واعظ بودند که سالها در قزوین و لاهیجان بذکرو و تبلیغ امر رحمن و تحبیب و تألیف و وستان بسر بردند و سبب هدایت جمعی شدند و در اوایل اعلان امر جمال مبارک که حضرات و وستان هر یک بنوعی از این صراط دقیق میگذشتند یکی عقیده ایشان را تحقیق و استفسار مینماید بالبدیهه

این مصرع را فرموده بودند:

” بهائیم من باشد بهای من بسیار ”

باری در قزوین بجوار رب العالمین پیوست علیه رحمة الله

وثنائه .

جناب علی قبل اکبر

—————

از عظماء رجال العالم الشهير والفاضل النحرير
الغضنفر المظفر ایادی امرالله علی قبل اکبر علیه بهاء الله
بودند که مراتب ایمان و ایقان و استقامت و ثبوت ایشان
بر امرالله فوق آنست که این فقیر برشته تحریر آرد در بدو
جوانی و ایام تحصیلشان در مشهد مقدس بشرف ایمان
و ایقان فائز شده مورد طعن و لعن طلاب و آزار جهال
گشته رجوع بموطن خود شهرمیرزا کرده انجام مورد اسنه
اصحاب جفا گشته بطهران توجه نمودند طلاب شهرمیرزا
تعاقب کرده چندی بحکم حاجی ملاعلی کندی محبوس
گشتند تا بحسن توجه وزیر عادل آقا میرزاعیسی مستخلص
شدند و اوقات را در تبلیغ امرالله و نشر نجات الله میگذرانید
و مقاومت با احزاب مخصوص با حزب یحیی مینمودند .

باری این شخص محترم و فاضل مکرم درشش کره در

اوقات

اوقات و سنوات مختلفه تقریباً هفت سال در طهران و قزوین در محبس مانند و آشکار و پنهان خلق را با مرقدس ابهسی خواندند هر قدر اعدا بر ازیت و ایذاء افزودند این بزرگوار براستقامت و ثبوت افزود و فی الحقیقه مظهر آیه مبارکه **الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون** بودند و همواره در تربیت و تعلیم احباب و تبلیغ و تشویق اغیار سعی بلیغ میفرمودند و دوسفر هم بارض مقصود نمود یکی در ایام نیر آفاق و دیگر در ایام مرکز میثاق و در سال ۱۲۸۸ که بسبب شهادت حضرت بدیع در ایران قحط و غلا استیلا یافت و جمعی کثیر از گرسنگی بهلاکت رسیدند این بزرگوار ترحمماً **علی الکل من الداخل والخارج عریضه بشفاعت بتوسط جناب خادم بحضور مبارک معروض داشته رفع بلا و دفع غلا مسئلت مینماید و در جواب این بیانات را میفرمایند :**

قوله . و اینکه در تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودید این از وعده الهی بود در الواح چنانچه در همان سنه که لوح ضیع بید بدیع ارسال شد در الواح ذکر شدائد و بلایا و قحط آن دیار تصریحاً نازل شده و وعید الهی کل را احاطه نموده چنانچه آیه نازل که مضمون آن اینست :

اگر نظر بملاحظه احباب نبود کل هلاک میشدند و لکن بعد از وصول مکتوب آنجناب تلقاء عرش حاضر شدم و استدعای

آنجناب را معروض داشتیم فرمودند شفاعت ایشان قبول شد
 سوف بیرون انفسهم فی رخاء مبین و بعد فرمودند : ای علی
 هنوز اثر دمدیع از ارض محو نشده و تو میدانی که آن مظلوم
 بکتابی فرستاده شد که ابد از برای نفسی در آن عذری
 باقی نمانده و اصل امریکمال تصریح اظهار شده مع ذلک
 ورد علیه ماورد . انتهى

و همچنین در اواخر ایام که در قزوین مع امین محبوس
 بودند این آیه مبارکه نازل :

قوله تعالی

حمد و ثنا سلطان مبین را لایق و سزااست که سجن متین
 را بحضور حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود و همانوار
 ایقان و استقامت و اطمینان مزین داشت علیهما بیها اللہ
 و بیها من فی السموات و الارض النور و البهاء و التکبیر و الثناء
 علی ایادی امره الذین بهم اشرق نور الا صطبار و ثبت حکم
 الاختیار به المقتدر العزیز المختار و بهم ماج بحر العطاء
 و حاج عرف عنایة اللہ مولی الوری نسئل اللہ ان یحفظهم
 بجنوده و یحرسهم بسلطانه و ینصرهم بقدرة التی غلبت
 الاشیاء الطک لله فاطر السماء و مالک ملکوت الانشاء . انتهى
 بعد از رهایی از این حبس چند روزی باکمال بهجت
 و تمکین ملاقات با احباب قزوین فرموده بطهران تشریف بردند
 و همواره

وهمواره بتربیت و تألیف احباب و تبلیغ امرالله میپرداختند
تا در سال ۱۳۳۰ عروج نموده در امامزاده معصوم بانهایت
احترام و تشییع دفن نمودند علیهم جواهر عنایات الله
و سازج الطافه .

مرحوم میرزا عبد الرحیم ابهری

—————

از جمله عالم ربانی و عارف صمدانی جامع معقول و منقول
و حاوی فروع و اصول صاحب قلب سلیم و خلق کریم مرحوم
میرزا عبد الرحیم ابهری علیه بهاء الله بود که بعلاوه السواح
عدیده طلعت ابهری که در ایام حیوة لاجل ایشان نازل
بعد از صعود هم آیتی در ذکر ایشان باین بنده نگارنده
واصل که میفرمایند .

قوله تعالی

” یاسمندر لعمری انا سترنا شأنه فی الحیوة الباطنه و
ذکرناه فی صحیفی المستورة المخزونه بذکر ان جذبت افئدة
العارفین ”

خلاصه آن جناب سنواتی در عتبات عالیات بتحصیل
علوم و تکمیل فنون مشغول بودند و پس از فراغ محض مطالعه
کتب کتابخانه حضرت رضاعلیه الاف التحیه و الثناء در مشهد

مقدس تقریبا یکسال ونیم توقف داشته و بعد از مراجعت بوطن مألوف بتألیف کتب دینیہ و ترویج شریعت حضرت خیرالبریہ مشغول ضمنا بعضی از ایشان خواهش تألیف ردی براین امر بدیع نمودند در جواب فرمود تا کتابی از این طایفه دیده نشود امکان ندارد لهذا حاجی غلامرضی هیدجی کتاب از بیانات نقطه اولی برای ایشان آورد از فیض آن نور مبین و پرهان متین قلب پاک آن جوهر ادراک روشن شده بایمان سری فائز و بملاقات اصحاب کبارشائق میشوند چون در آن اوان نارافتان در زجان مشتعل بوده و فحص و بحث امکان نداشته بعثت مسافر مینمایند لعل بمقصود نائل و از رد نوشتن مصون مانند از سوء اتفاق از اینجاهم اهالی محل و خویشان همراه ایشان مجتمع آمده بمقصد فائز نمیشوند و در سال دیگر زواریکه بزیارت آمده بودند ایشان را باصرار عودت میدهند باز دو سال بعد با اهل و عیال مسافرت بکربلا و نجف نموده و آنجا بملاقات آخوند ملاعبد الرزاق اخوی آقاشیخ ابوتراب اشتهاردی نایل شده بر اطلاعات خود افزوده و بمرافقتشان دلخوش نموده بخمسه مراجعت مینمایند و بسبب رد نوشتن و اختلاف مشرب مورد ایداء اقربا و اولی البغضاء میشوند تا آنکه بمسئلت حکومت قزوین مرحوم

آقامیرزا رسول خاله زاده ایشان بقزوین تشریف آورده با احباب سرّاً و علناً معاشر و یاریاب بصیرت معنی عشق را ظاهر فرمودند و عیال و اطفال و خانواده و عموم بستگان را بشریعه الهیه دلالت نمودند هرگاه خدمتشان در ارتفاع دین صیبن و انکسار شوکت مشرکین و تحمل مصائب و بلاها و نوائب و رزایا از اول ورود بامرالله الی صعود الی الله ذکر شود مقال از حد اعتدال میگذرد چنانچه در محفل حافل که مشحون بعلماء و رؤساء بلد بوده و حضرت ایشان در صدر جالس و بتذکره نفوس مشغول آقا سید علی مجتهد نافذ الحکم مسلم آنجا وارد شد و بجهت اظهار احتراز و اجتناب تانزدیک صدر آمده مراجعت نموده پائین مجلس قرار میگیرد و حضرت ایشان چنانکه قبل از ورود او به بیانات مشغول بودند با کمال تجلد و اطمینان ابداء تغییر بوضع نداده و اهل مجلس بنوعی متوجه و منجذب بودند که برفتار ناهنجار سید و قعی ننهادند و آن بزرگوار را دو فرزند بود ولد اکبرشان مرحوم مغفور آقامیرزا عبد العطوف که در کربلا و نجف مشغول بتحصول بود که والد بزرگوارشان بشرف ایمان فائز شده پس از چندی او را بجهت تبلیغ طلبید با وجودیکه مشارالیه قصد اقامت در عتبات داشت نظر باطاعت والد ماجد پس از تحصیل اجازه اجتهاد از علمای اعلام بوطن مراجعت کرد ولد الوورود

اقربایشان که از علماء بودند ذهن او را نسبت بوالد ماجد
 و اخوی محترم مشوب نمودند لهذا تبلیغ ایشان بتمویق
 افتاد و ایشان بامامت و ریاست مشغول شدند و والد و والدہ
 و اخوی گاه گاه باقتضای وقت کلمه القا مینمودند و چندان
 اثری بظهور نمیرسید تا آنکه والدشان صعود فرمودند
 و اخویشان در ضمن عرایض شرح حالشان را بحضور مبارک
 معروض داشته استدعای ایمان ایشان مینمایند و لوحی در
 این خصوص نازل که باقبال و ایمان ایشان بشارت میدهند
 در آن اثنا مأمور بمسافرت زنجان لاجل هدایت یحیائیان
 میشوند و در آنجا خدمات خود را انجام داده و احباب را
 مشتعل ساخته مراجعت مینمایند و بواسطه انجذاب و
 اشتعال جدیده احباب و شورش علماء حکومت جماعتی
 را در زنجان اخذ و محبوس مینماید و بتحریر بعضی از علمای
 معروف یازده نفر مأمور هم بابهر برای آوردن ایشان میفرستند
 و بعضی از اقربای ایشان که از علماء بودند با اخوی ایشان
 قرار میدهند که اگر ایشان تبری کنند ما جواب حاکم را داده
 نمیگذاریم ببرند و اخوی ایشان مبلغی بمامورین داده در
 خلوت ایشان را ملاقات کرده خواهش کلمه تقیه مینمایند
 جواب میدهند ممکن نیست می پرسند چرا؟ میگویند در باره
 وجود مقدسی که حقیقت او نزد علمای منصف با لائل و پرا^{هین}

متقنه بثبوت رسیده و بعلاوه شرح این قضیه حالیه رتلویها و اقبال و ایمان جنابعالی را تصریحا خبر داده چگونه ممکن است نسبت بآن مقام امع اقدس کلمه سوئی جاری نموده حفظ جان ناقابل نمود سئوال نمودند چگونه و کجا ایشان لوح مقدس را بتمامه قرائت نمودند تا باین آیه مبارکه رسید " طوبی لك بما اتبعت اباك فی امر مولاك و شربت رحیقى المختوم والذی انكره الیوم غدا تراہ اخذ كأس البیان باسمی الرحمن ان ربك لهوالحق علام الغیوب " .

وایشان بعد از شنیدن این مقدمات و استماع این آیات باهرات انقلابی شدید در حالشان پدید آمده مطالبه عین لوح مبارک را نموده نشانی گرفته و در یکشب و یکروز بتمامه مشغول زیارت و مطالعه آثار مبارکه شده باکمال ایمان و ایقان روز بعد آمده گفتند حق باشماست شما بامامورین متوکلا علی الله بروید و من هم انشاء الله میآیم و نمیگذارم شمارا بکشند و بعد از چند روز از حرکت ایشان بامامورین بوعده خود وفانموده بزنجان رفتند و باعلماء همدست شده بلفی گزاف بحاکم و اجزاء داده ایشان را مستخلص نمودند و بعد سالها در ضمن ریاست و امامت بنصیحت و بیان بتقریب از هان بامررحمن مشغول تا آنکه الواح مخصوصه ایشان بدست علماء آمده ایشان را بالای منبر مشهور خواص و عوام و مورد طعن و لعن

و ازیت و ایذا^۱ انام نمودند تا آنکه باکمال مظلومیت دار
فنا را بدرود نمودند علیه رضوان الله و عنایاته .

جناب حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر

فرزند دیگرشان حضرت ایادی امرالله حاجی میرزا
محمد تقی ابن ابهر علیه بها^۱ الله اند که سالها قبل از
ورود برادر اکبر بمقام رفیع ایمان فائز و بخدمات قائم بودند
و پس از اشتها رشان در قزوین و ابهر مورد طعن و لعن
و صدمات و لطمات گردیدند در اوائل وقتی هم در قزوین
بسیّد اسمعیل ازلی خیاط دچار شده بایشان القاء^۱ شبها
نموده بود از والد بزرگوار خود استکشا^۱ این مسئله را مینمایند
میفرمایند ای فرزند خود من در خصوص مرآت نهایت دقت
و احتیاط را نموده تا بفضل رحمن و مدلول آیات بیـــــان
و قوت برهان حقیقت جمال صبارک ابهی معلوم و مبرهن شد
بر شما هم لازم است که بنفسه در آثار و آیات نقطه اولی
خصوصاً کتاب مبارک بیان امان نظر نموده تا از روی
تحقیق تصدیق کرده باشید لهذا جناب مکرم الیه ثانیاً
رجع البصر نموده بدقت تمام در کلمات حضرت رب اعلسی

تأمل کرده باطلی درجه

درجه عرفان نائل گشتند و باستقامت تمام به تبلیغ امر قیام نمودند و جماعتی را بشریعه ربانی هدایت فرمودند و سپس از صعود والد امجدشان با فساد علمای ابهر و زنجان چند ماه در حبس شدید مبتلاء شدند و پس از استخلاص باز اعداء آرام نگرفتند و صندوق نوشتجات ایشان را شبانه سرقت نمودند در مجالس و معاہر و مساجد و مناہر اشتہار و انتشار دادند بعد امام جمعه بتوسط برادر خود شیخ الاسلام آن نوشتجات را بطهران برای قلع و قمع ایشان فرستاد و ایشانهم مجبور برفتن طهران برای مقاومت شدند ولی بتأییدات غیبیہ شیخ الاسلام بمجرد ورود طهران مریغ شده اجل اورا مهلت محاکمه نداد لهذا ایشان با کمال سرعت مراجعت نموده منصب شیخ الاسلامی کل نواحی خمسه را تصاحب نمودند لیکن معاندین باز ایشان را بحال خود نگذاشتند و املاک ایشان را غصب و تصرف نمودند تا بالاخره ناچار به هجرت طهران شدند و یکسره بتبلیغ و خدمت امر اللہ مشغول آمدند و از آن زمان الی زمانہذا اسفار متعدده نموده اند سفری در زمان جمال مبارک بحضور مشرف شده بامر مبارک بمکہ مشرف شده مراجعت بعگا نمودند و بعد در سنوات مختلفه در دروہ میثاق با رض مقصود و بیلاذ قفقاز و ترکستان و هندوستان برای نشر نفعات و تبلیغ امر اللہ مسافرتها نمودند و تقریباً مدت چهار سال در حبس طهران

طهران در محل نمناک و تاریک بودند و چند نفر را در آنجا تبلیغ نمودند هرگاه صدمات وارده بر ایشان و خدمات صادره از ایشان مشروحا بتحریر آید مثنوی هفتاد من کاغذ شود ادا الله عمره و بقاءه .

جنابان آقا سید علی اشرف زنجانی و حضرت

ابابصیر و آقامیرزا محمد علی طبیب

—————

از جمله حاملان امانت ربّانی و عاملان دیانت سبحانی که دارای صفات سامیه و ملکات عالیّه بودند و بمجاهدات کشف اسرار حقیقت نمودند مراحل پویان سبیل شهادت جناب آقا سید علی اشرف زنجانی و حضرت ابابصیر زنجانی و جناب آقامیرزا محمد علی طبیب همدانی شهید علیهم السلام الله اند که بعد از اعلان امر جمال ابهی جل و علاء و ارتفاع رایت اختلاف بین احبّاء آن انفس زکیه چون در بین دوستان بهیكل کرامت و بزرگی ظاهر بودند و بطراز علم و آداب مظرّز در صراط تحقیق بر همگان سبقت گرفتند و بمجاهدات از مصباح کتاب مقدس بیان اقتباس انوار کرده طریق فیض و نجات را بسائر مؤمنین به بیان ادله نمودند و منقطعا عما سواه بر تبشیر امر حضرت من یظهره الله قیام

واقدا م

و اقدام فرمودند حتی حضرت شهید سمید آقاسید علی اشرف در آن ایام شدیداً با بعضی اقربا در ادرنه بشرف فیض لقا فائز شدند و بعد الرجوع دریاضی خارج از شهر که بخودشان تعلق داشت اطاقی بنا نموده در آن صومعه عبادت بتحریر آیات و ملاقات دوستان مشغول بودند که گردباد امتحان وزید و شراره نار اهل طغیان شعله کشید بفتوای علمای زنجان جمعی از مظلومان دستگیر شدند بزندان افتادند چون جناب اشرف الشهداء از اجله سادات و بزرگان شهر بودند و جوانی خوش سیما و متین و مهربان جماعتی بر حسب میل امام جمعه زنجان که نسبتی با ایشان داشت در طریق استخلاصشان گفتگو مینمودند مادر آن بزرگوار که زنی مقبله و مؤمنه مستقیمه باوقاری بود خود را در محبس به پسر عزیزش رسانید فرمود ای جان عزیز مباد متزلزل شوی و از صراط رقیق استقامت منحرف شوی بگفته امام جمعه و غیر آن از اموالله در ظاهر تبری جوئی بایست و جام شهادت بنوش و رضای الهی را تحصیل نما و بمقام قرب فائز شو چنانچه روز شهادت آن بزرگوار هم در میدان مقابل دارالحکومه جمع کثیری از هر قبیل نفوس حاضر بودند و امام جمعه بنحوی آن سرور شهدا را نصیحت مینمود یکمرتبه آن مادر مهربان در نهایت سرعت خود را به پسر

عزیزش رسانیده در ملاء عام فرموده بود ای پسر مباد فریب
 شیطان خور و برای حفظ جان از ایمانت بخدای مهربان
 تبری کنی اگر کلمه ای از لسان راندی شیرم را بر تو حلال
 نمینمایم بگو آنچه قضا است و خداوند خواسته جاری میشود .
 بامر امام جمعه آن مؤمنه را بازیت از میدان رانده حضرت
 اشرف اقرار فرمود و جام شهادت را بکمال سرور نوشیدند
 شرح و تفصیل شهادت ایشان و حضرت ابابصیر و جناب
 آقامیرزا محمد علی شهید که بقوت و استقامتی فوق بیان جرعه
 شهادت نوشیده بمقام قرب قدس رسیدند زینت کتب تواریخ
 امریه میباشد در این مقام مقصود ذکر ایمان و اقبال علما و
 اتقیای بیان بود که بعد از اعلان امرالله کلیته باستثناء
 چند نفس معدودی همگی بمقام محمود توجه فرمودند و اعلی
 جام بلانوشیدند علیهم سلام الله و تحیاته الی الابد الابدین

جناب آقاسید جواد

~~~~~

از جمله مشاهیر رجال بافضل و کمال حضرت مستطاب  
 اجل آقاسید جواد که از بزرگان تجار قزوین و مقیم و متأهل  
 در گیلان زمین بودند این سید بزرگوار سه عالم را به سه قدم  
 طی نمود ابتدا شیخی بعد بابی و اخیراً بهائی شده

ولکن

ولکن در هر قدمی هزار و ساوس و خیال و هوا جس و زلزال  
پیش آمد اما چون متقی و مجاهد حقیقی بود خدا او را  
هدایت و مصراط مستقیم دلالت فرمود و باعث آگاهی و تبلیغ  
ایشان در لاهیجان این عهد افقر و مرحوم آخوند ملا جعفر  
و بعضی احبای دیگر شدند و بعد از استقرار بر کرسی عرفان  
و ایقان بخدمت و تبلیغ امر حضرت رحمن قیام کرد و سبب  
هدایت حضرت عندلیب در لاهیجان شده مسافرت برشت  
فرموده بنشر نفعات مشغول شدند و حضرت حاجی نصیر  
شهید شهیر هم در رشت اقامت داشتند و بمصد و قسه  
" فعرزناهما ثیال " بتصویب و خواهش بعضی احبای قزوین  
حضرت مستطاب عندلیب علیه بها<sup>۱</sup> الله از لاهیجان برشت  
آمده این بزرگوار پنهان و آشکار بتبلیغ امر الله همت گماشتند  
و رستخیزی پیدا داشتند از جطه حضرات آقایان سادات خمسه  
رشت که پنج برادر بودند در آن اوقات فائز بایمان و ایقان  
شدند خلاصه این سید جلیل پیوسته بذکر و ثنا مشغول  
تا اخیرا برای اصلاح کارهای ملکی خود از گیلان بطهران  
آمده مریض شده بعالم بقا رحلت نمود . علیه صافی عنایات  
و وافی اعطائه .

جناب آقامیرزا علی اشرف متخلص بعندلیب

ازفضلاء ادیب و دانشمندان لبیب جناب آقامیرزا علی اشرف لاهیجانی متخلص بعندلیب است که چون بتصدیق امر حضرت رب اعلی فائز شد و از شبهات ازل آگاه گشت ثانیاً در آیات بیان امان نظر نموده و همچنین در کلمات منزله از قلم ابهی در جواب اعتراضات حزب یحیی نهایت دقت و جهد خود را مبذول داشت تا بفضل الله باعلی درجه ایمان و ایقان نائل گردید و بذکر و ثنا و تبلیغ امر الله بقدر مقدور در لاهیجان مشغول شد تا اینکه سیدی اصفهانی بتحریر جهال برضد ایشان بلعن و سب پرداخت ایشان طاقت نیآورده بدعوتش زدند بموضوعاً عمومی منتهی گشت و بعد نظر بمصلحت بابعضی دوستان بعراق مسافرت فرمود و تقریباً یکسال در قزوین و طهران بتحریر و تذهیب کلمات رحمن و مصاحبت دوستان بسر بردند و پس از مراجعت در لاهیجان بودند تا زمانیکه جناب آقا سید جواد مرحوم سابق الذکر در رشت باب تبلیغ راگشود و نظر بکثرت مشاغلی که داشت از اولیاء قزوین مددخواست احبای قزوین از حضرت عندلیب استدعای مسافرت برشت کردند و این

بزرگوار در آن تیره روزگار مسافرت برشت کرده در سرائسی منزل ساخت و باقتضای زمان به تبلیغ و نشر نفعات پرداخت و الحق جمعی بعنایات الله موفق و بامر الله مصدق گشتند و شهر رشت که تا آنوقت در عالم امر الله نام و نشانی نداشت محل نزول امطار ذکر و بیان رحمن گردید و لوح مفصلی که آغازش بنام حضرت عندلیب و اسامی چندی را شامل است در آن زمان نازل شده تا سنه ۱۳۰۰ در رسید و فتنه کبری برپا گردید و در آنزمان ایشان موقتا بلاهیجان محض ملاقات اقارب و دوستان رفته بودند که در رشت جمعی از احبا را اخذ و حبس نمودند حکومت لاهیجان با امر والی رشت حضرت عندلیب و آقا محمد صادق تاجز قزوینی خالوی نگارنده که از اصحاب قدیم بود با چند نفر دیگر گرفته مفلولا<sup>۱</sup> برشت فرستاد و بزندان نزد سایر دوستان بردند و جناب آقا محمد صادق مزبور پس از چندی از عروج مرحوم حاجی نصیر اعلی<sup>۲</sup> الله مقامه در زندان برحمت یزدان پیوست و در قهرستان محله بجارکن مدفون شدند علیه رحمة الله و رضوانه و حضرت عندلیب تقریبا دو سال در حبس ماندند تا بوسائل الهی نجات یافته بلاهیجان معاودت فرمودند و بعد از مدتی چون از سختی ایام باب معاشرت با دوستان مسدود بود عزم عراق فرمودند و بتصویب و استدعای این بنده بقزوین

تشریف آورده يك سال كامل بذکر و ثنای محبوب عالمیان و مؤنست دوستان مشغول بودند و بعد از راه طهران و یزد بشیراز توجه نموده در آنجا متأهل شدند و همسواره بذکر و ثنا و تبلیغ اشتغال داشته تا اینکه از راه بوشهر بحضور جمال مبارک مشرف شدند و ایام صعود را نیز در ارض مقصود بودند و تاریخ عروج را بنظم آورده جمله قدغاب ربّ را ماده تاریخ فرمودند و قصاید و اشعار ایشان در مطبوعه و ثنای محبوب بسیار است خلاصه بعد از چندی باذن مرکز میثاق بفارس مراجعت نمودند و در آن صفحات بودند تا در این سنه ۱۳۳۲ ثانیاً مشرفاً بعکا شده باذن مبارک برشت و لاهیجان مسافرت نموده به تبلیغ امرالله و تألیف قلوب احبباء الله مشغولند ایده الله تعالی بخدمات لائقه فائقة انه ولی المخلصین .

### آقایان سادات خمسه رشت

—————

از جمله اعظام رجال و اکابر اعیان حضرات آقایان سادات خمسه رشت هستند که سه برادر بزرگترشان که جناب آقاسید رضا و آقا میرعلینقی و آقاسید محمود علیهم بهاء الله باشند هر یک بقدر استعداد زمان و امکان خود

بخدمت

بخدمت و نصرت امرالله قیام و اقدام داشتند تا بدار بقا شتافتند و بعد از وفات و دفن جناب آقا میرعلینقی طاب ثراه در طهران بتحریر بعضی مفسدین جهال ضوضاء نموده مقبره آن مرحوم را خراب کردند و جناب آقا سید اسد الله که او اسط اخوان بودند در زمان اقامتشان در قزوین ازلیها طفت شدند که ایشان از اهل ایمانند یکی از آنان پسر خود را برای خدمت نزد ایشان فرستاد و این فقره را - اسباب مراد و ت قرار داد اندک اندک در ضمن معاشرت القای شبهه نمود و آن بیچاره را دچار تزلزل و تردید کرد و چون این بنده خدا را بی خبر دید در حجره و خانه بحال خود نمیگذاشتند و همت بتخریب بنیان ایمانش میگماشتند بهر صورت از کلمات جناب سید در معاشرت معلوم شد که افکارشان مضطرب است عرض شد چون حضرتعالی از این مطالب تمامه آگاه نیستند بهتر آنست که در محضر شما با آنها محاوره و گفتگو نمائیم شما در کنارنشسته از حضرت پروردگار وضوح مطلب را رجا نموده البته آشکار خواهد فرمود گفتند آنها بحضور و محاوره شماها راضی نمیشوند بالاخره قرار شد شبیکه یحیاینها بمنزل ایشان میآیند اخبار نمایند لهذا شبی آقا میرزا حسن و حاجی میرزا ابوالفضل که منسوب بیکدیگر بودند بمنزل جناب آقا سید اسد الله رفته بدوین اینک بدانند



از این طرف هم کسی میآید این بنده نیز حاضر شدم بعد از طی تعارفات فتح باب مذاکرات شد فرستادم از خانه کتاب بیان فارسی را آوردند و مذاکرات مفصلی در کلیه شبهات در خصوص مرآت بمیان آمد در اول گفتگو حضرات شبهات خود را عنوان نمودند يك يك از روی بیگان جواب داده شد و چون جناب آقای محترم که جوهر هوش سنجیده بودند و سراپا گوش مقالات طرفین و دلالات جانبین را مطلب واضح و روشن و صدرش مشروح و وزرش مرفوع گردید و برمسند اطمینان و سکون آرمید و بعد طالب کتاب بیان شدند يك نسخه بخط جناب آقا میرزا احمد کاتب علییه سلام الله جهتشان هدیه نمودیم قرأت و زیارت مینمودند و بعد تا آخر عمر بخدمات عظیمه موفق و در عا بحضور مبارک مشرف شده از هر فیض نصیب بردند و از حضور مبارک از اتحاد سؤال نموده جواب در لوح مفصلی نازل شده و منتشر است و اخیراً در گیلان برحمت یزدان پیوستند علیه غفران الله و رضوانه و جناب آقا سید نصرالله ادام الله بقاه که کوچکترین اخوان بودند بفضل الله و کره بفضلهای بزرگ الهی نائل گشته و در ایام جمالقدم بسجن اعظم مشرف شده و المنة لله که تا کنون باکمال خلوص و تمام خضوع بخدمات عظیمه فائز و مفتخرند نسئل الله





پیوست علیه بها الله و سلامه .

فداکاری اولاد آن مرحوم بر همه کس معلوم است  
 ولد اکبر ایشان جناب حاجی میرزا حسین در میان و آب  
 مقیم و به تبلیغ و نشر امر الله مشغول و در ایام مبارک  
 و دوره میثاق بساحت اقدس مشرف و مورد عنایات الهیه  
 بوده و هستند و ولد دیگرشان حضرت ورقا شهیدند که  
 سالها در تبریز بذر و ثناء نشر نجات الله مشغول بودند  
 و در سال هزار و سیصد و سی به یزد نمودند در آنجا ایما ترا  
 گرفتند و مفلولا باصفهان فرستادند و مدتها در حبس  
 ظل السلطان با اسفندیار خان پسر مرحوم حسینقلیخان  
 محبوس بودند و بعد از تبلیغ خان محترم مستخلص شده  
 به تبریز مراجعت کردند و در سنه هزار و سیصد و هشت هم  
 این بنده در عکاء خدمت ایشان رسیدم و با زن مبارک با  
 هم رجوع نمودیم و بعد ایشان در طهران و زنجان توقف  
 میفرمودند تا اخیراً ایشان را بواسطه استعمال احبباء  
 زنجان با جناب آقا میرزا روح الله و چند نفس دیگر گرفته  
 بطهران مفلولا آوردند و در آن اثناء فقره قتل شاه مرحوم  
 پیش آمد و حاجب الدوله ایشان و حضرت روح الله را شهید  
 نمودند . و فی الحقیقه حضرت ورقا و حضرت روح الله  
 روحی لحضرتهم الفداه بحالتی جان دادند و بروحانیتی

جام شهادت نوشیدند که عقول را حیران و نفوس را پریشان  
 فرمودند و اشعار آبدار و کلمات و قصاید آن بزرگوار در مدح و  
 ثنای طلعت مقصود و مرکز میثاق منتشر در آفاق است علیهم  
 جواهر الطاف الله و سوا ج اکرامه .

### جناب زین المقربین

—————  
 ~~~~~

از علماء عاملین و فضلاء کاملین جناب ملا زین العابدین
 نجف آبادی ملقب بزین المقربین است مجمل این پیشوای
 پرهیزکار در نجف آباد اصفهان صاحب مسند و ریاست
 و مسجد و امامت بوده و با اخلاق حسنه و امانت با خلق رفتار
 مینموده چون بامر الله اقبال کرد جمعی بایشان اقتدا
 نموده مهتدی شدند بمرور این حکایت مشهور شد و نزد
 علماء اصفهان مذکور و بسبب وضوآء علماء حکومت و اشرار
 بصدد اخذ و آزار ایشان برآمدند ناچار بهر طور که بوده
 طی طریق نموده تا بدارالسلام بغداد رسیدند مدتی در
 آنجا اقامت فرموده مشغول بتحریر و کتابت شدند و بعد
 بموصل رفتند و مدتی هم در آنجا مقیم بودند تا اذن تشریف
 بمکة رسیده مشرف بحضرت مبارک شدند و همواره بترتیب و
 تحریر کلمات الله میپرداختند و چندین نسخه از کتـاب

مبارک ایقان و سایر کلمات بخط ایشان میان دوستان منتشر است و مسائل بسیاری از کتاب اقدس از حضور مبارک سؤال نموده جوابهای آن سبب زیادی علم با احکام الله است و اخلاق حسنه و اعمال طیبه و خدمات امریه این بزرگوار زیاده از آن است که در این مختصر بگنجد و در مسئله ازل هم از احتیاطی که داشته چند شب خواب و خورد رستی نداشته تا از صراط گذشته بجنه اطمینان رسیده اند و این بنده در سفر دویم و سیم خود در عکا خدمتشان رسیده و از فیض حضورشان بهره ور گردیده ام و اخیراً در عکا عروج نمود علیه جوهر عنایات الله و غفرانه .

حضرات افغان

—————

از فضل‌های بزرگ خداوند عالم در اینظهور اعظم اینکه جمیع ذوی القربی حضرت رب اعلی که از لسان اطهر ابهی بافغان معبرند از ماسوی منفصل و بشجره مبارکه متصل شدند و همه میدانند که در زمان ظهور نقطه اولی جل و علا جز جناب حاجی میرزا سید علی خال که از شهدای سبعة اولیه اند از آن طائفه کسی علناً مؤمن نبود و بعد از شهادت ایشان در طهران و شهادت کبری در آذربایجان

آقایان

افنان هر جا که بودند متحیر و مبہوت و مستغرق بحر صمت و سکوت تا در سال ۱۲۷۸ جناب آقای حاجی میرزا سید محمد خال با ہم شیرہ شان علیا جناب والدہ محترمہ حضرت بزیارت کربلا رفته در مراجعت نظر بسبقت عنایت از جمال مبارک بتوسط حاجی سید جواد کربلایی در دارالسلام بغداد بحضور مبارک مشرف شدہ سئوالاتی نمود و کتاب مستطاب ایقان کہ کلید حل مشکلات جمیع ادیان است در جواب نازل شد و در خزانه حضرت خال محفوظ بود و اوقاتی ہم جناب آقا سید احمد افنان بعنوان تجارت در اصفهان اقامت داشتند حضرت سلطان الشہداء بتدابیر حسنه با ایشان معاشرت فرمودند و کم کم ایشانرا از امر آگاہ ساختند و بعضی آقایان افنان از قبیل جناب حاجی سید میرزا وغیرہم در یزد بتوسط جناب حاجی محمد ابراہیم مبلغ یا خبر گردیدند ولی ولی ہنوز با رؤساء و بزرگان سلسلہ کہ صاحبان علم و فضل و حکمت و علو مقام و منزلت بودند کسی را یاری مبادرت بصحبت نبود این بنده نگارندہ در نظر دارم کہ در سال ۱۲۸۹ کہ مرحوم اخوی حاجی شیخ محمد علی از مکہ و ارض مقصود مراجعت نمودند الواح و آثاری ہمراہ داشتند از جملہ سواد لوحی بود در جواب کسیکہ از اقبال بعضی آقایان افنان بحضور مبارک عرض نمودہ بود فرمودہ بودند مشیت اللہ تعلق

گرفته عنقریب کل افنان بایمان فائز خواهند شد و در مناجات
 هم استدعای ایمان و اقبال جمعیشان شده بود خلاصه
 سفری جناب اسم الله الاصدق خراسانی به یزد تشریف
 بردند و با جناب آقا میرزا سید حسن افنان و امثالشان
 که از صنادید طائفه بودند ملاقات و مذاکرات و اظهار
 دلیل و بینات نموده تا بفضل الله رفع حجبات و حل مشکلات^{شان}
 شده بنور ایمان فائز گردیدند و بعد از آنهم حضرت فاضل
 قاینی سفری بشیر از رفتند و باروسای سلسله آنجا هم که
 جناب حاجی میرزا ابوالقاسم افنان و غیره بودند ملاقات
 نموده امر الله را تبلیغ فرمودند تا باعلی مقام ایقان نائل
 گشتند و نزد هر خردمند بصیری معلوم است که چنین نفوس
 مهمه مقدسه در مسئله مرآت هم چه مقدار تحقیق و تدقیق
 نموده اند تا بر تبه معرفت و اطمینان رسیده اند این بود
 که استدعای علیا حضرت حرم حضرت اعلی در مسئله مصاهرت
 جناب حاجی سید علی افنان با ورقه محترمه طیبه طلعت
 ابهی بدرجه قبول فائز شد و دو تزویج دیگر هم که در دوره
 میثاق با حضرات افنان اتفاق افتاد در حقیقت تأسی به نیر
 آفاق بود و همچنین تأسیس و بنای اول مشرق الزکاء عالم
 با مرکز میثاق بدستگیری حضرت افنان اعظم جناب حاجی
 میرزا محمد تقی وکیل الدوله واقع شد و برای هر یک از این

اشارات و مجملات تفصیلی است که مابعد ذکر آنها
نیستیم .

خوشر آن باشد که سر دلبران

گفته آید از لسان دیگران

و این بنده بزیارت جمعی از ایشان در ارضی مقصود و اسلاهل
وقزوین و طهران مشرف شده ام و الحمد لله العالمین .

این نفوس مکرم و هیاکل مفخم که اندکی از شرح

حالشان را برای نمونه عرضه داشتم بعضی از جوه احبایند

که این بنده بحضورشان مشرف شده و بخاطر مانده است

و جمعی دیگر هم بوده و هستند که بملاحظه حفظ مراتب

خود آنها و یا بازماندگان ایشان ذکر اسامی ایشان نشده

ولی گروهی از علما^۶ و اعیان دیگر هم که در بدایت امر

بشرف ایمان و ایقان بطلمت اعلی و جمال ابهی مشرف شده

و این بنده با بعضی ملاقات و با برخی مکاتبه و سابقه داشته

و کماهی از شرح احوالاتشان آگاهی ندارد اسامی بعضی

از ایشانرا محض نمونه و تذکر فهرست مانند مینگارد .

جناب حاجی میرزا ابراهیم آقای

سپه‌زوری

—————

از جمله حضرت شریعتمدار حاجی میرزا ابراهیم

آقای سبزواری علیه رضوان الله که از غایت اشتها رستفنی
 از انکارند و ما بملاحظه بی اولادی ذکر این بزرگوار را بی
 ملاحظه مینمائیم تا معلوم باشد که امثال و اقران ایشان
 بسیار بوده و هستند که معذور از ذکرشان بوده و هستیم
 باری پیوسته حفظ و حمایت و رعایت احباء الله مخصوص
 مقیمین سرای تجارتی خود را داشته بدرجه که ذکرشان را
 باین اسم نزد مرحوم ناصرالدین شاه نموده بودند و اعلیحضرت
 استمباد و استعجاب و استنکار نموده بود .

جنابان حاجی میرزا کمال الدین و

آقا میرزا محمود نراقی

~~~~~

جنابان آقای حاجی میرزا کمال الدین نراقی و اخویشان  
 آقای آقا میرزا محمود که از علماء و فضلاء مشهور آنجا بوده اند  
 و در اوایل ورود دارالسلام بغداد از آیه مبارکه " کل الطعام  
 کان حلالاً لبني اسرائيل سئوال نموده بودند و این بنده در  
 طهران یکمرتبه خدمتشان رسیده ولیکن جناب آقای آقا میرزا  
 محمود علیه الرحمه را در قزوین هم زیارت نموده ام که از  
 فوارس میدان استقامت و ایمان بودند علیه بها الله .

~~~~~

جناب آقا سید حیدر علی اردستانی
~~~~~

جناب آقا سید حیدر علی اردستانی که از بقیه اصحاب  
قلعه شیخ طبرسی بودند و همواره بخدمات امر و ذکر مقصود  
عالم مشغول سفری هم از راه قزوین و تبریز بحکا رفته و تشرف  
حاصل نموده و بنده هم خدمتشان رسیده ام علیه سلام الله  
و ثنائ .

جناب ملا محمد علی دهجی  
~~~~~

جناب ملا محمد علی دهجی که در زمان جمال مبارک
یازده مرتبه بحضور مشرف و فائز شده بود و باز در دوره میثاق
نهایت آرزومندی و اشتیاق را داشت در اسفار خود غالباً
حامل عرایض والواح میشد و میرسانید اخیراً در بین راهها
نامعلوم شد و یقین است که موحوم شد علیه رضوان الله
ورضائه .

جناب ملا علیجان شهید
~~~~~

حضرت شهید سعید جناب ملا علیجان از اهل ماه فروزک

مازندران که حالت انجذاب و روحانیتشان در وقت شهادت در طهران سبب تحیر جمعی و اقبال و تذکر برخی گردید و از آن جمله جنابان مرحومان میرزا عبد الله و آقامیرزا غلامحسین طاب ثراهما بودند علیهم سلام الله اجمعین .

جناب آقامیرزا حسن واعظ  
—————

جناب فاضل آقامیرزا حسن واعظ قزوینی که مصروف بر جل الله بین احبائه الله بودند و بمناسبت مقام در منبر بدون اسم از کلمات مالک قدر بسیار تلاوت مینمودند و سبب انشراح صد ورناس من غیر شعور میگردد .

جناب دریاغی  
—————

مرحوم آقامیرزا محمد قزوینی مشهور بدریاغی که خط خوشی داشتند و همواره از کلمات مبارک مینگاشتند چند کتاب از کلمات الله مرقوم فرمودند علیهم سلام الله .

جناب مرحوم ملا میرزا محمد فروغی  
—————

جناب فاضل کامل مرحوم ملا میرزا محمد فروغی از بقیه اصحاب قلعه شیخ طبرسی و نخبه مخلصین دوره جدید بودند

بودند که حضرت آقا میرزا محمود فاضل فروغی ولد ارشد ایشان در غایت اشتها راست و این فانی در طهران و قزوین خدمتشان رسیده و زیارت نموده ام علیه بها الله .

### جناب حاجی ملا بابای کله دره

جناب حاجی ملا بابا کله دره از مضافات قزوین که سبب اقبال جمعی از اهل قریه مزبوره شدند و پیوسته در خدمات امریه جاهد و ساعی و یکمرتبه هم ایشان را دستگیر نموده باکند و زنجیر بطهران برده محبوس نمودند و بعد از چندی مستخلص شدند و در سفر ارض مقصود هم از قزوین همسفر بودیم و در عکا و قزوین و کله دره غالباً تلاقسی و مؤانس و معاشر علیه رحمة الله و غفرانه .

و یک جمله هم از فضلاء و علماء دوره متوسط حضرات آقایانی هستند که بتفصیل و ترتیب ذیل بنور ایمان فائز و نائل گردیدند ابتدا جناب آقا ملا صادق شهید بادکوبه ای .

### جناب آقا ملا صادق شهید بادکوبه

جناب آقا ملا صادق شهید بادکوبه ولد مرحوم ملا ابراهیم خلیل مجتهد آنجا بود در رشت بتوسط حضرت عندلیب

عندلیب و غیره آگاه از امرالله شده در قزوین جناب آقا سید  
 عبدالمعالی خصمه را بنده منزل آورده باراده حق بقبول  
 امرالله موفق شدند و سید مکرم الیه برادر خود را تبلیغ  
 نمود و بعد در سلطانیه و خصمه سبب اقبال و وعم محترم  
 خود شد که یکی جناب آقا سید صادق مجتهد بودند و  
 ایشان سبب اقبال و ایمان جناب آقا ملاحسین زنجانی  
 شدند سفری جناب آقا سید صادق علیه الرحمة برای  
 ملاقات دوستان بقزوین و طهران آمدند و زیارتشان نمودیم  
 از قضا در طهران مبتلی بحبس وزندان شدند و لوحی بنام  
 خودشان در بغل داشتند و در محبس خوردند و بعد چندی  
 مستخلص شده بکربلا و نجف رفته در آن حدود بسربردند و  
 در اواخر ایامشان جناب عالم کامل آقا میر عبد الله میانجی  
 را تبلیغ فرمودند و جناب ملاحسین مذکور سفری بارضی مقصود  
 مشرف شده مراجعت نمودند و در اوقات گرفتاری حضرت ورقا  
 شهید در زنجان ایشانهم بایمضی دیگر گرفتار و حبس  
 طهران فائز شدند و بعد چندی از شهادت حضرت ورقا  
 و حضرت روح الله علیهما بهاء الله مستخلص گردیدند  
 و جناب آقا میر عبد الله هم یک دفعه در آذربایجان گرفتار  
 و محبوس شدند و این جماعت از علماء و فضلاء و مجتهدین  
 بودند علیهم سلام الله اجمعین .

جناب حاجی ملامیرزا محمد خوانساری

جناب حاجی ملامیرزا محمد خوانساری مجتهد که در سال هزار و سیصد و هشت از راه مکه بعکا آمده بحضور مبارک شرف شدند و در مراجعت بایران این بنده و جناب معلم و حضرت ورقاشهید با د و اینشان تا رشت همراه بودیم و بعد بتحریرک علماء طوری شد که در خوانسار زیست نتوانستنه ناچار بمسافرت و اقامت طهران گردیدند و سالها بقریت و کربت ساخته ایام را بذکر و ثناء و تبلیغ امرالله و تألیف احباء الله و تحریر کلمات الله بانهایت قناعت گذرانیدند علیه رحمة الله و رضوانه .  
بمفاد شعر مشهور .

سرپریده فراوان بود بخانه ما

اگر بخواهم از حد و قزوین تجا وز

و گذشته از اشخاصیکه بسبب معاشرت و ملاقات و موا  
نسبت

اختصاص داشته اند بسایر نفوس و بلاد پر از م بجهات  
عدیده معذور و معسور و غیر ممکن و مقدور است چه کسه  
حال که هفتاد و سه سال است از ظهور نقطه اولی  
جل و علا گذشته هنوز جهال معروف بعلم در بلادیکه از

مرکز دور است بعضی حکام را مأمور بلکه مجبور باخذ اموال و ازیت مقلین با مرغنی متعال نموده و مینمایند لهذا بذکر معدودی از اعظم و خوانین محترم معظم اکتفا و انجام میشود .

### جناب حاجی میرزاموسی امین مقیم قزوین

—————

از جمله شاهیر بزرگان مرحوم مغفور حاجی میرزاموسای پسر مرحوم حاجی محمد حسین امین الرعا یای مشهور تبریزی بودند که در اوقات خوف و شدت بانهایت لطف و محبت با دوستان رفتار مینمود و با خلوص نیت در امر پروردگار مستقیم و پایدار بود و غالباً جهت ملاقات احبا و مسافرین بمنزل مرحوم آقا محمد جواد عموجان علیه سلام الله میآمدند و حب و خلوص آن مرحوم باندازه بود که یک زمان از ارض مقصود کسی نیامد و اخباری نرسید و در آن اوقات هنوز رسم پست و قانون تبادل بین الطلی در ایران معمول نشده بود بنهر برای استفسار احوال آقا حسین قاصد اصفهانی را که از طرف حضرت سلطان الشهدا علیه بهاء الله الابهی بقزوین آمده بودند مصروف داده بعکا محض بردن عریضه فرستادند و جواب عریضه را هم عنایت فرمودند و در لوحی هم ایشانرا



هم ایشانرا بضیاء مخاطب و ملقب فرموده اند كذلك در  
لوحی دیگر به کلیم مخاطب شده اند .

باری باقتضای زمان بقدر مقدور بخدمت امرالله  
موفق بودند تا صعود نمودند علیه رضوان الله و غفرانه

جناب حاجی عزیزخان و جناب طهماسب خان

و جناب همت علی خان

~~~~~

جمعی هم از روسا و بزرگان و نجبای ایلات بودند
که فائزینور محبت و ایمان و موفق بخدمت و نصرت شدند
برای نمونه چند نفر ذکر میشود از جمله مرحوم بهرور حاجی
حاجی عزیزخان که در عکا بحضور مبارک هم مشرف شدند
و اخویشان مرحوم هاشم خان که در خلوص و ارادت ممتاز
و در خدمات بی اختیار بودند و كذلك مرحوم بهرور همت علی
خان که اخلاق و اطوار و تقوی و پرهیزکاریشان نزد یارو
اغیار در نهایت اشتهار بود و مرحوم بهرور طهماسب خان
که در لباس نوکری ولی از اهل علم و فضل و معرفت و مستقیم
در ایمان و محبت بودند.

جناب آقامیرزا

جناب آمیرزا محمد علی کد خدا

—————

مرحوم مبرور جناب آقا میرزا محمد علی کد خدای مشهور
که از اقربای نزدیک مرحوم حاجی میرزا حسین خان صدر
اعظم بودند اخلاق روحانی و آداب انسانی و خلوص ایمانی
و عرفانی ایشان در معاشرت و معاملات و سایر شئونات
فوق ذکر بیان است و بعد از وفات مرحوم صدر اعظم مذکور
در لوحی از الواح جمال قدم مسطور است که خلاصه و مفهومی
این است که شاید خداوند او را بسبب قرابت و نسبت او
بیکی از دوستان بیامرز و مراد مبارک قرابت و نسبت او
به همین کد خدای مرحوم است خداوند جمیع را در دریای
رحمت و غفران غوطه ور فرماید آمین .

و این سواد آن لوح مذکور است که ثبت میشود .

* هوالله تعالی شأنه العظمة والاقترار *

یامهدی عالم منقلب و احدی سبب آنرا ندانسته
بأساء و ضراء احاطه نموده ارض آرام نخواهد گرفت مگر
بندای اسکنی و لکن نظر باس اساس سیاست الهی و اصول
احکام ربانی در القای کلمه توقف رفته و میرود از قبل این
کلمه علیا از قلم اعلی جاری و نازل ، خیمه نظم عالم بد و ستون
قائم

قائم و برپا مکافات و مجازات نظر بجزای اعمال خلق
 در خسران و وبال مشاهده میشوند این ایام عبد حاضر
 لدی المظلوم حسب الامر اوراقی نوشته و کلمات علیا که
 بصحیفهٔ حمراء منسوست در آن اوراق باقتضای زمان ذکر
 نموده و قسمی نوشته شده هر نفسی بخواهد مشاهده
 نماید بأسی نبوده و نیست چه که از کاریکه سبب ضوضاء
 و هیجان عباد است در او مذکور نه و از بیانات رحمن از هر
 قبیل زکری باختصار نموده صورت آنرا نزد افنان الف و حا
 علیه بهائی ارسال دارند اگر بشود در هر گره لوحی از
 الواح و بیانی از ام الكتاب ارسال شود محبوبست چه که
 کلمه الهی بر روح بیفزاید و قلب را بدریای فرح و آزادی راه
 نماید یا اسمی مهدی تفکر در انقلابات دنیا نما لعمری
 لا تسکن بل تزاد فی کل یوم هذا ما یخبرک به الخبیر
 خلق از ندای حق و حلاوت آن محروم بوده و هستند عجب
 در آنستکه از ندای عالم هم محرومند چه که عالم بامر مالک
 قدم در کل حین باعلی النداء ندا مینماید یک ندای او
 صدر ایران است که بمشابه برق متحرک بود گاهی در مغرب
 و وقتی در مشرق و جنوب و شمال وارد و سائر و در لیاالی
 و ایام در نظم مملکت و کثر ثروت ساعی و جاهد و آخر بکف
 صفر راجع شد قسم به حقیف سدره منتهی اگر مالک یک

کلمه از نزد حق میشد بهتر بود از آنچه دید و شنید
 و عمر را صرف آن نمود ولیکن در سنین اخیره امری که سبب
 حزن شود از او صادر نه لذا باید در باره او جز بکلمه
 خبر تکلم ننمایند و چون به نسبت یکی از احمای الهی فائز
 شاید کلمه غفران از ملکوت عنایت رحمن در باره اش نازل شود
 و در بعضی مواضع کلمه طیبه هم از لسانش جاری لا اله الا هو
 الغفور الکریم . انتهى

و همچنین بعد از وفات ایشان این لوح مبارک بافتخار
 صبیۀ ایشان عزیزه خانم نازل شده که عیناً ثبت شد .
 ق — بنت من صعد الى الله عليهما بهاء الله .

* هوذا اكر المعزى العليم الحكيم *

حمد مقدس از ذکر و بیان و مافی الامکان بساط محبوب
 عالمیان را لایق و سزااست که موت و حیات را در یک مقام
 بشیر و نذیر قرار فرمود از اول افتده و قلوب را بنور وعد منور
 و پخاتم انی لله مزین نمود و از ثانی خشیه الله ظاهر
 و از آن نفس وهوی را از تجاوزات بازداشت حیات ظاهره در
 یک مقام حکم حجاب بر آن صادق چون از میان برخاست
 ید عنایت رایت قرب و لقا برافراشت جلت عظمته لیفرح
 المقربون من کوثر الوصال والمخلصون من نفحات القرب
 والجمال

والجمال يا قلمي الاعلى اذ كرفيهذا المقام من شـرب
رحيق التحقيق وفاز بالرفيق الذى آمن بمولى الورى اذ انكره
اهل البفى والطفى انه سمى بمحمد قبل على فى كتاب
الاسماء قل اول موج ماج من بحر الكرم واول عرف هاج من
بيان الاسم الاعظم واول نور اشرق من افق العالم عليك
يا من رصعك الله فى ايامه بدرر التسليم والرضاء ولئالى
العز والحكمة والوفاء اشهد انك شربت رحيق العرفان من
يد عطاء ربك الرحمن اذ منع عنه من فى الامكان انت الذى
ما صنعتك سطوة الظالمين عن التقرب الى الله رب الارباب
وما حجبك حجبات المعتدين عن النظر الى افقه الابهى
قد كسرت صنم الاوهام بعضد الايقان ونورت قلبك بنور
معرفة الله مولى الانام ومالك الايام طوبى لك بما ذكرت
من براءة العطاء قبل صعودك وبعده فضلا من لدى الله
مولى الاسماء وفيهذ الحين نسئله بان ينزل عليك فى كل
حين رحمة من عنده وعناية من لدنه ويدخلك مع اهل
البهاء فى الفردوس الاعلى انه هو مالك العرش والشرى
ورب الآخرة والاولى سبحانك اللهم يا مسخر الريح ومنزل
الالواح ومقدر الفلاح والنجاح اسئلك باللئالى المكنونة
له فى بحر علمك والاسرار المخزونة فى كنائز عصمتك بان تغفر
ولمن زاره بما نزل له من سما مشيتك وهواء ارادتك اى

رب اسئلك بجدوك الذى احاط الموجودات وبكرمك الذى
احاط الكائنات بان تنزل على اوليائك من سحب فضلك
امطار رحمتك ثم قدر لهم خيرا لا خرة والا ولى بمشيئتـك و
ارادتك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت القوي
الغالب القدير وانك انت الغفور الكريم والعطوف الرحيم
ياورقتى ويا امتى لله الحمد باب عنایت مفتوح و امطار
رحمت از سماء فضل هاطل باسمه اشرق نيزالایقان فی هذا
الحین علی من فی الامکان و تزینت سماء الحکمة والبیان
بانجم عرفان ربك المقتدر العزيز المنان از حق میطلبیم
تراتیید فرماید بر استقامت کبری و یجذبک الی مقام
لا یمنمک شیئی من الاشیاء عن ذکر ربك مالک ملکوت الاسماء
وقاطر السماء و نذکر اوراقی وامائی هناك و نبشرهن ببحر
عنایتی و سماء کرصی و شمس جودی التي بها انار الوجود
من الغیب والشهود البهاء علیک و علیهن من لدی الله
العزيز الودود .

مرحوم آقامیرزا یحیی صراف

چون مخصوصا از چگونگی مسافرت و انقلاب حالت
مرحوم آقامیرزا یحیی صراف طاب ثراه استفسار فرموده اید
لهذا بذکر حکایت ایشان شروع و ختم میشود
مرحوم

مرحوم آقامیرزایحیی صراف پسر کربلائی محمد حسن تاجر قزوینی مشهور بفتی بود جوانی خداخواه و باتقوی چون پدرش ازلی بود یک سفری اورا بعنوان تجارت باصفهان بملاقات حاجی میرزاهادی دولت آبادی فرستاده بسود وقتی اورا پدرش در قزوین بحجره این بنده نگارنده فرستاد که وجهی بدهد و هرات رشت بگیرد اتفاقاً شهر علاء و ایام صیام بود این بنده صائم و دانسته شد که اونیز صائم است از این مطلب زیاده از خد متأثر شدم چه که بعد از ظهر مبارک ابهی و فصل یحیائیهاعامل به بیان در میان آنها ندیده بودم چون حجره خالی از اغیار بود باسوز دل و جان بی اختیار آغاز نطق و بیان نمودم و محض رضای پروردگار حیغم آمد این جوان پرهیزکار بجهل و نادانی مبتلا و دچار باشد اورا بامر اعظم حضرت بهاء الله جل و عز اخبار نمودم از مذاکرات او دانسته شد که بزرگان مذهب او این امر اعظم تشبیه بایام خلفا و غضب مقامات اولیاء نموده اند این فانی باتوضیحات لازمه معلوم نمودم که ابدای این مسئله مماثلت باین عنوان ندارد بلکه مقصود ظهور موعود بیان است که بنام من یظهره الله چون آفتاب در جمیع اوراق بیان عیان است خلاصه سخن حق چون نسائم اسحار اورا انسدک هوشیار نمود و باخرمی و استبشار روانه شد و در ملاقات بعد که

بعد که مرحوم حاجی شیخ محمدعلی اخوی هم بودند اثری از میل مجاهده و تحقیق مطلب در او مشاهده میشد لکن در کبره ثالث آثار کراحت در او پدیدار و معلوم شد که زکری از این رهگذر با پدر نموده و مشارالیه ذهن صافی او را بکلی مکدر و مغبر کرده مدتی متارکه شد تا زمانیکه شخصی مهمی از تجار محترم از او آزار حضرت اعلی جویا میشود و این مرد جواد برای قبول امر کمال استمداد را داشته چه که همواره در وقایع و حوادث و تواریخ امر بیان تفکر و تأمل زیاده مینموده لهذا او را نزد پدر برده و عنوان امر بیان باحجت و برهان نموده بمعرفت و ایمان فائز میگردد لکن اختلاف بهائی و ازلی نیز گوشزد او شده بود استفسار مینماید و چند مجلس هم با اشاره پدر او را نزد ازلی دیگره میرزا حسن نام داشته میبرند که او را در مطلب ازل ثابت و راسخ نمایند و مشارالیه چون زکی و با فراست بود بمقالات آنان قناعت ننموده اطلاعات صحیح میخواستند چنانچه آقا میرزا یحیی ناچار آن شخص را برداشته به بنده منزل آوردند و در اثبات امر صاحب بیان و شبهات مرآت گفتگو و عنوان شد و آقا میرزا یحیی مراقب و مواظب بود که مبادا رفع شبهات و حل مشکلات گردد همینکه نزدیک میشد رفع شبهه گردد فوراً شبهه دیگر القا میکرد و تا میخواست از حل

مسئله رفع عائله بشود بلافاصله بالقاء مسئله تازه چشمش راخیره وقلبش را تیره مینمود آن مجلس منتهی شد و بعد آن نیزکرارا آن مرد هوشیار خواهشمند ملاقات و مذاکرات بوده که رفع شبهات و حل مشکلات گردد ولی آقامیرزایحیی سامحت و مضایقت داشته که مبادا این شخص بهائی شود ولی آن شخص خواه نخواه او را بمجالس همراه میآورد و باو میگفت که شما اسباب آمدن من باین راه شده اید حال همراه باشید تا از این اشتباه بیرون آئیم و در حضور من باحضرات با دلیل و حجت صحبت نمائید و با برهان جواب دهید و هرگاه معلوم شود که بهائیها دلیل و برهان صحیح از کلمات صریح نقطه بیان دارند هر دو قبول و ازعان نمائیم چه که من محض تحصیل رضای خدا و سلوک براه هدی اینجا آمده ام خلاصه بمرور ایام مجالس عدیده و محافل حمیده در بنده منزل و سایر منازل احباب در روزها و شبها تأسیس شد که در بعض آنها مرفوع فاضل قائنسی علیه سلام الله در آن زمان تشریف داشتند و حاضر بودند معلوم است که رفع شبهات عدیده با القاءات جدیده از شخص تازه ایمان و بیخبر از مطالب بیان اشکال دارد ولی چون آن شخص محترم مجاهد حقیقی و باکمال بود دست از طلب نکشید تا به مقصد رسید با اینکه آقامیرزایحیی

و پدرش که خود را از کبار ازلیها میدانست با همراهِی
سایرین تمام جد و جهد خود را در باره این شخص محترم
که آورده خودشان بودند میزول داشتند که او را اضلال
و ازلی نمایند ولی مکرم الیه با عزمی ثابت و قدمی راسخ
برای شنیدن کلمات و پراهین طرفین حاضر بود و هر چه از
دلایل و شبهات آنها میگفتند بذهن خود میسپرد و آقا
میرزا یحیی را نیز با خود میآورد و در آغاز با تمام قوه شبهه
و دلیل خود را عنوان مینمودند و در انجام با دست خالی
حالی بحالی شده میرفتند تا در یکی از شبها بعد از محاوره^{تی}
بسیار و مذاکراتی بیشمار بمناسبت مقداری از لوح حضرت
شیخ سلمان که از معنی شعر مثنوی سؤال نموده خوانده
شد که در اول آن این فقره نازل که میفرماید قوله تعالی
" ای سلمان این ایام مظهر کلمة لا اله الا هو است چه
که حروف نفی با اسم اثبات بوجود هر اثبات و مظهر آن مقدم
شده و سبقت گرفته و احدی از اهل ابداع تا حال باین لطیفه
ربانیه ملتفت نشده و آنچه مشاهده نموده که لم یزل حروفات
نفی علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده اند از تأثیر
این کلمه بوده که منزل آن نظر بحکمت های مستوره در این
کلمه جامعہ نفی را مقدم داشته و اگر ذکر حکمت های مقننه
لفظیه نمایم البته ناس را منصف بل میت مشاهده

خواهی نمود الی آخر بیانہ الاحلی "

اشراق نور ربانی و انوار تجلی صمدانی که قد تجلی اللہ
بعباده فی کلامہ در کلمات تامات منزل آیات است اثـر
عجیبی کرد و آن شخص محترم را در جمیع مسائل عجز و
درماندگی رفیق حاضر و رفقای غایب را تجربه نموده بود
بکلی منقلب و بهائی صرف گردید و در خود آقامیرزایحیی
نیز نفحات وحی اثری کرد بالجمله نتیجہ مجالس کثیره و
محافل کبیره این شد که آن شخص از روی تدقیق و تحقیق
یک طرفی شد و بر آقامیرزایحیی ثابت و محقق گردید که در
حجت و برهان پدرش و دیگران عاجز و قاصراند لهذا جدا
بخیال مجاهده و مسافرت افتاد که قبرس خدمت ازل برسد
و رفع تزلزل و علل بکند و تحصیل دلایل و پراهمین که
فی الحقیقه در مقابل بها ئیها تواند مقاومت نمود بنصاید
در حقیقت ازل شبیه نداشت لکن مفلوحت خود و پدر
و دیگران را در نزد بهائئها بچشم خود کرارا ظاهر و عیان
دیده بود و وقتی هم باب ثامن از واحد سادس بیان خوانده
شد که فوق العاده مؤثر گردید و کلیه مطالب و مسائلی که
از بیان مذاکره و استدلال شده و موجب تفسیر و تحیر احوال
این دو نفر گشت تقریباً فقراتی است که اخیراً بنحو جواب و
سئوال مرتب شده و صورت آنرا جداگانه ارسال میدارم .

باری آقامیرزا یحیی پس از چندی منقطع از آشنا و بیگانه شده بسمت قبرس برای تحصیل و تکمیل اطمینان قلب از یگانه رئیس خود روانه شد تا به اسلامبول رسید و در آن اوقات مرحوم حاجی شیخ محمد علی اخوی بعنوان تجارت در آنجا اقامت داشتند و همچنین آقاشیخ محمد یزدی هم در آنجا نماینده از لیبها بود آقامیرزا یحیی نظر بدالات پدر با آقاشیخ محمد معاشر و ضمنا شنیده بود که ولد ارشد ازل آقامیرزا احمد نیز در اسلامبول مییاشد بی اندازه خوشوقت میشود که البته این ولد ارشد مرآت حل تمام مشکلات و رفع شبهات را خواهد کرد که زیارت من در قبرس بصرف تقدیس باشد و مشوب بسئوال و جواب نگر در و خود جناب آقامیرزا یحیی صراف کراراً حکایت مینمود و میگفت بزحمت و مرارت تمام بتوسط آقاشیخ محمد مزبور بحضور او رسیدم و بعد از طی مراسم شوق و اشتیاق پاره مطالب جزئی را عنوان نمودم دیدم جوابی بصواب نمیشنوم حمل بحکمت و مصلحت نمودم و آن جلسه را بصرف حب و خلوص و خضوع گذرانیده و تا دفعه دیگر ملاقات شد باز از بعضی مسائل جوپاشدم حتی جواب مختصری هم که دلیل باگاهی او باشد نشنیدم در پیش خود حمل بنقصان خویش و مصلحت اندیشی ایشان کردم و بعد از این در مجلس میان خوف و رجا مانده متحیر و متفکر بودم و از خداوند

از خداوند غیب و نقطه اولی جل زکرة استعداد و قابلیت
 و رفع پریشانی قلب و حیرت خود را رجا و تمنا مینمودم و اکثر
 شبها را بدعا و تضرع و مناجات میگذراندم تا جلسه سوم بعد
 از تمنا و رجا از چگونگی باب هشتم از واحد ششم بیان را
 نمودم که واجب است هر نوزده روز خواندن و تفکر کردن در
 جواب گفت نمیدانم و ندیده ام باز حمل بحکمت نموده باکمال
 خضوع و خلوص نیت و صفای طویبت خود را بیان کردم و تضرع
 و زاری و بیقراری نمودم که از روی حاجت جسارت میشود چه
 که ما در ایران مبتلای بهائیان هستیم و در این باب مسطور
 صریحا فرموده اند که غیر از من یظهره الله جل امره کسی
 نمیتواند دعوی این امر او را بنماید و تعلیق بمحال و امتناع
 و غیر ممکن فرموده اند و حضرات از این جهت در حجت و
 برهان بر ما مسلط و مهین هستند رجا دارم که بیسان
 فرمائید بعد آقا میرزا احمد قسم میخورم و بجد تمام میگویم
 از شما کتمان نمینمایم که من بیان را ندیده و نمیدانم چه که
 بیان نزد پدر افندی یعنی ازل است و ما ندیده و نخوانده^{ایم}
 از این گفتار ایشان حال بغایت پریشان شد لکن باز حمل
 بمصلحت وقت و اقتضای سختی زمان نموده بخود تسلی
 داده که یقینا در حضور حضرت ازل رفع جمیع مشکلات و دفع
 علل خواهد شد باید سرعت در مسافرت کرد و چون برای

مصرف راه وجه کم داشتم ناچار بحجره حاجی شیخ ^{علیه} محمدا آقا رفتم و ایشان بامن نهایت رأفت و مهربانی رفتار کرده کار مرا راه انداخته و درضمن اینکار مکالمات امریه بسیار بمیان آمد به بیان و تفکر درکلمات آن مرا متذکر نمودند بدرجه که شبها خواب از سرم پریده و بمناجات و زاری و عجز و نیاز پرداخته عرض میکردم ای پروردگار پرده از روی این کار بردار و مراهدایت نما و براه مستقیم دلالت کن ولی حق با ازل باشد چه که حق با او است بهرحال روانه قبرس شدم بزحمات بسیار باکمال امیدواری و اتکال بماغوثه رسیدم بانهایت ذوق و شوق عزم زیارت حضور کردم در ب خانه ناامیدم نمودند و زیارت را بوقتی دیگر موکول داشتند دفعه دوم که بقصد زیارت رفتم باآنکه در خارج پرسش و تجسس زیادی ازحالم کرده بودند باز در بالای سردر زنی را بخود قسمی متوجه و نگران دیدم که از قرائن و وجنات حال او معلوم بود که در وفاق و نفاق من شبهه دارند و در دوستی و عداوتم در تشکیکند باز پس از مدتی قلیل ملاقات را بیوم دیگر محول نمودند ناچار مراجعت کردم و عدم تشرف را بفقدان قابلیت خویش حمل نمودم بتوجه و توسل و تضرع و ابتهال سری قلبی خود افزودم و از پروردگار یکتا و حضرت نقطه جل زکره تائید و توفیق شدید میطلبیدم تا

یوم بعد با کمال خضوع و خشوع بحضور رسیدم پس از اظهار
 تلطقات و پرسش مختصری از حالات که معذرت از عدم ملاقات
 در آن دو روز را بسبب خوف از اعداء^۱ و احتیاط از آنها
 تبیین و آقامیرزا رضوانعلی پسرشان را برای مواظبت و
 مصاحبت من تعیین فرمودند و در آن حین آیه^۲ الا ان اولیاء^۳
 لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بقلب وارد و زود رد نمودم مرخص
 شده بمنزل رفتم و مترصد و منتظر رفع مشکلات بودم و در ایام
 توقف که هفده روز بود در آنجا پرسش بعضی مسائل مهمه
 که در ایران در دل داشتم بالا اختصاص باب ثامن از واحد
 سادس بیان که باعث حرکت و سافرتم بود مبادرت نمودم -
 جواب این سؤال را در حضور خودم نوشته چون درست
 خوانده نمیشد به پسر خود میرزا رضوانعلی دادند گسه
 سواد نموده بدهد و حال اصل خط و سواد هر دو موجود است
 و در ویم چیزی که در ایران قرائت آن مرا منقلب نموده و در دل
 اثر شدید بخشیده بود فقرات لوح شیخ سلمان بود و پیش
 خود تصور مینمودم که آن لوح با اینکه کلام خلق و انشاء^۴
 انسان است این درجه دل ربا و جاذب روح و روان البته
 کلماتی که از جانب شمس حقیقت بمرات نازل گردد فوق تصور و
 برتر از هر عنوان نافذ و موثر خواهد شد باین امید و انتظار
 عین آن بیت را سؤال نمودم .

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد

موسئی با موسئی در جنگ شد

در جواب لوح مختصری بخط خوب خود نوشته حاضر است و همچنین از بقاع حی و طب سئوال کردم و لوح جواب آنها هم بخط خویشان در دست است و در یکی از این الواح کلمه عاکفون را بخط خود عافکون نوشته معلوم است و من در تمام ایام و لیالی که متوقف در آنجا بودم حالت توجه و تذکر و تدقیق و تحقیق مخصوص داشتم چه که نتیجه زحمات و شمه صد مات مسافرت و مصارف مهاجرت فوز باین مقام و وصول باین ایام بوده و سر تا پا هوشم و پاتا سر گوش چشم بامید رحمت پروردگار باز است و گوشم بهر آواز که شاید در این درگاه که بحق منسوب میدانم آگاهی حاصل کنم که باطمینان دل و جان نائل شوم لهذا باجوهر دقت و ساج رقت در جمیع شئون نهایت مراقبت را دارم که شاید از آیات و کلمات و اشارات و بشارات و نفعات و نفثات نفعه روح حیات تازه باین قلب مرده و جان افسرده دیده شود و از افکار متشننه و انظار متفرقه آسوده و خاطر جمع گردم بنابراین بنهایت دقت در جواب مسائل و مطالب مطالعه و تفکر و تأمل مینمایم منسب مطابق سئوالات و مسکن خیالات و رافع شبهات من نیست و روایح طفره در جوابها و خطابها

وخطابها مشهود و از مقصد بوئی نمیشنوم و از محضر
و لقا جز صورت و هیولا^۱ مشاهده نمیشود نه شرح صدری
نه بسط قلبی نه سرور وجدانی در هر دفعه^۲ از ملاقات عوض
اطمینان برپیشانی جنان می افزاید و از اتفاق مرا در
زانوئی هست که بسیار کم میتوانم و زانو بنشینم و در یکی از
جلسات که فی الحقیقه بکمال خضوع قلبی نشسته بودم زانوهای^۳
من باندازه^۴ درد گرفت که اختیار از دستم رفت بخت بد و ن
اجازه حضرت ازجا برخاسته بیرون اطاق رفتم و درد لـ
خیال کردم که البته عالم است بحال من که مریض هستم و
حرج و بأسی نخواهد بود بعد معلوم شد که حضرت را
ناخوش آمده و بلکه بعضی اندیشه های ناصواب در باره^۵
من کرده است و بعد بتوسط پسرش مرض و درد خود را عرض
و عذر خود را شرح دادم خلاصه در هر آن هر قدر آگاه تر
و از حالات و وجنات و اولاد و اطوار و رفتار و گفتار آنان مطلع^۶
میشدم بانقلاب کمون و اضطراب درون میافزود تا اواخر
ایام که کارها تمام و جواب مسائل انجام گرفته مزید بر آنها
بعضی از کلمات و آیات خود را نیز بخط فرزندش آقارضا^{نعلی}
برای من دادند که از جمله سوره^۷ شبیهه بسوره الرحمن
قرآنست و اینک حاضر و عیان .

باری هیچیک از آنها غم از دل نبرد بلکه مرا بغم سپرد

رفته رفته

رفته رفته کار بجائی رسید که از آمدن پشیمان و نهایت
پریشان و بیزار از جان شدم و افکار نالایقه و خیالات غیر
قابله برایم میآمد که زکرش محبوب نیست بانهایت یأس
و ملال از حضور حضرت مرخص شده با پسرانشان که مصاحبان
و مشایعان این بنده بودند وداع نموده باسکله قیامت
آمده الله الله از حالت انجا وتردید و دودی که یأس و
ناامیدی غالب شده و رجا و امیدواری مفقود گشته ظلمت
حیرت محیط و خستگی و زجرت عظیم تمام دل و جان متوجه
بایران است که خود را بانجا برسانم اما وقتیکه فکر میکنم
که جواب خود و دیگران را اگر از نتیجه این سفر پر خطر
بپرسند چه بگویم حالت بهت و حزن و رقت و کدورت دست
میدهد و گاه گاهی که بخیال میآید خوب است عکاهم بروم
و آنجا راهم به بینم پریشان ترمیشوم زیرا از اینجا که محل
امید و رجا بود چه صرفه بردم و چه بهره دیدم که آنجا هم
بروم متصل با خود در این جنگ و گریز و آویز و ستیز بودم
نمیدانم چه شد مرا که رویم بسوی عکا و عزم رفتنم بانجا مصمم
گشت جز اینکه عنایت حق تعالی و دستگیری حضرت رب اعلی
و مصدوقه ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء دانم راهی ندارد
باری باحالی پر ملال و قلبی پر کلال و بسیاری ناامیدی
و یأس و رجائی قلیل الاحتمال متوکلا علی الفنی المتعمال

بطرف عکا

بطرف عکا روانه شدم تا کشتی ما بساحل دریا رسید و از طوفان امتحان و بلا رهید و سدوقه و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی هویدا وارد عکا و در خوان عطا بمهمانخانه خداکه از قبل فرموده اند مأدبة اللسه فی عکا ساکن شدم ولی بهمت و حیرت و خستگی و زجرت مانند بیمشان مرا فروگرفته کم کم بعضی از طائفین حول دیدن و پرسش احوال نمودند مسافرت و مجاهدت خود را بوجه اجمال از عرض و طول ذکر نمودم و استدعای تشرف بحضور مبارک را نمودم و دفعه اول و اوقات دیگر که با آن مشرف میشدم اندک اندک بهوش آمده و از لذت حضور و لقا و کلمات علیا صدر را شرحی و قلب را جذبی و روح را فتوحی حاصل میشد و درد زانوی معهود در این تشرفات معدوم و مفقود بود دیگر ندانستم جذبات حضور و نفحات سرور مراست و مخمور مینمود و با درد زانورا در آن محضر اثر نبود . لذت تخصیص در وحی و خطاب

آن کند که ناید از صد خم شراب
 و چون مرات ازل در جواب سئوالم از باب ثامن از واحد
 سادس بیان تحدید و تقیید کلمه غیاث و مستغاث را تکیه
 کلام و مایه تبعید از مرام نموده بنظر رسید که توضیح ایسن
 سر مستسر را از حضور مبارک رجا نمایم تا در این محضر هم

لوح و اثر برای دوستان و پدر داشته باشم لهذا عریضه
 عرض نموده تقریبا وقت غروب بود که بدستاری یکی از خدوم
 تقدیم نمودم و در سرّ مایل بودم که جواب باحضور خود مبارک
 شود طولی نکشید که رافع مراجعت نموده که بسم الله اذن
 حضور دارید و بعد از حضور ملاحظه شد که جمال علام با
 سرعت تمام بیان میفرمایند و آقا میرزا آقا جان خادم بتحریر
 مشغول و در وقتیکه بنام میرسید توجه و رو میفرمودند تا لوح
 مبارک که مفصل است به پایان رسید و مرخص فرمودند و چون
 خط نزولسی را در مسافرخانه دیدم که بزحمت قرائت میشود
 لهذا استنساخ شده اصل و نسخه هر دو را دارم و پس از
 تشریف ایامی مقدر که تقریبا بقدرتوقف در قبرس و یا بیشتر
 شد و حصول اطمینان دل و جان از عنایات جمال قدم و فوز
 و وصول بمحضر محیرالعقول حضرت غصن اعظم ارواحنا فداه
 عزم مراجعت مصمم گردید و بخاطرم رسید که یقینا همینکه
 پدر بدانند که از قبرس همکا رفته و کلام حق شنیده و گفته ام
 مرا از خود دور و از اموال بی بهره و مهجور خواهد کرد
 پس خوب است بحضور مبارک عرض حالی و طلب فیضی و برگشتی
 نمایم حیا مانع شد ولی در سرّ خود بصدق کامل از جان و
 دل استدعا و تمنا و رجاء نمودم و بعلم محیط و قدرت بسیط
 حق و اگذاشتم خلاصه بعد از رسیدن میقات امر رجوع و نصیحت

بمحبت و خضوع و خشوع نسبت به پدر بلکه بجمیع بشر نمود ه
مرخص فرمودند و جمعی از طائفین از همشهری و غیره
مشایعت نموده وداع کرده از راه اسلامبول روانه ایران شدم
و در بادکوبه مقداری وجه برای مصروف تا قزوین گرفته تا وارد
ولایت شدم و شرح حال را باکمال صدق و راستی و خلوص
و خضوع در خدمت پدر و ازلی های دیگر تقریر کردم با آنکه
هیچوقت در عالم دیانت از من خلاف و خیانتی ندیده بودند
و نهایت محبت بمن داشتند تا ثیری نکرد و نوشته ها و الواح
طرفین را نمودم ابدًا گوش ندادند حتی پدر چون از این
مطلب مستحضر شد قرض جزئی را که از سفر آورده بودم
نداد ناچار از برادر خود قرض کرده ادا نمودم و هرچند
بظاهر چیزی نمیگفت ولی معلوم بود که میل ندارد بحجره
او بروم لهذا جزئی وجهی از آن شخص محترم معهود و غیره
استقراض نموده دکان صرافى مختصرى باز کرده متوکلا
على الله نشستم و ضمنا باکمال شوق و شور و جذب و سرور در
اکثر ایام و لیالی با احباء الله مانوس و محشور و قصه خود را
براستی و صفا کرارا برای آنها مذکور مینمودم و بکار خود
مشغول بودم و روز بروز برکات و فیوضات الهی را بیشتر
ملاحظه و تشکر مینمودم و با ازلیها از بیگانه و خویش
وقت ملاقات معلومات و مشاهدات سفر خویش را بی ملاحظه

و تشویش عرض و اظهار نموده و مینمایم و مطلق و مقید بقبول
ورد آنها نبوده و نیستم چه که برای رضای خدا گفته و میگویم
و سئوالاتی که در ایام توقف ماغوسا نموده ام جوابهای آنها
بخط خود ازل موجود و حاضر است که گاهی بنظر شماها
رسانیده شده است و اول سئوال من در خصوص مضمون
باب ثامن از واحد سادس بیان فارسی بود که قبل از مسافرت
بامن بهائیان بآن استدلال مینمودند و این جواب را نوشته
که هر کس آن باب را بداند و این جواب را بخواند بر حیرت
او بیفزاید و دوم سئوال من از بقاع واحد اول بیان است
که ازلی ها عدم ارتفاع آنها را سبب امتناع ظهور من یظهره ^{لله} ا
میگفتند از اسامی و اماکن آنها پرسیده ام کسیکه باب بیان را
در ذکر ارتفاع بقاع واحد اول دیده و ایراد ازلیها را با این
جواب شنیده از سئوال خود پشیمان و از جواب او شرمسار
میگردد سوم سئوال من از معنی این شعر مثنوی بود .
" چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد

موسئی باموسئی در جنگ شد "

چه که جناب شیخ سلمان در آدرنه همین سئوال را از جمال
مبارک جل ثناء نموده و در ایران دیده و شنیده بودم ^{و همچنین}
ذکری از طب نموده بودم انسان هوشیار از ملاحظه این دو
جواب خطا و صواب را آشکار می بیند .

باری در کل احوال بخداوند غنی متعال پناه برده
 برای خود جمیع برادران حسن عاقبت و مال را رجا مینمایم
 و گواهی میدهم که حضرت رب اعلی زنده و پاینده و شنوا
 و بینا است و میشوند عرضهای زا کرین خود را و اجابت
 میفرماید و او است بهترین ذکرکنندگان چنانچه در توفیق
 بخود ازل فرموده . قوله تعالی .

" و أشهد باننى انا حى فى الافق الابهى اسمع
 كل من يذكرنى بذكرى اياى و اننى انا خيرالذاكرين"
 انتهى .

روحی فد اکم تقریرات مرحوم مفسور آقامیرزایحیی صرف
 کد خدا که اخیراً از عمال و اعیان قزوین بشمار بودند
 بوجه اختصار تقریباً بانجام رسید لکن خداوند دانا گواه
 است که زیاده از این چیزها میگفتند که تحریرش محبوب
 نیست و آنچه هم مرقوم شده مطلق مبالغه در کلمات و
 گفتارشان نشده و کفی بالله شهیدا .

باری معاشرات و مذاکرات ایشان حضرات را ببهت
 و حیرت انداخت متدرجاً بتحلیل رفتند و راه فنا گرفتند
 که امروز الحمد لله يك نفر یحیائی در این شهر شهید
 نیست ولی میگویند امروزه مرکزشان شهر طهران است
 و آنها هم در احزاب مختلفه و متفرقه منحل و مستهلك شده

و در میانشان از دین بیان بوئی و نشانی نیست لاجـهـول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم .

اکنون در این خاتمت محض شکر و تحدیث نعمت و ذکر
و تحمید سبقت رحمت و عنایت حضرت احدیّت جل زکـره
شأن نزول لوح فؤاد را که مخاطبها باین عبد فانی نازل شده
عرضه میدارم تا جمیع جهانیان بدانند که جمالبارک ابهی
جل زکره الاعلی بچه عظمت و سلطنتی در بحبوحهٔ بلایا
ظاهر بودند و معنی سلطنت موعودهٔ حسینی را بچه هیمنتی
باهر فرمودند از جمله شئون سلطنت اینکه در اوایل ورود
بسجن عکا با وجود آن شدائد و ابتلاء الواح منزلهٔ بطوک
ارض را ابلاغ و اعطاء و لوح حضرت سلطان ایران را همراه
جناب بدیع ارسال فرمودند و خبر شهادت جناب بدیع هم
انتشار یافته بود که جناب حاجی شاه محمد امین علیه بهاء^{لله} ۱۴
وارد قزوین شدند سواد لوح مبارک سلطان و رئیس و اصل
لوح مهیمن فؤاد را برای بندهٔ نگارنده آوردند .

باری در زمان سلطنت سلطان عبدالعزیزخان دو نفر
از جنسال بزرگ آن دولت که غالباً یکی صدراعظم و دیگری
وزیر امور خارجه بنوبت میشدند یکی فؤاد پاشا و دیگری
عالی پاشا بود در اوقاتی که طلعت ابهی جل شأنه در ادرنه

تشریف داشتند فؤاد پاشا برای تنظیم و تمشیت امور بلفارستان که اهمیت داشته سفری از ادرنه بآنجا میروند و ایاها از حالات مبارک تفتیش نموده طمعت میشود که بعضی از اهل ادرنه فی الجمله ارادت و خلوص و محبتی نسبت به آستان مبارک پیدا کرده اند در مراجعت با سلاطین به صدور فساد و فتنه و صدمه و ازیت میافتند و باعالی پاشا هم‌رأی شده سلطان را مضطرب و متوحش میسازند از طرف دیگر هم عرایض میرزایحیای ازل بباب عالی و سفارت ایران بواسطه حاجی سید محمد اصفهانی میرسیده لهدا دولت برتبعید و ازیت بلکه اعدام و محویت مصمم میگردد و چون بهیچوجه موجبی برای اینکار و اسبابی جهت اعتذار درانظار یار و اغیار نداشتند سر بگریبان تفکر برده بعد از مشاورات و مذاکرات کثیره باتفاق آراء صدر اعظم و وزیر و وکلاء و مشیر فرستادن بعکا را احسن التدبیر دانستند و در پایان از قرار سموع بزبان رانند که بدی هوای عکا بالاخص برای غربا بدرجه ایست که بمثل اگر طیری غریب از آنجا بپرد از رذات هوا بمیرد بنابراین باین جماعت در آنجا خود بخود تمام خواهند شد و دولت هم بمقدم عدالت بدنام نخواهد گردید لهذا صاحب منصبی با عده از عساکر مأمور نمودند که جمال مبارک را بسرعت حرکت

دهند و در اثناء حرکت از ادرنه بگلی بولی با احاطه نظام
لوح مبارک رئیس نازل و در اوائل ورود بسجن عکا لوح
عالی پاشا و لوح فؤاد عزّ نزول یافت و صورت لوح لوّاد عزّ نزول
یافت و صورت لوح فؤاد این است .

* هوالات قدس الابهی *

كظ نادیناك عن وراة قلزم الكبرياء على الارض الحمراء
من افق البلاد لاله الا هو العزيز الوهاب استقم على امرى
ولا تكن من الذين اذا اوتوا ما ارادوا كفروا بالله رب الارباب
سوف يأخذهم الله بقهر من عنده انه هوالمقدر القهار اعلم
انّ الذين حكموا علينا قد اخذ الله كبيرهم بقدره وسلطان
فلما رأى العذاب فرالى باریس و تمسك بالحكما قال هل من
عاصم ضرب على فمه وقيل لات حين مناص فلما التفت الى
ملائكة القهر كاد ان ينعدم من الخوف قال عندى بيت من
الزخرف ولى قصر فى البغاز تجرى من تحته الانهار قال اليوم
لا يقبل منك الغداة لوتأتى بما فى السر والاجهار اما تسمع
ضحيج آل الله الذين جعلتهم اسارى من دون بنية ولا كتاب
قد تاخ من فملك اهل الفردوس والذين يطوفون العرش
فى العشى والاشراق قد جاءك قهرريك انه لشديد المحمال
قال كنت صدرالناس وهذا منشورى قال خذ لسانك ياايها
الكافر بيوم التناد قال هل لى من مهلة لادعوا اهلى قال

هيهات يا ايها المشرك بالايات اذا نادته خزنة الهاوية
قد فتحت لك يا ايها المعرض عن المختار ابواب النار ارجع
اليها انها تشتاق اليك انسيت يا ايها المردود ان كنت
نمرود الافاق بظلمك محت الاثار الظلم التي اتى بها
ذوالاوتاد تالله بظلمك انشق ستر الحرمة وتزلزلت اركان
الفردوس اين مهريك والذي بمصمك من خشية ربك الجبار
ليس لك اليوم من مهرب يا ايها المشرك الموتاب اذا اخذته
سكرات الموت وسكر بصره كذلك اخذناه بقهر من لدنا ان ربك
شديد العقاب ناداه ملك عن يمين العرش هذه ملائكة
شداد هل لك من مقر قيل الاجهمنم التي يغلى الفؤاد
واستقبل روحه ملائكة العذاب قيل ادخل هذه هاوية
وعدت بها في الكتاب وكنت تنكرها في الليالي والايام سوف
نعزل الذي كان مثله وناخذ اميرهم الذي يحكم على البلاد
وانا العزيز الجبار استقم على الامر وسبح بحمد ربك في الخدم
والاصال اياك ان تخدمك مفتريات من غره ما اعطيناه السي
ان كفر بالله مالك الاسماء يوحى الى اوليائه كما اوحى
الشيطان الى اوليائه سوف تريه خاسرا في الدنيا والاخرة
الا انه ممن استعدله العذاب قد ارسل الى احد هناك كتابا
انه لكتاب الفجار واستهز فيه على الله وكتب ما فرغ منه الاشياء
قل هل ترى من يعصمك اذا اتى القهر من لدى الله المقدر

المختار كذلك اخبرناك خافية الصدر ان ربك هو العزيز
العلام قم على الامر ثم اجمع احبتي فذكر هم في هذا اليوم
الذي فيه زلت الاقدام قل اليوم ينبغي بكل مقبل ان ينصر
ربه انه وليكم والقوم ليس لهم اليوم من وال ثم اخذنا المهد^ي
الذي وعدناه العذاب في الزهر والالواح لماتته السطوة من
عندنا قال هللى من رجوع قيل سحقا لك يا انها الكافر
بالمآب تلك الجحيم وسمرت لك النيران تركت المعروف في
الحياة الباطلة واليوم ليس لك من الله من واق انت الذي
بك ناح روح القدس وذابت الاكباد قال هللى من محيص
قيل لا وربي لوتأتى بكل الاسباب اذا صاح صيحة فزع منها
اهل الاجداث واخذ بقبضته الاقتدار قيل ارجع الى مقر
القهر في السقر فبئس سؤال دار قد اخذناه كما اخذنا قبله
الاحزاب تلك بيوتهم تركناها للمنكبوت فاعتبروا يا اولي الاب
هو الذي اعترض على الله ونزلت له آيات القهر في الكتاب طوي
لمن يقرئه و يتفكر فيه ان له حسن مآب كذلك قصصنا عليك
قصص المجرمين لتقربه عينك ان لك حسن المال .

تاريخ وصول اين لوح مبارك او ايل سال ۱۲۸۲ بود كه
فؤاد پاشا معروف بمقرخود راجع وميرزا مهدي قاضي شفتو كه
معترض اعتراضاتى است كه كتاب مبارك بديع در جوابش نازل
شده و دارفنا را و اداع کرده بود چنانكه در لوح مبارك مسطور
است و پس از انقضاء بضع سنين كه سواد لوح رئيس و اصل لوح

فواد در نزد اهل بهاء ضبط بود آنچه دربارهٔ سلطان
 عبدالعزیزخان و عالی پاشا و سایرین وعده داده شده بود
 در محاربهٔ دولتین علیتین عثمانی و روس باشد ظهور آشکار
 گردید چنانچه یار و اغیار را مجال انکار نه و در سنه
 شهادت حضرت بدیع باران و برف در مملکت ایران بقدر
 کفایت نیامد و در سال بعد آن که ۱۲۸۸ بود تسعیر غلات
 بمقامی رسید که موجب هلاکت جمعی کثیر گردید تا شفاعت
 دوستان رحمانی مخصوص حضرت ایادی علی قبل اکبر
 سمنانی علیه سلام الله وعده رخاء عظیم فرمودند و مشهور
 گردید و این مضامین در الواح ایشان و بعضی دوستان
 ضبط است چنانچه در لوحی بعد از ذکر ارسال بدیع بالوح
 منیع و عمل دولتیان بآن وجود رفیع میفرمایند :

* قوله تعالی *

اَنَا تَرَكَنا الظَّالِمَ بِنَفْسِهِ لِحَكْمَةِ وَاخَذَنا مَن فِي الدِّيَارِ

لَا نَبْهَمُ اسْتَقْوَى الظَّالِمِ فِي كُلِّ عَهْدٍ وَعَصْرٍ الخ

و این بنده در سنه ۱۲۹۰ هجری سفری بزیارت عکا

بمصاحبت مرحوم بهرور حاجی نصیر شهید مشهور میرفتیم در
 اوقات توقف در اسلامبول برای رتق و فتق امور تجارتی
 بعضی روز نامجات و مقالات دیده و شنیده شد که حکایت
 از غلبه دولت آلمان بفرانسه و چگونگی گرفتاری ناپلئون

مینمود گفتم صدق الله العلی العظیم که آنچه در لوح پارس
 موعود بود مشهود گردید ولی بقلبم خطور کرد که جمیع
 ظلمهای شدیدۀ عظیمه در ایران بر شجرهٔ امر وارد و نفی
 و حبس مدیده ^{المیه} در عثمانی واقع چگونه است که ناپلئون
 بجزای خود گرفتار و مصداق لوحش آشکار شد و آنان بحال
 خود باقی و برقرارند پس از تفکر و تأمل بسیار خیال این
 شد که در زمان تشریف از حضور مبارک ^{شیت} سؤال نماید چندی گذشت
 مشرف شدم ولی از اشراقات انوار عنایت و جذبات شوق و محبت
 این فقره بکلی از نظر محو شد تا اینکه در یکی از اوقات شرفیابی
 من دون سؤال تقریباً این مضامین از لسان مبارک استماع
 گردید .

هر چند ظلمهای بی پایان بر اولیاء رحمن در ایران
 وارد و در عثمانی هم نفی و حبس و بعضی وقوعات مهمه مؤلمه
 واقع شد ولیکن برخی فسادهای ملکی هم در ایران از تمرضا
 علماء سوء و حکام جور برخلاف رضا واقع شد ولی ناپلئون چون
 بحضرت غیب معتقد نبوده عقل را رب و خود را عقل از کل
 میدانست این بود که بعد از اتمام حجت قهر الهی سریم او را
 اخذ نمود و سایرین نیز بجزای اعمال خود گرفتار خواهند شد
 صدق الله العلی العظیم چنانچه بتدریج مصادیق مواعید
 کتاب والواح مبارک را در جمیع موارد دیده می بینیم و نقول

لوح مبارك بافتخار جناب ميرزا يحيى صراف

نازل شده

—————

* هو الله تعالى شأنه الذكر والبيان *

الحمد لله الذى انزل الايات و اظهر البينات و انطق
ام الكتاب فى المآب الذى به ظهرت الاسرار و جـسرت
الانها من الاحجار و به سرت السفينة الحمراء على بحر
الاسماء و انزل من سحب البرهان امطار الحكمة والبيان
انه هو الذى اظهر ما كان مكنوناً فى العلم و محزوناً فى صدف
الامر و به غرقت حماسة العرفان على اعلى الاغصان انه لا اله
الا هو لم يزل كان مقدساً عن ذكر الممكّنات و منزها عن
ادراك سكان الارضين والسّموات سبحانك يا اله الاسماء
وفاطر السماء تعلم وترى بان عبدا من عبادك الذى سمى
بيحى خرج عن وطنه مقبلا الى ما اراد و قطع البر والبحر
الى ان ورد المدينة الكبيرة التى سميت بعليه بين العباد
و توقف فيها اياما و عاشر مع من اقبل ومع من اعرض الى
ان تمّ الميقات و قصد المقام الذى سمى بقبرض فى ناسوت
الانشاء و عاشر فيها مع من اراده و سئل فيما سئل و اجابه
بما لا ينبغى

بما لا ينهى ان يذكر فى مدائن العلم والعرفان وفى بساط
 الذين اقبلوا الى الوجه فى ايام فيها هاج عرف الرحمن
 بين الامكان وكان معه اياماً معدودات فلما خرج قصد المقصد
 الاقصى والذروة العليا والغاية القصوى واقبل وتوجه الى
 ان دخل السجن الاعظم الذى جعلته مقرالذين هاجروا فى
 سبيلك واقبلوا الى افكك ونطقوا بثنائك وقاموا على خدمت
 امرك الى ان حضر تلقاء الوجه وسمع من نفس الظهور ملكم الطور
 ماسمع ابن عمر ان فى طور عرفانك وتجليت عليه بنور انوارعرك
 ليقربه الى بساطك ويدخله فيظل قباب فضلك وعنايتك اى
 رب ترى الغريب اراد وطنه الاعلى فى جوار رحمتك والظمان
 كوثر عطائك والفقير بحر غنائك والحليل سلسيل شفاءك
 والبعيد تسنيم قربك والمعاصى رداً غفرانك والكليل ملكوت
 بيانك اى رب ترى من قام لدى باب فتحته بقدرتك وسلطانك
 على وجه من فى ارضك وسمائك ليسمع نداءك الاحلى وبرى
 افكك الاعلى اى رب اسئلك باسمك الذى به اظهرت امرك و
 سلطنتك وباقتدار قلمك الاعلى ونفوذ كلمتك العليا وحفيف
 سدرة المنتهى وظهورات عظمتك يامولى الورى ورب العرش
 والشرى بان تؤيده على الانصاف فى امرك ثم وفقه على خرق حجاب
 الالهام التى حالت بينه وبينك ومنعته عن التقرب اليك
 ومشاهدة انواروجهك ليراك بعينه لابعيون عبادك وبسمع
 باذنه لا باذان

باذنه لا باذان من فى بلادك اى رب انت اعلم به منى
 ان ترى فيه الاقبال اليك والتوجه الى شطرك والتمسك
 بحملك ايده بجودك وعظائك ومواهبك ليعرفك بك وينقطع
 عما سواك بحيث يكون قائما بين عبادك و يذكرهم بآياتك
 وينصرك على شأن لا تمنعه حجابات العالم ولا سطوة الامم
 انك انت المقتدر على ماتشاء وباسمك نصبت راية يفصل
 ما يشاء لا اله الا انت القوى الغالب القدير يا ايها الوارد
 فى السجن والحاضر لدى الوجه اسمع ندا المظلوم لعمر الله
 ان الذى اخذه العباد لانفسهم وليا او وصيا او وراة او فوق
 ذلك اودون ذلك اناربيناه وحفظناه من اول ايامه الى ان
 اغواه احد من العباد على ضرى وسفك دمي يشهد بذلك
 العباد الذين فى حولى وعن ورائهم من خلقه و اطعمه
 فلما ظهرت خافيته صدره وما كان ستورا فى قلبه صاح
 فى نفسه متمسكا بفتريات لا ذكر لها عند الله الامر القادر
 العليم الخبير كذلك سولت له نفسه امرا وكان من المعتدين
 واما ما سئلت فى من يطهرانه لا يعرف بغيره ان الذين
 اوتوا بصائر من الله يرونه ويشهدون انه اتى من سماه
 العظمته والاقتدار بجنود الوحي والالهام من انكره قد
 انكر الله من ازل الازال ومن اقر واعترف انه شهد بالله
 وآياته وظهوراته من الاول الذى لا اول له الى آخر الذى
 لا آخر له

لا آخرله انا نوصيك بكلمة بصدقها اهل مدائن العلم
 والعرفان والعدل والانصاف لا تلتفت الى ماتكلم به العباد
 الذين نقضوا عهد الله وmithاقه وكفروا بآياته وجادلوا ببرها^{نه}
 انظر بعينك الى السدرة واثمارها والشمس واشراقها والبحر
 وامواجه والنور وضيائه لعمر الله قد اظهرنا من خزائن القلم
 الاعلى لئالى الحكمة والبيان ولكن الناس فى ريب مهيمن
 قل اتقوا الله هذا يوم بشرت به كتب الله ورسله وهذا يوم
 اخذ الله عهده من كل نبي وكل امين وتزين بذكره ويجاج
 كتاب الوجود ان انتم من العارفين اياكم ان تكدر واصافى
 سلسيل العرفان بما فى الامكان طهر والا فان باسم ربكم الرحمن
 لتسمعوا حفيف سدرتى وخرير ما عنايةتى وهزيز ارياح فضلى
 وتغردات حمامات امرى ونغمات عنادل ذكرى قل تالله
 قد خلقتكم لاصفاء كلمة الله رب العرش ورب الكرسى الرفيع
 يا يحيى اسمع النداء من سدرة المنتهى المرتفعة على الارض
 البيضاء عن يمين البقعة النوراء انه لا اله الا انا العليم
 الحكيم يا يحيى فاعلم بالملم اليقين ان الذى سئلت
 عنه انه لا يشار باشارة ولا يوصف بوصف ولا يدرك بادراك تالله
 لا تحويه ادراكات العالم ولا بذكر بما عند الامم انه هو هذا
 ينطق وينادى ويقول ولكن القوم اكثرهم من الميتين انه كان
 قاعدا امام وجهك وينطق معك اعرف هذا المقام الاعلى وقل
 لك الحمد

لك الحمد يا اله الاسماء و لك الشكر يا مولى الورى و رب
 العرش والثرى اشهد انك انت السر المكنون و الفيـب
 المحزون قد اظهرت نفسك و فتحت باب المعانى والبيان
 على من فى الامكان طوبى لعبد وجد عرفك و نفحات وحيك
 واقبل الى افقك بعد اشراق شمس ازلك وويل لمن كفر بك
 اسئلك ببحر آياتك و سماء بيناتك بان تؤيد عبادك على
 الحضور امام عرشك و اصفاة نداءك الالهى و مشاهـدة
 افقك الالى اى رب لا تخيبهم عن بدايع فضلك قربهم
 اليك بجودك و عنايتك ان يمنهم قضاءك المهـرم
 و امرك المحتوم فاكتب لهم من قلمك الالى اجر لقاءك
 و اجر الذين طافوا حولك و شربوا رحيق وصالك انك انت
 الذى بحركة اصبعك خرقت الحجابات و باقتدار قلمك كشفت
 السبحات لا اله الا انت الغالب القوى القدير يا يحيى
 انظر ثم اذكر ما نطق به لسان مبشرى فى ذكرى وقد كتبت
 جوهرة فى ذكره وهو انه لا يستشار باشارتى ولا بما ذكر
 فى البيان لعمر الله هذه الكلمة تهدى المصنفين الى الافق
 الالى والمقربين الى مالك الاسماء طوبى لمن وجد عرفها
 وتمسك بحبلها اين المصنفين من العلماء والفقهاء واين الذ
 ما منعتهم الشبهات عن مالك الاسماء والصفات واين الذين
 ما حجبتهـم حجابات الدنيا و نعيمها و ثروتها والوانها
 يا يحيى

يا يحيى تالله هذا يوم بشر به الله حبيبه بقوله يوم يقوم
الناس لرب العالمين وبشره الكليم بقوله ان اخرج القوم
من الظلمات الى النور و ذكرهم بايام الله وفي مقام آخر وجاء
ربك والملك صفاً صفاً هذا يوم فيه اتى العلام فى ظلل من
الغمام هذا يوم فيه اخذ الدخان سكان الارض ومدائن الاسماء
لونذكر لك ما انزله الرحمن فى الفرقان وفى كتب القبل لتدع
ما عند القوم متمسكا بهذا النبأ العظيم به ارتعدت فرائض
المشركين واضطربت افئدة الممرضين الذين نبذوا البحر
الاعظم ورائهم مسرعين الى الغدير تالله ان الامر عظيم
عظيم واليوم عظيم عظيم كلما اشرق نير البيان من افق السماء
قلمى الاعلى تهلل ملكوت الذكر والثناء من حلاوة بيان ربك
الرحمن الرحيم قل يا ملا البيان تالله قد خلقتهم لهذا اليوم
اتقوا الله ولا تبدلوا نعمة الله كفراً ولا تكونوا من الظالمين انظروا
الى اللوح و ملاح من افقه انه يهديكم الى صراطه المستقيم
ويعرفكم ما صنعتم اليوم عن عرفانه انه هو الفضال الكريم صفوا
اقوال المباد لتسمعوا نداً ملك الایجاد وذرروا الاوهام
ليجذبيكم البيان الى مشرق اليقين ان المظلوم ينادى باعلى
قد اتى ملك القدم باسمه الاعظم وبه فتح باب اللقاء على من
فى الارض والسماء و نطقت الاشياء الملك والملكوت والعزة و
الجبروت لله الواحد المقدر العزيز الحميد يا يحيى اذا -

فزت باصفاة ندائى ورايت لثالى بحر على وانوار شمس
بيانى اذهب الى اوليائى وبشرهم بمسما فضلى و انجم
الطافى وما سمعت من ملكوت بيانى البديع قد انزلنا ما خضعت
له الايات واظهرنا ما انجذبت به افئدة المقربين قل
يا ملا البيان انصفوا بربكم الرحمن لو تنكروا هذا النباه الاعظم
باى امر يثبت ما عندكم اتقوا الله ولا تكونوا من الغافلين هذا مقام
نطق نقطة الاولى عند ذكر اسمه انا اول العابدين فلما
سئله احد من حروفاته عنى اطرده بسياط البيان وهده
بقوله لولا كنت من الواحد الا ول لجعلت لك من الحد
فى كتاب الله الملك العدل الحكيم لوتقرء ما انزله النقطة
فى هذا المقام عند ذكر اسمى لتدع العالم ورائك وتصيح
بين العباد بهذا الذكر الحكيم وتقوم على خدمة امرى على
شان لا يخونك جنود العالم ولا تضعفك قوة السلاطين انا
انزلنا من قبل لاحد من العباد ليس اليوم يوم السئوال ينبغى
لكل نفس ان اسمع النداء من الافق الاعلى يقوم ويقول لبيك
يا مقصود العالم ولبيك يا معبود من فى السموات والارضين
هل نسئل عن الذى سبقت رحمته واحاط فضله ولاحت انواره
واشرقت ظهوراته ونزلت حجته وظهر برهانه وكان قائما فى
كل الاحيان امام وجوه من فى الامكان اجئت او تجيئى قل
سبحانك سبحانك تبت اليك وانا اول التائبين سبحانك
سبحانك

سبحانك سبحانك انى كنت من الساجدين سبحانك سبحانك
انى من العابدين اسئلك بلئالى بحر علمك و انجم سما^١
حكمتك و بانوار وجهك و اسرار كتابك بان تغفرلى و ترحمنى
وعزتك يا الهى ان جريراتى منعتنى عن التقرب اليك
و خطيئاتى حالت بينى وبينك انى اقر واعترف امام وجهك
بانك خلقتنى لمرغان نفسك و اصفا^٢ نداءك و مشاهدة انوار
افقك وعزتك كلما اتفكر فى توقى و غفلتى يذوب كبدى ويشتمل
فؤادى و ينقلب قلبى وكلما اتفكر فى بحر رحمتك و سما^٣ جودك و
كرمك يطمن نفسى ويستريح فؤادى ويسكن اضطرابى لك^٤ ا
يا الهى بما هديتنى الى صراطك و ادخلتنى بساطك و عرفتنى
مشرق ظهورك و مصدر امرك و مطلع وحيك اسئلك بان تؤيدنى
على الاقرار بما انزلته من سما^٥ مشيتك ثم اسئلك يا اله الاسما^٦
وفاطر السما^٧ بنفحات آياتك و بالاراضى التى تشرفت بقدمك
و بالمداين التى ارتفعت فيها نداءك و بالمقام الذى استقر فيه
عرش عظمتك بان تجعلنى فى كل الاحوال منقطعا عن دنسك
و متمسكا بك و متشبهاً بازيال ردا^٨ كرمك ثم ايدنى يا الهى
على ذكرك بحيث لا يضمنى شئى من الاشياء^٩ عن ثنائك بين
خلقك انك انت المقدر الذى شهدت الكائنات باقتدارك
والممكنات بعظمتك و سلطانتك تفعل ما تشاء^{١٠} و تحكم ما تريد
انك انت العزيز الحكيم يا يحيى اذكر ان حضرت لى
العرش

العرش يوم القبل وكان معك من سمى بعلى في كتاب الاسماء
 وذكرنا لك ماسئلته وكشفنا عنك واسمعناك تفردات طير
 البيان على اعلى الاغصان لتعرف مناطق به لسان العظمة
 لعمر الله انما اردنا الا انقاذك من بحر الالهام و ايقاظك
 في هذه الايام التي فيها اخذ النوم سكان مدائن الجهل
 والطغيان انى اشهد الله ومشارق وحيه و مطالع الهامه
 ومظاهر نفسه ومعادن حكمته بانى ما اردت لك الا ما نزل في
 كتابه المحكم المبين اياك ان تحجبك سبحات الالهام او
 تمنعك الشبهات والاشارات كما منعت قوما قبلك انظر ثم
 اذكر حزب القبل وما منعهم عن التوجه الى الافق الاعلى
 والمقام الاقصى والذروة العليا اياك اياك ان تمنع نفسك
 عن فيوضات ايام ربك و عما نزل من سماء العلم والحكمة
 على عباده و بربته ضع الظنون تحت قدمك تالله ان شمس
 الالهام قد اشرفت من افق ارادة ربك مالك هذا اليوم
 البديع قد اسمعناك الحان طيور الحكمة والعرفان باللفظة
 الفصحى ونريد ان نسمعك بلسان عجبى مبين لتعرف
 تكون من الشاكرين بلسان پارسى نداى مظلوم را بشنو
 انه يقربك و يويدك فضلا من عنده وهو الفضال المشفق
 الكريم قسم بافتاب سماء معانى كه از اعلى افق عالم اشراق
 نموده اين مظلوم جز عمار عالم و تربيت امم و تهذيب

نفوس و تألیف قلوب مقصودی نداشته و ندارد و اراده آنکه عالم را بما^ء ذکر و بیان از ضغینه و بغضا مطهر نماید که شاید نزاع وجدال مذهبی که سبب و علت سفک^ب دماء و انقلاب ناسوت انشاء است از میان بردارد تا جمیع من علی الارض — بطراز الفت و اتحاد و نور مودت و اتفاق مزین و منور گردند بقدر قوه بل فوق آن ناس را ظم اعلی نصیحت فرمود و ناصری جز ظلم نه یشهد بذلك کل منصف بصیر و کل عالم خبیر ملاحظه در احزاب عالم نما که بچه جهت محجوب و ممنوع مانده اند سبحان الله کل منتظر ایام الهی و در لیالی و ایام بکمال تضرع و ابتهال لقا^ء غنی متعال را سائل و آمل مع ذلك چون آفتاب حقیقت از افق عالم اشراق نمود کل باوهامات خود مشغول و بر اصنام نفوس خود عاکف حق را گذاشته اند و بمالای^{بینفی} متمسک از حق میطلبیم کل را تائید فرماید و از کوثر آگاهی محروم ننماید او است قادر و توانا یا یحیی بچشم خود در آثار قلم اعلی نظر نما این است که میفرماید من اراد ان یعرفه فلینظر الیه بعینه ^{حق} امروز بنفسه شناخته میشود نه به بیان و منزل فیه چنانچه نقطه اولی بر این مطلب گواهی داده و این مخصوص است باین ظهور اعظم اگر نفسی اراده نماید ببیان استدلال کند او از صراط مستقیم محروم مشاهده میشود و این شهادت^ت است که خود نقطه بیان بر آن شهادت

داده بقوله جل وعز انه لا یتشار باشارتی ولا بما ذکر
 فی البیان مع آنکه کل بیان در اثبات این امر اعظم و نبأ
 عظیم نازل شده میفرماید ایاک ان تحتجب بالواحد البیا
 لان ذلك الواحد خلق عنده و ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل
 فی البیان الی آخر قوله باعلی النداء میفرماید سلطان ظهور
 یعنی مکلم طور باشاره من معروف نمیشود ونه ببیان و ما نزل
 فیه این ظهور اعظم محیط بوده نه محاط از اشراق
 نورالنور وظهرما هوالمستور فی هذا الرق المنشور وبعده
 لا ینفک السراج ولا القمر ولا الشمس فکر لتجد مراد الله وتكون
 من الراسخین فی هذا الامرالمبین ای کاش متوهمین بسراج
 تمسک مینمودند لعمرالله بمطلع اوهام متمسکند و شاعر نیستند
 اگر آیات میطلبند عالم را فرا گرفته و اگر بینات میخواهند آنچه
 از بعد طاهر از قبل بکمال تصریح از ظم اعلی نازل و اگر
 قدرت و اقتدار ظاهره را آتند کل گواهی داده و میدهند
 که این مظلوم از اول ایام من غیر ستر و حجاب امام وجوه
 عباد از امراء و وزراء و علماء و فقها باعلی النداء کل را بافق
 اعلی دعوت فرمود صاحب بصر بنفس سدره و اثمارش ناظر
 وهمچنین بشمس و اشراقش این مظلوم بآیات وحدها اثبات
 امر نموده بل بکل ماظهر من عنده نقطه بیان بر این شهادت
 داده میفرماید آنچه از او ظاهر شود میزان است ایامیکه

فرائض عالم از سطوت ممتدین و ظالمین مرتعد بقدرت الهی
 بر امر قیام نمودیم قیامیکه قعود او را اخذ نمود و ندا نمود
 ندائیکه صمت او را نیافت بیان پاری را ملاحظه نما و همچنین
 کل آثار نقطه را اگرچه معرضین بیان و صاحب بیان را گذاشته
 و باوهامات جذب قبل مشغولند گفته اند بیان تحریف شده
 قاتلهم الله قاتلهم الله بگو ای بی انصافها حزب شیعه
 هزارود ویست سنه و ازید باین اوهامات ناطق و متمسک آیا
 شمرآن چه بود و حاصل آن چه بلی حاصل آنکه جمیع علماء
 و فقها درسین اولیه بر سلطان وجود و مالک غیب و شه
 اعتراض نمودند و بالاخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند
 حال هم منکرین بیان بترتیب چنین حزبی مشغول قل خافوا
 الله اجعلوا محضرم بین یدیه ثم انصفوا فی هذا النورالذی
 اشرق من افق الافاق و هدده الشمس التي احاطت انوارها
 الجهات اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمین حق بجمیع اعمال
 و افعال از کل ممتاز بشنوید نصیحت مظلوم را و از ما عندکم
 بما عند الله توجه نمائید سمع از برای امروز خلق شده و بصر
 از برای امروز موجود گشته امید هست حزب الله بر نصرت امر
 قیام نمایند و بجنود اعمال و اخلاق مدائن قلوب را با ستم
 مالک وجود مسخر کنند یا یحیی اگر نفسی باین کلمه
 علیا که دیباج کتاب فضل باو مزین شده فائز شود خود را مطمئن
 و مستقیم

ومستقیم مشاهده نماید صنع الیوم ما عند القوم متمسکا بما
 اوتیت من لدی الله المہینم القیوم یوم یوم الله است لا
 یذکر فیہ دونه در پستی فطرت معرضین اہل بیان تفکر
 نما تازہ بذکر مرآت ووصی وولی و نقیب و نجیب ناطقند
 امروز غیر الله مذکور نہ و جز او موجود نہ انسان متحیر
 کہ این قوم در تپہ شرک ہائم و خود را موحد می شمرند و در
 وادی جہل سرگردان و خود را اہل علم میدانند بعضی
 بمستغاث تمسک جسته و از مالک آن محروم بگوای —
 بی انصافان میفرماید ہر وقت ظاہر شود باید کل تصدیق
 نمایند و شکر الہی بجا آرند غیر او آگاہ نبوده و نیست
 ان یقولوا
 اسمع ما انزلہ الرحمن فی الفرقان الم احسب الناس ان یترکوا
 اما وہم لا یفتنون بیک کلمہ مستغاث کل را امتحان نمود مع
 آنکہ میفرماید اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسب
 امری ننمودہ کہ سبب حزن او باشد اگرچہ در واقع غیر او باشد
 اگرچہ این تصویرست محال ولی ہمینقدر کہ ذکر اسم کرد
 بر صاحبان حب او بعید است کہ او را محزون کنند احتراماً
 لاسمہ حال معرضین بیان معادل کتب قبل و بعد و فوق
 آن را طلب نمایند شاید اشتعال نار ضفینہ و بغضا ساکن
 شود و نیز انصاف از افق سما^۱ قلوب اشراق نماید آیا بلایای
 وارده کہ از اول ایام تاحین حمل نمودیم کفایت ننمودہ
 آفتاب و اجاہ و انجم و سما^۲ و اشجار و اثمار کل گواہند کہ این

مظلوم در آنی خود را حفظ ننموده .
 گاهی نجن سلاسل و اغلال و گاهی اسیر در دست فجّار
 الله يعلم ماورد علی فی سبيله بعضی گفته اند این ظهور
 اعظم و نبأ عظیم زود ظاهر شده بگوای جاهلها نقطه بیان
 میفرماید اگر این حین ظاهر شود من اول ساجدینم در کلمه
 یقول مایشاء و یحکم ما یرید چه میگوئید تالله اگر بقطره ئی از
 بحر معانی این کلمه علیافائز میشدند آنی توقف ننمودند
 یا یحیی اینکلمه علیا حصن اعظم است از برای عباد هر
 نفسی با و رسید و با و فائز گشت خود را بر عرش استقامت و اطمینان
 مشاهده نماید طوبی لمن فاز و ویل لكل غافل مریب بگو در
 ابن زکریا و ابن مریم تفکر نمائید که در یک عصر ظاهر قل
 اتقوا الله و لا تکنوا من المنکرین اگر نقطه بیان نفس ظهور را
 مشاهده نمیفرمودند هرگز از ظلم جاری نمیشد اگر بشنوید
 نفسی ظاهر شده انکار نمائید بقدر قول بلی توقف نکنید
 امروز آیات بمشابه اطار از سما مشیت نازل و چشم و قلب را فرا
 گرفته طوبی از برای نفسیکه آنچه بمشابه آفتاب روشن و لایح
 است انکار ننماید بعدل نظر نماید و بانصاف تکلم کنند
 و اما ما سئلت من المستغاث از قبل ذکر شد باین کلمه کل
 را امتحان فرموده و لکن از بعد میفرماید هر وقت ظاهر شود
 باید کل تصدیق نمایند و شکر الهی بجای آرند و ما در اول
 بیان ترا امر نمودیم که در شجر و اثمارش و شمس و انوارش نظر

نما اگر باین مقام فائز شوی بکل خیر فائزی یشهد بذلك
 ام الكتاب فی هذا المقام الرفیع وام البیان من هذا الافق
 المنیر حال یک کتاب در این حین امام وجه است مخصوص
 تو نازل و معادل کتب الهی از قبل و بعد نازل و موجود
 مع ذلك متوقف و متحیری بشنوای مظلوم را خرق کن
 حجابات موهومه را و از شمال ظنون بیمین یقین توجه نما
 از نهر اسما بگذر و قصد بحر معانی کن از غدیر بقرات رحمت
 رحمانی اقبال نما امروز جمیع کتب معلق بقبول است امر امر
 دیگر است و بیان بیان دیگر و یوم یوم دیگر هر حرف از
 حروفات بیان را اگر بشامه حقیقی استشمام نمائی جز عرف
 این ظهور نیابی یشهد بذلك من عنده ام الكتاب از حق
 میطلبم تورا تأیید فرماید و بانوار توحید حقیقی منور نماید
 تا از کل بگذری و قصد افق اعلی نمائی و اینکه از ارتفاع بقاع
 ستوال رفته بود انصف بالله آیاتیکه در ظهور قیامت از ذکر
 صراط و میزان و قیام اهل قهر و ونفخ صور و مرور جبال
 کالسحاب و انفطار سما و انشقاق ارض و نزول ملائکه
 و جنت و نار و امثال آن نازل شده چه شد و چه دیدی
 و آنچه در شرایط ظهور قیامت و در کتاب الهی نازل شده چه
 معنی نمودی چه که بر حسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد
 و لکن ما شهادت میدهم که کل ظاهر شده و ظهور این

امر منوط بکلمه حق جل جلاله بوده و از برای هر يك معانی
 عند الله مقرر و مسطور ارتفاع بقاع در رتبه اولیه بکلمه الله بوده
 و هست اگر بفرماید ارتفعت البقاع باین کلمه نزد اهل بصر
 و منظر اکبر ارتفاع مشهود و واضحست هر امری در مقام اول ظهور
 و بروز و ارتفاع او بکلمه بوده اسمع مانطق به لسان النقطه
 لوحی بملا علی بسط لطفی علیه بها الله الابهی عنایت فرمودند
 مخصوص شیخ محمد حسن نجفی او بلوح اعتنا نمود مجدداً
 لوح آخر نازل و در آن این کلمه علیا مذکور و مسطور انا بعثنا
 علیا من مرقدہ و ارسلناه الیک لوعرفته لسجدت بین یدیه الی
 آخر قوله تعالی میفرماید ما علی را از مرقدش مبعوث نمودیم و
 بسوی تو فرستادیم اگر میشناختی او را بین یدی او ساجد
 میشدی و لکن نشناختی او را و جمیع اعمالت مردود گشت در این
 بیان نقطه تفکر نما که حین ظهور میفرماید قد قضی یوم کان
 مقداره خمسين الف سنة در این کلمه علیا تفکر نما و صمت اختیار
 کن و قل قد اسلمت لك يا مقصود العالم و آمنت بك يا محبوب
 افئدة العارفين اگر نفسی بشرایط طاهره مذکورہ بر حسب
 ظاهر تمسک نماید هرگز بنور ایمان فائز نشود بشنو ندای
 مظلوم را و چشم خود بافق اعلی توجه نما و گوش خود حقیقت
 سدره منتهی را بشنو كذلك ارتفع صریر قلمی الاعلی و خریر
 فرات رحمتی فی ناسوت الانشاء اقبل منقطعاً عن الدنيا و ما فیها

ولا تكن من الصابرين قل الهى الهى اسئلك بأم الكتاب
 الذى استوى على العرش فى المآب وجعلته مطلع آياتك
 ومشرق بيناتك و مظهر نفسك و مطلع امرك بان تؤيدنى
 على الاستقامة على حبك على شأن لا يضمنى ما عند الناس
 ايرب ترانى مقبلا الى شطرك و متوجها الى وجهك لك
 الحمد بما وفقتنى و ايدتنى على الحضور امام كرسي اقتدارك
 اسئلك بانوار عرشك و نفحات وحيك و اسرار كتابك بان
 لا تمنعنى عما عندك ايرب طهر قلبى بما معرفتك وزد نور
 بصرى بجودك والطافك اشهد انك خلقتنى لعرفانك و
 اظهرتنى لخدمتك وانطقتنى لثنائك اسئلك يا اله الوجود
 ومالك الغيب والشهود بان لا تجعلنى محروما عن اصفاة
 نداءك ولا مضوعا عن مشاهدة ظهورات قدرتك وشئونك
 قوتك قويا الهى قلبى ليكون منقطعا عن دنك و متمسكا
 بعروة عنايتك و متشبها بازيال رداة فضلك اى رب انما
 الفقير المسكين قد وردت بحر غنائك والضعيف المسكين
 تصسكت بحبل اقتدارك اشهد انى لا اعلم ما عندك ولا اعلم
 ما ينفمنى اسئلك بلئالى بحر بيانك و انجم سماة فضلك
 بان تكتب لى من قلمك الاعلى ما ينفمنى فى كل عالم من
 عوالمك اى رب لا تخيبنى عن باب فضلك الذى فتحتة على
 وجه من فى سماءك وارضك ولا تمنعنى عن الكوثر الحيوان

الذى جرى من قلم جودك فى ايامك انت الذى شهد كل
 نى لسان بقوتك وقدرتك وعظمتك وسلطانك لا اله الا انت
 المقتدر القدير وبالا جابة جدير صل اللهم يا الهى على
 اوليائك واصفيائك الذى ما صنعتهم سطوة الامراء عن التوجه
 اليك ولا شبهات العلماء عن التقرب الى ساحة عزك اى رب
 فاكتب لهم ما ينبغى لجودك والطافك وفضلك ومواهبك
 ثم انصرهم بجنود الغيب والشهادة لاظهار امرك و اعلاء
 كلمتك التى بها ارتعدت فرائض الاسماء واضطربت افئدة
 المعتمدين فى ناسوت الانشاء لا اله الا انت المقتدر العليم
 الحكيم .

ق جناب ميرزا يحيى بسى الناطق العليم الذى حضر
 وفاز يا يحيى اشهد انك سمعت النداء وشربت رحيق
 البقاء من ايدى العطاء وزرت كعبة الله المهيمن القيوم
 ووجدت نفحات الوحي اذ كنت حاضراً لدى المظلوم وسمعت
 آياته باذنك ورأيت افق ظهوره ببصرك نسئل الله تبارك و
 تعالى ان يفتح على وجهك ابواب العناية والمواهب
 والالطاف انه هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن فيكون قل
 لك الحمد يا الهى بما انزلت على من سحاب رحمتك امطار
 فضلك واسمعتنى نداءك وهديتنى الى صراطك ونورت قلبى
 بنور معرفتك وسقيتنى ما اجتذبنى الى بساط عزك وساحة
 قدسك

قدسك ای رب قدرلی من قلمك الاعلی ما یجعلنی منقطعاً
 عن دنك و متمسكا بحبلك المتین ای رب آیدنی علی ذكرك
 وثنائك و تبلیغ امرك و بما یرتفع به كلمتك العلیا فی ناسوت
 الانشاء انك انت المقتدر الفرد الواحد العزیز العلام لا زال
 مذکور بوده و هستی و لحاظ عنایت بتو متوجه اولیای آن ارض
 را از قبل مظلوم تکبیر برسان امروز باید کل عباد را بنار
 سدره مشتمل نمایند و بنور امر منور لله الحمد تجلیات
 نیر ظهور از هر جهتی ظاهر حزب داخله و احزاب خارجه
 کل در این امر طالب آگاهی بوده و هستند سوف یظهر
 لهم ماستر عنهم ان ربك هو المقتدر القدر البهاء من
 لدنا علیك و علی من معك و علی كل ثابت مستقیم .

این توقیع ازل است در جواب آقا میرزا یحیی صراف در قهرس
 که سؤال از باب هشتم از واحد ششم بیان فارسی در ذکر
 من یظهره الله جل ذکره نموده است .

* هوالله الكافی المنان *

الحمد لله كما هو اهله و مستحقه شبهه نبوده و نیست
 که در بیان چنین امر نازل شده و امری اهم از این مطلب
 نبوده لیکن تحقق این كما هو حقه لازم است چنانچه بعد از
 غروب آفتاب حقیقت در بیان چند نفوس محتجبه داعی این
 مطلب شدند

مطلب شدند و سه نفس که اکبر مدعیان بودند قبل از دعوی خود این وجه ناطق را بگمان خود همان ظهور میدانستند پس از غروب که اسباب تمتع ایشان فراهم آمد خود صاحب دعوی شدند اکبر ایشان که باطن آنها بود نظر بتقویت نفس که از این وجه بود اثبات از آنها در تخریب امر برآمد و چنانچه در قوه او و فوق آن بود بر نفس امر او وارد آورد — لیکن بنظر عقل و بصیرت نظر نموده چگونه میشود نفسی که خود از خود خبر ندارد و دیگری را قائم مقام این امر میداند بعد خود مدعی شود و ثانی بکدام دلیلی بلسی در کتاب ادله و براهین و اقترانات که شباهت بنام آنها زند موجود است هرکس بنام خود دعوی نماید باوجود آنکه در بیان حق را فرموده که پایمال نشود نه نفوس ضالسه تخصیص بمدعی لاحق نیست سابقین هم که مرتفع شدند همین دعوی نمودند فرمودند که از خدا بخواهید که از عدد غیاث و مستغاث تجاوز نکنند و ثانی تا آنکه بیان چندان دیگر ثابت شود ثالث این نفوس مدعیه در زمان آن حضرت بوده و ناچیز صرف بودند چگونه چند کلام که از بیان اخذ نموده در صورت ظاهر دلیل و براهین آنها است و این وجه ناطق که مالا یعد و لایحصی از دلیل و پرهان بدست اوست درست نیست بلی لم و بم جایز نیست زیرا

که بر آن شجره میرسد حال که از آن شجره چیزی باقی نمانده تا آنکه محزون شوند هرگاه نفس ادعا است در همه جا مشهود است و اگر دلیل و پراهین حقیقی است نزد این وجه اتم و اکمل است امر بیان کجا منتشر است تا آنکه مرتفع شود احکام حقیقی چه وقت شهرت نمود تا آنکه تبدیل شود گذشته آیات که بر سبیل قدرت و فطرت گفته اند از کجا طالع شد جز کلماتیکه از عرفای سابق و بیان و سایر الواح بر نهج تکسب و زدنی تحصیل نموده اند هرگاه اینگونه آیات حق است اتم از آن حاضر که صاحب انصافی و علمی انصاف دهد که از تکسب و تحصیل کتب نیست بل بمحض جلیان مجلسی است در قرآن بهم نرسید صحیح است اکنون در بیان هم بهمین طریق است بلی آنچه حقیقی است هرگاه مرآتسی طالع شود که مدلی برحق باشد و ثبت امر حق چنانچه این وجه ناطق است و از مرات میراث برد الحمد که آنهم بشهود نیامده جز مدعیان که من اجل متاع و مال و جان عالمیان در مشهد ادعا واقف شده اند جائیکه شخصی را حجت کلیه مصدق باشد و جز ذکر او نگوید و بر دست او حجت قاطعه باشد او را رد میکنند و اولیای خدا را بیجهت قتل و قمع مینمایند چگونه خود حجت خواهند بود هرگاه تمام بیان را ملاحظه نمایند به بینند هرگاه ظهوری در این

در این اوال خواهد بود تصدیق نمایند بلی ایامی خواهد آمد که شمس ظاهر شود ولی در آنروز مثل همین مدعیان محتجت و منکر خواهند بود و تصدیق نخواهند نمود چنانچه دیده شد اکنون اکثر متبع اینگونه اشخاصند و برخود شتبه مینمایند بلی رد هیچکس جایز نیست هرگاه را در بر نفس امر نباشند بلی دیده میشود که مدعیان این وجه را چون نفس خود کاذب و حیلہ کار میدانند با آنکه خود چنین میباشند این وجه مفتقر مدعیان را انکار نمود بل سبقت انکار از آنها بود چنانکه دیان و زردی و غیره خود انکار نمودند و انکار آنها نفی وجه وجود ایشان بود در مرآت خود صورت خود را یافتند و پس از دیدن خود در مرایای خود عکوس منعکسه خود را دیده بر خلق ضعیف و همج ^{الله} اشتباه نمودند چندی گذرد و عالمی تبدیل شود ماشاء ^{الله} کان و مالم یشاء لم یکن هرگاه در الواح و کتب که از این وجه است یا آنکه در حقیقت آثار بیان مشاهده شود شبهه نخواهد بود که مدعیان کاذب و این وجه ناطق محق است من فعل سوء فلنفسه ومن عمل شراً فلها ومن عمل خیراً كذلك و یجزی الله الکل بما اکتسبوا و یفصل الله الایات فی ذلک اللوح و یشرح لکم الامر لعلکم تعقلون انشاء الله در جمیع مواقع بیان و ابواب آن نظر نموده هرگاه کتابی

نازل شود و روز بعد نسخ شود چه ثمر یا آنکه حجتی ظاهر شود و هنوز ثابت نشده و روز بعد دیگر ظاهر شود و تکذیب او نماید البتّه در خانه خود مستریح بودن احب و احسن از این امورات زبان از گفتن نیاساید و گوش از شنودن نماند والرضاء علی الکل والحمد لله رب العالمین .
این توقیع ازل در جواب آقا میرزا یحیی صراف است در قبرس از شعر مثنوی:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد

موسعی با موسعی در جنگ شد

* هو الله الكافی *

نقاط منشعبه از نقطه معکوسه که خود را در مقام نقطه و ظهور میدانند داعی مقام موسویت بوده چنانچه فرعون در زمان معلوم دعوت الوهیت داشته چنانچه قوله تعالی فحشر فنادی وقال انا ربکم الاعلی در این مقام واقف شوند چون در باطن نفس اورنگ حقیقت نبود خود را اسیر رنگ دعوی نمودند مدعی آن مقام گردید و هکذا مدعین در هر ظهور هر آنکه با نقطه معارضی شد که همین درجه است و اما شأن طبابت تا حال نقطه جز حضرت عیسوی صموث بر حرکتی که داده شده حکمت باطنی و دانش و معرفت حی سبها نیست

طسب ظاهر نیست لیکن در بیان امر باساک و شفا را
 در آن ذکر فرموده اند این وجه ناطق از جمله اطبا نبوده
 تا آنکه شرحی در آن نویسند لیس لنا طیب الا الله ولا
 نستشفى
 الا به این امور موهومه است خود را در این معرض واقف
 ندارند هرگاه صنعتی هم خواهند عارجان معراج ظهور
 در این صنایع متفهم نیستند بل علاج آنها بذکر خدا و
 شفای آنها بیاد او و احتجاب آنها از غیر خداست ماهذه
 التماثيل التي انتم لها علفکون اهل حق را انغماس در این
 بحور لازم نبوده و نیست در انبیای سابق نظر نموده
 مبعوث بطیبات اجساد نبودند بل از آنها عاری بوده مطلق
 عقیده این وجه چنین نیست بل الكتاب وما ينزل منه حجة
 لمن يريد ان يؤمن اویکون من المتفرسين) این توفیق ازل در
 جواب آقامیرزایحیی صرف است در قبرس در خصوص ارتفاع
 بقاع حروف حی بیان (هو الحی المرهوب المستعان بیقین
 قطع دانسته که مرهوب مستعانا در جمیع شئون در هر ظهور
 اولاً بوده که مبلغ امر و حکم او بوده و حاکی از وجه او و عرفان
 حقیقی خود را بآن نوات مقدسه در هر امری مشهور
 گردانیده در این کور نظر بآنکه آفتاب حقیقت بی ظهور
 انجم و مدلین بر نفس خود تجلی نخواهد فرمود و عظم شان
 او بدون مرایا مشهور نخواهد گشت بدین سبب مرایای

منتخب فرموده و آن مرایا را بحروف حی نامیده تا آنکه کل بهدایت آنها مهتدی گردند و چون جمهور عباد را در عرفان ایشان ادراکی نبوده هرگاه باول و آخر مکتفی شوند همین کافی بوده و آن نفوس مقدسه از اراضی مختلفه در آنجا حاضر شده لیکن بیشتر آنها از عتبات عالیات در آنجا حاضر شدند چنانچه در آنها نور حقیقت رخشان بود و بیاسوای — ایشان بهدایت آنها مهتدی شده و باشعاعات و نور ایشان مرتفع و مستنیر گشته و باعلی رفارف قدس و مقاعد انس متکا^ء گشته از خصائص مقامات نیستی رهیدند البته بهمین اکتفا نموده ذات اول و آخر را مستدرک شده سایر اولاء^ء را در ظل ایشان دوست دارند ذلك ما یكفی من آمن بالله و آیاته و عرف نفس ربه و انقطع الی الله خالصاً و احب اسماء الله و كان من الصابرين) این چند ورق انشاء حضرت حاجی ملاعلی اکبر طاب ثراه الشهیر بعلی قبل اکبر است ایادی امر الله علیه بها^ء الله .

* بسم ربنا الا قدس القوی المقدر الابهی *

الحمد لمن توحد بالعظمة والقدرة والجلال و تفرّد بالعزة والرفعة والكمال الذی استوی علی عرش یفعل ما یشاء و یحکم علی ما فی الانشاء لا یمنعه الملوک والا مرآء ولا یضره منع من فی الارض والسما^ء لا اله الا هو رب العرش والشری

بقدرته

بقدرته ایدمن کان اضعف الضعفاء و اقامه بالاستقامة
 الكبرى و انطقه باعلى النداء قد اتى الموعود و رب الغيب
 والشهود و قام امام الوجوه على ثناء ربه العزيز الودود الحمد
 والشكر لله المهيمن المجلى على كل شاهد و مشهود .

خواهش و ميل بعضى از اوليائى الهى فانى دانى را مجبور
 نمود بر تحرير ما وقع فى هذه الكرة الاخيرة بين احقر البريه
 وبين الحكومة فى تاريخ بيست و نهم جمادى الاول سنه
 ۱۳۰۵ نيم ساعت از غروب منقضى شده چند نفر از مباشرين
 حكومت از فراش و نايب درب خانه اين ضعيف مهجور رافرا
 گرفته مذکور داشتند كه حضرت والا آقاى نايب السلطنه
 شما را احضار فرمودند اين عبد فانى فوراً در نهايت
 خضوع و تسليم اجابت نموده متوكلاً على الله و مستغنياً
 بعونه متوجه شد بعد از ورود بعمارت حكومتى فانى را
 باطاق فوقانى كه در سفر سابق محل داده بودند وارد
 نمودند مشاهده شد كه دو نفر جوان فرنگى مشغول
 بصلوة اسلام ميباشند بعد از فراغت از صلوة اين فانى از
 خادم آن دو نفر سؤال نمود كه از قرار معلوم ايشانند
 كه در اين سنه بنور اسلام فائز شدند مذکور داشتند بلى
 دولت از براى ايشان موجب قرار نموده و كذلك معلم و مربي
 بعد آن دو نفر جديد الا سلام از فراشها حال فانى را

استفسار نمودند بعد از معرفی و اطلاع اضطراب از وجنات
 حالشان ظاهر فوراً از نزد این فانی مسجون دوری جسته
 اظهار نمودند که یقین است حرب و قتل همراهش خواهد
 بود میگویند این طایفه بسیار شرور و بیجهت آدم میکشند
 این فانی متعجباً "متبسماً" مذکور داشت سبحان الله باین
 زودی وهم و همسات جهال مسلمین بر شما اثر نموده و محلاً
 فانی عبا را بر زمین انداخته مذکور نمود به بینید و مشاهده
 نمائید که آلت قتلی همراه ندارم مطمئن باشید و لکن مطمئن
 نشده در انقلاب بودند مری آنها اضطرابشان را که مشاهده
 نمود با فراشها بمنازه قیام نمود که چرا اینجا آوردید
 و اسباب وحشت شدید فراشها جواب دادند که حکم
 حضرت والا است بالاخره راضی نشدند معلوم شد که حضرت
 والا در کامرانیه شمیران تشریف دارند اخذ این فانی
 و واقعه را بتلفراف اطلاع دادند بعد از ساعتی فانی را
 بمحل دیگر بردند که منزل فراشها بود مشاهده شد که
 دو اخوان فانی جناب حاجی عبدالعظیم و آقا حیدر علی را
 هم آورده در آن محل میباشند چند دقیقه دیگر جناب
 شهدی حسین عطار قزوینی را بذلت و سختی تمام آوردند
 در آن شب ضحیفای مظلومه بی چراغ و شام بسر برده صبح
 نمودند ساعت یک از روز منقضی شده جناب استاد آقا جانی

را آوردند و عصر آن روز جناب شیخ هادی کتابفروش را بطور سختی وارد کردند دیگر حضرات مباشرین حکومت از فراش و غیره گاهی محبت نموده در مقام ملامت و شماتت و زخا رف اقوال بوده نفوس محبوسه مظلومه را ایذا و ازیت مینمودند این فانی در کمال فروتنی بفراش و مباشرین اظهار نموده که حضرات در جمیع قوانین و مذاهب و ادیان اکرام مهمان از لوازم امرواست قبل از ملاقات حضرت والا تقصیر این ضعفا هنوز معلوم نیست پس شما ابد احقی برانیت ندارید فانی رفقا را قدری بلسان تسلی و دلجوئی نصیحت نموده که از این اطوار حرکات محزون نباشید که در جمیع احیان و اوقا^ت انبیا و اولیای الهی و مؤمنین مورد سخریه و استهزاء بودند شکر نمائید حق تعال را و بحبل صبر تمسک جوئید .

باری بعد از سه شب حضرت والا این ضعفای مظلومه را احضار فرمودند بعد از ورود جلوس در حضور این فانی مهجور بحول الله مالک الظهور معروض داشت که حضرت والا نمیدانم چرا دست از این ضعفا برنمیدارند تاکی گوش بزخارف اقوال و اراجیف خفیه نویسان و مفتشین اهل غرض میدهید که محض جلب منفعت و اخذ زخارف مطالب مجمو^{له} معروض میدارند و بندگان خدا را در معرض ایذا و ازیت تاچه وقت رعیت بیچاره مضطرب و پیریشان میخواستید آخر

چه واقع شده کدام مغایر و مخالف میل دولت از این طایفه
مظلومه مشهود گشته مفتشین و عرایض آنها را حاضر نمایند
تا این دعاگو کذب و افترای آنها را در حضور حضرت والا مدلل
داشته ثابت نماید در این اثنا چشم فانی بعلام حسین
کفری افتاد که در سفر قبل یکی از اهل فتنه بود معلوم شد
که در این کره هم پای او در میانست این فانی خطاب با او
نموده مذکور داشت که ای ظالم بی انصاف چرا از خدا
نمی ترسی و دست از فتنه و فساد برنمی داری این مدت فساد
کردی چه صرفه و ثمر بردی جز خسران دنیا و آخرت
حضرت والا فرمودند منحصر با او نبوده و نیست دیگرانهم
گفته اند و معروض داشته اند بعد از روی ملاحظت و مهربانی
فرمودند که فلانی آسوده باشید تقصیری نکردید و خلافتی
از شما ظاهر نشد پاره مطالب لازمه باید تحقیق آن از شما
بشود از قرار معلوم و مذکور بعضی از این طایفه بتغییر
لباس و اسم در دار الخلافه مشغول باغوا و اضلال و جمع آوری
آلت میباشند و خود شما هم که جمهره مشغول بترویج بسوده
و هستید باید چندی توقف نمائید تا بعضی امور مجهوله
معلوم شود این فانی معروض داشت که حضرت والا بسیار
خوبست تحقیق مطالب شما آنچه میخواهید تحقیق نمائید
از این دعاگو بخواهید از روی صدق بدون خیانت بمشور

حضرت ربّ العزّه معروض میگردد پس این ضعفای دیگر
 را مرخص فرمائید همه کاسبند امر شغلشان مختل و عیال
 و اطفال مضطرب و امر معاششان معوق و معطل ~~همه~~
 پریشان احوال و بی پرستارند انصاف و رحم و مروت مقتضی
 رعایت حال ضعفا و مظلومین بوده و خواهد بود چنانچه
 این اخوان سه نفریم صاحب عیال و اطفال همه در کمال
 خوف و منقلب احوال و بی پرستارند بعد فرمودند که یکنفر
 از اخوان شمارا محض پرستاری عیال و اطفال مرخص مینمائیم
 برود جواب عرض شد که هردو را مرخص فرمائید بلکه علو همت
 حضرت والا مقتضی رعایت و آسایش جمیع است ضامن اینها
 معتبر است که خود این دعا گو باشد هر وقت و هر حین وجودش^ن
 لازم شد حاضر میشوند مضمناً بالاخره هردو و اخوی را در
 همان حین که ساعت چهارونیم از شب بود مرخص فرمودند
 و فرمودند که فلانی شما چند شبی با سایر رفقا توقف داشته
 تا فرصت و مجال نموده بعضی مطالب مجهوله لازمه را معلوم
 نمائیم حال بروید در محل توقف خود راحت کنید ایمن
 ضعفای مظلومه لیالی معدوده ناظرأ الی قضاء ربنا مالک
 البریه در آن محل بسر بردند در حالتیکه بفضل ربنا الرحمن
 بذکر و ثنای محبوب استعمان مشغول و جهره در اوقات
 خضوع و اقبال متوجهأ الی الغنی المتعال اقامه صلوة نمود

فانى مهجور يعنى صلوة كبرى و وسطى و صفرى بحول الله
ربنا الابهى و رغماً لانف الاعداء الذين ممنوعا عن حب الله
فاطرا الارض والسماة مرة بعد مرة وكرة بعد اخرى معمـول
وقرائت شد حضرات رفقا براين عمل شاهد و گواه و عن
ورائهم ربنا الظاهر المؤيد الشاهد المشهود كل ذلك من حول
ربنا وقوة محبوبنا و تائيد حافظنا و ناصرنا المقدر العزيز
القدير . لك الحمد يا ربى و رجائى ولك الشكر يا موجدى
ومؤيدى بما آيدتنى على ذكرك و ثنائك و جعلتنى اول من
صلى امام الوجوه بحولك و قوتك و اول من قام على اجراء
او امرك و احكامك بفضلك و جودك و جعلتنى اول من اقام
صلوتك فى بلادك بعونك و نصرك اى رب اسئلك بقيامك
على امرك و حضور خادك امام عرش عظمتك و قيامه تلقاء
جمال عز سلطنتك بان تجعل هذه الصلوة نفحات الحيوان
على من فى الامكان و روحيات البقاء لمن فى الانشاء و تجعلها
ناراً لتحرق حجابات الظنون والاهام التى صنعت عبادك
عن التقرب اليك و نوراً يدل بريتك الى بحر عرفانك و تائيداً
يويد حزنك على خدمتك و نصرتك و عرناً بيمين اوليائك على
ذكرك و ثنائك و نصرا ينصر اصفيائك على تبليغ امرك و اعلاء
كلمتك و ارتفاع اسمك فى مملكتك فلك المن والجود يا مالك
الغيب والشهود بما فتحت باب عنايتك على وجهى و بذلك

جعلتني مفتخرا بين العالمين و مستقيما على حبك يا مقصود
 العارفين ايرب كما مننت على بهذا الفضل العظيم و هذا
 الشمس الكريم لا تجعلني محروما عن فيوضات ايامك و لا
 ممنوعا عما عندك يا فضل القديم اى رب بجودك قدر لى
 ما تقربته عينى و تفرح به قلبى و يسكن به فؤادى و عزتـك
 هو الشهادة فى سبيلك لا اله الا انت المنان المعطى الباز
 الغنى الكريم .

چون جهال نفوس مقله از راه غفلت و عدم رعايت حكمت
 فقره صلوة را باندك اظهار محبت دروفى مفتشين بدستشان
 داده اند و مذکور نمودند حاجى عبدالمعظم اخوى فلانى
 صلوة را از اين سفر سوقات آورده اند اين فانى ستر آنرا
 خلاف حكمت دانسته از اين جهت فانى جهره من غير
 ستر معمول داشته و قرائت نموده و الحمد لله و المنة اين
 چهار نتیجه و آثار خوشى اظهار نمود بشأنى هيمنه امر
 الهى ظاهر و باهر بود چند يوميكه در محل توقيف بوديم
 عبور و مرور مباشرين دولت و حكومت در آن محل بوده از جمله
 معين نظام از جانب حضرت والا شى بر اين ضعفا وارد شد
 و چند نفرى هم با ايشان بودند جهت استنطاق و استفسار
 فانى بى مقدار بتائيد رينا المختار در كمال ظهور و آشكار
 بذكر و ثنا و تبليغ امر مالك اسماء مشغول و مذکور نمود جناب

معین نظام خدمت حضرت والا از قول این دعاگو معروض
 دارید که بخواهد مرا و آنچه لازمه عرایض و مقصود و مرام
 ایشانست مشهود و معروض دارم اظهار نمود شما آنچه
 بخواهید معروض نمائید بمن بگوئید من از قبل حضرت والا
 آمده ام و امینم این دعاگوی فانی مذکور داشت که هنوز
 مقصود حضرت والا را ندانستیم که چه میباشد و مراد از
 احضار چه پس از اظهار مقصود جمیع مطالب مستوره مشهود
 خواهد شد .

باری معین نظام مراجعت نموده روانه شدند تا اینکه
 شبی از شبها حضرت والا این فانی را مفرداً احضار نمودند
 بعد الحضور مجلس را خلوت نموده در کمال ملاحظت فرمودند
 که فلانی میخواهم امشب بعضی از مطالب دستور العمل
 مذهبی و مسائل و شعونات دینی و مراد و مقصود این طایفه
 را بفهمم من سئوالاتی مینمایم شما از روی تحقیق و صدق
 بدون ملاحظه و خوف بیان نمائید و مطمئن باشید که
 اطمینان میدهم شما را این فانی در جواب معروض داشتیم
 حضرت والا اگرچه در اطمینان شما اطمینان نبوده و نخواهد
 بود ولیکن از آنجائیکه امر این دعاگو از این گفتگوها گذشته
 و بقول عوام آب از سرم در رفته بیقین قطع بدانید که بحول
 وقوة الهی و بمعون و عنایت ربانی بدون خیانت و کذب

معروض میدارم آنچه میخواهید بخواهید و هر چه میل حضرت
والا است سؤال فرمایند بعد سئوالاتی نمودند .

اول سؤال — ایشان این بود فلانی شما این شخص را که
الان رئیس این طایفه است چه میدانید و چه اعتقاد در حق
او دارید اسم جمال قدم جل زکره را مذکور داشتند
جواب عرض شد که این عباد در شرح حضرت خاتم انبیا موعود
بودیم و در اخبار ائمه هدی منتظر بظهور حسینی و رجعت
آن وجود مبارک عز زکره بعد از ظهور قائم آل محمد حال
هم چنین است عقیده و خود جمال مبارک بها جل زکره
همین مقام را مدعی است و حامل ولایت مطلقه و حقیقت کلیه
الهیة مصلح اهل عالم و مربی جمیع امم است بعد مذکور
نمود این شخص را اغلب اهل این بلد دیده و بعضی هم
معاشرت داشته اند و حسباً و نسباً معلوم و مشهور عموم
است چگونه ممکن است این فقره در حق همچو شخص و قابل
این رتبه و مقام همچو شخص معلومی نتواند بود جواب عرض
شد حضرت والا از قرار معلوم اطلاعی از حالات و ظهورات
انبیا و قصص آنها ندارید که جمیع تولد نموده حسب و نسب
ایشان مشهور خلق عهد و زمانشان بوده کدام پیغمبر
از آسمان آمده و نازل گشته و کدام رسول از پس کوه قاف
ظهور نموده که مجهول النسب و الحال بوده کل در بین

کافه ناس مشی میفرمودند و بجمیع شئونات بشریه متصف و ظاهر هر
و یکسب و اقتراف معمول بین خلق مشغول و حسب و نسب و
هر يك معلوم و معین بود مبعوث برسالت شدند و مأثور
بدعوت خلق چنانچه حضرت موسی که یکی از انبیای اولوالعزم
و صاحب احکام و شریعت بود سی سنه در بیت فرعون نشو و نما
نموده بلکه نقطه شریفه آنوجود مقدس در آن بیت منقذ
گشته تا اینکه در آن بلد قتلی واقع شده از خوف فرعون فرار
کرده در مدین نزد شعیب پیغمبر شتافته ده سنه مشغول
بچوپانی و مراقب اغنام بوده در وادی مقدسه مبعوث برسالت
و مخلص بخلعت نبوت شدند و از جانب حضرت رب العزه مأثور
بدعوت گشتند دیگر معلوم و مشهود است که آن بزرگوار چه
دیده و شنیده و چه حمل فرمودند از اعراض و اعتراض فرعون
و قوم او حکایت و قصه آنحضرت در اغلب سوره قرآنیه مذکور
و در اکثر آیات فرقانیه مسطور است زکر و قرائت آن آیات
موجب تطویل و مایه تصدیع خواهد بود و كذلك قصه حضرت
عیسی که مشهور بین عوام و خواص نعوذ بالله قبل از بعثت
در حق آنحضرت گفتند آنچه گفتند فکیف بعد از بعثت که
قلوب موحدین را گداختند ملایهودیان به برگزیده رب و دود
گردند آنچه کردند و چه نسبتها که دادند حکایت آنحضرت
هم در قرآن مجید موارد عدیده مفصل نازل شده همچنین
حضرت

حضرت خاتم انبیا چهل سنه در میان خلق بمحمد یتیم معروف وچندی عامل خدیجه کبری مابین ناس مشهور در این بین از جانب حضرت احدیت بصوت برسالت گردیدند دیگر خدا عالم است که بعد از بعثت بر آن صرف حقیقت چه وارد نمودند ملاء مشرکین بر آن برگزیده رب العالمین ما هذا الا بشر مثلنا میگفتند چنانچه حق جل جلاله اعتراضاتی که بر آنحضرت نمودند در قرآن موارد عدیده نازل فرموده و حکایت نموده در سوره مؤمنون از قول مشرکین فرموده ما هذا الا بشر مثلکم بیاکل مما تاکلون منه و یشرب مما تشربون و در سوره فرقان قوله تعالی :

و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یشرب فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا الی ان قال الظالمون ان تتبعمون الا رجلا مسجورا .

باری حضرت والا خو بست قدری بعدها قرآن تلاوت فرمایند و در آن تأمل و تفکر نموده مشاهده نمائید چه اعتراضها بر آنحضرت نمودند و آن جوهر عقل را سفیه و دیوانه و مجنون میخواندند چنانچه در اوایل سوره حجر نازل از قول کفار و معترضین . قوله تعالی :

و قالو یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون چه مراتب سخریه و استهزاء بر آن بزرگوار نمودند و جمیع اهل

مکه بفتوا و اغوای ابوالحکم که مکنی بابی جهل شد و حال آنکه از اجله علما و حکمای آن عصر بود بر آنحضرت قیام نمودند و اجماع کردند بر ریختن خون مبارکش شبانه حضرت فرار نموده خود را بکوه رسانیده بعد از سه شبانه روز توقف در جبل از آنجا هجرت بمدینه طیبه فرمودند حضرت والا -

جمع انبیا احوال ایشان از این قبیل بوده با اعتراضات لا تحصی مبتلا و گرفتار گشتند ملائجه انجیل منتظرند که حضرت عیسی از آسمان بیاید و حضرت رسول (ص) که پدر و مادرش معلوم و تولدش مشهود عموم فرمودند منم عیسی پس حضرت والا چگونه افکان دارد این فقره هرچه در آنجا میگوئید در اینجا هم میگوئیم بعد سؤال نمود که بها مرده زنده میکند؟ جواب عرض شد که بقول شما انبیا مرده زنده نمودند مثل حضرت عیسی و حضرت رسول (ص) و معجزات دیگر جهت خلق اظهار کردند مع ذلك نفوس معدوده قلیله ایمان آوردند و کافه ناس معرض گشته کافر شدند و آن قلیل هم بعضی بظاهر اظهار اسلام مینمودند و در باطن منافق چنانچه اغلب اصحاب حضرت رسول منافق بودند و لکن حضرت والا صاحب این امر مرده زنده کرده نمیدانم شق الشمس و شق القمر نموده نمیدانم و یا تصرف و جذب الهیه و قدرت و اثر کلمه و نفوذ امریه است که مشاهده میشود

نفوس کثیره غیر محصوره از اطراف ایران و روم و هند و سایر بلاد از هر ملت و مذہب یهود و نصاری و مجوس طبیعی و دهری و اهل اسلام از شیعہ و سنی علما و حکما عرفا و فضلا تجار و غیره از هر قبیل نفوس منجذب شده جمیع از هستی خود منقطع گشته چهل سنه متجاوز است که مشاهده فرموده و میفرمایند که چقدر نفوس کشته شدند و چه سرها بریده شد و چه خونها ریخته گشت و چه جریمه ها گرفته اند در اغلب اوقات در حبس^{لک} تحت سلاسل و اغلال و شکنجه و عذاب مبتلا و گرفتار مع ن یوما فیوما^{۱۱} این امر را مرتفع تر و نورش را آشکارتر مشاهده مینمایند بنحویکه خود اظهار عجز و حیرت میفرمائید بلکه ثمره قتل و نهب و حبس چهل سنه این شد که خداوند مقتدر لطیف این عبد ضعیف را که احقر عباد است مبعوث فرموده در حضور حضرت والا باین جرات و استقامت و انقطاع استدلال بر حقیقت این امر مینماید و آنچه سؤال میفرمائید در نهایت قدرت و قوت قلب بدون ملاحظه و خوف جواب معروض میدارد پس نیست مگر اینکه این امر امر الله است و نور او لهذا اطفا پذیر نبوده و نخواهد بود و لـــــو امپراطورهای عالم بر اطفاء آن قیام نمایند چون این اقل دعاگو نمک حضرت والا را خورده لهذا سزاوار نمیدانم که بر ایذا و ازیت این طایفه مظلوم قیام نمایند چه که بیقین قطع در این قیام صرفه نبوده و نخواهد بود چنانچه

کسانیکه

کسانیکه در هر عصر بانبیا و اولیای الهی در افتادند صرفه نبردند این امر اگر امر الله نبود هرآینه خاموش و قلع و قمع شده بود با این کثرت دافعیین و شدت اقدام مانعین از دولت و ملت در مدت چهل سنه متجاوز کردند آنچه هدهه کردند حال انوار شمس امر عالم را احاطه نموده و خود مشا مینمایند بعد سوال نمود که فلانی شنیده ام اینطایف سه هیچ چیز را نجس نمیدانند این از روی چه قانون و مأخذ است جواب عرض شد که اغلب امور و مطالب است که نسبت باین طایفه میدهند افترا و بهتان صرف است محض عناد و غرض امورات شنیعه را نسبت باین طایفه داده و میدهند نهایت این است چون صاحب این امر بمعوث بر جمیع ملل و دول است مصلح اهل عالم و مری جمیع ام خود میدانند لهذا حکم بر طهارت کافه بنی نوع انسانی فرموده و امر بمحبت عامه من فی العالم نموده در نهایت محبت و شفقت با کافه ناس باید سلوک و رفتار نمایند چنانکه حکم کتاب است قوله جل زکره عاشرو مع الادیان بالروح والریحان و در جای دیگر میفرماید قوله عز بیانہ لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم ولیس الفضل لحبکم انفسکم بل لحب ابنا جنسکم در مقام دیگر میفرماید :

" طوبی لمن اصبح قائما علی خدمته الامم " در جای دیگر

بلسان فارسی میفرمایند : " همه باریک‌دارید و برگ
یکشاخسار "

باری از این قبیل بیانات و کلمات بسیار و بیشمار است
ترغیب و تحریص میفرمایند بر محبت و سلوک با جمیع اهل
عالم تا بدلیل و برهان سبیل رب الرحمن بر خلق اکوان
واضح و مشهود شود و صراط مستقیم حق را بفهمند و بیایند
اگرچنانچه حکم نجاست بمیان آمد نفرت احداث گردد مرام
و مقصود مفقود شود کما اینکه در اسلام مشاهده شد که این
فقره علت حرمان و محرومی سایر اهل ادیان گردید از
فیوضات فرقانی و لکن کثافات و نجاسات دیگر را اکیداً
بلیغاً در اغلب آیات خود امر بتفسیل میفرمایند چنانچه
حکم کتاب است قوله عز بیانه :

" قد حکم الله باللطفة الكبرى و تفسیل ما تغبر بالغبار
و کیف الا وساح المنجمدة و دونها اتقوا الله و کونوا من المصطفین
در جای دیگر میفرماید : " تمسکوا باللطفة فی کل الحاله
لثلا تقع المیون علی ما تکرهه انفسکم و اهل الفردوس السی
آخر الایة و در مقام دیگر میفرماید : " تمسکوا بحبل اللطفة
علی شأن لایری من شیابکم آثار الا وساح هذا ما حکم به من
کان الطف من کل لطیف " از این کلمات و آیات مشتطه بر
طهارت و لطافت بسیار است حضرت والا در صورتیکه امر

بشستن غبار وچرك و اشياء مكرهه فرمايد بشأنيكه درلباس
 آثارچرك دیده نشود ديگر كثافت و يانجاست ديگر نمى ماند
 اميد است كه حضرت والا بعد از استماع اين آيات و كلمات
 ديگر گوش بزخارف اقوال اهل غرض از هيچ بابت ندهند
 مگر اينكه تحقيق و صدق او را از اين دعاگو بخواهيد آنچه
 بيان واقع بود در اين فقره با دليل عرض شد بعد سئوال
 نمودند كه فلانى از قرار معلوم و از اين تفريرات شما امر
 اين طايفه حكايت دين و مذهب است پس اين جسارت چه
 بود كه باشاه كردند جواب عرض و مذكور شد كه مجلس بطول
 انجاميد و در اين مقام عرايض بسيار است اگر مجال هست
 و از ن ميفرمائيد معروض دارم فرمودند بگو تا مطالب
 درست معلوم شود شاه از اين جهت از اين طايفه مخوف
 و بدگمان است و حال آنكه محقق است كه بسيار بد كردند
 و جسارت بزرگي نمودند اين فاني در اين مقام معروض
 داشت كه حضرت والا اين جسارات و عمل شنيع از نفوسى
 ظاهر شد كه حالشان غير معلوم و اگر هم خود را نسبت
 باین طايفه داده اند از جهال بوده اند چنانچه درميان
 هر طايفه جاهل داشته و دارد هرگز جمال مبارك بها
 جل زكره كه اصل رئيس و صاحب امر است راضى باین عمل
 مردود نبوده بلكه در جميع كلمات و آيات خود نزاع وجدال

و تعرض برد و لت رامنع و در کمال جد نهی میفرمایند و از مرتکبین این جسارت و عمل مردود و شنیع بیزاری جسته تبری مینمایند میرزا یحیی که ملقب بصبح ازل است مایل باین فعل و جسارت بوده از آن تاریخ تا کنون نزد جمیع این طایفه مردود و طعمون بوده و خواهد بود چه که سبب فتنه و فساد و علت قتل و ایذا و اضطراب من فی البلاد شد دلیل بر صدق این عرایض اینست که حال سی و هشت سال است که شمس بها مشرق است و زمام اهل بیان در قبضه اقتدار او است و کل تابع امر و نهی او میباشند با اینکه جمیع این حزب بیشتر از پیشتر است مع ذلك در مدت مذکوره ابداء از جایی صدا بلند نشد و نفسی از این طایفه نفس مفایه ————— بر خلاف میل دولت نکشید و حال آنکه همیشه بی جهت حمل ایذا و ازیت نموده در مورد قتل و نهب و در تحت شکنجه و عذاب و سخط و غضب دولت و ملامت و شماتت جمیع ملت بوده اند هرگز داد مظلومیت خود را نزد احدی نبرده بلکه در مقام دفاع هم بر نیامده بخدا وا گذاشته اند چه که مولا ایشان دفاع را هم نهی فرموده اند و امر مظلومیت صرفه نموده و مینماید و ارتفاع امر خود را در جمیع آیات و بیانات و نوشتجات خود معلق و منوط بصحبت با اهل عالم و پامانت و دیانت و تقوی و اعمال مرضیه و افعال پسندیده فرموده اند

فرموده اند نه بمنازعه و محاربه و مجادله جمیع آثار
وآیاتش شاهد بر صدق عرایض این دعاگو بوده ذکر آنها
مقتضی وقت و مجلس نخواهد بود اگرچنانچه حضرت والا
طالب اصفا و مایل ملاحظه و مشاهده باشند بر این دعاگو
است در اوقات دیگر بحضور برساند و مشهود گرداند اگر
اراده و میل حضرت والا باشد استیذان حاصل نموده
این ضعیف دعاگو را در پیشگاه حضور همایونی ببرند
تا در آن محضر مبارک معروض شود مطالبیکه مایه اطمینان
قلب انورش گردد و موجب سکون قلوب و آسایش وجود رجال
دولت و اهل مطکک شود بعمون و فضل حضرت پروردگار
این ضعیف بی مقدار حاضر است و جمیع این عرایض خود
را بدلیل ویرهان ثابت مینماید حضرت والا فرمودند
فلانی بسیار خویست اگر چنین اقدامی شود ولیکن شاه
اقدام نخواهد نمود چه که هر زمان اسم این طایفه را
میشنود برخود میلرزد چگونه ملاقات با تو مینماید محقق
است چونکه هنوز اثر تیر در بدنش مشهود و واقعه
شنیعه فراموش نشده جواب عرض شد پس خود حضرت والا
جمیع مطالب معروضه را باقتضا در حضور مبارک معروض
دارند شاید مؤثر شود و سبب اطمینان و آسایش طرفین
گردد و دست تعدی کافه ناس از رجال دولت و حکام عموم

ملت و انام از همت و مرحمت حضرت والا از سر این طایفه
 مظلومه برداشته شود تا در جمیع اوقات و احوال کل اهل
 بیان بفرافت و اطمینان دعاگوی دولت ابد آیت باشند و
 ذکر خیر و اوصاف و مرحمت حضرت و فلا نمایند و این اقل
 دعا گو هم در کمال جرأت و اطمینان ضمانت فساد و شرارت
 عموم این طایفه ساکنه دارالخلافت بل جمیع ایران رانموده
 و مینماید و ملتزم میشوم بخون خود و دو اخوان و عیال
 و اطفال و بجمیع هستی خود حضرت والا فرمودند شما از
 کجا از این طایفه اطمینان دارید و آسوده خاطر میباشید
 که باین درجه مطمئنید و ضمانت مینمائید جواب عرضی
 شد که اطمینان این دعاگو و خاطر جمعی و اتکال بمراقبت
 و مواظبت مولای این طایفه است که آنی از این طایفه
 و افعال و احوالشان غفلت نفرموده و در جمیع آثار و بیانات
 خود لیل و نهار منع میفرماید از فساد نهی مینماید
 از شرارت و بیزاری میجوید از خیانت باد دولت چنانچه
 حکم کتابست قوله عز بیهانه " لیس لاحد ان یعرض علی
 الذین یحکمون علی العباد دعواهم ما عندهم و توجهوا
 الی القلوب " در جای دیگر میفرماید " ان تقتلوا خیر لکم
 من ان تقتلوا وان تذبخوا خیر من ان تذبخوا وان تضربوا
 خیر من ان تضربوا آیات مدله بر منع و نهی بسیار بشمار
 است

است ولی فرصت و مجال لازم دارد بعد فرمودند که مطمئن باشید و آسوده خاطر که خیلی مجهولات معلوم شد قرار قیما بین من و شما این باشد که گاه گاهی بعد ها بحکومت بیائید باشما ملاقات نمائیم و لکن در شب و خیلی در سرّ پارهٔ مطالب دیگر هم هست که باید بفهمم و از احوالات شماها باخبر باشم و فروعات مذهبی شما را در دست مطلع شوم و قرار ضمانت هم باید محکم شود حال شما و رفقا همه مرخصید و بروید که عیال و اطفال مضطرب و پیریشانند آسوده نمائید و بگوئید شاه را دعا کنند و آسوده باشند بعد نایب محمود را احضار فرمودند و قدغن نمودند که مآذون نیستید دیناری از این حضرات اخذ نمائید و مطالبه کنید اسم شب گرفته ایشان را بمحل خودشان برسانید ساعت چهار و نیم از شب بود که این ضعفای بخانه های خود وارد شدیم و حق مقتدر قیوم جل سلطان را شاکر گشتیم الها ملکا محبوبا مهیما قیوما توشاهد و بضیری و توئی سمیع و خبیر جمیع امورات واقعه و مطالب مذکورهٔ معروضه را تو بینا و گواهی توئی آن شهریار قوی غالب قادری که مشیت نافذه و ارادهٔ محیطه تو محض ارتفاع امر و اعلاء کلمه^ت احدث این واقعه شده که اتمام حجت فرمائی بر غافلین^{لیلا} عباد خود و منصفین را راه نمائی ببحر عرفان خود و من فوا

را آگاه کنی بظهور جمال خود توئی سلطان مقتدریکه
 ید اقتدارت فوق ایادی طوک^۲ سلاطین است بشأنیکه
 اضعف عباد و احقر من فی البلاد را بصوت فرمودی مطمئناً
 ثابتاً قویاً ظاهراً مستقیماً امام الوجوه بذکر و ثنایت
 ناطق شد و بر تبلیغ امر و اعلاء کلمه ات من غیر ستر و کتمان
 قیام نمود قیامیکه سطوت امراء خائف ننمود او را و شوکت
 وزراء عبد ضعیف را از وصف و ثنا باز نداشت نبود این مگر
 از عون و عنایت تو و نبود جز بحول و قوت تو ای اله عالم
 و مقصود ام و ای طیک اعظم و الا نهلّه وجود کجا تواند
 علی الرؤس در عرصه نعمت و ثنای سلطان غیب و شه—ود
 قدم گذارد پس ای رب جلیل عبد ذلیلت اگر بالسن اهل
 عالم و نطق جمیع ام شکر ترا گوید از عهده بر نیاید و
 حمد تو خواند اظهار عجز نماید از انت تری عجزه و فقره
 وفاقته و تشهد ضیفه و فناءه و حقارته و هو یراک سلطاناً
 مقتدراً قویاً قادراً مهیماً علی کل الطوک و السلاطین و
 حاکماً علی من فی السموات و الارضین و الحمد و المجد لک
 یا اله العالمین و الطک و الطکوت و السلطنته و الجبروت
 لک یا مقصود المقربین لا اله الا انت اله العرش و الثری
 و ربّ الاخرة و الاولی . الا قل الاحقر علی قبل اکبر .

هوالمستعان فی کسل حال

خدمت علیا مکرمه محترمه همشیره روحانی امة الاعلی
 دکتر مودی خانم علیها بها* الله عرض میشود .
 بعد از زیارت لوح مبارک حضرت مولی الوری روح ماسوا هفدا
 ناصی آن محترمه دانسته شد که باید شرح احوال بعضی
 اماء الله محترمت معروقات را که در این امر زحمت و محنت
 کشیده اند و بلایا و مصیبت دیده اند بنگارید و حضرات
 آقایان ایادی و اهل محفل روحانی از قزوین تفصیل احوال
 حضرت قرة العین جناب طاهره سلام الله علیها را از این
 عبد مسکین خواسته اند و این بسیار روشن است که با
 استیلا* ضعف و پیری قوه انشاء و دبیری برای این ناتوان
 نمانده ولی محض اطاعت لوح مبارک اقدس و فرمان برداری
 محفل مقدس متوکلا علی الله بقدریکه از حضرات سابقین
 و سابقات در امر شنیده و دانسته شده تحریر میشود
 رجا آنکه جمیع خوانندگان از سهو و نسیان و خطا و
 نقصان آن حرف نظر نمایند و علی الله التکلان در آغاز
 ظهور حضرت نقطه اولی جل زکره الاعلی در شهر قزوین
 از جمله علماء بزرگ سه برادر از اهل برغان بودند که برمسند
 ریاست علمیه ساکن و نافذ الحکم و قبول عامه داشتند
 و از آثار

و از آثار بزرگی آنها مسجد و مدرسه و عمارت و غیره و بقیه ذریه موجود است و بزرگتر آنها حاجی ملا تقی نام داشته که نسبت بمرحوم شیخ احمد احسائی و حضرت نقطه اولی در منبر بد میگفته و لعن و طعن مینموده برادر دیگر حاجی ملا صالح نام بوده که شخص سالم بیفرض و صالح بی مرض بوده و برادر دیگر مرحوم حاجی ملا علی که هم از ارادت کیشان شیخ و سید مرحوم بوده و هم بحضرت نقطه اولی ایمان آورده که ذکر ایشان در کتاب مبارک ایقان ثبت است و در آن عهد و عصر در میان مجتهدین و رؤسای روحانی قزوین رکن رکین و بانهایت عزت و قدرت و جلال و تمکین بوده اند و از جمله اولاد حاجی ملا صالح مزبور دو دختر بوده ام سلمه خانم و مرضیه خانم و هر دو تحصیل علم نموده و فاضله و عالمه بوده اند ام سلمه خانم بعد از آنکه از تحصیل علومیکه در قزوین ممکن بوده فارغ میشود قناعت بآن ننموده بصدد رفتن بکربلا و نجف و تحصیل و تکمیل در آنجا میشود عمش حاجی ملا علی مرحوم بایشان میگویند در کربلا خوب است تحصیل و تکمیل خود را در محضر جناب حاجی سید کاظم شهیر رشتی قرار بد دهید که ممتاز است در میان علماء ام سلمه خانم چندان اهمیت نداده بدو در کربلا بعلمای بزرگی که در آن زمان بوده اند

ملاقات و رسیدگی مینماید اخیراً بخدمت سید رشتی
 میرسد و حالات و معلومات او را من کل الجهات متاز دیده
 تحصیل خود را در خدمت ایشان قرار میدهد و در ضمن
 تحصیل نظر بدهن و زکاء و وحدت بصیرت و فطانت و ذهائی
 که داشته در خطابات خود جناب سید ایشانرا قره العین
 خطاب میفرمایند و بقره العین ملقب میشوند و بعد از تحصیل
 و تکمیل حین مراجعت و امتحان و قتیکه علماء اوراق واجوبه
 امتحانیه او را ملاحظه مینمایند میگویند هر چند الحق
 و الانصاف در مقام علم و فضل از دیگران اعلم و افقه هستند
 لیکن موسوم نیست که بطائفه انائیه اجازه اجتهاد داده شود
 خلاصه بعد از مراجعت جناب ام سلمه خانم ملقب بقره العین
 رابه پسر عمش ملا محمد امام جمعه پسر حاجی ملاتقی و جناب
 مرضیه خانم راجناب آقا میرزا محمد علی پسر مرحوم حاجی
 ملا عبد الوهاب مجتهد تزویج مینمایند و قره العین صاحب
 اولاد زکور و اناث شدند و مرضیه خانم يك دختر داشتند
 باری این دو خواهر در محافل و مجالس زنانه قزوین
 متکلمه وحده و ناصح و واعظ و سخنگو و خانم و دختر آقای
 مطلق بوده اند باخص خصوص حضرت قره العین که از هر
 جهت بزرگتر و بالاتر بوده اند و در ذکر مصائب آل الله
 و ستایش ایشان اشعار و ابیات بسیار داشته اند و در آنها

عزت و غنا و ثروت و رخا میگذرانیده اند تا اینکه قریب بسنه
ستین ثانیاً این دو خواهر بزیارت عتبات عالیات مشرف میشوند
و غالباً منزلشان در بیت مبارک حضرت سید رشتی علیه سلام
لله بوده و رتق و فتق امور بیت با اجازه صاحب بیت بیشتر با جناب
قره العین بوده و جناب سید در این بین صعود به عالم بقا
می نمایند و تلامیذ و اصحابشان که بواسطه عجز از تحقیق و
جستجوی رکن رابع بمسجد کوفه میروند و معتکف میشوند و
واستغاثه مینمایند و اخیراً بسمت فارس حرکت مینمایند بعد
آنکه جناب ملاحسین بشروئی علیه بهاء الله که رئیس و سرآمد
آنها بوده بعد از شناختن حضرت سید باب بجناب قره العین
علیها بهاء الله هم اخبار میدهند و از آثار میفرستند و جناب
قره العین قبول و اذعان مینمایند و در اعداد حروف حی از ظم
اعلی ثبت و محسوب میشوند و در انتشار آثار و اظهار اسرار
و تبلیغ امر در آن اقطار جدی بلیغ مینمایند و جمعی از مشایخ
و فضلا که اغلب در دور دایره سید رشتی مرحوم بوده منقلب
و منجذب و مؤمن و مقبل با مر جید میشوند و ماه محرم صبی
پیش میآید و چنانکه معمول بوده همه ساله در خانه مرحوم
سید روضه خوانی میشده جناب قره العین و همشیره شان
بملاحظه اینکه حضرت نقطه اولی در شب اول محرم تولد
شده اند حنا استعمال نموده و البسه رنگین پوشیده
و قهوه

و قهوه و قلیان را که در آثار حضرت اعلیٰ مکروه و مذموم و مضیی بوده در مجلس نهی میفرمایند دیگر معلوم است که از انتشار این گفتار و رفتار در محضر علماء اغیار چه قیامت و محشری پدیدار میگردد زیرا که حضرت قرۃ العین و اصحابشان در جواب و سؤال سکوت نمیفرمودند چه گه حضرت اعلیٰ جل امره حجة بالغه و کلمه تامه القا بر اصحاب فرموده و نازل نموده بودند که جواب نداشت و آن این بود که در ارض مقدسه مجلسی از علماء و رؤساء روحانیه منعقد شود و حضرات علماء یا اتیان بمثل آیات ایشان بنمایند و یا مباحله کنند که فهمیدن مطلب برای خاص و عام سهل و آسان باشد و توقیمی هم بر رئیس العلماء شیخ محمد حسن نجفی نازل و همراه جناب ملاعلی بسطامی علیه سلام الله ارسال شده بود و چون علماء از جواب صواب عاجز شدند زبان بعتاب و خطاب گشوده اخیراً دست بقلم نموده از والی بغداد رقع و دفع جناب قرۃ العین را خواسته والی بغداد ایشانرا خواست و محترمه باجمعی تشریف بردند در ملاقات والی که خواست استکشاف مطلب نماید فرموده بودند مطالب ما مسائل علمی روحانی است و شما وقوف تامه ندارید علماء را حاضر نمایند که در محضر شما مذاکره و محاوره بشود و شما آنچه شاید و باید از محاوره و مکالمه جانبین خواهید

دانست ، لهذا والی بغداد حضرات مفتی و قاضی و افندیها و علمای شیعه و سنی دیگر را در محضر خود مجمع نموده مقالات کثیره و مذاکرات و مباحثات عدیده در مسائل و مطالب روحانیه فیما بین واقع میشود و از اسلوب تقریر و استدلال وقوه نظر و استنباط ایشان در احادیث و قرآن و آفاق و انفس تمام حضار متحیر و مبهور میشده اند حکایتی در اینمقام از شخص ذوالعز و الاحترامی دارم چشم از تطویل پوشیده عرضه میدارم وقتی این بنده نگارنده در طهران جناب مستطاب حکیم مسیح کلیمی مشهور علیه الرحمه را ملاقات نمودم و این اول شخص کلیمی بود که این عبد در زمره دوستان دیدم و حالات انس و ایمان و جذب و محبت ایشان موجب عجب و پرسش سبب شد عرض کردم با اینکه دین حضرت کلیم با این امر اعظم حکیم مسافت بسیار دارد جنابعالی چگونه و بچه وسیله این سبیل جلیل را طی نموده و بمنزل رسیده اید فرمودند در ایام توقف حضرت قره العین در بغداد از قضایانهم در بغداد بودم و بتقریب و مناسبتی در بعض مجالس محاورات و مکالمات ایشان با علماء حاضر بودم و از طرز مکالمه و بیانات و گفتگو و مذاکرات ایشان متحیر و مبهور و متفکر و مجذوب شدم و بخیال تجسس و تحقیق و تفحص و تعمق

وتمبیق در این امر دقیق افتادم مقداری همان وقت در همان جا و مقداری از بعد در هر جا بفضل الله تعالی رسیدگی نموده تا بمقصد رسیدم .

باری قوت نظر و حدت بصر و نطق و تقریر ایشان بالاتر از آن بوده که بتحریر و بیان گنجد مثلاً بعد از اشراق انوار وجه طلعت اعلی و انتشار آثار نقطه اولی قبل از اظهار قائمیت این ابیات را گفته اند که مطلع آن اینست :

لممات وجهك اشرفت و شماع طلعتك اعلى

زچه رو الست بریکم نزنسی بزن که هلی بلی

وهمچنین نسخ شرع قرآن را از جمیع ویا از اغلب اهل بیان زودتر دریافتند و از بلوغ کلمات حضرت رب اعلی استنباط نمودند .

باری تا اینکه اخبار و مراسلات از آن صفحات بایران بپدرشان مرحوم حاجی ملا صالح طاب ثراه رسید ایشان پسر خود را باجمعی از اعزه و محترمین فرستادند و ایشانرا بقزوین آوردند لیکن جمعی از علماء و فضلاء و مشایخ عرب وعجم که بعضی با علاقه و برخی بی علاقه بوده اند گه شاهیر آنها جناب آشیخ صالح عرب و آشیخ محمد عرب که والد جناب آقا محمد مصطفی باشد و آقا شیخ سلطان عرب و حاجی ملا طاهر شیرازی و حاجی ملا ابراهیم محلاتی

و آقا سید عبدالهادی قزوینی و جمع دیگر و از اماء قائنات
 معروفات جنابه^۱ ام الباب و اخت الباب و جنابه محترمه خورشید
 بیکم خانم اصفهانیه طلق بشمس الضحی باشوهرشان و بعضی
 دیگران همراه جناب قرة العین وارد قزوین شدند و روز ورود
 جماعتی باستقبال رفته بودند و از جملته استقبال کنندگان
 جناب حاجی اسد الله مشهور بفرهادی بوده و جناب قرة^۱
 نظر بسابقه^۱ آشنائی پیغام و توصیه مینمایند که این جماعت
 باما تا اینجا آمده اند بر شماها است که من بعد از اینها
 دارای و درکارهاشان همراهی نمائید در این موقع لازم^۱
 که مجملی از حالات جناب حاجی اسد الله مزبور و خانوادهشان
 مذکور دارم که مزید در توضیح و تاریخ است و برادر در
 قزوین از تجار بزرگ محترم معتبر بوده اند حاجی الله وردی
 و حاجی اسد الله نام مشهور بفرهادی اولی چهار پسر
 داشته و دومی چهار دختر دخترها را بترتیب سن و سال
 به پسر عموهاشان تزویج مینمایند و این خانواده متقی و پرهیز
 و از مخلصین حضرت شیخ احمد احسائی و سید رشتی سلام الله
 علیهما بوده اند و حضرت قرة العین بهمین مناسبت با زنانه
 آنها معاشرت تامه و مراوده و سابقه محبت داشته اند و قبل
 از ظهور حضرت رب اعلی جل امره حاجی الله وردی مرحوم
 شده بودند و بعد از ظهور جناب حاجی اسد الله و تمام
 خانواده

خانواده مؤمن بامرالله شدند بفيريك نفر و این خاندان بانهایت خلوص و ارادت بخدمات واردین و مهاجرین فی سبیل الله مشغول بوده اند مخصوصا بعد ازتوصیه و فرمایش حضرت قره العین جناب حاجی اسدالله و آقا محمد هادی که داماد بزرگش بوده بقدریکه میتوانسته اند از هر جهت مراقبت و مواظبت و خدمت بهریک مینموده اند و جناب ملا عبد الجلیل ارومیه که از فضلا و علماء و حروف حی بوده اند حسب الامر مبارك برای تبلیغ در قزوین دوسه سال اقامت فرمودند و مجلس درسی داشتند که از خارج و داخل برای درس میآمده اند و جناب حاجی اسدالله مذکور علیه الرحمه متحمل مصارفشان بوده و برای طول زمان توقف زوجه هم اختیار نموده بودند و رسماً بتدریس علوم رسمی و سراً به تبلیغ امر الهی مشغول بودند و چون جمعیت این حزب از علماء و فضلا و غیره در قزوین بسیار شد و امر جدید در افواه ولسن عوام و خواص انتشار یافت سبب هیجان علماء خاصه شخص حاجی ملاتقی گردید و شمارالیه بررد و تکذیب و سب و لعن و تکفیر در منبر قیام نمود و عموم خلق را بیدگوشتی و انیت و آزار این خراب و اد ار کرد بدرجه ایکه در کوچه و بازار وقت عبور و مرور محل شتم و لعن و سب اشرار بودند و بعضی از کسبه که ساکن بازار بودند همسایه های آنها مردمان رذل

را باذیت زبان و غیره نسبت بآنها و ابرمیکردند رفته رفته
کار بالا گرفت تا اینکه جمعی از طلاب و رجاله بخانه جناب
مستطاب فاضل کامل عالم عامل ملاً عبد الجلیل ارومیسه
علیه الرحمة والرضوان ریختند و او را کشیده درب خانه
حاجی ملاتقی برده بستند و چوب زدن مشغول شدند از این
طرف هم برخی از دوستان خاصه مرحوم آقا محمد هادی و آقا
محمد جواد فرهادی که برادر زاده و داماد مرحوم حاجی
اسد الله مذکور بودند جمعی از یار و اغیار را برده جناب
ملاعبد الجلیل را از دست آنها گرفته بمنزل بردند و این اول
آشوبی بوده که در قزوین بمعرض ظهور آمد و همچنین حاجی
ملاتقی فرستاده مرحوم آخوند ملا عبد الحسین را برده استنطاق
کرده چوب زده رها نمود و در این زمانها متصلاً در خانه
مابین جناب قرة العین و پدر و برادر و عموها و پسر عم گفتگو
و محاوره و مذاکره در امرا لله بوده و در مباحثات علمیسه و
استدلال امریه همیشه آنها مغلوب و قرة العین غالب بوده اند
حتی از رواة عدیده شنیده شد که در مجلس بزرگی که در
اندرون خانه آنها میان سلسله خودشان منعقد شده
و گفتگو و مذاکره باعلی درجه رسیده و اتمام حجت گردید و راه
سخن بسته شده بود حاجی ملاتقی مزبور که بزرگتر سلسله
و اخوان بوده و با علمیت شهرت داشته بقرة العین میگوید که

هرگاه جایز بود که زن پیشوا و حجت باشد و خود شما با این علم و فضل و قوه نظری که دارید دعوی مقاصی میکردید شاید قبول میکردیم ولی هزار افسوس که شما بیک بچه سید شیرازی بی سواد گرویده اید قره العین میگوید که ایکاش من زره از ذرات تراب نعل این سید بزرگوار در نزد پروردگار بشمار میآمدم .

ستند باری در این اوقات هر زمان جناب قره العین میخواستند از ساحت اقدس اعلی و حالات اصحاب و احباب آگاه شوند اغلب بخانه حاجی اسدالله سابق الذکر تشریف میبردند چه که اهل آن خانه همه از مؤمنان و قائمات مخلصات بوده اند و آن خانه محل امن برای رفت و آمد اصحاب و اخذ و عطای اخبار بوده لهذا هر وقت کسی از ماگو میآمد و یا میرفته برای گرفتن توقیع و دادن عریضه بیشتر آنجا میرفته اند و با اصحاب ملاقات مینموده اند و از فحشهای کلمات حضرت رب اعلی جل امه نسخ احکام قرآن را دریافته بودند و کم کم میان اصحاب انتشار یافت و چون در امر حجاب و صوم و صلوة مثل سابق چندان دقت و احتیاط نمیتوانید سبب ضوضا و غوغای عظیم و اختلاف کبیر میان اصحاب و احباب شد بعضی از علمای اصحاب طتفت شده قبول نمودند و جمعی متحیر و محوت شده نکول کردند مجالس عدیده

برای کشف این مطلب جلیل منعقد گشته طرفین اظهـار
 حجت و دلیل مینمودند لیکن رفع اختلاف نشد بلکه حضرت
 قرة العین هدف سهام جانبین و مردود طرفین یعنی
 اسلام و بابی شدند لهذا در مجلس آخری مقرر نمودند
 که جناب آخوند ملا یوسفعلی اردبیلی را بماکو حضـور
 مبارک بفرستند و طرفین عرایض عرض نموده همراه مکرم الیه
 ارسال کردند و ایشان تا زنجان رفته با جناب حجت آقا ملا
 محمدعلی زنجانی شهیر ملاقات نموده طتفت میشوند که
 حق با جناب قرة العین است و جناب ملا یوسفعلی از زنجان
 مراجعت کردند ولیکن عرایض طرفین بتوسط دیگری از احبا
 بحضور مبارک حضرت رب اعلی جل زکره رسیده در اینوقت
 لقب طاهره بقره العین عنایت فرمودند مراد اینکه دامن
 عصمت و طهارت ایشان از لوث بعضی نسبتها که مفسرین
 داده و میدهند پاک و مظهر است و از آن زمان طبقه بطاهره
 شدند خلاصه رفته رفته مذاکرات امریه میان یار و اغیار
 و لحن و طعن بر معبر و منبر و بازار بسیار شد کار بجائی
 رسید که شخص کباب فروش دوره گردی بوده و مردم بازار از
 او کباب میخریدند بشرط سب و لحن کردن و مرحوم آقا محمد
 صادق خالوی بنده نگارنده آنوقت در قیصریه قزوین حجره
 داشته و تکسب مینموده همسایگان کبابی را و بروی حجره
 ایشان

ایشان بسبب ولعن وادار مینمایند و آقا محمد صادق مرحوم
 بی اختیار شده او را ضلع و حمله باو میکنند فوراً تمام کسبه
 که در حجرات قیصریه بوده بحمايت شخص کباب فروش برخا^{سته}
 آقا محمد صادق را بقدری میزنند که نزدیک بمردن میشود
 رستم علی خان نام از ایلات هصایه خود را وقایه او نموده
 ازگشته شدن محفوظ میماند و او را بدوش حمل داده خانه
 میبرند و در بدنش جای سالم نبوده و ادرارش مبدل بخون
 شده مع ذلك اهل بازار متفقاً نزد حکومت رفته شکایت
 مینمایند حکومت میفرستند ثانیاً او را بدوش حمل داده نزد
 حاکم میبرند امر بزدن مینماید برادرش میگوید اینکه حکم
 مرده دارد دیگر قوه چوب خوردن ندارد پس مرا عوض
 او بزنید مع ذلك میگویند يك پای آقا محمد صادق و يك پای
 برادر او را بسته چوب میزنند و بعد از مرخصی و مدالجات
 زیاد و طول زمان شفا یافته بلاهي جان رفته و در آنجا
 بتجارت مشغول شده و زوجه هم از اهل آن بلد گرفته
 يك قرن بذكر و ثنا و تبلیغ و دعا مشغول تا در سال ۱۳۰۰
 ایشانرا با بعضی از احبای لاهی جان گرفته برشت میبرند
 و با احبای رشت محبوس میشوند و بعد از چند ماه پس از
 عروج مرحوم مهروز حاجی نصیر علیه بهاء الله آقا محمد
 صادق هم وفات نموده و از زندان رشت و قفس تن خلاص

شده بجنّت ابهى شتافت عليه رحمة الله و رضوانه .
 باری آقامیرزا صالح نامی شیرازی در قزوین بوده که
 بگوش خود مکرر از حاجی ملا تقی سب و لعن نسبت بمرحوم
 شیخ احمد احسائی و سیدرشتی و حضرت اعلیٰ شنیده
 بود و برخود فرض دانسته که نیزه بردهان او بزند لهذا
 شبی مصمم شده بدون اطلاع احدی میروید بمسجد حاجی
 ملا تقی وقتیکه برای نماز صبح میآید بانیزه بردهان او میزند
 و نیزه را در زیر پهل رودخانه که همان قرب جوار است
 پنهان نموده پی کار خود میروید و هیچ کس جز خدا از این
 راز آگاه نمیشود تا وقتیکه مردم برای نماز میآیند کشف راز
 میگردد و می بینند حاجی ملا تقی افتاده حرکت مذبحی
 دارد فوراً پسر و بستگان او را خبر میدهند جمع شده
 او را بخانه میبرند دیگر پناه بخدا که آن روز در قزوین چه
 محشری بپاشده بود زیرا که محرک اینکار قرة العین و عامل
 را دوستان رب العالمین فرض نموده بود فراشهای حکومت
 را مامور بگرفتن مشاهیر احبا نمودند و جمعی از رجاله و
 طلاب بخانه حاجی اسدالله ریخته بتاراج مشغول شدند
 و مشارالیه را بایک برادرزاده اش آقامهدی نام که حاضر
 بوده گرفته باجمع دیگر بحبس شدید بردند از جمله جناب
 آقا شیخ صالح عرب و حاجی ملا ابراهیم محلاتی و حاجی
 ملا طاهر

ملا طاهر شیرازی وغیره وغیره بودند و بهر خانه که منسوب
 باحبا بود میریختند از جمله این بنده نگارنده طفل بودم
 لیکن خوب بنظر دارم و قتیکه سید محسن ملقب ببابی کش
 باجمعی فراش و میرغضب در ب خانه مارا زدند و کسی باز نکرد
 از دیوار بالا آمده وارد خانه شدند و بشدت تفحص و جستجو
 مینمودند و درهای بعضی اطاقها که بسته بود خواستند
 بشکنند اهل خانه باز میکردند و تمام اهل خانه از سطوت
 و قهر آنها مضطرب و پریشان و لرزان و هراسان بودیم
 خلاصه از روز قبل حاجی ملاتقی تا مدتی مدید آن سید
 شقی عنید باجمعی فراش و میرغضب بهر خانه که احتمال
 بودن یکی از این طایفه را میدادند بدون خبر وارد میشدند
 و سید مزبور در بعضی خانه ها بزنها مذکور میداشته که
 شوهر های شما ازین برگشته اند و شما بدون طلاق
 میتوانید بهر که بخواهید اختیار نمائید .

باری اصحاب و احباب بعضی محبوس در زندان
 و جمعی مستور و پنهان و برخی فراریکوه و بیابان نمودند
 ولی با اینهمه آتش قهر و غضب ملا محمد فرو نه نشست و
 بگرفتاری این جماعت قناعت نکرد زیرا که چنین توهّم و تصور
 کرده بودند که در خانه حاجی اسد الله باطلاع جناب
 طاهره رؤسای بابیه آنجمن نموده و بحکم آنها این قتل

واقع شده لهذا از حکومت باصرار استنطاق و ازیت جناب طاهره را خواست و چون جناب طاهره را از حاجی ملا صالح پدرش خواستند و جواب صواب نشنیدند بناچار سکوت نمود و جناب طاهره را با خادمه اش کافیه نام وزن دیگر — بدارالحکومه برده استنطاق نمودند در جواب گفتند این قتل نه باصر و میل ما و نه باطلاع و رضای ما واقع شده است ملا محمد بشدت و اصرار از حکومت ازیت و آزار ایشان را — خواستار شد باین سبب باشاره حکومت میرغضب اسباب داغ از آتش و آهن حاضر نموده نخست برای احترام و ترسانیدن جناب طاهره دستهای کافیه خادمه را زیر ارسی گذاردند که در بیرون اطاق داغ نمایند در این احوال شدید خطیر که امید ورجای جناب طاهره از همه کس و همه جا بچنبر پروردگار عزیز قدیر مقطوع بود بسجده افتاده و توجه و توسل بحضرت رب اعلیٰ نموده بی حجاب حروف و کلمات بعرض حال و مناجات مشغول شد و در این حال که وضفش خارج از مقال است بفته بانگ بلند شد که قاتل پیدا شد لهذا توجه کل باین مطلب شد که قاتل کیست و چگونه پیدا شده باین جهت از صرافت داغ کردن افتادند و معلوم شد که آقامیرزا صالح نام شیرازی است که انقلاب و آشوب شهر و گرفتاری بیگناهان را دیده و اضطراب مظلومانرا شنیده با پای خود بدارالحکومه

آمده و بزبان خود اقرار نموده که بدست خود با سرنیزه
 بد هانش زده ام و همدست و همراه و همرائی نداشته ام و
 این بندگان خدا را بی جهت زجز و حبس نموده و مینمایند
 پرسیدند شخص عالم و مجتهد را چرا کشتی گفت او عالم نبود
 بلکه يك خوشه کوچکی غوره از باغ ابوحنیفه دزدیده بود
 اگر عالم بود به پیشوا و مقتدای من جناب شیخ احمد احسائی
 و سید رشتی در منبر سب و لعن نمینمود و من بهمین سبب
 او را کشته ام و چون در محضر حکومت ملا محمد با میرزا صالح
 روبرو شد و استنطاق و گفتگو کرد و باکمال فصاحت اقرار
 و اعتراف شنید گفت دروغ میگوید گفت سرنیزه که با او ده
 زده ام در زیر پل نزدیک مسجد است رفتند فراشها و بهما
 نشان سرنیزه را آوردند ملا محمد باکمال تغیر گفت این مرد
 قابل نیست که قاتل پدر من باشد میرزا صالح گفت لباس
 فاخر و خرقة خز بیاورید بپوشم تا قابل پدرت متشخص
 باشد .

باری او را نیز بزدان برده زیر زنجیر نشانده مردم
 شهر که این امر عجیب را شنیدند دسته دسته در بزدان
 بتماشا میآمدند از جمله سید محسن مذکور در بزدان آمده
 او را مخاطب ساخت و ببدگوئی و سب و لعن بانهایت تشدد
 پرداخت و دفعةً آن شیر دلیر در زیر زنجیر حطه سختی
 بآن سید

بآن سید شیرین نمود و سر زنجیر را بامیخ بزرگی که داشت بجانب او انداخت سید فرارنموده از در زندان دور شد .
 باری چون ملا محمد بقصاص قاتل مقرر معترف حاضر قناعت نکرد حکومت قطع ایندواری را بطهران محول نمود بنابراین بعضی از محبوسین را مرخص و جمعی را باکنده و زنجیر روانه طهران نمودند که عمده آنها حاجی اسد الله تاجر قزوینی و آقا شیخ صالح عرب و آقا میرزا صالح شیرازی و حاجی ملا ابراهیم محلاتی و حاجی ملا طاهر شیرازی بودند و ملا محمد نیز با بعضی بستگان خود بطهران رفته از دربار اعلیحضرت محمد شاه دادخواهی مینمود و جناب قره العین را در خانه پدر در قزوین حبس نظر نموده از ذهاب و ایاب و اخذ و عطای خبر منع میکردند .

باری بعد از ورود حضرات بطهران شنیده شده که حضرت بهاء الله جل زکرة باقتضای زمان در استخلاص مظلومان قیام و اقدام فرموده بودند لیکن شقاوت و اجترار ملا محمد بدرجه بود که اعلیحضرت محمد شاه و اهل دربار او را ناچار نمود که جناب شیخ صالح عرب را شهید کردند و حاجی اسد الله در زندان طهران وفات نمود و شنیده شد که وقتی که جسد حاجی اسد الله را از زندان بیرون آوردند و آشنایان قزوین و دوستان ادارات بشاهزاده عبدالمعظم میردند ملا محمد

ملا محمد آگاه شد مانعت کرد و در بین راه شاهزاده
 عبد العظیم با بی بی زبیده عروس قاسم دفن نمودند و
 شنیده ام که میرزا صالح را در محضر یکی از متغذین دربار
 استنطاق نمودند که شخص عالم فاضل مجتهدی را چرا
 کشتی تو اگر متشرعی که این شخص مروج شریعت بود و اگر
 اهل طریقتی اهل طریقت راضی بازیت احدی نمیشوند
 میرزا صالح در جواب گفت که غیر از شریعت و طریقت یک
 حقیقتی هم هست من از روی حقیقت او را کستم بهر صورت
 کلمه النجاة فی الصدق درباره این شخص چهره کشود و
 جلوه نمود بهر وسیله که بود شبی از زندان باگنده فرار
 نموده خود را بخانه رضاخان پسر شاطر باشی کشاند و از
 سر ملا محمد محفوظ ماند و اخیرا بمازندران رفته در قلعه
 مبارکه شهید شد علیه رضا^۱ الله و رضوانه و ملا محمد آرام
 نمیگرفت هر قدر درباریان مدارا و مسامحه مینمودند او بی پروا^۲
 و مخالف میکرد حتی مسموع شد که در محضر محمد شاه
 و یا وزیرش عماد^۳ خود را بزمین زده و ناله و حنین کرده تا
 دولتیان بناچار تمکین نموده حاجی ملا ابراهیم و حاجی ملا
 طاهر را باو تسلیم نمودند و آن ستمکاران بیچارگان را از
 راه برغان بقزوین آورد دیگر بلایا و مصیباتی که دهقانان
 برغان بآن مظلومان وارد آوردند بیشتر از آن است که

بتقریر

بتقریر و تحریر درآید در قزوین ملا عبد الکریم ایروانی که از مجتهدین بود جرأت نموده بملا محمد پیغام کرد که برای قتل یک نفر چند نفر را بقتل میرسانی جواب داد بود که برای هر مقتولی یک نفر را میکشند آیا برای پدر من هم یک نفر را بکشند ثانیاً پیغام داد آیا پدر شما از امیرالمؤمنین علی (ع) بالاتر است که برای آنحضرت یک نفر راقصاص نمودند لیکن ابداً با و اثر نکرد و آن دو نفر را در هر دو خانه اش بدرخت بستند و رجاله و طلاب با بیل و چوب و تیشه و غیره بیدترین عذاب شهید نمودند و اجسادشان را آتش زدند و در بیرون دروازه در گودالی انداختند علیهما سلام الله و احسانه و اما جناب طاهره چنانکه اشاره شد در خانه پدر تحت النظر بودند و هم ملا محمد پسر عم و شوهرش این بود که بایشان سم بخوراند ولی دست رس نداشت و هیچ کس از دوستان جز دختر بزرگ مرحوم حاجی اسدالله که از فدویان حقیقی بوده بانجا راه نداشت و مشارالیهها هم بتدابیر عجیبه و هیأت مختلفه گاهی بعنوان رخت آب کشیدن و زمانی بصورت تکدی نمودن خود را میرسانید و خبر میگرفت و خوراکی میرسانید چه که جناب طاهره از بیشتر خوردنیهای منزل خودشان احتیاط و ملا داشتند و بسختی زندگی مینمودند و جناب آقا محمد جواد

فرهادی مشهور بموجان و غیر ایشان نیز حکایت نمودند که اخوی بزرگتر ایشان آقاها دی نام که از روز قتل حاجی ملا تقی متواری و فراری بوده در طهران نظر بسابقه آشنائی با حضرت وحید اکبر ملاقات کرده و حضرت وحید ایشانرا بحضور جمال مبارک ابهی جل زکره برده و معرفی نموده جمال مبارک دستخطی بجناب طاهره مرقوم و آقاها دی را مأور بخلاصی و بردن جناب طاهره بطهران میفرمایند و جناب آقاها دی بالباس مهمل بقزوین آمده دستخط مبارک را بدستیاری زوجه اش که دختر بزرگ مرحوم حاجی اسد الله بوده بهمان تدابیر سابقه میان روز بجناب طاهره میسرانند بعد از زیارت دستخط میگویند شما بروید من میآیم و بفاصله ساعتی تشریف میبرند فی الفور آقاها دی و زوجه اش ایشانرا بخانه آقا حسن نام نجار که کسی گمان نمیبرده و همسایه و دوست رسمی و محرم بوده میبرند طولی نمیکشد که کسان جناب طاهره از نبودن ایشان آگاه میشوند بعد از تجسس و یاس از تفحص طلاب مدرسه و مردم رجاله ازدحام نموده محشر کبری دوباره برپا میشود و باجماع هجوم بخانه حاجی اسد الله مرحوم میبرند و در ضمن تفحص و تجسس بفارت و تاراج که از لوازم و نتاج اینگونه جملات است مشغول میشوند لیکن اصل مقصود که جناب

که جناب طاهره بوده بدست نیامده از اهل بیت مطالبه و مؤاخذه شد^{ند} مینمایند بعضی از اماء الله خدمت شاهزاده خانم دختر محمد علی میرزای مرحوم که از ارادت کیشسان جناب طاهره بوده میروند بعد از اطلاع و اجازه حکومت صادق خان نام آجودان را باجمعی سرباز مأور و مأذون نموده مردم را از آن خانه بیرون مینمایند و در آن شب جناب آقاهادی بمعاونت آقاقلی نام جناب طاهره را از برج سمت دروازه شاهزاده حسین بیرون میبرند و اسبها را که در سلاخ خانه خارج شهر مهیا نموده بودند سوار شده از راه کله دره و اشتهاره بطهران میروند ابتداء در باغ امامزاده حسن ورود نموده آقاقلی اسبها را متوجه شده میگرداند و جناب طاهره آسایش میفرمایند و آقاهادی بشهر برای اخبار میروند کربلائی حسن تاجر قزوینی از ورود جناب طاهره خبر شده بباغ مذکور میروند آقاقلی ندانست دوست است او را نهی مینماید که پیش میا او تبسم کنان میآید آقاقلی دوسیلی باو میزند جناب طاهره نهی از زدن — میفرماید هر دو را میخواهند و از میوه ها که آورده بآقاقلی هم میدهند شب چند سوار آمده جناب طاهره را باهمرا^هها با احترام تمام به بیت مبارک جمال قدم جل زکره الاعظم میبرند و در زمان خواب رختخواب عالی که برای آقاقلی آوردند

آوردند بجهت پستی لباس خود نمیخواهید دامن قبای خود را بدست گرفته بجانب طاهره نمود که با این لباس مدرس در این رختخواب چطور بخوابم فرمودند بخواب عنقریب خداوند مثل آنرا بتو خواهد داد فردا جناب طاهره با آقاهادی درخارج طهران بدهی که بعضی احباب در آنجا بودند تشریف بردند جمال مبارک بیرون تشریف میبرند و مراجعت میفرمایند حمال پولی میآورد و خالی میکند خورجینی میطلبند با آقاقلی میفرمایند این پولهای زرد را یک طرف بریز سفید را یک طرف بریز آقاقلی پولهای زرد را زیر میریزد و سفید را روی آن میفرمایند چرا چنین میکنی ما بتو گفتیم پهلوی هم بریز عرض میکند اینطور میکنیم که اگر درحین حرکت اسب و گذاشتن و برداشتن چیزی بیفتد از سفیدها بیفتد هیچ نمیفرمایند بعد سوار میشوند آن خورجین پول را با کلیدش با آقاقلی میدهند روی اسبش میاندازد و سوار میشود و در رکاب مبارک میروند بهممانده که جناب طاهره تشریف برده بودند شب میگذرد و صبح زود جناب ط آقاقلی را بیدار میکنند که برخیز نماز بخوان سعادت تو یاری نکرد که با ما باشی حکماً باید بقزوین بروی و اگر نیروی فساد عظیمی خواهد شد و در زیر درختی مسند ایشانرا انداخته بودند مشغول بنوشتن کاغذات

شدند آقاقلی نماز خوانده حضورشان باجناب آقاها دی ایستاده بودند جمال مبارک هم تشریف میآوردند خطوط جناب ط تمام میشود خورجین پول را میخوانند میکشاند با آقاقلی میفرمایند دامت را بگیر مسامحه میکنند جناب آقاها دی میگویند که اطاعت نما دامن را میگیرد نه مشیت پول میریزند در قلب آقاقلی میگذرد که ایکاش پولهای زرد رومیشد میفرمایند ما خرجی تا قزوین بتومید هیم پول عروسی تو خیلی خواهد رسید و اینهم تقصیر خود تو است که زردها را زیر ریخته .

باری مرخص شده سوار میشود وارد خانه جمال مبارک شده در سرداب آقا میرزا صالح شیرازی را که در انبار قزوین دیده بود می بیند قوه واهمه بر او مستولی میشود در حین غذا خوردن جناب آقا میرزا صالح بتلطفات او راتسلی میبخشد بعد روانه قزوین شده و نوشتجات جناب طا را میرساند و در همان روز بستگان آقاقلی از اهل خانه حاجی اسد الله و آقاها دی مطالبه شخص آقاقلی را مینموده اند اگر دو ساعت دیرتر میرسید فساد جدیدی پدیدار میگردد و این آقاقلی مذکور از کسبه بازار و دوست و رازدار جناب آقاها دی بوده که بمحض اینکه سراً اظهار کرده بود که کاری دارم و همدست میخوام و نباید اجهار شود با محبت تمام اقدام نموده

و خدمت خود را انجام داد و بجزای این خدمت بدعا و توجه جناب طا و جمال مبارك بدولت و نعمت رسید چنانکه بمدها بطهران رفته درب خانه میرزا موسای وزیر و اولادش کسه سالهای دراز حکومت داشتند مشیر و مشار و صاحب یمین و یسار شد و بنایب قلی اشتها داشت و این بنده نگارنده هم نایب قلمی را در وقتیکه با اردوی دولتی بقزوین آمده بود در منزل و حضور جناب آقا محمد جواد عموجان علیه الرحمه ملاقات نموده و او را بالباس فاخر و خزدیده ام در اواخر ایامش با بعضی اعیان مخصوص در طهران معاشرت داشت و از دوستان محسوب بود بهر صورت اصل مطلب شرح احوال جناب طاهره بوده که باینجا رسید و بعد آنهم مسافرتی در رکاب جمال مبارك نموده اند که چگونگی او را مشروحاً نمیدانم و در دشت بدشت با حضرت قدوس و جناب باب الباب و بعضی از اصحاب در حضور مبارك مشرف بوده اند و پس از آن نمیدانم که بچه وسیله جناب طاهره را بطهران آورده و در خانه محمود خان کلانتر حبس نظر نمودند و چند سال در آن محل بودند و در آن اوقات ارسال مراسلات مابین جناب طا و اماه قائنات قزوین معمول بوده و بعضی عرایض را مرحوم کریمخان متخلص به بهجت از جانب اماه الله و خودش باشعار عرض نموده چنانچه

بعضی جوابها معلوم میشود و شنیده شده که در خانه
 کلانتر در بالا خانه بایشان منزل داده بودند و در را بسته
 که کسی مراودت و معاشرت ننماید و لوازم و خوردنی را از
 نزدیکان میداده اند و غدغن شده بود که قلمدان و کاغذ
 نزدشان نباشد لهذا یکوقتی هم در روی کاغذ عطاری
 با آب کور که سبزی خوردنی است و چوب جاروب بقزوینی
 چیزی مرقوم نموده و همین مطلب را هم نوشته بودند و در آن
 محل تشریف داشتند تا زمانیکه جهال بناصرالدین شاه
 تیرانداختند در آنوقت بیگناه آنوجود مبارک را بمیرغضبها
 تسلیم نمودند و در باغ ایلخانی و یا لاله زار خواستند
 چادر را از سرایشان بردارند و خفه نمایند راضی نشدند
 و همان از روی چادر خفه نموده بچاه انداختند و شنیده ام
 که وقتی میرزاتقی خان امیرنظام شهیر جناب طا را حاضر
 و از پشت پرده استنطاق مینمود فرمایشاتی فرموده بودند
 که بعد از تفریق مجلس گفته بود نزدیک بود قره العین مرا
 بایی کند والله اعلم و همچنین جمعی از اماء الله در دورجنای^ب
 طاهره از قانات سابقات مصاحبات و مؤانسات ایشان
 بوده اند که در خدمات امریه زحمتهای کشیده و رنجها برده
 و صدمه ها خورده اند که تفصیل آنها سبب تطویل است
 از جمله محترمان قانات دخترهای مرحوم حاجی اسد الله
 بودند

بودند و مخصوصاً بزرگتر آنها خاتون جان نام که دردوستی
 و ارادت جناب طاهره بی اختیار بود و از تقریرات و تحریرات
 ایشان از همان اوقات ذکر جمال مبارک ابهی جل زکره ورد
 زبانش و راحت جانش بود و وقتی هم جمعی را از قبیله
 حاجی حسن زرگر و برادرش آقاعلی و کریمخان متخلص
 به بهجت برانگیخته بطهران بحضور جمال مبارک فرستادند
 و رجا و استدعای خلاصی جناب طا را از خانه محمودخان
 کلانتر نمودند و پیوسته در ایام توقف جمال قدم در بغداد
 عرایضشان میرفت و الواح عنایت میشد و یک نسخه از قصیده
 عز و رقائیه برای همشیره^۱ او حضرت کلیم مرحمت فرموده بودند
 و لوح مشهور بلوح الیها^۲ بافتخار مشارالیها عطا شده بود
 و سفری هم با دختر و دامادش حاجی حسن زرگر بمکاشرف
 گردیدند و این چند خواهر که ضلع مرحوم آقاها دی و ضلع
 مرحوم آقامهدی و ضلع مرحوم آقا محمد جواد عموجان باشند
 تا آخر ایامشان بقدر استعداد و قوه^۳ بخدمات امریه قیام
 و اقدام داشتند و اخیراً هم خانه موروثی خود را برای
 مشرق الا زکار تسلیم نمودند و از حضور جمال قدم جل امره
 رجا و استدعای قبول کردند و لوحیکه ذکر و امضای این
 مطلب در آن است در همان خاندان موجود است و همچنین
 محترمه همشیره^۴ کربلائی لطف علی حلاج که سواد و نطق و

بیان و علم تفسیر قرآن داشته و زوجهٔ ملا ولی الله نام از علماء بوده با اینکه اولاد داشت مع ذلك شوهرش او را بعد از صد مات و ازیات طلاق گفت و سالهای بسیار بابی سروسامانی روزگار گذرانید و در ایمان و ایقان خود پایداری نمود و از اول امر تا آخر عمرش بذكر الهی و حبش مانوس بود علیهن غفران الله و رضوانه و اخیراً هم جناب والده محترمه حضرت ایادی حاجی ابن ابهر مورد صد مات معرضین و معرضات و محل شماتت معرضین و معرضات گردیدند و بحبل صبر و اضطبار تمسك جسته باستقامت تمام باعلی المقام صعود نمودند علیها رحمة الله و عنایاته .

حرره العبد الاحقر سمندر ابن النبیل الاکبر .

بامر و اجازهٔ حضرت ولی امرالله همایون غصن ممتاز شوقی ربانی ارواح العالمین له الفداه و همچنین محفل روحانی^{نی} مرکزی طهران ارام الله تائیداتهم العالی بعجله تمام استنساخ شد حرره العبد الاحقر محمد ابن طراز سمندری

د و تاریخ متصاعد الی الله سمندر علیه غفران الله مطالعته لا^{ول} و مقابله شده هفتم شهر العزه سنه ۸۴ مطابق ۱۸ ربیع^ا سنه ۱۳۴۶ .

منشی محفل طراز الله سمندری

تاریخ متصاعد الی الله آقامیرزا عبدالحسین

سمندر زاده علیهما بهاء الله

در ذکر وقایع اسلامبول

July 1870

July 1870

July 1870

تاریخ متصاعد الی الله آقامیرزاعبد الحسین سمندرزاده
علیهما بهاء الله در ذکر وقایع اسلامبول

* یا من هو العلیم بما فی الملک والملكوت *

حمد مقدس از هر تحدید و شکر منزه از تسدید ساحت
مقدس آفریننده ای را سزاست که اعمال و کردار پیشینیان را
از نیک و بد سرمشق و موعظه و پند برای آیندگان مقرر
فرموده و نعمت خالی از هر آلایش و آرایش طلعت اعلی
نقطه اولی را زیننده و لایق که بشارت ظهور کلیه الهیه
و بروز شمس ابهتیه را در متون کتب خود با صرح بیان و اوضح
از هر تبیان مرقوم و مدون نموده و آن خورشید عالم آراء -
یعنی جمال اقدس ابهی جلت عظمت این عالم تیره ظلمانی
را از طلوع آفتاب کمال خویش روشن و بزیر علم و دانش
و معرفت و صنایع و بدایع بیاراست و ثناء و بهاء بارگاه پر بهاء
حضرت مولی الاسماء عبد البهاء ارواحنا لجدت اطهره
الفدا را میزبید که مشاکل معضله و مسائل فاضله قسرون
ماضیه و آراء متشکته ادیان سالفه را بطور وضوح هویدا
و تبیین و تشریح و تعلیم و تفهیم و تعیین فرمود و عهد و

میثاق

میثاق رب حنون را در قلوب عاشقین و منجذبین ثابت و برقرار نمود و عهد و ولایت مرکز امرالله و ولی خدا ملجأ و ملاذ اهل راز و نیاز حضرت غصن ممتاز شوقی ربانی ارواحنا لودحه الفدا را از هر بهائی ثابت و راسخی گرفت و کتاب وصیتنامه مرقوم داشت و تمام من فی البهائم و ثابتین عهد اوفی را بتوجه بوجه مبارک او و انحصار نظر مأمور فرمود محبین او را احباء الله خواند و معاندینش را عدو الله شمرد جلست اقتداره و عظم شأنه و لا اله غیره . و بعد معروض می‌دارد چون در این اوان امر ولی زمان و فرمان مظهر امر سبحان صین کتاب الله خلیفه الله فی الارضین و السموات صادر و بهر توانا و قادریکه وقایع تاریخ ایام ماضیه و گذشته را بچشم خود دیده و یا بیقین دانسته و بکوش خود آنچه را شنیده و وقایع امریه را بنگارد و بنا بامر و دستور مبارک محفل مقدس روحانی هر شهری لجنه‌ئی بنام جمع و تدوین تاریخ و رجوع بکتاب سابقین و تحریر چگونگی اقبال و حوادثیکه در سلف برآنان وارد شده بنویسند لهذا این عبد افقر پر قصور ناتوان با وجود کسالت مزاج و پریشانی و اختلال حواس و متبلبل بال پر ملال قصد نمودم که شمه‌ئی از واردات و وقایع اوضاع علیه اسلامول راکه در ظرف چند سال در حضور سرور مرحوم عم بزرگوار حاجی شیخ محمد علی تاجبدر

قزوینی الشهیر

قزوینی الشهیر نبیل ابن نبیل طاب ثراه بوده و زیست ووندگانی نموده و شب و روز مصاحب و مؤانس و مجالس با یکدیگر و مرهون تربیت های روحانی ایشان بوده و هستم لهذا خود را مدیون بنوشتن شرح حالات مشارالیه و حوادث واقعه در آن زمان دانسته شروع بتحریر این مختصر مینماید و واقعات مهمه و واردات عجیبه را که در شهر کبیر اکثر را بچشم خویش دیده و اگر بعضی را هنجنانچه حاضر نبوده بگوش خود از مرحوم عمو علیه رحمة الله شنیده برشته تحریر در میآورد هرچند لازم بود در زمان گذشته این مطالب که در خاطر بود بنویسد چه که مطالب بسیاری بود که حالا فراموش شده اما در ظرف مدت چند سال موفق بتحریر و تنظیم نگردیده اینک آنچه که بخاطر علیل این ذلیل از مشهودات و مسموعات باقی مانده مینگارد و در نهایت اختصار بتحریرش مبادرت مینماید و فقط منظور نظر نوشتن حکایات تاریخی است نه لفاظی و عبارت پردازی بلکه تحریر چگونگی گذشته مقصد است لهذا از قارئین و خوانندگان محترم استدعا ورجا میشود که برزلات عبارات و یاپس پیش کلمات و بی ترتیبی ترکیب حروفات خرده نگیرند و باصل مقصد و منظور نظر فرمایند و باصلاح نواقص آن کوشند و از معایبش چشم پوشند اسئله تعالی ان یجمل عواقب امور نا خیرا بر رحمة و فضله

وجوده

وجوده و کره .

اولا قصد نگارنده فقط تحریر سرگذشت عم بزرگوار حضرت حاجی شیخ محمدعلی نبیل ابن نبیل طاب ثراه بوده و هست و آغاز از تاریخ ولادت ایشان نموده و وارد آنیکه در قزوین برایشان وارد شده و مسافرتهاییکه در زمان حیاتشان وقوع یافته و فجایع عظیمه که در اسلامبول و قضایاییکه در آنزمان پیش آمده می پردازد اسئله التوفیق والتائید وعلیه التوسل والشکلان انه هو العزیز المقتدر المنان .

اولا تولد حاجی شیخ محمدعلی نبیل ابن نبیل در سنه ۱۲۶۶ در قزوین بوده و اما وفاتشان در علیه اسلامبول واقع شد در نهم رجب سنه ۱۳۰۷ و در اسکودار در حیدرپاشا سید احمد دره سی قبرستان ایرانیان مدفون شدند و باصر جمال قدم جل اسمه الاعظم سنگی از صومر حجاری شده که بخط مرحوم مشکین قلم طاب ثراه نوشته شده و در سر قبرشان افکنده شد و مقبره ساخته و معتبر است .

مسافرتهای جناب نبیل

—————

مسافرتهاییکه برای مرحوم از طفولیت پیش آمده موجب مرقومه مغفور مبرور والد حضرت سمندر روحیفداه اول سفرش

در سنه

در سنه ۱۲۸۰ بخيال مسافرت ادرنه باتفاق مرحوم ابوی از قزوین از راه رشت بلاهیجان سفر نموده چندی در آنجا مانده چون موفق بسفر ادرنه نشده و اسباب مهیا نبوده ناچار بقزوین برای دیدار مرحومه والده شان برگشته و چندی متوقف بوده ثانیاً معاودت بلاهیجان کرده در آن سفر مشغول تحصیل خط و عربی میشوند مسافرت دمشان نیز باتفاق مرحوم ابوی بطهران رفته اند و در سرای امیر منزل نموده و مقصدشان ملاقات با دوستان و اطلاع بر امر حضرت بهاء الله جل ثنائه بوده و بعد بلاهیجان رفته و در سنه ۱۲۸۲ باتفاق مرحوم ابوی از راه دلیمان بقزوین آمده اند و در سنه ۱۲۸۵ با مرحوم ابوی بلنگرود و بلاهیجان رفته خرید ابریشم نموده بقزوین مراجعت نموده اند و تا سنه ۱۲۸۷ در قزوین ساکن بوده اند و پس از آنکه خوب واقف بر ارجمال قدم جل اسمه الاعظم شده و رفع شبهات و حجبات و اوهام نموده منبعت بروج جدیدی گردیده و حیاتی بدیع در این پیکر جلیل دیده و بشوق و انجذابی پس جمیل بصوت میگردند فی الحقیقه در اخلاق روحانی و انجذاب و حب و استقامت و مهمان نوازی و انفاق و ایثار مال جناب نبیل ابن نبیل بی بدیل و مثیل بوده و در ترویج امر الله از هر نوع و قبیل آنی و دقیقه ثی فروگذاری

چه در سفر و چه در حضر و هر جا و هر کجا با احبای رحمانی
 مؤانس و خلیل و در غایت محبت بذکر جمیل امرالله و دستا
 رهبر و هادی و دلیل بودند و از فرط شور و وله و شوق و
 انجذاب و شمله و اجتذاب و در بد و جوانی بمنوان تجارت
 بزیارت ساحت مقدس و حضور جمال ابهی جل اسمہ الاعلی
 در حدود سنه ۱۲۸۷ از راه تبریز بمصاحبت مرحوم حاجی
 میرزاعلی اکبر نراقی و ملا محمد علی دهجی طاب ثراه و مرحومه
 عزیزه خانم و آقا شیخ احمد ابن مرحوم آقا محمد جواد فرهادی
 علیه رحمة الله و طاب ثراهم در عکا بحضور جمال اقدس سراپهی
 جل ثنائہ مشرف و بعد باذن مبارک بمکه مشرف و پس از آن
 باسکندریه برای فروش مال التجاره متوجه و متوقف و ثانیاً
 بر حسب اجازه مبارک مشرف بلقا و حضور شدند و بعد از تشریف
 ثانی امر ببازگشت و رجوع بایران صادر و عم عزیز امتثالاً
 لا مرمولاه باحال احتراق از بعد و فراق نیر آفاق مرخص
 شده و لکرة النار مشتعلاً منجذباً منقطعاً متذکراً بوطن
 مراجعت نمودند و در سنه ۱۲۹۰ بقزوین معاودت فرمودند
 و بنا بمرقوصی حضرت مرفوع والد سمندر طاب ثراه جمعی
 زائر محترم را استقبال نمودند و بادوستان همدستان
 بودند و هم نغمه و آواز بتبلیغ امر ربی انباز می پرداختند
 لیلاً و نهاراً با احبای همراز روزها بشغل تجارت که مشغله

دیرینه

دیرینه ایشان و آباء و اجدادشان بود پرداخته و شبها در خدمات دوستان و پذیرائی محبان و تبلیغ مبتدیان لسان می‌گشودند راستی در القاء امر پروردگار بی اختیارانه سخن میراندند و ابدا از کس پروائی نداشتند نارحمت الهیه در مجمر قلبشان مشتمل بود که دقیقه‌ئی از فکر و ذکر تبلیغ آزاد و فارغ نمی‌نشستند و از حیث معاشرت رسمی با یار و اغیار در کوچه و بازار با مانع و تقوی و درستی و وفا مشهور و مشارالینان بودند چون از سفر مکه مراجعت نمودند مردم شهر فهمیده و دانستند که ایشان در عکا حضور مبارک مشرف شده و این شعله و انجذاب از آنجاست بسیار در نظر مردم این دیار گران و مهم می‌آمد .

حبس جناب نبیل

—————

اتفاقاً روزی از ایام راعمو برای انجام کار تجارتی بسرای شاه که مسکن تجار بود عبور مینموده یکی از تجار شیرازی ملاحظه‌مینام که به عناد و لجاج و بغض نسبت باین امر معروف بود در وقت گذشتن از درب اطاعت کلمه ناسزائی نسبت ببهائیان میگوید مرحوم عمو پس از استماع بسیار متأثر و متألم شده بعد از فکر و اندیشه چندی

بخاطرشان

بخاطرشان میرسد که در بیخبری مردم ابداً حرفی نیست و این بدگوئی ناشی از جهالت و نادانی است خوست که من استخاره کنم که اگر ثانیاً باطاق این مرد رفته بطور ملاحظت این مرد را آگاه و از امرالله خبردارش سازم چگونه خواهد بود قضا را استخاره خوب میآید لهذا مجدداً بدز اطاق تاجر مزبور رفته می نشینند و شروع بسؤال و جواب مینمایند و با اشارالیه صحبت امری بمیان میآوردند افسوس که بصره صما قطرات رحمت اثر و ثمر نبخشیده بلکه مصدره و لایزید الظالمین الا خسارا و کفراً و نفورا واقع گشته بنای تشدد و شتم را گذارده لطمه ثی بصورت مرحوم عموزده هنگامه ثی در سرای شاه برپا میشود و ازدحام مینمایند و غوغا و ضو و بلند میشود مردم بسیار و جماعت زیادی جمع میشوند بعضی برای تماشا و برخی برای دامن زدن آتش فتنه و ظلی هم بعنوان میانجی گری و مرحوم عمو با تشنت حال مراجعت بحجره خود کرده نزد مرحوم والد میآیند ایشان ملاحظه میکنند که حالت ایشان منقلب است از واقعه استفسار مینمایند مختصری از واقعه را حکایت می کنند و مرحوم ابوی اظهار میفرمایند که بنظر من اینکار عاقبت بفساد منجر و منتهی میشود خوست من بسرای شاه رفته و این کار را اصلاح نمایم مترسم مردم جهال زمینه بسازند و

شاخ ویر

شاخ و برگی برای این حکایت قرار دهند در جواب جناب نبیل ابن نبیل والد را تسکین داده ساکت نمودند که مطمئن باشید آخرش طوری نشده که منجر بفساد شود و دنباله پیدا نماید والد میفرمودند ظرف عصر را بخیال آمد که بمنزل یکی از دوستان بروم و درد دل بازگویم و ایشان را بنصیحت وادارم که من بعد نظیر این واقعه واقع نشود باین خیال حرکت نموده رفتم هنوز تازه نشسته بودم در آن منزل که عیال مضطربانه آمدند که فراش‌ها ریختند بخانه و حاجی شیخ را جلب بدارالحکومه نمودند .

باری پریشانی احوال معلومست که در این وقت چگونه میشود محتاج به بیان نبوده و نیست بعد از گذشتن مقداری از شب باحال اضطراب و انقلاب با بعضی از دوستان و اقارب بسمت خانه آمدیم و بخیال مجاله کار شدیم آنچه مسموع و معلوم شد تاجر هنگامه طلب هنگامه را غلیظ نموده و استشهادی نوشته و جمعی از حاضرین که با او همفکر هم کار و هم خیال بوده و حضور داشته و مرحوم عمودرحیمن قهر بدون ستر اظهار و اقرار و کمال قدرت آن عبارات را ادا نموده بودند آنها را مصدر عقیدت پنداشته و بیان مذهب و ملت فرض نموده آن استشهاد را مهر و نزد یکی

از علمای بزرگ این شهر که سید علی نام داشت بسمرده
 مشارالیه هم بحکومت رقعہ نوشتہ و از حکومت قتل جناب
 نبیل ابن نبیل ویا صدمہ کلی ایشان را خواستہ بود بنابراین
 حکم قتل و ایزای مجتہد مذکور را حکومت واجب الاجرا
 دانستہ مرحوم عمورا مقید و محبوس مینمایند مرحوم ابوی
 از مشاورہ بامرحوم آقامیرزا حسن حکیم طاب ثراہ کہ مؤانس
 و رفیق و همسایہ باناظر حکومت بودند ملاقاتی شبانہ
 باناظر نمودہ و موصی الیہ را بوعد و وعید حاضر و بواسطہ
 او بحکومت نوید اجر و مزدی دادہ کہ در اجرای حکم
 مجتہد خود داری کند تا از خارج و داخل بمعالجہ
 پرداختہ شود و بعد از مذاکرات قرار شدہ بود کہ مبلغی
 بحکومت دادہ شود حاصل اینکہ سہ روز و سہ شب مکالمات
 و بیفامات حکومت عرف و حکومت شرع و فرستادن حکومت
 ناظر و فراشباشی خود را نزد حاکم شرع طول کشید و هر قدر
 سعی و جہد و واسطہ از اعزہ تجار بود انگیختہ شد و مرحوم
 ملاعلی معلم مصروف فاریابی در آن زمان در دستگاہ حکومت
 عضد الدولہ بود و تقریبی داشت و چون سید مجتہد وقتی
 بجزئی تغییر لباس یعنی عمامہ را بکلاه و ریش را بزلف
 و زدن تار را حکم کفر و شقاق و بیدینی معلم و بلکہ حکم
 قتل موصی الیہ را دادہ و حال اینکہ مسلمان بود از این سبب

بر حالات

(۳۸۳)

برحالات سید وی اعتدالی و آگاه و سلیقهٔ سوء سید را
میدانست و در محبس هم عمو را ملاقات نموده ذکر خیر از نبیل
در نزد حکومت مینماید و اقدامات مؤثری هم از جمعی نساء
کالرجال قزوین در محضر سید بظهور رسیده حاجی خیرا
معروف بطور عاقلانه چون با مجتهد سابقه نداشت و نسبت
با و مادر بود او را بیدار و بسوء عاقبت اینکار هوشیار
و خبردار ساخته واقعهٔ شهید ثالث را محرمانه خاطر نشان
سید نموده پس از استماع مقالات مذکوره نام گردید شب
سوم و یا چهارم بود که مرحوم والد خود شانهم رقمه ثنی
بحکومت شرع نوشته و واسطه انگیزته بودند که آیا در حین
قهر و غضب گفتاریکه از انسان پدیدار میشود محل اعتماد
خواهد بود معلومست نزد هیچ عاقلی سندیت ندارد پس
مکالمات در حین دعوی چه اعتباری دارد که شما آنها را
سند نموده و فتوی داده اید بعد از فرستادن رقمه
سید مجتهد ابوی مرحوم را طلبیده اظهار مینماید و میگوید
که چرا شما بمسجد نمیآید و من در این قضیه تقصیری
ندارم استشهادی مهور آورده امر را بمن شتبه ساخته
بودند و الحمد لله رفع شبهه از من شده و پس از این ملاقات
ناسخ حکمش را برای حکومت میفرستد و تعارفی راهم که
بحکومت ابوی وعده داده بودند تسلیم حکومت و حارسین

نموده جناب نبیل را برداشته بمنزل آمده بودند از جمله حکایات اوقات حبس ایشان این بود که هر قدر بعضی از واسطه ها از ناظر حکومت و تاجرهای معتبر پیغام داده و نصیحت نموده بودند حضورا که بخواهش آنان کلمه ئی را بگویند که دلیل تقیه و تبری باشد راضی نشده بودند حتی مرحوم ابوی من باب ملاحظه حکمت پیغام نموده که در مکالمه و محاوره قدری ملاحظه و جانب حکمت را منظور کنید و مداهنه بفرمائید و اگر حکمت را ملاحظه ننمائید بیم آنست مرض بسایرین نیز سرایت نماید مرحوم عموبعد از شنیدن اینکلمه که ذکر سرایت بدیران باشد در تکلیف خود خود را متحیر دیده بودند چه که تا آنوقت عزمشان جزم بوده که متوکلا علی الله آنچه راحق میدانند بگویند بدون پرده و یا اقلا با پرده بگویند بعد که اینگونه پیغامات را شنیده اندیشه نموده بودند که اگر ملاحظه و مداهنه نمایم شاید عند الله مزأخذ شوم و اگر ملاحظه نکنیم و مرض بدیگران سرایت نماید باز هم شاید نزد خدا مسئول واقع شوم خیلاصه فکر بگری نموده و باخود قرار داده بودند که خود خود را بهلاکت رسانند و از این دار المحن نجات ورهائی یابند چه که در آنزمان بعضی از خارسین زندان و میرغضبان و فراشان برای جلب نفع

خود ایشان را تهدید و تحذیر مینموده مرحوم عم —
 علیه رحمة الله و بهائے بجد تمام مضمون این فرد را فرموده
 بودند .

تو مکن تهدیدم از گشتن که من

تشنه زارم بخون خویشتن

و تمنا کرده بودند که اگر احدی از شما قیام و اقدام بقتل
 من نماید هرآینه مینویسم که از مال من بشما چیزی بدهند
 و مرادشان این بود که اگر کسی اقدام بنماید مسئول
 نزد هیچیک از حکومت شرع و عرف نخواهد بود بعد
 که این مرام حاصل نشده بود وقتی رادر دارالحکومه
 بعنوان کنار آب رفتن در حبس بگوشه خلوت خود راکشانیده
 شال کمر را باز و بگردن بسته بکمال جد و جهد در صد
 خفه کردن خود برآمده بودند از دیر برگشتن ایشان
 حفاظ و حارسین بخیال افتاده و جستجو نموده در چنین
 حالی ایشان را پیدا کردند و خود فراشان و زندانبان
 و میرغضب بسیار از این حال و اطوار متعجب و ایشان را از
 این کار منع نموده بدلاجوئی پرداخته و معزی الیه صحبت
 بسیار و گفتگوی بیشمار از انقطاع و فنای این روزگار گذار
 نموده بودند ولی بیش از اینها بخاطر نمانده است و بعد
 از این واقعه لوحی بافتخار مرحوم عمو از جمال قدم جمل

ذکره

ذکره و در سنه ۱۲۹۳ عنایت شده سوادش تبرکاً نوشته
میشود .

جناب نبیل ابن نبیل علیه بها ء الله .
بنام خداوند دانا .

مظلومیتت سبب حزن ظائفین عرش اعظم گشته قسم
به نیر افق معانی که این مظلومیت آثار قدرت و عزت در ابد
ظاهر خواهد شد " ان ربك لهوالمبین العلیم " نفسی که
لحب الله از نفسی برآید در عالم اثر عظیم داشته و دارد
تا چه رسد ببایا و رزایائیکه فی سبیل الله بر نفسی وارد
شود ان افرح بما ورد عليك فی سبیل المحبوب ان اجره
یبقی بدوام الملك و الملکوت بيشهد بذلك من عنده لروح
محفوظ باید در کل احوال ناظر بحکمت باشید چه که الیوم
حکم الهی اینست تمسک به فی کل الاحوال و باید بکمال
همت در تألیف نفوس و اتحاد قلوب جهد بلیغ مبذول
دارید در هر محل که مابین احباب اختلاف شده سبب
تضییع امر گشته و علت اخمد نارالله شده نسئل الله بان
یوفق الكل علی ما یحب و یرضی طوبی لك بما شربت کوثر
البلاء فی سبیل الله مالک الاسماء و رحیق العرفان من ید
عطاء ربك البازل المعطو الکریم البها ء علی الذین

معك

معك وعلى كل عامل عمل بما امر به من لدى الله آلا مرالخبير.

حادثه رشست

—————

اما واقعهٔ ثانی که برای مرحوم نبیل ابن نبیل پیش آمده بود حکایت حادثهٔ رشت است و آن اینکه بعد از گذشتن روزگاری مرحوم عمو برشت مسافرت نموده و در آن زمان رشتهٔ امور تجارتي آنجا در دست مرحوم مبرور شهید سعید حاجی نصیر روحی لتربته الفدا بوده و مقصدی امورات رشت حاجی مزبور و در سرای نمکی ساکن و متمکن بودند در روبروی حجرهٔ ایشان در همسایگی آقاسید محمد نامی تجارت مینمود و بسبب خبیث سیرت و سریرتش همواره بهانه بود که شاید در همکاری اسباب صدمه و آزار این مظلومین رافراهم سازد و مشارالیه هر روز بصدد اضرار دوستان بود و حيله و دسيسه بکار میبرد تا وقتی را شخصی سید مالی از حجره مرحوم خریداری نموده و بعد از تصرف و حیف و میل کردن مزبور را نزد مرحوم حاجی شهید آورد پس بدهد کارگزاران حجره قانوناً در پس گرفتن آنجنس توقف نموده آن سید خریدار بتحریرك سید همسایه تشدد بسیار میکند گویا در آن مرحله مرحوم نبیل ابن نبیل عبارتسی

میگوید

میگویند که در نظر نمانده سید همسایه جهره بکمک سید خریدار آمده و بمرحوم عمو میگوید که سید را چرا ناسید خوانده اید این وسیله و حرف را بهانه نموده نار بفضش زبانه می کشد و تغیر و تشدد و بلکه جسارت و دست درازي بمرحوم عمو نموده ولی نبیل مرحوم صبر را طریقه خویش قرار داده و رویه سکون و وقار از دست نمیدهند و مرحوم حاجی شهید بعجز و الحاح و میانجی گری فتنه را تسکین میدهند و مرور مغفور آقا سید جواد قزوینی که از تجار مشهور بودند حمیت و حمایت بقدر مقدور خود مینمایند با وجود این سید همسایه آرام نگرفته کلمه ناسید را بهانه همسایگان حجره و صاحب سرا را تحریص و تشویق بفساد مینموده که شاید جناب نبیل و سایر ساکنین حجره را باین وسیله از آن سرا بلکه اگر بتواند از آن شهر خارج نماید ولی چون اراده الله تعلق نگرفته بود کاری از پیش نبرده بلکه چند روزی بیش از این مقدمه نگذشته بود که روزی سید همسایه در خانه یکی از احکام شرع با یک نفر از نوکرهای دیوان طرف مباحثه شده و شخص دیوانی بی پرده و ملاحظه بخود سید محمد ناسید گفته بود و سید مزبور بجرأت تمام سیلی محکمی بصورت آن شخص زده نوکر دیوانی عشر امثالها مع توی سری زیاد در عوض بسید زده باینهمه

اکتفا نکرده بحکومت خبر داده سید را حکومت احضار و چوب معقولی زده و بیچاره را حبس نموده بود و امر باخراج بلد کرده اما از آنجائیکه طلب و قرض و داد و ستد در رشت داشت واسطه انگیخته و جرم نقدی داد و تا از اخراجش حکومت صرف نظر نمود اما این واقعه دعوی سید و شخص دیوانی چنان زود اتفاق افتاد که بعضی از تجار همان سرا با اینکه از احباب بودند و لکن چون ماجرای چند روز پیش را بچشم دیده و هنوز از خاطرها نرفته بود شهادت داده بودند که الحق واقعه برسید محمد جزای عملش بوده که باو عاید و راجع شد و فی الحقیقه همچنین بوده است چه که در آن اوقات مرحوم حاجی شهید و جناب نبیل ابن نبیل و سایر بستگانشان مشغول عجز و نیاز بودند و تضرع باستان ملیک بی انباز مینمودند و جز او هم پناهگاهی نداشتند و بضاجات تاییدیه مداومت مینمودند لهذا قضای الهی سرعت نموده و سید متعددی را بسزا و جزایش رسانیده

القدرة لله المهيم القیوم .

مسافرت جناب نبیل باستانبول

—————

اما سفر اخیر مرحوم نبیل ابن نبیل بعلیه اسلامبول در سنه ۱۲۹۹ باذن و امر و اجازه جمال قدم جلت عظمت

و بمیل

و همیل آقایان افنان مثل مرحوم صبرور حاجی میرزا محمد علی که مقیم چین بودند و مرحوم حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله و حاجی سید میرزا و آقا سید احمد افنان روحی لتربتهم الفدا بود که کمک مالی و مادی و تأسیس حجره و شرکت در آنجا نمودند و مرحوم عمو اولاً از راه ادره و مسکو باسلامبول رفته و در آنجا اقامت گزیده و هفت سنه در آنجا مشغول بتجارت بودند اول ورود در خان ناصف آقا منزل گرفته بودند و تخمین دوسننه در آنجا ساکن و پس از آن نقل بخان شرقی یعنی آینه لی خان نموده در آنجا اقامت گزیدند و رفته رفته بواسطه حسن سلوک و رفتار و خوشخوئی با خلق محشور و بامانت و درستی معروف و مشهور و بامردمان بیفرض از مسلمین و مسیحیین و یهود آمیزش داشتند در این سنوات اخیر چنان شده بود که مسافرین از احباب و اغیار حتی یهود و نصارا که هر یک برای زیارت باراضی مقدسه بیت المقدس و مکه و مدینه عازم بودند وارد بحجره مرحوم عمو شده و پس از انجام کارهاشان از قبیل صدور تذکره و انتظار بردن برای ورود کشتی مناسب متوقف میشدند این زحمات را مرحوم عمو لله و بدون هیچ اجر و مزدی تحمیل مینمودند و بانهایت روح و ریحان توشه راه را هم گاهی فراهم مینمودند و بعضی از مسافرین کم بضاعت را مقداری

كلك خرج میدادند این معروفیت و شهرت بهائی گـری
 ایشان و بذل و بخشش و انفاق مشارالیه موجب حقد و حسد
 شده و جمعی از اشخاص ازلی راهم که در آن شهر ساکن
 بودند نگران و متحیر ساخته مخصوصاً آقاخان کرمانی
 و شیخ احمد کرمانی و شیخ محمد یزدی و گروه دیگر که در آن
 سرزمین حاضر و منتظر فرصت برای افساد و القاء شبهات
 بودند و مراقب در اطوار و اعمال بهائیان بخصوص در سنوات
 اخیر که چند نفس دیگر از سید جمال الدینها نیز منضم
 بآنان شده و مقاصد مفساد آمیزی در سر و سر داشتند ولی
 دستور العمل های سری و جهری سرکار آقا روح ماسواه فداه
 نسبت بمرحوم عمو و تربیت های مبارک نبیل مذکور را در این
 امور بردبار و هوشیار ساخته بود و بهمان دستورات رفتار
 مینمود مدارای مرحوم عمو طوری آنها را اغفال و باعمال
 و کردار و رفتار خود دچار و سرگرم میساخت مرحوم عمو گاه گاه
 راپورت رفتار آنان و چگونگی نظریات و حرکات و سکنات
 ایشان را بحضور مبارک میدادند و سرکار آقا ارواحنا لترتبه
 الطاهره فدا باتد ابیر امری نفوسی را که در دوائر دولتی
 ذخیره و تدارک فرموده و مستخدم دربار بودند افکار خائنانه
 مفسدین و فتنه جوئی شان را حین لزوم بتوسط توقیعات
 و مراسلات بدستگیری مرحوم عمو ارسال میفرمودند و القاءات

سوئیّه آنها را اخبار میدادند و پاکات مزبور^۱ میرساندند و
 آثاریکه در آنزمان بقلم مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا
 له الفدا مرقوم فرموده اند بنام مرحوم نبیل ابن نبیل آنچه
 موجود شش لوح مبارک میباشد که تیسماً تبرکاً برای مزید
 اطلاع در این اوراق درج میشود البته پس از قرائت فی الجمله
 بر اشارات مرقومات و چگونگی کیفیات آگاه میشوند بر بلایا
 و مصائب و اطوار واردات آن روزگار که هر ساعت بیک شکلی
 رو میداد مستحضر و مطلع میگردد اکنون صرفنظر از تفصیل
 و تطویل نموده باختصار میپردازد سواد الواح که اصلش
 بخط مبارک است اینست :

۱- * هو *

جناب آقا شیخ محمد علی ملاحظه فرمایند :

" هو المقصود اگرچه بظاهر در محفل قرب حاضر
 نیستی اما فی الحقیقه در خلوتخانه قلوب مذکور و
 موجودی آنی فراموش نشده و نخواهید شد
 احتیاط نمائید که کسی از هر قبیل اشخاص از شما
 محزون نشود مدارا بسیار لازم و همچنین بیدار
 و هوشیار باشید که نفسی ضری وارد نیارد و
 یکی از ارکان سفارت و همچنین تجار معتبر و سستی

گرم

(۳۹۳)

گرم تام لازم زیرا موافق حکمت است والسلام
علیکم . ع

* هو *

۲-

جناب آقا شیخ محمد علی ملاحظه فرمایند .

هو الله - جناب شیخ آیدہ اللہ علی خد صۃ
امره اگرچه این امور سبب زحمت آنجناب است
لکن چون در سبیل الہی است عین رحمت
و صرف موهبت است از فضل نامتناهی الہی
امید داریم کہ در کف حفظ و حمایت حضرت
محفوظ و مصون در کل شئون بوده و ہستید مکتوب
جوف را بصاحبش برسانید والبہاء والبروج
علیک و علی المخلصین . " ع

۳-

هو - جناب آقا شیخ محمد علی ملاحظه فرمائید - هو

" ای مشتعل بنار محبت اللہ اثر کک آنجناب
کہ مدل بر اشتعال نار اشتیاق و شکایت از
احتراق نار فراق بود بلحاظ شوق و حب
ملاحظہ گردید حمد حضرت احدیت را کہ احبای

(۳۹۴)

مخلصین را در بادیۀ هجر و بعد بذکر خود و
نفحات ایام الله زنده و بروح و ریحان از شیئون
عالم امکان منزّه و مقدس نموده در جمیع احیان منتظر
حضور آنجناب در محفل روحانیان بسوده و از
الطاف ملیک وجود امید است که عنقریب در محضر
شهود بموانست کبری مشرف گردیم . ع
فرصت بیش از این نوشتن میسر نگردید العلم
نقطه شاهد و گواه است و عذر ما مقبول ع

—۴—

جناب آقا شیخ محمد علی ملاحظه فرمایند
” هوالله — جناب دوست حقیقی روحانی این
مکتوب را مستعجلاً بنوری بیک برسانید و اگر
چنانچه جواب دادند بزودی ارسال داریم
والسلام ع ”

—۵—

جناب شیخ محمد علی ملاحظه فرمایند
” هوالله — جناب شیخ علیک بها الله و فضله
وجوده و رحمته چون چندی بود که باآثار قلمیه
اظهار اسرار قلوب ننموده بودیم و نفعه مسک

محبت

—۲۲—

محبت روحانیه را بواسطه اوراق و الواح منتشر
 نساخته لهذا در این ساعت که جواهر جمود
 از نسایم ذکر آن حبیب در سرور و بهجتند
 مختصری نگاشته میشود در جمیع اوقات لحاظ
 ا عین رحمانیه بر شما واقع و الطاف بی نهایت
 حضرت احدیت شامل از توفیقات الهیه
 امید داریم که مظهر خدمات کلیه گردید و مطلع
 شئون فضل و احسان جناب آقا محمد رحیم
 عازم مکاتیب جوف را بنوری بیک در وقتیکه
 کسی نزدش نباشد برسانید و همچنین آئینه
 و قوطی را ع "

-۶-

جناب شیخ محمد علی ملاحظه فرمایند
 " هو - جناب شیخ علیک بهاء الله و فضلہ
 وجوده و احسانه رجای این مشتاقان از درگاه
 احدیت آنستکه آن حبیب در ظل حفظ و حمایت
 رب رحیم از سهام نفوس و شئون ما دون الله
 محفوظ بمانید مکتوبی بجهت نوری بیک با
 جناب آقا محمد علی ارسال شد و الان نیز
 چون لازم شد این مکتوب ثانی ارسال شد

بدست

(۳۹۶)

بدست خود او برسانید و جمیع احبای الهی را از
قبل این عید منتهای اشتیاق تبلیغ فرمائید " ع
خاتمه

قیام و مخالفت معاندین امرالله

—————

توقیعات و آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء روح ماسواه
فداه مرقوم گردیده هر هوشمندی که فی الجمله فکر کند
بر اصل وقایع و چگونگی آن ملتفت میشود محتاج به شرح
و بسطی بر کیفیت جزئیات نبوده و نیست ولی بطور ایجاز
و اختصار آگاهی بر رؤس واقعات واجب و لازم از جمله افکار
شقاوت کارانه حضرات ازلیها و دسیسه مادیون آن دور و
معاندین امرالله این بود که خواستند راه مراوده و اطلاعاتی
باز نموده از دقایق امر حضرت بهاء الله جل شانه خبر
گرفته و این طریقه را تعقیب کرده تا مخاصمات خود را در
موقع خود بکار زده باشند برای حصول این منظور و دریافت
اطلاعات یک چندی میرزا آقاخان کرمانی معروف بعنوان
تحقیق و تدقیق و رفع شبهه در خصوص بابی گری و بهائیت
معاشرت تامه در نهایت چربی و نرمی پیش آورده روز یکمرتبه
باترتیب مخصوص بر سبیل حتم بحجره میآمد و با مرحوم

عمو

عمو علیه الرحمة مسائل مشتبه خود را آغاز و استفسار نمود
مرحوم مرور در نهایت متانت و ملاحظه و رصانت جواب
داده و مسائل مزبور قانع شده مراجعت مینمود و با همکیشان
بدکیشان خود مسئله دیگر پیش نهاد میکردند و فردا
حاضر شده سئوال مینمود و در خور سئوال جواب کافی
شنیده قانع میشد و میرفت پس از مدتی که از این مقدمه
گذشته و اظهار تمایل ببهائیت مینمود روزی بحجره آمد
و بمرحوم عمو عنوان کرد که اذن تشریف مرا از محضر حضرت
بهاء الله جل جلاله بخواهید که بروم و مشرف شوم
و بچشم به بینم آنچه را که بگوش میشنوم و البته بعد از تشریف
حق الیقین حاصل خواهد شد و چون در دوسنه قبل
حکایت جناب آقای حیی مرحوم ابن کربلائی حسن فتوی
ازلی واقع شده و آقامیرزایحیی پس از مجاهدات بسیار
رفع احتجاجش شده موفق باقبال و ایمان و ثبوت و رسوخ
شده و بکلی از ازلیت بیزار و ببهائیت اقرار و باستان مقدس
مشرف و باستقامت در امرالله موفق گردیده بود از اینجهت
تصور میرفت شاید این مرد هوشمند بعد از اینهمه حشر
و آمیزش پس از شرفیابی مانند آن مرحوم ارجمند و سر بلند
گردد لذا این فکر و حسن ظن مرحوم عمو را وادار باستیدان
از محضر مبارک نموده اجازه مشارالیه را خواسته پس از وصول

اجازه بمکا رهسپار گردید و محرم کوی جانان شد و بعد از ورود در تحت مراقبت و دستور حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه محشور باد وستان مخصوصی بود و گویا یکمرتبه و یا دو مرتبه هم حضور جمال قدم جل اسمه الاعظم شرفیاب شده اما افسوس چون مقاصد سوء در کله و فکرش بود و آن منظورات^ت او منظور نظر مبارك واقع نشد و پیام منحوس اسدآبادی در محضر مبارك مقبول نیفتاد و مأمولش اجابت نگشت لاجرم بغضش افزود و غلش از بعد ظاهر و آشکار گشت و طریسوق قبرس را گرفته خالص بجزیره الشیطان وارد و در ظل شیطان آرمید و دختر میرزایحیی را بزنی گرفته بعلیه اسلامبول مراجعت نمود و باب بهتان و افترا و مجادله و مخاصمه را از طرق و ابواب و راه های گوناگون باز نمودند و بمناسبتی هر روز شخصی را اغوا بر فساد میکردند که مقاصد سوء خود را در مقام اجرا گذارند و برای خویش ایادی و همدستان متعدد در دوائر دولتی عثمانی منتخب و باتردستی با خود همراز و هم آواز و دساز میساختند و مفتريات نسبت بامر بهاء الله و بهائیان آغاز می نمودند و پاره ئی از معرضین و مفرضین دربار عثمانی اجزاء سفارت ایران و برخی از ایرانیان را برای ضرر امرالله برای خویش یار اتخاذ میکردند و امیدوار و چون امر اکید مبارك و غدغن

شدید بود که من باب حکم و مصالحی تبلیغ و نشر نجات الله در خاک عثمانی نشود حتی همه ساله اوراق و آثار و اتفاقاً کتبی که در آنجا موجود و تلاوت میشد در هزاران پاره احضار میفرمودند و مرحوم عموهم هرچه بود میفرستادند که صبادا مخالفت شود از جهات مذکوره اگر اتهامات و اشتها^{رات} سوئی هم معاندین و مغلین نسبت بامرالله میدادند بملاحظه حکمت چاره ئی جز صبر و شکیبائی و بردباری نبود و متحمل میشدند و آغاز و عنوانی درجائی نمیکردند مخصوص دوستان ظاهر و دشمنان باطن که در اینمواقع با عدوین همراز و هم آواز بشوند مسلم است که نصرت و یاری دشمنان و خصما را نموده و مینمایند و اسباب قدرت آنان را فراهم میسازند از جمله مفسدین و مفرضین و حاسدین یعنی آلت دست معرضین و مفرضین و ناقدین که سرمنشأ ظهور و بروز فتنه در رتبه اولیه واقع شده آقا محمدعلی اصفهانی است که پیش از ورود مرحوم عمو باسلامبل وارد و در شهر مذکور مأوی گرفته و مشغول دلالی بود و ضمناً جزئی رجوعات مختصری از قبیل خرید اشیاء خرازی و لوازم دیگر از عکا احباً با رجوع مینمودند و حق العمل بر میداشت پس از ورود عمو و انقضاء يك چند مدت و رجوعات کلیه که از اطراف و جوانب شرق و غرب و جنوب و شمال که از طرف آقایان افغان و دیگران بمرحوم نبیل

علیه بها الله

علیه بها^۱ الله میشد رفته رفته برحق و حسد وی افزوده
 درحالتیکه مرحوم عمو دلالی فروش اجناسی که بحواله شان
 میآمد ولو اینکه دلال دیگری هم در کار میشد يك طرف
 از حق دلالی را برای مشارالیه اختصاص میدادند و او را
 بابهره و منتفع میساختند و اغلب اوقات خورد و خوراکش هم
 يك مدتی مدید در اطاق مرحوم نبیل بود باوجود اینکه
 مهربانیهای فوق العاده بنای رقابت وهم چشمی و نفاق
 و شقاق و حيله و افتراق را گذارده باطراف کاغذ پرانیها
 مینمود و باکانیبا لایسمن و لایغنی و فتریات میپرداخت
 مثلا شال امانتی شخصی بحواله^۲ مرحوم عمو و یا نبیل بعهد^۳
 ایشان فرستاده بود که بفروشد و میفروختند بر میداشت
 بدروغ بطرف رجوع مینوشت که فلانی شال امانت تو را بفلان
 قیمت فروخته ولكن بپای شما بفلان مظنه در دفتر ثبت و
 بحسابت محسوب داشته معلوم است طرف مقابل را از این
 پیغام بددل و متوحش میساخت و اسباب خیال صاحب مال
 رافراهم میکرد و یا درحین عبور ورود مسافرین چه خود او
 وجه همدستانش در نهانی نقل و حکایات بیپوده و دروغ با^۴
 مینمودند حتی در عرایض و مکاتیب خود که باحبا و دوستان
 عکا مینوشت همین مزخرفات و توهینات را نوشته و میفرستاد
 بطوری جدید در دروغ نویسی داشت که از کثرت تکرار ابرار

را نیز

رانیز بشبیه انداخته امر را مشتبه ساخته بود مرحوم عمو
 علیه بهاء الله برای تخفیف و تسکین نائره حسد چنین
 تصور نمودند که اگر یک قرار شرکتی با مشارالیه داده شود
 در یک رشته تجارت ممکن حقد و حسدش فرو نشیند و سرگرم
 خویش شود و از تفتین و سوء رفتار و گفتارش منصرف و منحرف
 گردد لهذا نقشه تجارتی را مطرح نموده و پیش از آنکه
 بآقایان افغان نمودند که خو بست سرمایه ئی برای داد و ستد
 بصئی و تجارت هند و چین دستور داده و مقدارش را معین
 فرمایند و خود آقا محمد علی هم مقداری که سرمایه دارد
 بگذارد و مشغول داد و ستد بشوند آنچه خداوند فیض و
 برکت عطا فرماید بالسویه قسمت نمایند مشروط باینکه
 تحریرات تجارتی و محاسبات اطراف نوشتنش با مرحوم
 عمو بوده باشد ولی دفاتر نزد خود آقا محمد علی بماند
 مختصر پیشنهاد مذکور را افغان قبول نموده اجازه تا
 چنین شرکتی را با اوصاف مرقومه دادند و از جمال قدم
 جل اسمه الاعظم نیز استیذان نموده پس از وصول امر و
 اجازه مبارک و نوشتن مقاوله نامه شروع بداد و ستد نمودند
 اما فروش اجناس با اختیار آقا محمد علی باشد و جمع آوری -
 مطالبات و حساب کتاب باموصی الیه اصفهانی . باری
 چند سنه بدین طریق داد و ستد مینمودند و الحمد لله

صاحب سرمایه و اعتبار شد افسوس آنچه بر ثروت و عزّت و تمولش افزوده بیدینی و غرورش زیاده میگشت و غفلت و شرارتش مزدا د میشد و جعلیات را بیشتر رواج میداد خاصّه که با عدوالله محمد علی تهریزی یار غار و درگزارشات باستانی همداستان گشته و دارای استاد و معلمی کامل گردید و همه روزه بدرسش حاضر و آقا محمد طاهر مدیّر روزنامه اختر نیز برای جلب اطلاعات و جعلیات و انتشار اکاذیب با این گروه و ازلیها و سید جمال الدینیها و بعض مفسدین دیگر همراز و مساز میشد و به پشتوانی یکدیگر هر روز تیر افترا بمشورت هم پرتاب میکردند و این تیرهای دل دوز در قلوب صافیّه معلوم است چگونه اثر می بخشد تو خود حدیث مفصل بخوان از این ایجاز و اما پس از نشر مفتریات و جعلیات این دو معاند بالله جمال قدم جل اسمه الاعظم مرحوم مهروز حاجی سید جواد یزدی علیه رحمة الله را برای تفتیش و تحقیق این اراجیف منتشره و رسیدگی این اکاذیب و مفتریات باسلامول فرستادند و چندی مرحوم مذکور در علیّه ساکن و بچشم خود و گوش خویش دیدند و شنیدند و نصایح مشفقانه و پندهای حکیمانه میدادند و آنچه باید بفهمند از گفتار و رفتار و کردار طرفین فهمیدند و عکسی هم سه نفری بیادگار در آن روزگار عکاس با مرحوم

عمو برداشت مرحوم حاجی سید جواد و مرحوم عمو و این بنده احقر نیز در خدمتشان هستم مختصر آنچه را صاحب سید جلیل از اطوار و اخلاق مرحوم نبیل و طرز اعتراضات و چگونگی مفتریات معاندین باید استنباط نمایند نموده مراجعت بعکا نمودند و از آنچه بچشم دیده و بگوش شنیده و تحقیقات عمیقه خود را باحباباً مذکور داشتند که از کار منتشره و اراجیف مبنی بر اغراض شخصی و مفتریاتست و اهداً حقیقتی نداشته و ندارد و مقصد مروجین و مکذبین سلب اطمینان و القای شبهه در قلوب صافیه بوده و هست و اصلی ندارد و منظور افساد بوده مختصر از جمعی دوستان رفع اشتباه شد برخی بحال تحیر و تردد باقی ماندند بهر حال پس از مراجعت حاجی سید جواد مرحوم آثار و الواحی که از جمال قدم میرسید مبنی بر مواعظ حسنه بود لعل یتذکر او یخشی ولی هزار حیف که بذر در شوره زار ثمری ندهد و فایده از او مترتب نگردد .

برسیه دل چه سود خواندن وعظ

نرود میخ آهنی بر سنگ

بلکه این دو معاند بالله یوماً فیوماً بر مخاصمات و دشمنی بامرالله و آزار و حفای باحباب الله افزوده و مدیر جریده اخترانعم الرفیق و میرزا حسنخان جنرال قونسل قزوینسی

راهم هم راز و هم آواز خود قرار داده و در سر سر آنان نیز با ازلیها مروده و معاشر بهر صورت هریک از این خصما^ء بیک وسیله ئی برای اضرار امرالله باهم متحد و متفق و هم عهد و اصراری داشتند در اجرای مقاصد سوء یکدیگر سموم قاتله^ء مفتريات و اکاذیب را در کام دوستان حضرت بها^ء الله میریختند و گوشها را حاضر و مستعد فساد میکردند .

بدریا انداختن جناب نبیل خود را

~~~~~

معلوم است در چنین هنگامه هر قدر انسان سلیم و صبور و باگذشت و غفور باشد طاقتش طاق گردیده بفکر خلاصی و نجات خود از این گرداب خهلك میافتد<sup>ء</sup> وجود این مرحوم عمو جز در نیمه های شب که در تاریکی برخاسته و متوجه بیمارگاه بی نیاز میشدند والی طلیعه<sup>ء</sup> صبح بگریسه و مناجات دمساز و مشغول و یاخدای خویش در راز و نیاز بودند بنفسی اظهار درد خود نمیکرد و بکسی ابراز راز خود نمی نمود و در گوشه<sup>ء</sup> قلب متوجه الی الله و چاره جو از خدا بودند اما چون پیمانها افکار پر و کاسه<sup>ء</sup> اسرار سرشار شده بود بفکر رهانیدن روح خویش از قفس ظلمانی زندگانی افتاده در این اندیشه غوطه ور و این طریقه را می پیمودند

اما کسی

اما کسی بر حال فکر ایشان مسبوق نه و برخیا ل پریشان وی مطلع نبودند تا اینکه شبی از شبها را بمنوان گردش از حجره به تنهایی بیرون رفته والی ساعت پنج و شش از شب گذشته در روی پل اسلامول مشغول بتلاوت مناجات باقاضی الحاجات بوده بفتة خود را از کثرت احزان و اجتناب بدریا پرتاب نموده تصادفاً چون قراولان و قایق چیهایی کرسی بیدار و مراقب بوده اند فوری یکفر قایقچی خودی بدریا انداخته و مرحوم عمورا از دریا خلاص مینماید و قراولان و اعضای گمرکخانه هم که در کنار دریا بودند خبردار شده و چون سابقه آشنائی و دوستی تامه با عمو داشتند و همه روزه بسبب ورود و خروج بارهای گمرکی همدیگر را میشناختند فوری ایشان را باطاقی برده و بخاری روشن کرده و لباس عاریه پوشانیده فوری پلیس گمرک را بحجره فرستاده این بنده مهجور را خبردار نموده پس از تحییرات و تعجبات طبوس ایشان را برداشته با آقا محمد شاگرد حجره بگمرک خانه رفتیم و ملاحظه شد الحمدلله صدمهئی وارد نشده اجزای گمرک خانه هر یک سخنی میگفت یکی میگفت افندم عجبا تعشق اتمیشن سنز یکی میگوید عجبا اولیا اولوب می ترجمه آیا عاشق شده اید شما آیا دیوانه شده است دکترو گمرک میگوید افندم پک عقلی میدر اما

(۴۰۶) شاشیر یورم نصل اولوب . ترجمه دکتر میگفت این آقا بسیار خردمند و عاقل است اما حیرانم چطور شده این کار را نموده هر کدام بخیال خود حرفی میزدند مرحوم عموگامی از سخنان اینها زیر لب می‌خندید پس از تفسیر لباس با اتفاق بحجره آمدیم ولی در اندیشه فرو رفته و متفکر و متحیر که فرد ایقیناً روزنامه جات ترکی و فارسی طبع و نشر و این قضیه را با آب و تاب خواهند منتشر ساخت چه باید کرد و فردا از شماتت دشمنان چه کنم روزنامه اختر همه وقت مترصد بود دروغی از این طایفه بنویسد و همواره بصدد ایذا و آزار بود حال چگونه خواهد شد بهر حال شکرانه سلامتی و حفظ الهی را بجای آورده زبان حال باین مقال گویا بود "چه فردا شود فکر فردا کنیم" شب گذشت و مختصر استراحتی نموده صبح زود برخاسته پس از اداء فرائض و تکالیف آنچه بخاطر آمد این بود چون تصادفاً در طول کربی اسلامبول یکی از دیوارهایش آن زمان شکسته و خراب بود و ممکن میشد که انسانی بدون اختیار بدریا بیفتد و یا خود از روی اختیار خویش را ببحر افکند این عذر پسندیده و مقبول بنظر آمد که در روزنامه طریق ترکی که روزنامه آزاد دولتی است نوشته شود لهذا بهمین عنوان مقاله مختصری نوشته منتشر شد که چون چنان بود چنین واقع شده و پا لغزیده بدریما

افتاده اند اگر سوء قصدی بخود داشتند بطریق دیگر  
 هلاکت خود ممکن بود محتاج باین نحو از خودکشی و تلف  
 نمودن نبود و صلفی بمدیر و روزنامه نویس حق نشر و طبع  
 داده منتشر ساخت و ناسخ آنچه را که روز پیش نوشته بود  
 نشر و توزیع نمود ولی پرتگرانی این بنده افزوده هر زمان که  
 مرحوم میخواستند از حجره خارج شوند با این بنده یا آقا  
 محمد ملازم را همراه کرده در خدمتشان میرفت و مراقبت  
 حالشان را مینمودیم یک چندی باین طریق مدارا و ماماشات  
 میشد ولی بنده ناتوان بدبخت در اوضاع وارده حیران که  
 خدا یا چکارکنم اگر بخواهم بمرحوم ابوی از وقایع و فجایع  
 چیزی بنویسم از یگانگی بیرون و اگر بنویسم مبادا مسئول  
 باشم که چرا تو از احوالات شمه ئی ننوشتی اما این بنده  
 مسئولیت را قبول و ابداً قلم در روی کاغذ نگذارم که مبادا  
 مرحوم والد در جواب چیزی بنویسند و مابین با افکار مرحوم  
 واقع شود و لابد از بنده سؤال میکنند نمیتوانم خلاف  
 واقع بگویم و یا عبارات را لفافه نمایم و عاقبت چگونگی کشف  
 و منتهی برنجش و کدورت خاطر عمو میشود و راضی بخلق تنگی  
 ایشان نشده چیزی ننوشتم و بقضایای وارده راضی و منتظر  
 فرج الهی بودیم که ید غیبی این شداید را آسان سازد  
 و ماها را از این تزلزل فکری فارغ و آزاد فرماید و عسر را بسه

یسر مبدل نماید افوض امرنا الی الله واللّه بصیر وخبیر  
بعباده .

ورود جناب حاج ابوالقاسم ناظر

باسلامبول

—————

یکی از وقایع عجیبه اینکه در این اوقات جناب حاجی  
میرزا ابوالقاسم ناظر اصفهانی از ارض مقدس وارد و اجازه  
مسارک جمال ابهی مأذون بمسافرت مدینه عشق آباد  
بود اما پس از ورود باسلامبول آقا محمدعلی اصفهانی  
بمناسبت هم شهری گری و مقاصد سوئیکه در باطن داشت  
مانع از مسافرت مشارالیه شده ایشان را برای خود یار غار  
تصور نموده و عریضه بساحت قدس عرض و اجازه توقف ناظر  
را در علیه صادر نموده و بنام ناظر در نزد موصی الیه  
بماند و مدتی باهم انیس و جلیس و مونس بودند چون چندی  
گذشت مقاصدی را که محمدعلی در نظر داشت که شاید  
بواسطه ناظر صورت بندد نتیجه حاصل نشد و در عناد  
ولجاج و عداوت و شقاق نسبت بعمو و احبا ناظر را شریک  
خود ندید بفرکر دیگر افتاد و نیرنگ جدیدی بخاطرش  
رسیده از پس پرده تزویر و تدلیس و دسیسه بیرون خرامیده

در تکاپو

( ۴۰۹ )

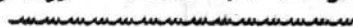
در تکاپو و جولان زماضداری میکرد و چون شنیده داشت که حضرات افغان جماعتی با اسلامبول خواهند آمد و یمنک جناب افغان قصد تغییراتی در اداره اسلامبول داشته باشند و شاید شرکت مابین را تغییر دهند لذا روزی را بانك برآورد که ۰۰۰ لیره پول از صندوق حجره بسرقت برده اند در نهایت وحشت و دهشت این سخن را ابراز داشت که حضار یقین بروقوع واقعه نمودند و بعضی متحیر گشته روز روشن دزد چگونه بدین مکان دست یافته و این تنخواه را ربوده بالاخره بعد از تبادل افکار توسط سفارت ایران بنظمیه اطلاع داد حاضرینی که در آنجا بودند اظهار داشتند که گمان شما بهر کس از حاضرین و غائبین می‌رود بگوئید تا وقت نگذشته جلب بنظمیه شود پس از تفکر بسیار آدمی داشت سید محمد نام و او هم اصفهانی بود و مدت یکی دو سال در نزد او مشغول بود و خدمت میکرد و مسلمان و بکارهایش رسیدگی مینمود و مبلغ شصت لیره هم از بابت مواجیش از مشارالیه طلبکار خلاصه این بدبخت را محل گمان وطن سوء خود قرار داده از قونسلگری ایران او را جلب بنظمیه نموده و محبوسش ساختند بعد از یکی دو روز که مستنطق بنظمیه با حضور جنرال قونسل ایران او را استنطاق نمود سید بگلی

اظهار

( ٤١٠ )

اظهار بیخبری کرده بقونسل اظهار داشته بود که محمد علی دروغ میگوید و قصدش اینست پول حضرات را بخورد این عنوانات را پیش آورده و خود من شصت لیره بابت حقوقم طلبکار از او هستم میخواهد باین بهانه طلب مراهم زمین زده باشد و چون شنیده سادات شیرازی از یزد برای تفریق محاسبات اسلاصول خواهند آمد این قضیه را پیش آورد و ابداً حقیقت ندارد این بود نتیجه استنطاق سید متهم مظنون بدبخت و بیچاره دو ماه متجاوز در حبس و زنجیر دولت میزیست .

### تشریف جناب نبیل بحضور مبارک



باری بر سر مطلب رویم چون این واقعه دریا افتاد ن  
عمو بواسطه روزنامه جات منتشر شد و بصورت ظاهر بسمع  
مبارک رسید دریای فضل بجوش آمده در این بین اجازه  
تشریف مرحوم عمو منفرداً از حضور رسید و بعد از رفتن  
آقای افنان آقا سید احمد و جمعی از افانین دیگر بارض  
اقدس برای تشریف جمال مبارک جل شأنه حضرت افنان  
سدره بقا آقای آقامیرزا محسن روحیفده را برای انجام  
امورات علیّه و خاتمه دادن کارهای عمو فرستادند و معظم له



تشریف فرما شدند و مقرر شد که این بنده فقیر چون بر دفاتر و محاسبات اسلامبول و عمو و مطالبات بازار واقف هستم در خدمت افنان بمانم بدینجا خاتمه داده شد و مرحوم عمو بصدد حرکت و تشریف بودند و دست و پایی خود را جمع میکردند که بصوب مقصود رهسپار گردند روزی راجناب حاجی ناظر که بر حسب خواهش محمد علی اصفهانی و اذن مبارک در حجره وی متوقف بودند بحجره آمده برای عمو با بشاشت و خورسندی اظهار میداشت که رفته بودم بقارشی در مستراح بورس آنجا رابسته یافتم پس از معاینه ملاحظه شد صد و بیست و پنج لیره کاغذ فرانسوی میباشد مرحوم عمو پرسش نمودند که آیا باقا محمد علی هم این مسئله را اظهار داشتید مذکور داشت بلی عمو اظهار تحیر نمودند و گفتند خوب نکردید باقا محمد علی اظهار نمودید آدم کج خیال مبار خدایا خواسته تصویری نماید قضی ما قضی گفتگوی ایشان با عمو ختم شد و مشارالیه بمحل خود رفتند و اما مرحوم عمو چون مأذون و مجاز بزیارت بودند دست و پایی خود را جمع نموده دوسه روز بعد آن بکوی محبوب رهسپار شدند و مضامینسی بزبان عربی بقلم مداد در دفتر دستی خود نوشته متوجها الی کعبته الله روانه گشتند و سفر اخیر مرحوم روز حرکتشان مطابق با یوم پنجشنبه ۱۲ رجب سنه ۱۳۰۶ بود که از

اسلامبول حرکت نموده و این مضامین را نوشته بودند  
و هو هذا .

سفرنامه جناب نبیل بارض اقدس

بسم الله الرحمن الرحيم .

" الحمد لله الذى خلصنى من قيودات مدينة الكبيرة التى  
ضاقت على بوسعها ووقفى الى شطر قربه ولقائه اذاً  
لا توجه اليه وافر من نفسى ونفوس الشرورة متوكلاً عليه و متوسلاً  
بذيل فضله وكرهه منقطعاً عما سويه ونسئله تعالى بان  
يؤيدنى على ما هو يحبه و يرضيه انه هوالمقدر على ما يشاء  
وانه على كل شئى قُدْرٌ والصلوة والسلام على انبيائه العظام  
واولياؤه الكرام الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا وما صنعوا  
هم احزاب الشيطان و شعثوناته عن التذكر والتوجه اليه  
لا سيما حبيبه الذى ختم به النبوة والحمد لله رب العالمين "

— ٢ —

" الحمد لله الذى خلصنى من اغلال قتل المدينة الكبيرة  
التى ضاقت على بوسعها و صغرت لى بكبارتها و نجائى  
من غل المغلين باغراض النفسانية الذين هجموا على  
كالذياب الشاخذة الانياب و احزاب المسلولة السيوف وحاضر

الاسلحة والاسباب انه مسبب الاسباب و رب الارباب و یده  
 فوق کل الایادی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و اتشکرو فی کل  
 الاحوال والاوان والساعات و احمده فی کل الاوقات شکراً  
 کثیراً و حمداً دائماً ابداً بدایع انوار الصلوة والسلام التی  
 اشرفت و لاحت من افق قلم الاعلی الملک العزیز العلام علی  
 انبیائه العظام و اولیائه الکرام الذین فازوا باستقامة الکبری  
 و کانوا صلحاء الارض بین الوری و یقینته الله فی الارض والثری  
 و لعنة الله علی المفسدین و الظالمین و الحمد لله رب العالمین<sup>لمین</sup>  
 آنچه را مرحوم عمو بخط خود با قلم مداد در سفرنامه  
 اخیر خود در وقت رفتن بارض مقصود نوشته اند محض  
 استحضار مینویسم بهترین تاریخی است که خود ایشان بخط  
 خود مرقوم داشته اند .

روزنامه سفر آخری از اسلامبول الی بیروت و عکا در تاریخ  
 روز پنجشنبه ۱۲ رجب سنه ۱۳۰۶ در ساعت نه از اسلامبول  
 حرکت شد باجمعی از دوستان و آشنایان که گروهی  
 الی اسکله و جمعی بوپور برای مشایعت آمده بودند پس از  
 اظهار مراسم خدا حافظی حضرات مشایعت کنندگان معاوت  
 بمدینه نمودند ثانیاً آقا محمد شاگرد بجهت آوردن کلاه  
 امانت و مطبوخ بوپور مراجعت نموده چون زیاده از حد  
 ذکر اظهار تأثر و تأسف مینمود از آه و ناله و گریه مذکور

حقیر نیز متأثر شده بدلداری و تسلی دادن وی مبادرت نموده بعالم ازکار حبیبه افتاده از حرکت واپور غفلت کرده وقتی ملاحظه شد واپور راه افتاده میروند چون اسکله واپور را بالا کشیده بودند پائین آورده که شاید آقا محمد بقاین برگردد ولی قایقچی هرچند خواست خود را بواپور برساند نتوانست و آقا محمد در کشتی ماند .

باری در ساعت یازده حرکت نمود و اکثر ساعات شب را راه پیمود و گاهی هم من باب آثار دومان و کولاک توقف میکرد تا اینکه صبح یوم جمعه ۱۳ رجب ببندر گلی بولسی که از خاک رومیلی است رسید اما از شدت وزیدن بادها و امواج متابعه و طوفان دریا نفوسیکه مییاست بگلیبولی پیاده شوند بعضی پیاده شده ولی بیشتر جماعت نتوانستند پیاده بشوند چه که امواج قایقها و صندلیهای بزرگ را از نزدیک اسکله واپور بدور میانداخت واپور مجبور شده لنگر انداخت و متوقف شد و بنده صورت تلگرافی برای اسلامبول نوشته و بشخصی که در اول پائین میرفت داده شد که مخابره نماید ووجه تلگراف بلکه اضافه هم داده شد که در خصوص ماندن آقا محمد در واپور که بتلگرافخانه برده باسلامبول خبر دهند که از نگرانی بیرون آیند و تاکنون که ساعت قریب به نه است در لنگرگاه گلیبولی متوقف است شب شنبه

— ٤٢ —

١٤ راهم

۱۴ راهم در گلیولی مانده از شدت فرطنه ممکن نشد پیاده شوند حال را که صبح است و قبل از طلوع آفتاب ربع ساعت بدوازده مانده واپور بطرف چنانق قلعه حرکت نموده می رود و در ساعت دو و الا ربع بلنگرگاه چنانق قلعه که از خاک اناطولی است رسید یکساعت ربع متوقف بود در ساعت سه حرکت نمود اینک می رود حال را که ساعت پنج و نیم است بلنگرگاه بوقچه آده سی که جزیره ایست و آسیای بسادی دارد وارد شده لنگر انداخت یکساعت الا ده دقیقه توقف نموده در ساعت شش و بیست دقیقه از بوقچه آده سسی حرکت کرد حال می رود بطرف مدلولو و در ساعت نیم از شب گذشته بلنگرگاه مدلولو رسید چون نسبت بشهرهای دیگر بین راه بهتر و بزرگتر و هوام صاف و دریا آرام بود باتفاق آقامحمد ملازم پیاده شده قدری گردش نموده الی جامع و بعد با آقا عبد الله نامی عجم بقهوه رفته بعد از صرف قهوه و قلیان مراجعت بوپور شد و حال که سه ساعت الا ربع است واپور حرکت نموده بطرف از میر و اینک می رود بسلامت حال که ساعت ده از شب گذشته است بلنگرگاه از میر رسید و توقف نمود بعد از توقف یکساعتی پیاده شد<sup>۴</sup> و بابت تذکره آقامحمد بیست و پنج غروش داده که از بعد تذکره گرفته با خود باسلاصول ببرد و بعد خدمت جناب

آقامحمد باقر

آقا محمد باقر تاجر اصفهانی که از احباب بودند و در فضل  
 اغلی خان ساکنند رسیده و از طرف مشارالیه بینهایت اظهار  
 محبت شد و غذای نهار را هم باجناب مکرم الیه صرف نمود  
 و بعد از آن چائی عصر را و در ساعت هشت باتفاق بواپور  
 آمده پس از توقف نیمساعت در واپور آقا محمد در خدمت  
 آقا محمد باقر مذکور مراجعت باز میر نموده که فردا آقا محمد  
 انشاء الله تعالی روانه اسلامبول شود و در ساعت ده از  
 روز یکشنبه ۱۴ رجب واپور حرکت از لیمان از میر نمود و  
 حال می رود و در اینوقت که پنج ساعت و نیم از دسته گذشته  
 از شب دوشنبه بسقز آمده سی رسیده توقف نمود و در ساعت  
 هفت و نیم از سقز حرکت نموده الی صبح در رفتن است و از  
 صبح الی شام حال که دو ساعت و نیم از شب سه شنبه ۱۵  
 رجب گذشته واپور بلنگرگاه رودس رسیده توقف نموده ضمناً  
 بین راه بعضی آبادیها نیز نزدیک شد و لکن من باب  
 کثرت فورطنه نتوانست بلنگرگاه رودس برود و توقف نماید از  
 دور میگذشت ولی نمیتوانست نزدیک اسکله برود .

باری دو ساعت و نیم در لنگرگاه رودس گشتی توقف نمود  
 و در ساعت پنج از شب گذشته حرکت نموده می رود از ساعت  
 پنج از شب سه شنبه مزبور الی صبح و از صبح الی شام  
 و از شام الی صبح یوم چهارشنبه ۱۶ رجب سنه ۱۳۰۶ -

نیمساعت بدسته مانده قریب طلوع شمس بجزیره لیموسون رسیده لنگر انداخت که سی ساعت علی الاتصال راه پیمود و غالباً خشکی پیدا نبود بهرطرف با دوربین ملاحظه شد جز آب چیزی معلوم نبود خلاصه الکلام چهارساعت وینجاه دقیقه ازجزیره مزبوره که نزدیک است باسکله قبریس و از همان خاک محسوسست توقف نموده و در ساعت چهار الی ثلاث که بیست دقیقه کم باشد از اسکله مزبور حرکت نموده حال بطرف قبرس میروند در ساعت هفت و نیم بلنگرگاه قبرس رسید الی ساعت ۱۲ که غروب آفتاب است متوقف و حقیر نیز من باب سیر و سیاحت و خرید جزئی اشیا طزومه پیاده شده قدری گردش نموده مراجعت بوپور شد حال که از ساعت اول شب پنجشنبه است واپور میروند و از قرار تقویم عید نوروز نیمساعت بدسته مانده قریب طلوع شمس است خلاصه یوم پنجشنبه بلنگرگاه بیروت رسید پس از توقف ساعتی جناب حاجی میرزاسیدعلی افغان و حاجی محمد رضای شیرازی بوپور تشریف آوردند در خدمتشان بشهر بیروت وارد بعد از ملاقات جمعی از دوستان بمناسبت عید نوروز نزد حاجی امان قنسول ایران رفته کلاهی که برای ایشان در علییه خریده بودیم رسانیده شد خیلی اظهار مضمونیت نمود و بعد مراجعت بمخزن جناب آقای موصی الیه

ش  
 نموده صرف غذای نهار شد و بعد آقا محمد حسین نیل فرو  
 اصفهانی آمد چون سابقا هم دعوت بجائی عصر بخانه  
 خودش نموده لهذا در خدمت جناب آقای مزبور و حاجی  
 محمد رضا سوار درشکه شده بمنزل مشارالیه بخانه رفتیم  
 و حاجی امان الله هم انجا آمد بعد از صرف چائی و توقف  
 دو ساعت بخانه جناب حاجی علی طهرانی رفته در آنجا هم  
 صرف شیرینی شد حاجی علیین دیگر هم آنجا آمدند  
 ملاقات شد مکرر او خدمت جناب آقا محمد مصطفی هم تکرری  
 شده و بعد معاودت بمنزل شد از آنجا باسکله آمده و  
 خدا حافظ کرده هرچه اصرار شد جناب افنان تشریف نیاورند  
 بوایور قبول نفرمودند باجناب حاجی محمد رضا تشریف  
 آوردند و مقارن غروب تشریف بردند و دو نفر هم از اهل  
 رومیلسی ماژونا متوجهند حاجی محمد علی نام و آقا محمد  
 ابراهیم بالجمله با وایور یکساعت از شب گذشته از بیروت  
 حرکت نمود اینک متوجها الی حیفا میروند سلامت باد و عا  
 بخیر در ساعت نه بلنگرگاه حیفا رسید سحر شب جمعه  
 است .

چه مبارك سحری بود و چه فرخنده شبی

کاندر آن نیمه شب آب حیاتم دادند

قد هتبت فواصف الفراق فاعتبروا یا ملا العشاق .



اقدام محمدعلی اصفهانی علیه جناب

حاجی ناظر

—————

و اما قضیه دزدی وجه آقا محمدعلی اصفهانی و حبس  
سید محمد آرمش در سفارت ایران و بعد از دو ماه که حاجی  
ناظر آن مقدار فرنگی را که بمقدار ( ۲۵ ) لیره بود و  
یافته این مسئله را آقا محمدعلی شنیده همانطور که مرحوم  
عمو تصور نموده بودند دست آویز خود قرار داده بقول  
بابا و زادفی الطنبور نغمه اخری این مسئله امتحان بزرگی  
شده از طرفی عدّ واللّه محمدعلی تبریزی خبردار شد  
و از طرف دیگر مدیر روزنامه اختر میرزا حسنخان و میرزا آقاخان  
و شیخ احمد کرمانی و شیخ محمد یزدی و یکی از پسرهای  
ازل هم در آن زمان در علییه بود همگی شنیده و آتش را دامن  
زده و مشغول دسیسه و وساوس خفّاسی شده و دست بهم  
داده محمدعلی نسناس را بوسواس انداخته و غمخوار اوشدند  
و او را تحریک نمودند که عرض حال بسفارت بده که بهتر از  
این نمونه نمیشود که بدست آمده چطور میشود من دو ماه  
پیش چهار صد لیره بدزد بدهم و میرزا ابوالقاسم ناظر در  
قائمی از مستراح ۱۲۵ لیره پول پیدا کند پس زیر این کاسه

نیمکاسه دیگریست و مسلم است دزد من میرزا ابوالقاسم ناظر است با آب و تاب بسیار عریضه می بحضور مبارک عرض کرد و از طرفی هم بسفارت ایران عارض شد و این ماجری را با ز گفت و در روزنامه نیز با آواز بلند این نغمه را ساز نمود و با ساز و برگ این خبر را منتشر و آغاز و مفتريات شرم آور دیگری هم ضمیمه نموده برای مردمان بازگفت همه و همه و غلغله مابین ایرانیان افتاد و غنان افترا را بلند نموده با آسمان کشانیدند و چیزهای می گفتند که انسان از بازگفت آن منفعل میشود و عرق خجلت از جبین میارد بهر حال سید محمد مظنون از بند نجات یافته خود او برای دفع و رفع تهمت از اعمال خود مروج این افکار بوده همه جا جار میزد که دزد الحمد لله پیدا شد و معلوم شد بابیها بودند یعنی میرزا ابوالقاسم ناظر است مختصر هنگامه غریبی و حادثه عجیبی بود که بقلم و مداد تمام نشود و اوراق کفایت ندهد .

خلاصه عرض شد چون عریضه محمد علی در خصوص افترای سرقت و جه نسبت بناظر حضور مبارک رسید .

دستور جمال اقدس ابی به محمد علی اصفهانی

خادم الله بر حسب امر جمال قدم جل اسمہ الاعظم

در جواب مشارالیه مرقوم داشته بودند که امر مبارک اینست که آقا محمدعلی اگر توانست ثابت نماید که ناظر وجه او را برده تمام آن وجه را در اسلاصول از جناب آقای افغان آقاسید محسن با فرع دریافت دارد و الا این سخن را البته منتشر نسازد چه که ضررش با مرالله راجع است معذک در فوق عرض شد که این بیدین باغوی بی دینان دیگر سرعت را بنام ناظر اشتهار داده و بسفارت ایران عارضی و در روزنامه اختر مدیرش طبع نمود و چون عیال و اطفال ناظر در ارض مقصود بودند و مدتی بود که ناظر بعلیه آمده بود اجازه تشریف و سفر از حضور خواسته و اذن شرفیابی عنایت شده بود که برای ملاقات عیال اطفال معاودت نماید لهذا تهیه گرفتن بلیط را نموده و دو بسوی مقصود نمود و حرکت بارضی اقدس کرد ولی این اصفهانی پرمکر و تزویر بسبب قونسلگری ایران تلگرافاً ناظر را از بین راه معاودت داده یعنی از ازمیر برگردانیده که تحقیقات لازمه را بنماید مشارالیه هم مجبور بمراجعت اسلامبول شده وارد علیّه شد و بسفارت کبری رفته چون مرجوم معین الملک ایشان را میشناخت با وجود اینکه استنطاق محترمانه نموده بکلی در استنطاق براءت ناظر نزد سفارت بثبوت رسید معذک بتیریزی و مفرضین و مفسدین و اشار او را وادار نموده که وکیل از جانب خود تعیین و در

( ۴۲۲ )

عدلیه با ناظر محاکمه بشود چون ناظر مزبور هم ناچار  
بمقاومت بود مشارالیه نیز وکیلی گرفته براءت خود را به ثبوت  
رسانید .

تشریف جناب آقا میرزا محسن افغان و نگارنده

تاریخ به ارض اقدس  
—————

در این احوال بود که امورات مرحوم عمو را از طلب  
و قرض و عده رسید پرداخته و این بنده ناتوان که در خدمت  
حضرت افغان آقای آقا میرزا محسن برای خاتمه دادن ناتمامی  
امورات مرحوم عمو در اسلامبول مانده بودیم اجازه تشریف  
و آستان بوسی رسیده چون کلیات امور بانجام رسیده  
و مخلفات حجره هم فروخته شده بود این عباد هم دست و  
پا راجمع و بصوب کعبه مقصود در خدمت حضرت افغان رهسپار  
شدیم و قصه های پرغصه اسلامبول علی العجاله بسبب تشریف  
و تسلی حضور مبارک تسکین پیدا نمود و بقول لقا فائز و نائل  
شدیم بعد از تشریف جمال مبارک فرمودند اینهم از بقیه  
آل اسلامبول است و بسیار عنایت فرمودند و تسلی بخشیدند  
همینطور مشرف بودیم .

—————  
تاد

مراجعت جناب نبیل و نویسنده تاریخ از ارض

اقدس باسلامبول

—————

در تاریخ نهم شهر محرم الحرام سنه ۱۳۰۷ در خدمت  
 مرحوم عمو و آقا محمد ملازم معاودت باسلامبول شد مختصر  
 پس از حرکت افغان و این بنده ناتوان محمد علی علیه ماعلیه  
 چون در نسبت دادن سرقت بناظر نتوانست طرفی ببیند در  
 باغواهی رفقای غارش برای حصول آرزوی خود شرح مفصلی  
 مقاله مانند که مشعر بر اعراض از امر الله و اعتراض باسلاس  
 دین الله و افتری و بهتان با امر و اولیای او و نقض خود  
 و منصرف بودنش از بهائیت و لعن و طعن و سب نسبت با امر  
 مبارک قریب و در ورقه اعراض نامه و افتری و بهتان نامه نوشته  
 در روزنامه اختر اعلان و تبری خود را آشکار و اسلامیت خود  
 را اقرار و در روزنامه اختر طبع نمودند چنانچه جمال قدم  
 جل اسمه الاعظم در الواح کثیره آن ایام و روزگار افتراءات  
 سوئی او و آقا محمد علی تبریزی عدو الله را مرقوم داشته اند  
 و آه و حنین و نوحه و نهدبه قلم اعلی در آن زمان مرتفع بود و  
 در بسیاری از الواح و آثار اعمال و اطوار آنرا مرقوم  
 فرموده اند هر که خواسته باشد بآثار منزوله مبارکه مراجعه

نماید تا واقف بر احتراق قلوب مبارک شود .  
 و اما بعد از اعراض و تبری محمدعلی و طعن و لعن  
 صریح او امر مبارک صادر که حضرت افنان آقا سید احمد  
 و حاجی امین و ناظر باسلامبول رجوع نمایند چه که پس از  
 اینهمه مدارا نتیجه از رأفت حاصل نشد لهذا بایست  
 مطالبه حساب و طلب خود را بعد از اعراض مشارالیه  
 بنمایند لهذا حضرت مرفوع افنان مراجعت باسلامبول نموده  
 مع حاجی امین و حجره در همان خان آینه لی گرفته ساکن  
 شدند و پس از آنها ناظر هم بامر مبارک برای خاتمه کارش  
 مراجعت نموده منضم بایشان گردیده و کم کم متوقف و شروع  
 بگفتگو با مشارالیه نموده شاید بزبان لئین و ملاطفت رفع  
 غائله شود و محاسبات تصفیه گردد و مطالبات از او وصول  
 و عاید گردد چه که افنان و حاجی امین کلی از محمدعلی  
 طلبکار بودند و نزد او باقی بود ولی ابدای بجائی نرسید  
 و سودی نبخشید .

### مراجعت نبیل از ارض اقدس باسلامبول

تا اینکه در تاریخ نهم محرم یوم چهارشنبه سنه ۱۳۰۷  
 مرحوم عمو و آقا محمد خادم و این بنده نویسنده هم از محضر  
 مبارک مرخص شده و باحال فراق و احتراق بعلیه اسلامبول

مراجعت نمودیم و از ارض مقصود طرف عصر روز چهارشنبه از عکا بحیفا آمده و شب را در حیفا در منزل مرحوم حاجی سید تقی منشادی علیه بهاء الله بوده مرحوم عمو مینویسند یوم پنجشنبه دهم محرم ساعت يك الا نه دقیقه از حیفا واپور حرکت نمود و بلیط اسکندریه گرفته بودیم هر بلیطی يك لیره و صد و ده اسکنت حال واپور میروید حقیر محمدعلی و آقا میرزا عبدالحسین اخوی زاده و آقا محمد شاگرد حجره که در این اواخر از آن شرفیابی او حاصل و در واپور قبل وارد پانزده روز در حضور مشرف بود و حال باتفاق بعزم علیه میآید حال که ساعت هفت الا ربع آنروز است واپور بیافا رسید لمنگر میاندازد از ساعت هفت توقف نمود الی سه ساعت از شب گذشته در ساعت سه از شب جمعه گذشته از یافا حرکت نمود حال متوجهاً الی پورت سعید میروید و در ساعت پنج الا ربع بلنرگاه پورت سعید رسید پس از توقف واپور در ساعت پنج پیاده شده باتفاق جناب آقاسید علی یزدی و جناب آقا میرزا عبدالحسین ابن مرحوم سلطان الشهداء و آقا میرزا عبدالحسین اخوی زاده بمغازه آقا نورالله رسیده روبروی باغچه ملت دکان دارند باصفا محلی بود از آنجا چهار الاغ کرایه نموده بمحل تجارت جناب آقای آقا میرزا آقای افغان نورالدین حسن رسیده آقا میرزا حبیب الله پسر جناب

ب  
 ناظرهم که تازه از مق آمده بودند جناب آقاسید آقا پسر جناب  
 آقامیرزا آقای افغان را هم ملاقات نموده نهار و چائی عصرهم  
 در خدمت آقایان صرف شده بعد از سکنجبین خوردن خلا<sup>صه</sup>  
 نزدیک غروب در خدمت آقایان مذکور و جناب آقا علی اکبر  
 کاشانی آمدیم بواپور هرچه اصرار شد نیایند قبول ننمودند  
 و تشریف آوردند و ساعتی هم تشریف داشتند در واپور بعد  
 خدا حافظ نموده مراجعت نمودند کشتی یکساعت از شب  
 گذشته از پورت سعید حرکت نمود میروند رو باسکندریه  
 ساعت پنج و نیم از دسته گذشته روز شنبه ۱۲ محرم سنه  
 ۱۳۰۷ وارد لنگرگاه اسکندریه شد و حال مشغول بیرون  
 آوردن اشیاء هستیم در اسکندریه خدمت حضرات آقایان  
 تجار ایرانی مشهور بکمپانیه بازار پیرسان باجناب آقاسید  
 علی که از شرکاء ایشان بودند وارد شدیم جنابان حاجی  
 سید یحیی و آقامیرزا احمد اخوی حاجی آقا محمد و آقا علی و آقا  
 اصغر و آقا غلامحسین قاینی بکمال محبت و مودت ملاقات  
 شدند و جناب آقامیرزا مهدی حکیم و جناب حاجی  
 عبدالغفار تبریزی و بعضی از تجار دیگر و آقا احمد و غیرهم  
 دیدن آمدند و باز دید رفتیم و شب اول دو جا مجلس  
 روضه بود در تکیه ایرانیها و بعد یوم یکشنبه حمام رفته  
 و عصر در راه آهن بر مله رفته با بعضی از حضرات آقایان شرکاء



و یوم سه شنبه جناب حاجی آقا محمد که در مصر بودند  
 با اسکندریه تشریف آوردند و جناب حاجی میرزا حسن صاحب  
 خراسانی هم از مصر تشریف آورده شبی در خدمتشان بسر  
 رفت صبح یوم چهارشنبه پانزدهم محرم سنه ۱۳۰۷ سه  
 ساعت از دسته گذشته حرکت شد با حضرات حاجی آقا محمد و  
 آقا سید علی و حاجی میرزا حسن و حاجی عبدالغفار  
 و حضرات دیگر و آقا میرزا مهدی بوایر آمده در ساعت چهار  
 الّا ده دقیقه از دسته گذشته در یوم چهارشنبه ۱۵ محرم  
 سنه ۱۳۰۷ از اسکندریه و ایور حرکت نمود حال بمصر  
 اسلامبول متوکلا علی الله روانه هست و روز و دو شب  
 علی الاتصال و ایور خدیوّه بکمال استعجال آمد هوا هم  
 خوب و آرام تا اینکه یوم جمعه هفدهم محرم ساعت پنج و ربع  
 به پیره که اسکله یونانست رسید پیاده شدیم در مدت ۲۰  
 دقیقه در واغون راه آهن آتش نشسته بیایتخت یونان آتن  
 وارد شدیم و رفتیم بشهر و در بین راه باغستانی بسیار  
 بود بیشتر از همه چیز انگور و زیتون بود و از آنجا با قایقچی  
 که بلد راه بود رفتیم مدرسه عالی که تازه ساخته بودند ولی  
 چون موقع تعطیل بود بسته است از بیرون هم معلوم بود  
 که خیلی باشکوه است و ستونهای بیرون مدرسه تماما از سنگ  
 مرمر حجاری شده و در صورت از سلاطین قدیمه در پائین  
 بود و

بود و صورت جوانی در بالا از سنگ مرمر نصب نموده چند پلّه می خورد تا میرفت بدرب مدرسّه میرسید و از گوشه و کنار قدری سیر و تماشا نموده می گفتند دوازده طیون فرانک برای ساختمان این مدرسّه خرج شده و این مدرسّه را ساخته اند رسمهای غربیه و نقشهای بدیعه داشت از آنجا بسرای سلطان یونان که قرال میگویند آمده همینقدر از دور و بیرون ملاحظه شد و باغچه جلوی عمارت چند پلّه میخورد پائین میروند حوض آبی باصورت طفلیکه در دهان او فواره بود دیده شد و از آنجا بعد از گشتن بازار و دکاکین بکلیسا رفته یک کلیسای بسیار باشکوهی بود میان آن کلیسا رفته سیر نمودیم آنهاهم خیلی خوب و عالی بود و منقش و مرصع تا اینکه آمدیم بعضی بویه چپها از اهل سنه فارسی و ترکی هم میدانستند پرسیدم از حبس حاجی قهرمان مذکور داشتند میشناسیم و میشود دید رفتیم راه دوری بود در پائین کوهی که قدیم قلعه بوده و آنجا بضر ب توپهای عجم خراب شده و آثار گلوله های توپ هم در آن قلعه نمایان بود .

باری در آنجا محبوس بود اول مانع بودند تا اینکه صدا زدند اسماعیل و حاجی مزبور آمد احوالپرسی شد سالم بود و گفت پنجاه روز دیگر موخضم بسیار سرور شدم و مذکور

داشتم که اگر چنانچه وجه لازم دارید بدهم گفت اگر ممکن است يك ليبره بدهید يك ليبره فرانسه دارم اظهار مضمونیت نمود گفتم دو ليبره هم بتوسط صمد فرستادم گفت نرسیده گفتم سبب چه شد که شما را اینجا حبس نموده اند گفت دروغی افترائی بمن بسته اند گفتم انشاء الله پس از استخلاص بدن و توقف در جائی بیا بولایت که همشیره و والده شما بخانسه آمده و گریه و زاری نموده اند و خیلی التماس کرده اند که از حاجی قهرمان خبری بنویسید و از شما میخواهم و آنها چشم براه هستند البته جائی توقف ننموده پس از مرخصی بیائید گفت میآیم فقط یکماه در اسلامبول کار دارم کارم را دیده میآیم باز هم تأکید فوق تأکید نمودم صابرا جائی بمانید البته زود بیائید من مخصوص شما اینجا آمدم .

باری خدا حافظ نموده چون واپور حرکت میکرد و راه دور بود در ساعت هشت ونیم از آن براه آهن آمدیم پیره اسکله بحری بیست دقیقه طول کشید تا بوایور بحری آمدیم — ساعت نه ونیم بود و واپور در ساعت ده و ربع از لنگرگاه پیره اسکله یونان حرکت نمود اینک باز میر میرود روز بعد یوم شنبه هیجدهم ساعت پنج ونیم از دسته گذشته پلیمان از میسر لنگرگاه واپور است رسید و لنگر انداخت وارد شهر از میسر شده خدمت جنابان آقا محمد اسمعیل تبریزی قلم فروش

متخلص بمشکوۃ وسید محمد علی زنجانی ومیرزا علی اکبر ابن  
 مشکین قلم مرحوم رسیده غذا صرف شد بعد جناب آقا محمد  
 باقر آقای تاجر اصفهانی تشریف آوردند در خدمتشان  
 بحجره ایشان رفتیم چائی در محل ایشان صرف شد همگی  
 اظهار محبت نموده بعد باتفاق حضرات بواپور آمدیم یعنی  
 تاکنار دریا گفتم واپور حرکت مینماید نیائید بعد جناب  
 آقا محمد باقر تا واپور تشریف آوردند خدا حافظی نموده  
 تشریف بردند و واپور در ساعت یازده ونیم از یوم مزبور  
 گذشته حرکت نموده میروند احوال حاجی محمد حسین راکه  
 جناب آقا علی در اسکندریه سفارش نموده بودند بنموده  
 سؤال نموده مذکور داشتند چند یوم قبل رفته بآب گرم  
 وگفتند ناخوشی تازه بی پیدا شده در از میراز دوسه ماه  
 پیش باین طرف که حالت رخاوت وسستی عارض وچند روز بستر  
 ومرضی میشوند و منحصر بیک دونفر نبوده اکثری از اهل از میر  
 بلکه همه مردم حتی حیوانات هم بمرض مزبور مبتلا میشده اند  
 حکما گفته اند هرکه را هوای سمی چند ماه قبل برخورداره به  
 چنین مرض در از میر مبتلا شده ومیشوند من جمله آقا محمد  
 اسمعیل قلم فروش و آقا سید محمد علی زنجانی وجناب آقا محمد  
 باقر وجمع دیگر چند مدت ناخوش بوده اند ولکن الحمد لله  
 رفع شده است و حال احوالشان خوبست از قراریکه آقا سید

محمد علی زنجانی مذکور داشت اطبا گفته اند بعضی خوب شده ثانیاً باز بمرضی مبتلا و اگر دفعه سوم هم بمرض مزبور مبتلا گردند متدرجاً احتمال خطر و تلف است خداوند صحت صوری و عافیت معنوی بهمه عباد عنایت فرماید آمین یا رب العالمین شش ساعت و نیم طی طریق بحوری نموده در ساعت شش از شب گذشته بلنگرگاه مدلی رسید بعد از توقف و انجام کار و دادن و گرفتن بار تجارتنی و تسلیم پست در ساعت نه الی ربع حرکت نمود که سه ساعت الی ربع توقف در مدلی نمود شب بود و کسالت خواب در سر سیر درستی نشد بنمائیم همین قدر از دور نظر نموده و خوابیده باری از ساعت نه الی ربع از شب یکشنبه الی ساعت شش بیوم یکشنبه ۹ ساعت و ربع راه آمد در ساعت شش مزبور بچناق قلعه رسید در ساعت هفت و نیم از چناق قلعه حرکت نموده می رود بخط مستقیم باسلامبول انشاء الله تعالی در ساعت ده از روز مزبور واپور بگلیولی رسیده و لکن توقف نموده از جلوی شهر گذشت عکاس در واپور حاضر بود عکس شهر را گلیولی را برداشت در عبور مردها و زنها دستمالها در دست داشتند و حرکت میدادند و در واپور هم بعضی در جواب آنها دستمالها بدست گرفته حرکت دادند فردای آنروز بیوم دوشنبه قریب طلوع شمس وارد بغاز اسلامبول شد در

ساعت يك از دسته گذشته باهید خداوند متوكلا علی الله  
 وارد اسلامبول شدیم آقا محمد خادم جلورفت جناب  
 مستطاب آقا سید احمد مرحوم افنان و جناب حاجی امین  
 تشریف آوردند کنار اسکله در خدمتشان بخان شرقی آینه‌لی  
 آمده طرف دیگر سرا اطاقیکه سابق داشتیم رو ببحر نگاه  
 میکند منزل و ماوی گزیدیم انتهی مراجعت از عکا سفرنامه  
 مرحوم عمو در سفر اخیر الی علیّه منتهی شد .

حال بخاتمه قصه و وقایع فاجعه علیّه پس از مراجعت  
 از ارض مقصود برای استحضار قارئین محترم می پردازد و  
 معروض میدارد بقدر اطلاع آنچه که بنظر مانده مرقوم میشود  
 واستمعین من الله رب العالمین سابقا عرض شد که جناب  
 افنان آقا سید احمد و حاجی امین و ناظر هم بعد آن و نفر  
 برای خاتمه دادن بکارها و گرفتن حقوق و مطالبات خود از  
 آقا محمد علی ثانیاً با اسلامبول آمده و ابتدا بزبان شفقت و  
 مهربانی و مودت مطالبه حساب و کتاب و طلب خود را از موی<sup>لیه</sup>  
 نمودند ولی فایده نداد چون مرحوم عمو مرخص و از طریق  
 علیّه عبور بایران مینمودند پس از ورود موقتی دوسه روزه برای  
 انجام کارهای شخصی خود حضرت افنان و حاجی امین و حاجی  
 ناظر و بعضی از حضار دیگر که در آنساعت آنجا حضور  
 داشتند مشاوره نموده و مبادله فکر با یکدیگر نموده که پس

از معلوم شدن و اعراض کردن و اعتراض نمودن خبیث اصفهانی  
 از امر الله و انتشار و ابراز نمودن اسلامیت لا زمست محاسبات  
 او را معین نمود و مقدار کلی طلب افنان را که بدستیاری  
 مرحوم عمو با و ابواب جمع شده پس گرفت و حساب خواست و  
 چون پرده از روی کاربرد اشته شده و اعراض او را همه  
 مسلمین میدانستند و بر ملا شده بود مجبور بودند که اینکار  
 را رسمیت داده توسط د. وائر و لتی بحسابش رسیدگی  
 نمایند لا بد باید وکیل گرفته توسط سفارت بمذاکره و  
 مطالبه پرداخت و برای حصول این مقصود چون جناب حاجی  
 شیخ محمد علی خود شریک و سهیمند و دستیار اینکار بودند  
 و بصیرترین از همه حاضرین خویش را اسلامبول بمانند  
 و این عمل بتوسط معظم له بپایان رسانیده شود آنوقت  
 مراجعت بایران نمایند مختصر این مشاوره زاعیناً جناب  
 افنان و حاجی امین علیهما بهاء الله بمحضر جمال قدم  
 جل زکره الاعظم عرض نموده که چنین مشاوره شده ماندن  
 حاجی شیخ برای انجام اینکار خویش جمال قدم لوحی در  
 این خصوص نازل فرموده اند که حال که چنین است و ایشان  
 یقیناً مطلع تر از سایرین بر قضایای اسلامبول هستند بمانند  
 و این کار را خاتمه داده مراجعت بایران نمایند جوابی که  
 در آن موقع عنایت شده از جمال مبارک جل اسم اعظم عیناً

## \* هوالله تعالی \*

" یا اسم جود علیک سلام الله و عناية نامہ جناب حاجی شیخ علیہ سلام الله در حضور قرائت شد توقفش در آن ارض خو بست و از قراریکه نوشته اند خوب از عهدہ برآمده اند هر قدر بمانند لاجل اصلاح امور مقبول است نسئل اللہ ان یمدہ بالحکمة والبیان ویظہر بہ اعمال الخائنین و المفترین والمکذبین انہ علی کل شیء قدیر از سیالہ برقیہ خبرید هید کہ بماند در جمیع احوال از برای اوتوفیق می طلبیم باید از گفته های مشرکین حضرات محزون نباشند نفسی کہ نظریا عدال قبیحہ از این ارض طرد شد البتہ بمفتریات تکلم نماید وهمچنین آن نفس دیگر کہ ارادہ اکل اموال ناس داشت البتہ اعراض نماید چه کہ هر منصف و عادل تصدیق اعمال آن نفوس را نموده و نمی نماید و از همان مفتریات بر کل صدق و کذب معلوم و سبب اعلائی کلمہ میگردد در جهل و نادانی عاقبت ندارد العاقبة لا ولیاء اللہ و احبائہ جناب افنان الف و حا علیہ سلامی در مطالبات عدم اقدامشان محبوب و مقبول است مقصود از ارسال ایشان آن بوده کہ بدانند اهل آستانہ کہ فرار نکرده اند



ولا تخوفه مفتریات المفترین وشماتة الكاذبین کون او در آن محل بسیار خوب واقع شده و جناب حاجی شیخ چون شریک بوده اند بعد از اطمینان از امرین مطالبه نماید با سستی نبوده و نیست جناب ناظر هم عازم است بعد از ورود جناب ناظر اگر جناب افغان مصلحت در رجوع جناب امین بایران به بینند با سستی نیست باید برضایت ایشان واقع شود تفصیل قرآن را هم بنویسند که مطالبه کنند از جناب آقا حسین علی نوشته بگیرند بمهر بعضی و نزد جناب میرزا حسن بفرستند باری جناب حاجی شیخ محمد علی آنچه نوشته اند که گفته اند بموقع بوده در جمیع احوال از برای او مدد میطلبیم نامه جناب امین هم در این حین رسید نامه جناب محمد ابراهیم از مفتریات محمد علی نوشته و لکن داده نشد چه که حالت او هم معلوم نیست و از این گذشته مشکل از او کاری برآید در ظاهر این است که ذکر شد و فی الباطل لا یعلمه الا الله العلیم الخبیرانه مع اولیائه فی کل الاحوال وهو ولی المخلصین والراسخین والمتوکلین "

باری امثال و اقربان بلکه شدید تر و صریح تر از لوح فوق در ذکر عدوان و خسران مردودین از قلم مبارک جمال مبین جل ذکره نازل گردیده هر که بخواهد زیارت نماید در کتب مرقومه والواح مذکوره موجود رجوع نماید چون مقصد

این بنده ذلیل تطویل نیست و منظور اشاره بر روس وقایع و وارداتست از دوازدهم و شرح و بیان صرف نظر مینماید و باصل مطلب و واقعات می پرد از دلیلی ای حال پس از اعلان و اعتراض و اعتراض معروض بالله محمد علی اصفهانی تمام ازلیها و طبیعیون و ماد یون و رفقای آنان شاد مانی و اظهار سرور می نمودند و بتسخرواستهزا و افترا و بهتان و شــــرارت و عدوان خویش افزوده هر ساعت اگان بیبی را نشر میدادند و مقاصد و مفاسد سرّی خود را تنفیذ مینمودند حالا ایــــن قصه بخاطر آمد که در وقت مسافرت مرحوم افغان آقاسید احمد علیه بهاء الله و من معهم و حاجی ناظر در دفعه اول در روزنامه اختر نوشته بود که حضرات باسلامبول آمده و پبول آقا محمد علی را ز دیده و بیگانزد خد ایشان فرار نمودند و آنجا رفتند و ماوی گزیدند این است که در لوح مبارک جمال قدم جل زکوه در ذکر حضرت افغان میفرمایند :

\* قوله جل ثناؤه \*

" مقصود از ارسال ایشان آن بوده که بدانند اهل آستانه که فرار نکرده اند و لا تخوفه مفتريات المفترين و شماتة الکاذبین " انتهى

برسر مطلب برویم . و اشخاصیکه بمرحوم عمو و غیره مقروض بودند تحریک میکردند و بخوردن اموال ترغیب و

تشویق و بهد ریودن خونشان و سفک دم بهائیان تحریرص  
 مینمودند حتی از د وائرد ولت عثمانی اراجیفی انتشار  
 داده بودند باین مضمون که امر و تصمیمات ایشان اینست  
 که ضرر بزرگی به حضرت بهاء الله جل شانه وارد سازند  
 و قصریکه ساکن هستند نمودن بالله نطق زده آتش بزنند  
 از این قماش مطالب و مضامین محرمانه بیکدیگر شهرت  
 میدادند و بگوش شنیده میشد از جهت دیگر الحمد لله  
 مو فقیه تاه مرحوم عموحاصل نموده خیانت غائبین را  
 بدستگیری سفارت از روی دفاتر و حساب خود اصفهانی  
 واضح و مکشوف و هوید افرموده تجار معتبر از ایرانی و خارجه  
 بکذب محمد علی و صدق مرحوم عموا حبا و طلبشان از اصفهانی  
 اقرار نمودند و همه تجار معتبر صورت مجلس را امضاء نموده  
 و نوشتند که محمد علی کلی موجب دفتر و سندش مدینون  
 و مقروض بمرحوم عمومیا شد و سر سر بسته آشکار گشت  
 و راستی و صدق بهائیان مسلم شد و کار محاکمات خاتمه  
 یافت و مدلل و مسجل گشت و از عدلیه حکم قطعی صادر  
 و تسلیم سفارت ایران نمودند که اجراء ارد و بگیرد اما  
 مرحوم عموا زسموم اقوال و مسموعات ضد رجات فوق در  
 خصوص قصر و حرق آن بسیار پریشان و مضطرب بودند  
 و شب و روز روضه و ناله و خروش بسر میردند مخصوصاً

چون در سفر آخر که در خدمت مرحوم عموشرف بود بیام  
 جمال قدم جل اسمه مکرر راحیان تشریف باحبا خطاب  
 فرموده میفرمودند این ارض در سر سر مضطربست در باره  
 ما دعا کنید گاه میفرمودند در باره من دعا کنید واقعا  
 از این بیان مبارک دلهای دوستان خون بود هر کس حدسی  
 میزد بخیال خود اما چند قلیل دوستان از سر بیانها  
 حق و چگونگی اسرار و خیالات و ولتیا بیخبر بودند چه که  
 قصد معترضین را نمیدانستند و معاشرت با مردم نداشتند  
 که برای نگونه قضایا مطلع شوند توضیح اینکه مطالبیکه در  
 علیه منتشر بود بطور اجمال عرض شده بسیار در خفیه بود  
 و بواسطه همان نفوس محرمیکه در دواثر بودند و از افکار  
 آنان مطلع و باخبر مرحوم عمولیه رحمة الله کشف و یکسوی  
 هم اظهار نمینمودند مگر گاهی که خلوت میشد این ناتوان  
 از پریشان حالی ایشان پریشان میشد و جهت پریشان حالی  
 را پرسش میکردم بطور بسیار مختصر در هزاران پرده شمه  
 از اصل موضوع عنوان مینمودند که علت چیست و سبب چیست .

### فدا کردن حاج شیخ خود را

~~~~~

شبی از شبها که مصادف بود با شب نهم رجب سنه
 ۱۳۰۷ عصر روز هشتم ماه مذکور بعنوان کار و گردش از

حجره بیرون رفته پاسی از شب گذشت بمنزل نیامدند وقت شام شد نیامدند چون از قاعده همیشه خارج شد بفکر افتاده که آیا کجا مانده اند و غایبند پس باید دنبال نمود و جستجو کرد که چرا دیر کرده اند آیا بجائی مهمان رفته اند با حضور حضرت افغان و حضرت امین و جناب ناظر و بعضی دیگر مشاوری شده هر یک بطرفی بجستجوی رفیق گم کرده روان و روان و پیویا و جویا بودیم در بیخ آنچه تفحص شد از گم شده خبری در آن شب باز نیامد و یکی مشوش و پریشان الی صبح مضطرب و آزان در نشان نشانی بدست نیامد و ابداً بخاطری خطور ننمود که شاید آن بزرگوار با سکود ارفرار و آنجا را در القرار اختیار فرموده و قرار خواهد داد طلوع صبح بود که در خانرا یعنی سراراکویدند این بنده راقم بخیال عم بزرگوار و ورودشان بشتاب استقبال نموده که شاید ایشان را بیابم و از ملاقاتش خرسند و خوشوقت شوم در سراراباز نموده دیدم پولیس د ولتی نوشته ای به بنده سپرد چون بخط و زبان ترکی عثمانی بود خوانده و پس از اطلاع بمضمون و وقوف بر چگونگی که مضمون آن بترکی این طور مرقوم شده بود .

حاجی شیخ | محمد علی شالچی کندی کند یسنی انتحار ایتمش
امضاء رئیس نظمیہ . معلوم شد که این فاجعه در اسکودار

واقع شده باحالت گریه و ناله وزاری و بیقراری باطاق نزد
 مرحوم افنان و حاجی امین علیهما بهاء الله آمده ترجمه
 را بفارسی مذکور داشته پس از آگاهی برواقعه بکنار اسکله
 واپور اسکود آمده بلیط کشتی گرفته در خدمت افنان
 آقا سید احمد و جناب حاجی امین و حاجی ناظر و آقا محمد
 خادم و آقا نصر الله اردکانی خادم افنان با سکود ارسید
 احمد دره سی یعنی حیدرپاشا قبرستان اعجام بمسجد
 واقعه آنجا رفته مشاهده شد که روح را تسلیم جان آفرین
 نموده ولی صورت در نهایت بشاشت که گویا ابداً آسیبی
 برایشان وارد نشده و لبها خندان بود در این حین حاجی
 حسین نامی بود عسال که خود او متولی همانجا بود حاضر
 شده از قصه واقعه سؤال شد مذکور داشت که در یروز عصر
 که شب نهم رجب سنه ۱۳۰۷ بود مرحوم حاجی باینجا
 آمده اول مشغول گشت بود تا شب در آمد بمسجد ورود
 نموده چراغ مسجد را علی الرسم روشن نمود و نشست و قدری
 با هم صحبت نمود و احوال پرسسی کرد م تا وقت شام معمولی
 خود مان نزد ایشان بود م و الحق گفتگوهای خوب مینمود
 و تمام را باحالت روحانی تکلم میکرد زمانیکه میخواست
 برای خوردن غذا ابروم اصراری نمود م که هر چه میخواهید
 غذا برای شما فراهم کنم در جواب مذکور داشته بود ند که

ابداً بغذامیل ندارم امشب رامیخواهم قدری راحت باشم
 و مذکورگداشت که بعد ازغذاتاوقتی بخانه نرفته بودم
 گاهی عبورنموده میشنیدم بصدای حزین خوشی مناجات
 عربی میخواند وگریه وزاری مینمود اما بطورشورو جـذب
 باصوت موثری چیزی میخواند تا اینکه وقت خواب رسید من
 بخانه رفته باحال تعجب و تحیرکه چه واقعه وحادثه ایست
 که این مرد محترم در مزارگاه بیتوته نموده نه اگلی نه شریسی
 نه انیسی ونه مونسسی نه مصاحبی نه همد می بامدادان رسید
 از خواب برخاسته بمسجد آمده دیدم حاجی نشسته وگاهی
 نشسته وگاهی بازچیزی میخواند وادعیه و مناجات قرائت
 مینماید نزد یک آمده سلامی نموده احوال پرسیدم وگفتم
 نان وچائی لقمه الصبح برای شما حاضر نمایم مرحوم حاجی
 مزبور مذکورگداشت چائی نمیخورم قلیانی اگر فراهم شود برای
 من بیاورید ومن رفتم برای آوردن قلیان و فراهم نمودن
 آن آمدم بمسجد بمحض ورود دیدم که موصی الیه دراز کشیده
 در حالت نزع وجان دادن است وجعبه استرکنین در نزدش
 موجود وخطی هم بزبان ترکی بنظمیه نوشته مضمون این بود
 که این فعل را من باختیار و میل خود نموده ابداً مرسوط
 بعالم کسی نیست ومن وصیت نامه نوشته ام در حجره موجود
 میباشد فوری این نوشته را با جعبه استرکنین برداشته

بکمیساریا خیر داده د کتر عسکریه را حاضر نموده معاینه نمود و دستوری را برای معالجه داد ولی تا زمانیکه دوا برسد کار از کار گذشته و ایشان رحلت نموده بودند در هر صورت پس از اطلاع و جلب اجازه ورقه ای برای تدفین فراهم نموده دوسه نفر از دوستانهم که خبردار شده باسکودار آمده پس از تفسیل و تکفین و تدفین همگی بکنار اسکله آمده باحال حزن و پریشانی و مویه و زاری و بیقراری بساط تعزیه داری را فراهم آورده اکثر از تجار و اشراف از ترک و ایرانی و اصناف و اجزاء سفارت ایران و جنرال قونسلگری و سفیر کبیر ایران مرحوم معین الطک د و روزی پایی د تعزیه حاضر بودند مع اعضا جزء سفارت ایران که در آنوقت باسلامبول آمده بودند جناب سفیر کبیر افسوس بسیار میخوردند و گریه نموده مذکور میداشتند که يك نفر تاجر معقول دانا و هوشیار داشتیم آنهم از دست ما بیرون شد علیه رحمة الله و غفرانه .

باری د وعد د وصیت نامه نوشته بودند یکی بنام مرحوم افنان آقای آقا سید احمد برای تصفیه امور تجارتنی اسلامبول و دیگری وصیت نامه داخلی د ر کلیه امور باسم مرحوم والد حضرت سمندر روحی لترتبه الفداء و بنده

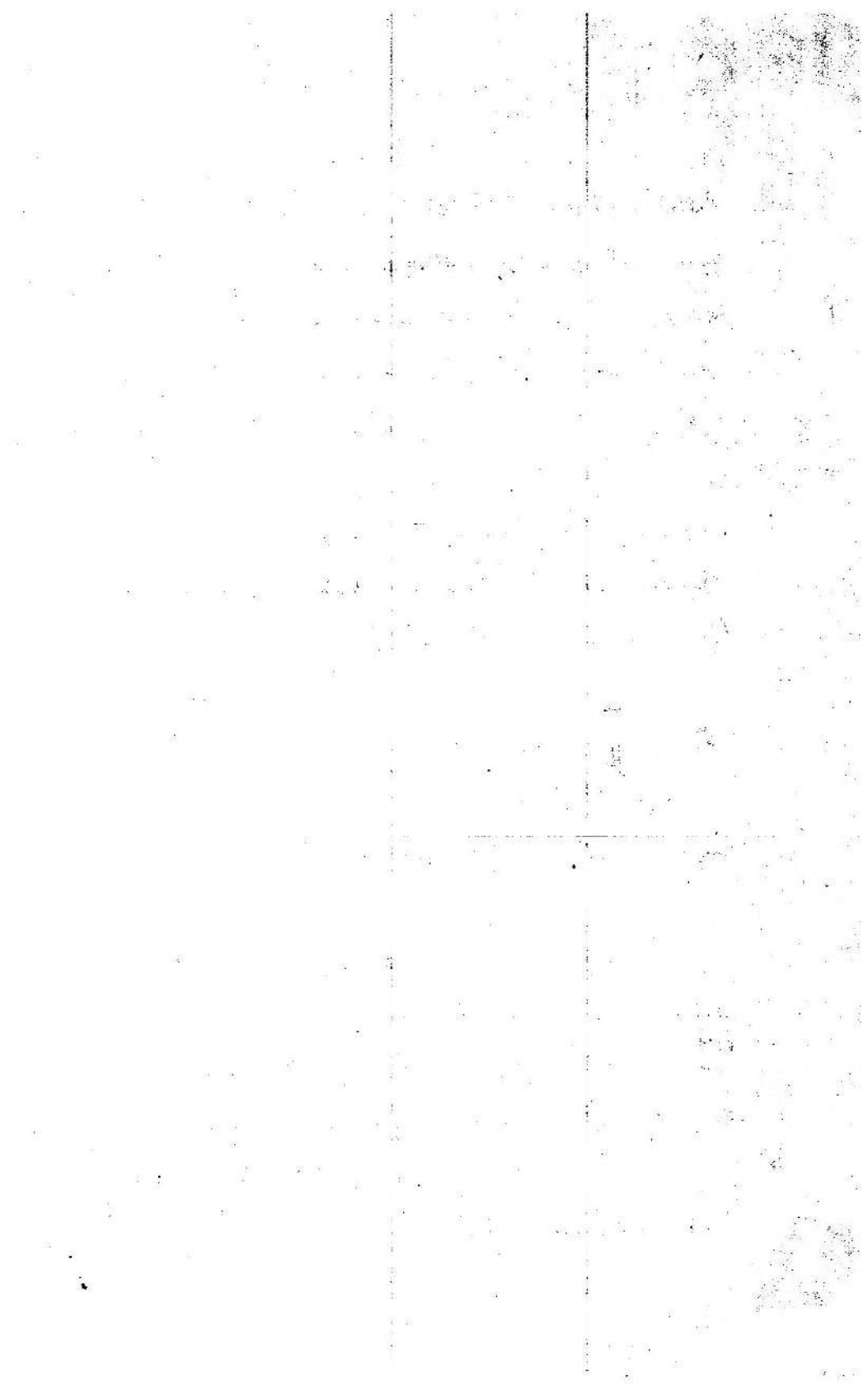
نگارنده سواد هرد ورا نوشته توسط آقامیرزا آقا جان خادم الله
 بحضور جمال قدم جل اسمه الاعظم تقدیم نمود و بمقد از
 ورود خبر با مرصا لك قد رحضرت بهاء الله امر فرموده بودند
 كه خيمه مبارك را مرتفع و برپا نموده و جمیع احباب را مجاور و
 مهاجر احضار و بیاد و ذكر مرحوم مبرور روز را بیایمان
 رسانیده بودند و نسبت بمغفور عموم عنایات بیشمار فرموده
 و الواح و آثار کثیره در ذکرا ایشان عنایت شده مخصوص لوحی
 بافتخار مرحوم ابوی سمند برای تسلیت در ذكر مبرور
 مرقوم شده كه فی الحقیقه روح را حاضر برای صعود در ملكوت
 میفرماید و در آن لوح مبارك ذكر مرحوم عموم و وقایع روز وقوع
 و کیفیت آنرا مسطور و مرقوم و نازل فرموده سوادش در کتب
 و آثار خانوادگی موجود است و پس از يك هفته بر حسب فرموده
 حضرت افغان این عبد ناتوان در روزنامه طریق اعلان و منتشر
 ساختم و در روزنامه فارسی اختر طبع و نشر شد كه بعد از
 فوت مرحوم عمومی عزیزم الی یکماه دیگر این بنده ناچیز در
 این جاهستم هر کس بده و یا بستانی دارد حاضر شود
 پس از يك ماه دیگر باید با یران بروم و اینهم برای این بود
 كه مباد اچاره نشریات دروغ و اکاندیب بمقد از فوت ایشان
 میان مردم انتشار دهند و این اعلان جلوگیری نماید
 الحق بی اثر و مرمم واقع نشد الروح والرحمة والغفران

علی جدته الشریف فی کل حین و حان منظور و وجوه رایین
 قصه اینکه مرحوم عمویم از استماع آن مذاکرات که در دواشر
 مذکور و گوش ایشان رسیده طاقت ننموده بفکر اتلاف
 خود وفد نمودن جان خویش افتاد و آن کاری را که از بد و
 جوانی در گله داشت و در فکر قربانی روح خود و ایشمار
 آن بود از قوه بفعل آورد چنانچه در کتاب شیخ نجفی در
 ذکر آن مرحوم جمال مبارک جلت عظمته بیانی فرموده اند
 سر بسته ولی مفهوم فرمایشات اطهریاد انستن مقدّمات
 تاریخی و مراتب معروضه معلوم میگردد هر که بخواند رجوع
 برساله شیخ نجفی نموده بر قضیه مرحوم و نیت ایشان در این
 کار که ما هوحقه آگاه میشود و بر عاقبت خیالات مفسدین و افکار
 فاسده حزب یحیی و سید جمالیه که منتهی به آن وقایع
 شد که در ایران دیدید و دانستید ولی سرکار آقا روح
 سواه فداه کتاب سیاسی را پیش از وقوع حوادث ایران مرقوم
 و بخط جناب مشکین قلم این قضایا را در آن رساله مرقوم
 و مسطور و مذکور فرمودند و کتاب را با مبارک طبع و با ایران
 بمرکز لاهور و دواشر مزبوره فرستادند و آنها را خبردار و
 هوشیار ساختند حتی آن کتاب مبارک را در دواشر عثمانی
 نیز منتشر ساختند و مقاصد و منظورات آن حزب را تفهیم
 فرموده اند قضی ما قضی و ذلك تقدیر العزیز العلیم و اقول

الحمد لله رب العالمين وپس از انقضای مدت معلومه وانتشار
اعلانیکه در خصوص تصفیة امورعمو در روزنامه چاپ وطبع
شده بود باتفاق آقا محمد خادم حجره بقزوين آمده وبعمد
از چند روزتوقف واتمام تمیزیه داری وسوگواری که باحضور
مرحوم والد حضرت سمند روخانواده گسی بپایان رسید آقا
محمد مزبور را از طریق تبریز بولایت خودش که خوی بود
روانه نمود یم چه که در قزوين بقدر لزوم ملازم وکارکن در
حجره موجود بود ومحتاج بخدمات فائقه آن مرد نبود
الحق آدم با محبت وصفا وخدمتکار باوفائی بود هر کجا
هست درینا خد باشد .

اللهم وفقنی لعبودیة مظهر امرک ومطلع وحیک
خليفة الله فی الارض والسماة وکاشف الهموم والغموم بیسن
اهل الانشاء وملجاء المضطربین والمطهوفین انه هو محبوب
العارفین .

عبد خاکسار ذلیل در کمال تعجیل برشته تحریر درآورد و
امید عفو وصفح داشته ودارد اول شهر ذیحجه الحرام سنه
۱۳۴۴ هجریه الانزل الناس عبد الحسین سمند رزابه قزو
در اینجاتا تاریخ مرحوم آقا میرزا عبد الحسین سمند رزاده
علیه غفران الله تمام است .



فهرست مطالب قسمت اول تاریخ سمندر

ردیف	موضوع	شماره صفحات
------	-------	-------------

۱-	مقدمه	۱-۱۱
----	-------	------

فصل اول

۲-	شرح علت تالیف تاریخ	۱۲-۱۵
----	---------------------	-------

فصل دوم

۳-	شرح حال حاج شیخ محمد نبیل اکبر	۱۵-۵۷
----	--------------------------------	-------

و حاج شیخ محمد علی نبیل ابن نبیل پدر

و برادر سمندر و شرح حال حاج نصیر

شهید و ملا علی معلم و چند نفر از مومنین

اولیه حضرت اعلی و شرح حال خود

۴-	نویسنده تاریخ	۱۵-۵۷
----	---------------	-------

فصل سوم

۴-	ذکر عده ای از اقوام و منسوبین مولف	۵۸-۷۰
----	------------------------------------	-------

فصل چهارم

۵-	شرح حال شهدای قزوین و محبوسین	۷۱-۱۴۲
----	-------------------------------	--------

۵-	واشخاص مهم مومنین با مرالهی	۷۱-۱۴۲
----	-----------------------------	--------

فصل پنجم

۶-	شرح حوادث حیات مولف و اولاد و منسوبین	۱۴۲-۱۴۵
----	---------------------------------------	---------

فصل ششم

۷- وصیت نامه امری مولف به اولادش ۱۰۰-۱۴۶

برثبوت برعهد وميثاق الهی و

حفظ آثاروالواح مبارکه ونوشتجا

امری .

ردیف	موضوع	شماره صفحہ
۱-	علت تالیف قسمت دوم تاریخ	۱۵۱-۱۵۲
۲-	شرح حال مختصر جناب حاج سید علی خاں	۱۵۳
۳-	" " " " ملا یوسف علی اردبیلی	۱۵۳
۴-	" " " " ملا شیخ علی ترشیزی	۱۵۴
۵-	" " " " حاج سلیمان خان	۱۵۴
۶-	" " " " میرزا علی سیاح مراغہ ^ی	۱۵۵
۷-	" " " " میرزا اسد اللہ خوئی (دیوان)	۱۵۶
۸-	" " " " ملا عبد الکریم قزوینی (میرزا احمد)	۱۵۶
۹-	" " " " کریمخان بہجت	۱۵۷
۱۰-	" " " " حاج عبد الکریم و آقا محمد مہدی	۱۵۸-۱۶۱
۱۱-	" " " " میرزا زین العابدین عم جمال مبارک و آقا محمد حسن پسرشان	۱۶۱-۱۶۲
۱۲-	" " " " اسم اللہ الاصدق و ابن اصدق	۱۶۲-۱۷۱
۱۳-	" " " " حاج ملا علی اکبر اردستانی ^{نی}	۱۷۱-۱۷۲

ردیف	موضوع	شماره صفحات
۱۴-	شرح حال جناب حاج سید جواد کربلا ^{نی}	۱۷۲-۱۷۳
۱۵-	" " " آقا سید عبد الهادی	۱۷۳-۱۷۴
۱۶-	" " " حاج عبد المجید خراسا ^{نی}	۱۷۴-۱۷۶
۱۷-	" " " حاج محمد حسین طبیب	۱۷۷
۱۸-	" " " حاج میرزا حدید رعلی اصفها ^{نی}	۱۷۸
۱۹-	" " " جنابان سلطان الشهدا ^۱	۱۷۹-۱۸۲
	ومحبوب الشهدا ^۱	
۲۰-	" " " آقا محمد نبیل اکبر و آقا	۱۸۳-۱۹۱
	شیخ محمد علی نبیل	
۲۱-	" " " آخوند ملا عبد الحسین	۱۹۱-۱۹۳
۲۲-	" " " جنابان آقا محمد صادق - حاج	۱۹۳-۱۹۶
	حسن آقا محمد حسین - آقا علی	
	خالوهای سمندر	
۲۳-	" " " ابوالفضائل گلپایگانی	۱۹۶-۱۹۷
۲۴-	" " " شیخ سلمان فارسی	۱۹۷-۲۰۰
۲۵-	" " " حاج شاه محمد امین	۲۰۰
۲۶-	" " " حاج ابوالحسن امین	۲۰۰-۲۰۲
۲۷-	" " " میرزا محمد حسین منجم باشی	۲۰۲-۲۰۳
۲۸-	" " " ملا علی معلّم	۲۰۳-۲۰۵

ردیف	موضوع	شماره صفحه
۲۹-	شرح حال جناب آقا میر محمد و موضوع مباحثه	۲۰۵-۲۱۳
۳۰-	" " " سلیمان خان تنگابنی	۲۱۳-۲۱۴
۳۱-	" " " حاج نصیر شهید قزوینی	۲۱۴-۲۱۶
۳۲-	" " " ملا باقر حرف حی	۲۱۶-۲۱۸
۳۳-	" " " آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی	۲۱۸-۲۱۹
۳۴-	" " " شیخ ابوتراب اشتهاردی	۲۲۰
۳۵-	" " " ملا محمد رضایزدی کاشانی	۲۲۰-۲۲۲
۳۶-	" " " حاج محمد اسمعیل ذبیح	۲۲۲-۲۲۳
۳۷-	" " " میرزا مصطفی شهید نراقی	۲۲۴
۳۸-	" " " آقا شیخ احمد و ملا علی نقی	۲۲۴
۳۹-	" " " ملا محمد زرندی نبیل اعظم	۲۲۵-۲۲۷
۴۰-	" " " میرزا آقا تاجر کاشانی	۲۲۷-۲۲۹
۴۱-	" " " حاج اسداله - آقا محمد	۲۲۹-۲۳۱
۴۲-	مهدی آقا محمد هادی - آقا محمد جواد (فرهادی)	
۴۲-	" " " آخوند ملا عبد الرحیم قزوینی	۲۳۱-۲۳۲
۴۳-	" " " آخوند ملا جعفر قزوینی	۲۳۲-۲۳۳
۴۴-	" " " آخوند ملا علی اکبر ایادی	۲۳۳-۲۳۶
۴۵-	" " " میرزا عبد الرحیم ابهری	۲۳۶-۲۴۱

و میرزا عبد العطوف

ردیف موضوع شماره صفحات

۴۶- شرح حال جناب حاج میرزا محمد تقی ۲۴۱-۲۴۳

ابن ابهر (ایادی)

۴۷- " " " سید علی اشرف زنجانی ۲۴۳-۲۴۵

و ابابصیر و آقا میرزا محمد

علی طبیب

۴۸- " " " آقا سید جواد ۲۴۵-۲۴۶

۴۹- " " " میرزا علی اشرف عندلیب ۲۴۷-۲۴۹

۵۰- " " " سادات خمسه رشت ۲۴۹-۲۵۲

۵۱- " " " ملا احمد معلم - آقاشیخ ۲۵۲-۲۵۳

محمد ملا ابوالقاسم -

آقا ملا علی

۵۲- " " " ملامهدی یزدی و اولاد ۲۵۳-۲۵۵

آن مرحوم (ورقا)

۵۳- " " " ملازین العابدین ۲۵۵-۲۵۶

(زین المقربین)

۵۴- " " " آقایان افغان ۲۵۶-۲۵۹

۵۵- " " " حاج میرزا ابراهیم سبزواری ۲۵۶-۲۶۰

۵۶- " " " حاج میرزا کمال الدین و ۲۶۰

میرزا محمود نراقی

ردیف	موضوع	شماره صفحات
۵۷-	شرح حال جناب آقا سید حیدر علی اردستانی	۲۶۱
۵۸-	" " " ملا محمد علی دهجی	۲۶۱
۵۹-	" " " ملاعلیجان شهید	۲۶۱
۶۰-	" " " آقا میرزا احسن واعظ	۲۶۲
۶۱-	" " " آقا میرزا محمد درباغی	۲۶۲
۶۲-	" " " ملا میرزا محمد فروغی	۲۶۲-۲۶۳
۶۳-	" " " حاج ملا بابای کله دره‌ای	۲۶۳
۶۴-	" " " ملا صادق شهید بادکوبه‌ای	۲۶۳-۲۶۴
۶۵-	" " " حاج میرزا محمد خوانساری	۲۶۵-۲۶۶
۶۶-	" " " حاج میرزا موسی امین	۲۶۶-۲۶۷
۶۷-	" " " حاج عزیزخان - طهماسبخان	۲۶۷-۲۶۸
	همت علی خان	۲۶۷-۲۶۸
۶۸-	" " " آقا میرزا محمد علی کد خدا	۲۶۸-۲۷۲
۶۹-	" " " آقا میرزا یحیی صراف	۲۷۲-۲۹۰
۷۰-	لوح مبارکه فواد و شأن نزول آن	۲۹۰-۲۹۶
۷۱-	دو فقره لوح مبارکه که بافتخار آقا میرزا یحیی نازل شده	۲۹۷-۳۱۵
۷۲-	دو فقره جواب ازل به سئوالات میرزا یحیی صراف	۳۱۵-۳۲۱

ردیف	موضوع	شماره صفحات
۷۳-	شرح گرفتاری عده ای از احبای طهران بقلم ایادی امرالله جناب حاج آخوند	۳۲۱-۳۴۲
۷۴-	شرح حال حضرت طاهره وعده ای از احبای الهی ومخالفین	۳۴۳-۳۶۸
۷۵-	شرح حال مختصر دختران فداکار حاج اسدالله فرهادی	۳۶۸-۳۶۹
۷۶-	شرح حال خواهر کربلائی لطفعلی حلاج	۳۶۹-۳۷۰
۷۷-	شرح حال مادر جناب ابن ابهر ایادی امرالله	۳۷۰

ردیف	موضوع	شماره صفحات
۱-	حمد و ثنا و علت نگارش تاریخ	۳۷۶-۳۷۳
۲-	تاریخ و محل تولد و وفات حاج شیخ محمد علی نبیل ابن نبیل	۳۷۶
۳-	مسافرتهاى جناب نبیل ابن نبیل	۳۷۹-۳۷۶
۴-	حبس نبیل ابن نبیل در قزوین	۳۸۶-۳۷۹
۵-	حادثه رشت نبیل ابن نبیل	۳۸۹-۳۸۷
۶-	مسافرت نبیل ابن نبیل به استانبول و شش فقره از الواح مبارکه	۳۹۶-۳۸۹
۷-	قیام معاندین در استانبول به مخالفت	۴۰۴-۳۹۶
۸-	بدریافتادن نبیل ابن نبیل	۴۰۸-۴۰۴
۹-	ورود جناب ناظر به استانبول	۴۱۰-۴۰۸
۱۰-	تشرف نبیل ابن نبیل بحضور جمال مبارک	۴۱۲-۴۱۰
۱۱-	عریضه نبیل ابن نبیل بحضور مبارک	۴۱۳-۴۱۲
۱۲-	نقل از دفتر یادداشت نبیل ابن نبیل	۴۱۹-۴۱۳
۱۳-	اقدام محمد علی اصفهانی علیه نبیل ابن نبیل	۴۲۰-۴۱۹
۱۴-	دستور جمال مبارک به محمد علی اصفهانی	۴۲۲-۴۲۰

ردیف	موضوع	شماره صفحات
------	-------	-------------

- | | | |
|-----|--|---------|
| ۱۵- | تشریف جناب میرزا محسن افغان و مولف بحضور مبارک | ۴۲۲ |
| ۱۶- | مراجعت نبیل ابن نبیل و مولف باستانبول و محاکمه مولف در قونسولگری ایران و تبرئه ایشان | ۴۳۸-۴۲۳ |
| ۱۷- | فدا کردن نبیل ابن نبیل خود را | ۴۴۵-۴۳۸ |